

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است و اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته بر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد . برای رفع این مشکل بنیاد فریبنگ ایران می گوشتد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی در آورد و انتشار دهد .

پرویز نائل خانگری

ویرکل بنیاد فریبنگ ایران



# شیرازنامه

تألیف

ابوالعباس معین‌الدین احمد بن شهاب‌الدین ابی‌نخیز زرکوب شیرازی

بکوشش

دکتر اسمعیل واعظ‌جوادی



کتابخانه ملی و اسناد ملی ایران

از این کتاب

۱۲۰۰ نسخه در زمستان ۱۳۵۰ در چاپخانه داورپناه

چاپ شد

## فهرست مطالب

سیزده- بیست و هشت

۳-۲۰

مقدمه مصحح

مقدمه مؤلف

ذکر مزایای بغداد ۶- شرح مزیت و فضیلت محروسه شیراز ۸- ذکر آب  
رکناباد ۹- سبب تألیف کتاب ۱۱- ذکر بی عنایتی اهل این زمان ۱۳

۲۱-۳۲

فصل اول (از مقدمه)

در ذکر مزیت اقلیم فارس بر اقلیم دیگر ۲۱ - حدود فارس ۲۲- ذکر کوره  
اصطخر ۲۳- ذکر ظهور رایت اسلام ۲۴- ذکر دینه نوشت- ۲۵- ذکر- کوره دارا بگرد-  
ذکر کوره فیروز آباد ۲۷- ذکر کوره شاپور ۲۸- ذکر کوره قباد ۳۱

۳۳-۴۰

فصل دوم (از مقدمه)

در ذکر شهر شیراز ۳۳- ذکر خوابی که محمد بن یوسف دیده بود ۳۳- ذکر  
طالع شهر شیراز ۳۵- ذکر نزاهت دارالملک شیراز ۳۵- ذکر فضیلت آب رکناباد  
۳۷- ذکر نزاهت قلعه فهندر ۳۸- وصف آب قلعه ۳۹- در ذکر قلعه فهندر ۴۰

۴۳-۱۲۴

فصل اول

در ذکر بانی شیراز ۴۳- ذکر قانون خراج فارس ۴۴- ذکر ایالت مظفر در

خطه شیراز ۴۵- ذکر سلطنت آل بویه ۴۶- ذکر عمادالدوله ۴۶- ذکر رکن الدوله  
 ۴۶- ذکر عضدالدوله ابوشجاع فناخسرو ۴۸- ذکر عمارات عضدالدوله ۵۰- ذکر  
 سلطنت شرفالدوله ۵۲- ذکر سلطنت صمصامالدوله ۵۳- ذکر خروج اسمعیلیان و  
 ظهور شبانکاره ۵۵- ذکر سلطنت بهاءالدوله ۵۶- ذکر سلطنت سلطانالدوله ۵۶-  
 ذکر سلطنت عمادالدین ۵۷- ذکر سلطنت ابو منصور ۵۷- ذکر خروج فضلیویه  
 شبانکاره- الملك ابوعلی بن کیخسرو... ۵۸- ذکر سلطان البارسلان ۵۹- ذکر  
 سلطنت ملکشاه ۶۱- ذکر کیفیت خروج شبانکاره ۶۱- ذکر انشاء دولت آل  
 سلجوق ۶۲- فضلیویه ۶۲- رکنالدین خمار تکین ۶۲- ذکر جلالالدین چاولی  
 سقاویه ۶۳- ذکر عماراتی که جلالالدین چاولی کرده ۶۴- ذکر اتابک قراجه  
 ۶۴- ذکر اتابک منکوبرس ۶۵- ذکر سلطان ابوالفتح ملکشاه ۶۶- ذکر زاهده  
 خاتون ۶۶- ذکر محاربت ملکشاه با سلطان مسعود و سلطان محمد ۶۷- ذکر  
 سلطنت سلطان ملکشاه ۶۸- ذکر عهد وزارت تاجالدین وزیر ۶۹- در ذکر سلطنت  
 و شرح ایالت آل سلغر ۷۰- ذکر مودود سلگری ۷۱- ذکر سلطنت اتابک سقر بن  
 مودود ۷۱- ذکر سلطنت اتابک زنگی بن مودود ۷۳- ذکر سلطنت اتابک تکه بن  
 زنگی ۷۴- ذکر سلطنت اتابک مظفرالدین ۷۵- ذکر محاربت میان اتابک سعد و میان  
 پسرش اتابک ابوبکر ۷۶- ذکر عمارات و آثار خیراتابک سعد بن زنگی ۷۷- ذکر  
 وزارت خواجه عمیدالدین ۷۸- ذکر اتابک مظفرالدین قطلغ خان ۷۹- ذکر رایمه و  
 افاضل و مشایخ در عهد دولت اتابک ۸۰- ذکر نامه اتابک ابوبکر ۸۲- نسخه دعا  
 ۸۳- ذکر وزراء نامدار اتابک ۸۴- ذکر ابنیه و عمارات ۸۵- ذکر مدت سلطنت اتابک  
 ۸۵- ذکر سلطنت اتابک سعد ۸۶- ذکر سلطنت اتابک محمد بن... ۸۶- ذکر سلطنت  
 اتابک محمد شاه ۸۷- ذکر سلطنت سلجوقشاه بن سلغر ۸۸- ذکر جلوس اتابک ابش بنت  
 سعد ۸۹- ذکر واقعه سید شریفالدین ۸۹- ذکر امراء مغول در شیراز ۹۰- ذکر نزول  
 سوغونچاق ۹۰- ذکر حکومت ملک شمسالدین ۹۱- ذکر هجوم لشکر نکودار ۹۱-  
 ذکر آمدن سوغونچاق به شیراز ۹۲- ذکر سید عمادالدین و شمسالدین ۹۲- ذکر مخالف  
 طاشمنکو و حسامالدین بابولغان ۹۳- ذکر تمکن نواب اتابک ابش ۹۳- ذکر قضیه  
 سید عمادالدین ۹۴- ذکر هجوم حسام قزوینی ۹۶- ذکر تاریخ مقتل خواجه نظام  
 الدین ۹۶- ذکر حکومت سید قطبالدین ۹۷- ذکر حکومت مجدالدین اسعد رومی  
 ۹۸- ذکر حکومت ملک سعید ۹۹- در ذکر سلطنت محمود شاه ۱۰۱- ذکر طایفه ای

از اعیان و..... ۱۰۲- ذکر آمدن مسافر بیک به شیراز ۱۰۳- ذکر مخالفت میان مسعود شاه و کیخسرو ۱۰۴- ذکر هجوم امیرزاده پیرحسین ۱۰۵- درز کرامیر جمال الدین ابواسحق ۱۰۸- ذکر توجه ملک اشرف به طرف شیراز ۱۰۸- ذکر تاراج کردن... ذکر ۱۰۹- ذکر هزیمت ملک اشرف ۱۱۱- ذکر مراجعت امیر جلال الدین مسعود شاه ۱۱۱- قدوم یاغی بستی بن جویان به شیراز ۱۱۲- تاریخ مقتل امیر جلال الدین مسعود شاه ۱۱۲- ذکر ایالت و ایام سلطنت شیخ ابواسحق ۱۱۳- ذکر مقارعت و مقاتلات میان شیرازیان ۱۱۴- ذکر هزیمت امیرزاده یاغی بستی به سروستان ۱۱۵- ذکر محاربت ملک اعظم جمال الدولة والدین با خسرو اعظم یاغی بستی ۱۱۶- ذکر انتهاض لشکر امیرزاده اعظم و قضیه تاراج خطه ابرقوه ۱۱۷- ذکر ایام سلطنت محمد بن المظفر ۱۲۰- ذکر نزول مبارز الدین ۱۲۲-

## نصف آخر

۱۲۵-۱۹۵

در ذکر محمد بن خفیف ۱۲۵- شیخ ابو محمد جعفر الحذاء ۱۲۷- شیخ ابو عبدالله محمد بن خفیف ۱۲۸- ابو عبدالله الحسین بن محمد البیصار ۱۳۰- شیخ حسین ابوعلی بن محمد الاکار ۱۳۱- شیخ احمد کبیر ۱۳۲- شیخ احمد صغیر ۱۳۳- شیخ ابو عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقانی ۱۳۴- شیخ محمد بن عبدالرحمن المقاریضی ۱۳۵- شیخ احمد بن حسین النساج ۱۳۶- شیخ عبدالوهاب محمد بن ایوب ۱۳۷- شیخ شجاع حسین بن منصور ۱۳۷- شیخ منصور ۱۳۸- شیخ محمد بن عبدالله ۱۳۸- شیخ عبدالله بن حسین ۱۳۹- مؤمل بن محمد الجصاص ۱۴۱- شیخ محمد بن یزید ۱۴۳- شیخ ابوالحسن احمد ۱۴۴- شیخ مرشد ابواسحق ۱۴۵- شیخ ابواسحق ابراهیم ۱۴۶- شیخ ابوالحسن علی به الکوارزی ۱۴۷- شیخ ابو نصر محمد بن یحیی ۱۴۷- شیخ ابوالحسن بن احمد ۱۴۸- شیخ ابی الحسین بن احمد بن سالبه ۱۴۸- ابو حیان التوحیدی ۱۴۹- ابو محمد الحسن بن الحسین ۱۵۰- شیخ ابو بکر احمد ۱۵۰- شیخ ابوالقاسم ۱۵۱- شیخ ابو عبدالله احمد ۱۵۲- شیخ ابو بکر هبة الله بن الحسن ۱۵۲- شیخ ابو شجاع ۱۵۴- شیخ احمد بن سالبه ۱۵۴- شیخ ابوسعید بن عبدالملک ۱۵۵- شیخ ابو بکر بن عمر ۱۵۵- شیخ عبدالعزیز بن محمد ۱۵۶- شیخ ابو شجاع المبارک بن محمد ۱۵۶- ابو منصور بن عبدالرحیم ۱۵۷- شیخ شهاب الدین ابو بکر ۱۵۷- شیخ عبدالرحمن بن محمد ۱۵۸- شیخ ابوطاهر محمد ۱۵۸- شیخ ابو محمد

عبدالله بن علی ۱۵۸ - شیخ حسام‌الدین مجد بن عبدالله ۱۵۹ - ابو محمد روزبهان  
 ۱۵۹ - شیخ مودود بن محمد ۱۶۱ - شیخ نجم‌الدین عبدالرحمن ۱۶۳ - شیخ محمد بن  
 صفی ۱۶۴ - شیخ محمد بن صفی‌الدین عثمان ۱۶۵ - شیخ محمد بن فرید ۱۶۵ -  
 شیخ محمد بن فریدالدین روزبهان ۱۶۶ - شیخ قطب‌الدین مبارک ۱۶۶ - شیخ محمد  
 بن عبدالرحمن ۱۶۷ - در ذکرایه و جمعی از اصحاب حدیث که با شیوخ مذکور  
 معاصر بودند ۱۶۸ - سعدالدین محمد بن محمد ۱۶۸ - علی بن محمد انیریزی ۱۶۹ -  
 ابوظاهر عبدالسلام ۱۷۰ - ابوبکر بن یوسف ۱۷۱ - سعید سراج‌الدین ۱۷۲ -  
 مجدالدین اسمعیل ۱۷۲ - حسین بن محمد بن سلیمان ۱۷۴ - شیخ عبدالله بن عثمان  
 ۱۷۵ - شیخ علی بن بزغش ۱۷۷ - ابوالمعالی المظفر ۱۷۸ - داود بن السعید ۱۸۰ -  
 شیخ حسین بن محمد یعرف بسرده ۱۸۱ - فخرالدین ابی عبدالله ۱۸۲ - شیخ محمود  
 بن محمد ۱۸۳ - الزکی بن عمر ۱۸۳ - حسین بن الشیخ‌المقتدی ۱۸۳ - محمود بن  
 محمود ۱۸۴ - جمال‌الدین محمد بن المقرئ ۱۸۴ - محمد بن علی ۱۸۵ - ابوالقاسم  
 عبدالرحیم ۱۸۵ - عبدالله بن مسعود ۱۸۶ - عبدالرحیم بن محمد السروستانی ۱۸۸ -  
 محمد بن قطب‌الزمان ۱۸۸ - کمال‌الدین ابوالخیر ۱۸۹ - حاجی رکن‌الدین منصور  
 ۱۹۰ - عبدالرحمن علی بن بزغش ۱۹۱ - محمد بن صفی ۱۹۱ - محمد بن الحاج  
 عثمان خراسانی ۱۹۲ - ابوسعید محمد السیرافی ۱۹۲ - ناصرالاسلام ۱۹۳ - محمد بن  
 علی بن مسعود ۱۹۴

۱۹۶-۲۰۷

## خاتمة الكتاب

احمد بن موسی علیه‌السلام ۱۹۶ - المخدرة المعصومه ام کلثوم ۱۹۹ - علی  
 بن حمزة ۲۰۰ - ابوالحسن زیداسود ۲۰۱ - جعفر بن الحسین ۲۰۱ - محمد بن  
 عزالدین اسحق ۲۰۲ - احمد علوی ۲۰۲ - ناصرالدین ابی القاسم الناصر ۲۰۳ -  
 حیدر بن المنور الهاشمی ۲۰۳ - ابوالسایب بن اسحق ۲۰۳ - علی بن عربشاه ۲۰۴ -  
 عبدالله بن علی ۲۰۴ - جعفر بن ابراهیم ۲۰۵ - شیخ زیدان ۲۰۶ - شیخ محمد ۲۰۶ -  
 منذر بن قیس ۲۰۶ - شیخ ابراهیم کرجی ۲۰۷ - شیخ دولت ۲۰۷ - شیخ عروه ۲۰۷ -  
 منذر بن عبدالله ۲۰۷ - معاذ جبل ۲۰۷

۲۰۹-۲۳۸

حواشی و تعلیقات

۲۳۹-۲۶۶

فهرست‌ها



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کتابی که مورد مطالعه قرار می‌گیرد یک اثر ادبی محض و یا یک متن تاریخی صرف و یا فقط تذکره و سرگذشت‌نامه باشد، نیست. لکن در هر سه مقوله مذکور وارد شده و از هر سه جهت نامبرده قابل دقت و توجه است. در نظر اول، دو قسمت تاریخی و تذکره‌ای کاملاً مشهود و در مدنظر خواننده قرار می‌گیرد ولی سه دیگر رخ شایسته توجه آن که وجهه ادبی باشد نیز در هر دو قسمت به لحاظ ثانوی و دقت آشکار می‌شود.

قصد مؤلف بیان مختصر پدیدارهای تاریخی سرزمین شیراز و نشان دادن مقام علمی و عرفانی این سرزمین از نقطه نظر محفل و مزارعلماء و عرفاء بودن آن می‌باشد، در عین حال صنایع و نکات دقیق ادبی را هم بکار برده است. ولی نه به صورت یک نثر فنی متکلف درآورد و نه یک اثر ادبی روان و ساده به جای گذاشت. این کتاب از دیدگاه نثری بیشتر درخور اهمیت است تا از لحاظ شعری. با استمداد و اشراف از جانب اساتید صاحب نظر، باید گفت اشعار پارسی که در این نگاشته آمده (خواه سروده خود مؤلف باشد و یا شاهد مثال از قول دیگران) چندان جزالت و استحکامی ندارد ولی در عوض، ابیات عربی (که به حد امکان کوشیده شد تا سراینندگان و ضبط صحیح آن‌ها مشخص گردد) بسیار محکم و جزیل و پر معنی است و از قرائن پیداست که تسلط نویسنده در ادبیات عرب بیش از تبحرش در ادب پارسی بوده است و آن مقداری از نثر فنی پارسی که بکار برد علی‌التحقیق از تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار معروف به

تاریخ و صاف بوده است که در قسمت منابع مورد استفاده مؤلف شیراز نامه اشاره خواهد شد .

از نقطه نظر تاریخی، به لحاظی که حاوی اطلاعات مختصر و مفید از لشکر کشی‌ها و رخ داده‌های سیاسی و نظامی در یک حدود مشخص جغرافیائی است، بسیار قابل استفاده و توجه است. لکن اشتباهاتی نیز به چشم می‌خورد که در مورد مناسبش به آن اشارت شده، حالیه به عنوان نمونه یک موردش ذکر می‌شود:

مؤلف در تتمه شرح حال شرف الدوله بن عضدالدوله می‌نویسد: «مدت پادشاهی شرف الدوله شش ماه بیش طول نکشید» در حالی که باید شش سال و نیم باشد. بنا بر نقل مستوفی در تاریخ گزیده ص ۴۲۲ «درسنه اثنی و سبعین و ثلاثمائة (= ۳۷۲) به پادشاهی نشست ... در جمادی الاخر سنه ۳۷۹ به فجأة درگذشت». چون جمادی الاخر ماه ششم سال قمری است لذا مدت سلطنت او شش سال و نیم می‌شود نه شش ماه.

در قسمت دوم که جنبه سرگذشتی و تذکره‌ای هست، اطلاعات بسیار مفید و در مواردی هم نادر را شامل است که درخور توجه می‌باشد و از این لحاظ که یک جاو به طور جمعی<sup>۱</sup> شرح حال عرفا و صلحاء شیراز تا قرن هشتم را به زبان پارسی شامل است، شایان اهمیت می‌باشد هر چند که در تاریخ شیراز کتابی در قرن پنجم توسط هیةالدین عبدالوارث بن علی، ابوالقاسم شیرازی (متوفی ۴۸۵ هـ) (۲) نگارش یافت که محتمل است در آن ذکری از بزرگان آمده باشد و نیز به زبان عربی کتبی به نام مشیخه نظیر مشیخه مقاریضی (که متأسفانه هیچ نسخه‌ای از آن تاکنون به دست نیامده است) نوشته شد و حتی مبنای کار ابوالعباس زرکوب هم واقع گشت و دیگر کتاب طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمن سلمی (هر چند در خصوص عرفای شیراز نگاشته نشد) که در چندین مورد از آن نقل شده است.

۱- مراد غیر از کتبی است که بالا نفراد شخصی را مورد شرح و بسط قرار داده باشد نظیر تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان در ۸ باب و نگاشته شیخ شرفالدین ابراهیم بن روزبهان در تاریخ ۷۰۰ هجری (شذالازار حاشیه ۲۵۰)

## شرح حال مؤلف

نزدیکترین منبع خبری که از مؤلف شیراز نامه شرحی دارد، کتاب شدالازار فی حطالاوزار عن زوارالمزار است که معینالدین ابوالقاسم جنید شیرازی آن را در سال ۷۹۱ هجری قمری یعنی ۲ سال پس از وفات زرکوب شیرازی تألیف کرده است. لذا بدون حاشیه پردازی، از آن چه که در این کتاب آمده و نیز به مدد اثر خودمؤلف یعنی شیراز نامه، بر احوال او آگاه می‌شویم.

مرحوم قزوینی در حاشیه ۱ ص ۳۱۷ شدالازار ذیل ترجمه حال مولانا معینالدین احمد بن ابی‌الخیر می‌نویسد: «نام و نسب کامل او (از روی مقایسه مجموع مواضعی که در شیراز نامه به نام خود و نام آباء و اجداد خود اشارتی کرده، با یکدیگر، و نیز با مواضعی در کتاب حاضر که در آن اشاره به بعضی از افراد خاندان زرکوب شده) از قرار ذیل است:

ابوالعباس، معینالدین، احمد بن شهابالدین ابی‌الخیر، حمزه بن ابی‌الفضل حسن (ظ) بن عزالدین مودود ذهبی مشتهر به زرکوب بن ابی‌الفضل محمد بن معین الدین محمود اصفهانی شیرازی.

جنید شیرازی در ذیل ترجمه حال شیخ عزالدین مودود، جد سوم مؤلف شیراز نامه، می‌نویسد که جد او معینالدین محمد اهل اصفهان بود (۱) و شیخ عزالدین که تحت ارشاد شیخ روزبهان بقلی بود، پس از بازگشت از بغداد در شیراز متوطن شد و زاویه‌ای اختیار و با دختر شیخ روزبهان دوم ازدواج کرد (۲) در سن ۹۰ سالگی به سال ۶۶۳ درگذشت. او در سفر بغداد بسیار مورد لطف شیخ شهابالدین سهروردی متوفی ۶۳۲ قرار گرفت، لذا تخمیناً می‌شود گفت که در حدود سال ۶۳۰ خانواده زرکوب اصفهانی‌الاصل، شیراز مسکن شد و از این تاریخ به بعد است که به شیرازی معروف گشتند.

شهرت زرکوب که ترجمه عربی آن به ذهبی، لقب عزالدین مودود زرکوب بوده، در کتاب شدالازار بسیار یادآوری شده است.

۱- شدالازار ص ۳۱۰ س ۷

۲- همان ص ۳۱۳-۳۱۴

تاریخ تولد ابوالعباس زرکوب مشخص نیست ، هرچند آقای کریمی در مقدمه شیرازنامه چاپی صفحه (ی) حدس میزنند که در تاریخ ۶۸۱ ابوالعباس به سن ۱۰ یا ۱۲ سالگی بوده یعنی در حدود سال ۶۷۰ متولد شده است .

### استادان زرکوب و کتبی که نزد ایشان خواند (۱)

- ۱- حاج رکن الدین منصور بن المعظفر روزبهان متوفی ۷۴۰ قسمتی از صحیح بخاری و از کتاب مصابیح تا باب الترحل را در نزدش خواند و از او نیز اجازت حاصل کرد .
- ۲- ظهیر الدین عبدالرحمن علی بن بزغش متوفی ۷۱۴ بخشی از کتاب عوارف المعارف سهروردی را در تاریخ ۷۱۳ نزد او خواند و از وی اجازت حاصل کرد .
- ۳- رکن الدین یونس بن محمد بن صفی متوفی ۷۱۷ . کتاب کنز الخفی تالیف صفی الدین عثمان (جدش) و نیز کتاب مصابیح را نزد وی خواند .
- ۴- نورالدین محمد خراسانی متوفی ۷۴۲ . کتاب الحاوی فی الفقه را به سال ۷۲۰ در نزدش خوانده است .
- ۵- قطب الدین ابوسعید محمد سیرافی متوفی ۷۲۱ . کتاب های توضیح کشف در تفسیر و مفتاح العلوم خوارزمی را در نزدش خواند .
- ۶- تاج الدین محمد بن ابراهیم زنجانی متوفی حدود ۷۲۲ . کتاب های منہاج و طوابع تالیف قاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر را نزد وی خواند .
- ۷- امین محمد بن علی بن مسعود متوفی ۷۴۵ . در سال ۷۲۷ از او تلقین ذکر گرفت چنانچه مشهود است ، مراتب فضل و معلوماتش معتنا به و درخور توجه می باشد و در یک سطح بالائی از علوم شرعی را احاطه داشت همین طور هم در سیر و سلوک به مقامات شامخه ای رسید و سلسله ارشاد او را جنید شیرازی چنین بیان می کند (۲) :
- در طریقت پیرو پدران بزرگوارش شد و از شیخ صدرالدین عبداللطیف بن کھف الدین اسمعیل بن عمر قصری و از شیخ قطب الدین نامقی جامی اخذ روش درسیر و سلوک کرد . و خرّقه از شیخ فخرالدین خواهر زاده سیدی احمد کبیر و نیز از دست دائی خویش؛

۱- نقل از گفته مولف در شرح حال طبقه ششم از عرفا در شیرازنامه

حاج رکن‌الدین منصور بن مظفر پوشید.  
 خلاصه این که زرکوب عالمی عارف و شیخی دانشمند بود و رساله‌ها نوشت و اجازت فراوان داد من جمله به جنید شیرازی (۱)  
 بحث در مذهب و عقیده دینی وی و این که آیا سنی مذهب بود یا این که محمل‌هائی برای شیعه بودنش بتراشیم خارج از حد ضرورت بوده و لزومی ندارد چون در صدد تألیف کتاب کلامی نیستیم به همین قدر بسنده می‌شود که یک مسلمان عارف و فاضل از سرزمین شیراز برخاسته و چنین کتابی نگاشته است بی‌فایده نیست که متذکر شویم مؤلف در ابتدای کتاب که می‌خواهد از فضیلت فارس سخن گوید و این که ذکر آن در قرآن شده است، می‌نویسد: «در قرآن کریم...». از این عبارت که قول به قدم قرآن استنباط می‌شود یک مبحث عظیمی در علم کلام را می‌باید بررسی کرد که خارج از وظیفه در این کتاب می‌باشد ولی مختصراً گفته می‌شود: چنین می‌نماید که وی از فرقه امامیه و اهل تشیع نبوده است هر چند که در باره امامزادگان مدفون در شیراز با بینهایت درجه خضوع و ادب بحث می‌کند.

### وفات زرکوب

جنید شیرازی تاریخ درگذشت او را ذی‌الحجه سنه ۷۸۹ ذکر می‌کند (۲) و مدفون وی بقعده‌ای هست که پدر و برادرش در آن به خاک سپرده شده‌اند و قبر او پس آرامگاه آن دو می‌باشد.

### تألیف کتاب شیراز نامه

زرکوب پس از تکمیل تحصیلات و کسب معلومات و نیل به مقام فضل، سیر در آفاق را بر نامه زندگی خویش قرار داد و این از گفته‌هایش در مقدمه شیراز نامه برمی‌آید که محیط سفله پرور قدر گوهر وجودش را نمی‌دانست و او دید که جوهر فضل در میان مردم ضایع می‌شود تاگزیر چندی؛ «ارتکاب غارب غربت» اختیار کرد و

۱- شداالازار ص ۳۱۸

۲- شداالازار ص ۳۱۸ اگر حدس آقای بهمن کریمی را بپذیریم وسال تولد زرکوب را در

حدود ۶۷۰ بدانیم سن زرکوب قریب به ۱۱۹ سال می‌شود

به مجمع فضلا و محفل ادباء آن عصر یعنی شهر بغداد روی می آورد ، ازین محفل ها بود که انگیزه نگارش شیراز نامه به وجود آمد چون یکی از بلاغاء شهر همدان در مناقب شهر بغداد کتابی نوشت و در آن به وصف و ذکر مزیت این شهر بسیار قلمفرسائی کرد. این امر و نیز خواهش دوستان او را بر آن داشت که در برابر آن در وصف شیراز و تاریخ و مزارات و قبور بزرگان این شهر رساله‌ای تصنیف کند و نام آن را شیراز نامه گذارد .

از این نویسنده همدانی اطلاعی بدست نیاوردم جز این که خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ در تاریخ بغداد (۱) جایی که اقوال و توصیفات بزرگان و شعراء را در باره این شهر نقل می کند از يك اديب همدانی به این عبارت یاد می کند: «وانشدنا التنبوخی قال انشدنا ابوسعید محمد بن علی بن محمد بن حلفت الهمدانی لنفسه :

فدی لك یا بغداد كل قبیلة  
من الارض حتی خطتی و دیاریا

اما چنین شخصی اولاً کتابی و یا رساله‌ای به نام بغداد نامه نگاشت و مضافاً این که حدود سه قرن پیش از زerkوب بوده و نمی توانست معاصر با او باشد .

اما رساله‌ای که مستقلاً در وصف بغداد نگاشته شده باشد ، رساله‌ای هست به نام «مناقب بغداد» که منسوب است به جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن بن علی الشهیر بابن الجوزی المتوفی سنه ۵۹۷ هجری که آن را محمد بهجة الاثری البغدادی از روی نسخه‌ای که در خزانه تیموریه در قاهره بوده است تصحیح و بسال ۱۳۴۲ در بغداد ، مطبعة دار السلام به چاپ رسانید .

و این رساله قطعاً غیر از آن تالیفی هست که زرکوب ذکر می کند و با فحص ممکن معلوم نگشت و اثری از آن بغداد نامه نیاقتم .

اما تاریخ نگارش شیراز نامه دقیقاً معلوم نیست و از عبارات مختلف مؤلف تاریخ‌های گوناگونی به دست می باید :

اولاً ، مؤلف در قسمت ذکر انا بکان فارس ، ذیل شرح حال انا بک سنقر بن مودود می نویسد : «واز برکت معدلت و برات واحسان او حالة الحیوة بعد از دو یست و هشت سال خلق شیراز عوام و خواص در امور شرعی و قضایای دینی حوالت سو کند آن جا کنند» .

و باز در همان فصل اندکی پیشتر گوید: «بعد از وفات مودود، مظفرالدین سنقر بن مودود لشکری گران از کنار و کران با هم آورد و در تاریخ سنه ثلاث و اربعین و خمسماهه عنان عزیمت به صوب فارس مطلق گردانید».

و باز گوید. «مدت ایام سلطنت سنقر بن مودود در شیراز ۱۴ سال بود». بنا بر این، محاسبه چنین است:

سال وفات سنقر بن مودود  $۵۵۷ = ۱۴ + ۵۴۳$  سالی که زرکوب مشغول نگارش

این قسمت شیراز نامه بوده است:  $۷۶۵ = ۲۰۸ + ۵۵۷$

ثانیاً: زرکوب این کتاب را به القاب شریفه کریم عهد و حاتم زمان یعنی حاجی قوام الدوله والدین موشح و محلی ساخت. چون حاجی قوام الدین حسن در ایام محاصره شیراز توسط امیر مبارزالدین محمد درگذشت (۱) و امیر مبارزالدین در تاریخ سوم شوال ۷۵۴ به کمک رئیس عمر که از داخله شهر یار مساعد بوده و دروازه موردستان را بگشود، وارد شیراز شد و شیخ ابواسحق فرار کرد (۲)

بنا بر این مسلم می شود که نگارش کتاب قبل از تاریخ ۷۵۴ بود در زمانی که میان شیخ ابواسحق و امیر مبارزالدین محمد هنوز کدورتی که منجر به محاصره و فتح شیراز شود، روی نداده بود و آن زمان، حاجی قوام الدین حسن که دستور عادل و سخت مورد علاقه و توجه شیخ ابواسحق بوده است حیات داشت.

ثالثاً، در قسمت دوم کتاب فصل دوم در ذکر طبقات مشایخ و مشاهیر و اعیان که اسامی ایشان در افواه مردم است، ذیل شرح حال امام احمد بن موسی می نویسد: «تا درین وقت که به تاریخ سنه اربع و اربعین و سبعمائه حضرت علیه بلیس عهد .. بر سر روضه مقدسه اوقبه ای عالی بر آورد»

رابعاً، در نسخه ها: انتهای بخش اول چنین آمده: «تمام شد قسم از اول کتاب شیراز نامه ... تالیف ملک المشایخ والصلحاء شیخ معین الدین بن شیخ الشیوخ والافاضل عز المله والدین مودود زرکوب الشیرازی احسن الله عواقبه، فی التاریخ یوم الاحد حادی عشرین شوال سنه سبع و خمسمین و سبعمائه (۷۵۷) و سام تسلیماً کثیراً»

این سنه قطعاً تاریخ تالیف است نه کتابت چون در آخر قسم دوم تاریخ کتابت به سال ۸۳۳ قید شده است.

با این عبارات و قرائن حدس‌های زیر پیدا می‌شود :

- ۱- در تاریخ ۷۴۴ زرکوب شیراز نامه را نگاشته است .
- ۲- در تاریخ ۷۵۷ قسمت تاریخی را با تمام رسانیده است .
- ۳- در تاریخ ۷۶۵ تجدید نظر کرده ، البته این تجدید نظر در قسمت اول کتاب صورت گرفت ، آن هم فقط در یک قسمت محدود که ذکر شد چون اگر در تمام قسمت اعمان نظر مجدد کرده بود ، قطعاً متذکر سرانجام کار امیر مبارزالدین محمد می‌شده است .

### منابع کار زرکوب

#### الف - قسمت تاریخی:

- ۱- فارسنامه<sup>۱</sup> این بلخی که در زمان ابو شجاع محمد بن ملک‌شاه ( بین سنوات ۵۰۲-۵۱۰ ) نگاشته شد . چلبی درباره این کتاب می‌نویسد ( ۱ ) : « فارسنامه لابن-البلیخی کان مستوفیا بهافی زمن السلطان محمد السلاجوقی » .
- این کتاب چنان که از نامش پیداست ، برای روشن شدن تاریخ سرزمین پارس از دیرباز تا عهد سلاجقه نگارش یافته و نیز جنبه جغرافیائی این قطعه از ایران زمین که شناختن آن برای امور دیوانی و خراج و مالیات و هم از نظر لشکر کشی و تسلط برای دستگاه حکومتی عصر لازم می‌نمود کاملاً توضیح داده شد ( ۲ ) .
- زرکوب از این کتاب بسیار بهره برده است که جهت احتراز از درازی سخن در صدر مقایسه بر نمی‌آئیم .
- ۲- تاریخ و صاف یا تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار تالیف خواجه فضل‌الله معروف به و صاف‌الحضرة است که وی آن را در تاریخ شعبان ۷۱۱ در ۵ مجلد به پایان رسانید . چلبی گوید ( ۳ ) که این کتاب در پارسی نظیر تاریخ عتبی هست در عربی . همو گوید و چنان که غرض وی را هم نقل می‌کند ، مقصود از نگارش این کتاب تنها برای بیان وقایع تاریخی تالیف نشده بلکه « نظر بر آن است که این کتاب مجموعه صنایع علوم

۱- کشف‌الظنون ج ۲ ص ۲۱۵ ۲- این کتاب به سعی و اهتمام و تصحیح گسای لیسترانج و

رینولدالن نیکلسون در کمبریج ، مطبعة دارالفنون به سال ۱۳۳۹ هـ = ۱۹۲۱ به چاپ رسید

۳- کشف‌الظنون ج ۱ ص ۲۰۹



و فهرست بدایع فضایل باشد و اخبار و احوال که موضوع علم تاریخ است در مضامین آن بالعرض معلوم گردد».

هرچند نام این کتاب در شیراز نامه نیامده است ولی با کمی تمع و بخصوص در قسمت اشعار عربی (چنان که در قسمت آخر نمایانده خواهد شد) کاملاً آشکار می‌شود که مؤلف به این کتاب نظر داشته و از آن بهره‌ور گشت. مویید این نظر گفتهٔ مرحوم علامه دهخدا می‌باشد: «قسمت عمدهٔ وقایع تاریخی آن مقتبس از تاریخ و صاف است غالباً یا عین عبارت و صاف (۱)».

۳- تاریخ عتبی یا «یمینی فی تاریخ یمین الدوله محمود بن سبکتکین» لابی‌النصر محمد بن عبدالجبار المعتبی الشاعر المتوفی سنه ۴۳۱ هـ (۲). بر این کتاب شرح‌ها نوشته‌اند و نیز توسط ابوالشرف ناصح بن ظفر البحر فادقانی به فارسی ترجمه شده است. زرکوب از این کتاب فقط در دوسه مورد که در محاش یاد آور خواهیم شد، استفاده کرده است.

### ب - قسمت تذکره‌ای

۱- مشیخهٔ مقاریضی، که کراراً مؤلف از این کتاب نام می‌برد. شرح حالش هم در شیراز نامه و هم در شدالازار ص ۱۰۱ آمده است. شیخ ابوشجاع محمد بن سعدان مقاریضی (متوفی در سنه ۵۰۹ هـ) این کتاب را در شرح احوال مشایخ فارس در سه طبقه نگاشته است اثری از این کتاب در دست نیست و حتی در کشف‌الظنون ج ۲ ص ۱۶۹۲ که نام ۲۳ کتاب مشیخه ذکر شده است، اسمی از این کتاب برده نشد. کتاب مذکور مورد استفادهٔ جنید شیرازی مؤلف شدالازار نیز بوده است.

۲- مشیخهٔ دیلمی؛ که شیخ ابوالحسن علی دیلمی (معاصر شیخ کبیر متوفی بسال ۳۷۱) آن را در شرح احوال مشایخ عرفای شیراز نوشته است و جنید شیرازی هم از آن بهرهٔ بسیار یافت (۳)

۳- طبقات الصوفیه (۴) ابو عبدالرحمن السلمی متوفی ۴۱۲ هـ که حواجه عبدالله

۱- لغت نامهٔ دهخدا ص ۱۱۱۲ (نقل از کتاب مولفین کتب جایی فارسی و عربی ج ۱ ص ۳۹۸)

۲- کشف‌الظنون ج ۲ ص ۲۰۵۲ ۳- شدالازار ص ۴ ۴- این کتاب توسط نورالدین

شریبه در مکتبهٔ الخانجی مصر ۱۹۵۴ چاپ رسید.

انصاری آن را به زبان پارسی رایج در هرات برگردانده (۱) و بعد ها در قرن نهم عبدالرحمن بن احمد جامی آن را به پارسی روان با اضافات قابل ملاحظه‌ای رویهم کرده به نام نفحات الانس من حضرات القدس نامیده است. راجع به احوال سلمی در قسمت حواشی تحت عنوان طبقات سلمی اشاراتی شده است که جهت احتراز واجتناب از بدرازا کشیدن سخن به نشان مذکور ارجاع می‌شود.

### روشی که در تصحیح این کتاب بکار رفت

مرحوم قزوینی در یادداشتهای خود (ج ۸ ص ۱۹۴) تحت عنوان شعاع الملك (میرزا محمد حسین شعاع شیرازی) می‌نویسد: «... مرحوم شعاع کتابخانه بسیار نفیس و جامعی در مدت عمر خود جمع کرده. دیگر نسخه خطی شیراز نامه مورخه ۸۳۳ که قدیمیترین نسخه است که این جانب تا کنون از شیراز نامه دیده‌ام و محتویات او به مقدار ربع کتاب از نسخه مطبوعه زیادتر است». حقیقت نیز تا آنجا که این بنده تحقیق کرد چنین است و نسخی که از روی فهرس و بناز نزدیک بررسی شد ذیلاً یاد می‌گردد:

۱- نسخه خانقاه احمدیه شیراز شماره ۲۰۱ مورخ ۱۳۲۸

۲- نسخه دیگر همان جا بی شماره نوشته شده در سده ۱۲ از روی نسخه ۵

شعبان ۸۷۱

۳- نسخه مجموعه الیس ، شماره ۱۸۳-۲۹۳ مورخ ۱۲۸۷ که دانشگاه آنرا از وزارت فرهنگ خریداری کرده و فعلاً تحت شماره (۵۳۳۷) در کتابخانه مرکزی موجود است (و از آن در دوسه مورد استفاده شد با علامت اختصاری ف)

۴- نسخه دیوان هند شماره ۴۶۱۶ مورخ ۱۰۷۵

۵- نسخه‌هایی که ریو معرفی کرده در ص ۲۰۴ و ۲۰۵ فهرست ، مورخ

۱۰۶۸ و ۱۰۹۹

۶- نسخه‌ای که بلوشه معرفی کرده در ج ۱ ص ۵۴ ، معیوب و ناقص از سده

۱۸ میلادی (۱۲ هجری)

۱- به نام ، امالی خواجه عبدالله انصاری که توسط عبدالحی حبیبی تصحیح و در کابل به سال

۷- نسخهٔ برلین شماره ۶۳۱ مورخ ۱۲۰۸

۸- نسخهٔ استراسبورگ شماره ۲۴ مورخ ۱۲۵۱

۹- فهرست درن ص ۳۰۵ نسخه‌ای که تا تاریخ ۷۶۳ را شامل است و نسخهٔ ما چنان که اشاره شد تا تاریخ ۷۶۵ را نشان می‌دهد که سال تالیف کتاب باشد.

۱۰- نسخهٔ لنینگراد B695 (ص ۳۵۶ فهرست) که تاریخ کتابت ندارد و تذکری به قدمت آن هم نشده است.

۱۱- نسخهٔ دانشکده ادبیات، مستعلیق عبدالله کوشکانی در ۱۲۰۹ (شماره،

۱۳۵ ج)

۱۲- نسخهٔ چاپی که در ۱۳۱۰ توسط آقای بهمن کریمی طبع گردید و ملاک

کارشان نسخ ذیل بوده است:

الف- نسخهٔ آقای شعاع‌الملک که در سال ۱۳۲۶ هجری کتابت شده بود.

ب- نسخهٔ آقای میرزاخان شیبانی که در سال ۱۲۸۸ هجری کتابت شده بود.

ج- نسخهٔ آقای میرزا احمدجواد کمپانی که در سال ۱۲۷۹ هجری کتابت

شده بود.

د- نسخهٔ آقای حقیقت اردکانی که اول و آخر آن افتاده و می‌نماید که قدیمتر

از دو نسخهٔ مذکور باشد.

ه- نسخه‌ای در حدود ۸۰۰ هجری (تاریخ تخمینی است چون سال کتابت ندارد

و ممکن است از آن متاخر باشد) و این را آقای احمد آرام در اختیار آقای کریمی گذاشتند.

با در دست داشتن این پنج نسخه، آقای کریمی بنا به گفتهٔ خود در (ص ز) مقدمه

کتاب دو کار انجام دادند:

۱- عباراتی که به نظرشان ناسالم و ناشی از سبب نساخ می‌رسید به حال خود

واگذاشتند.

۲- «بقیه را به ذوق خوانندگان محترم واگذار می‌کنیم»

در تصحیح این متن، اقدام نسخ شیراز نامه را که مرحوم قزوینی معرفی کرد،

اصل قرار دادم، این نسخه که در ۸۳۳ کتابت شده است، جزء کتابخانهٔ مرحوم

شعاع‌الملک شیرازی بود و مرحوم قزوینی جهت تصحیح شدالآزار آن را در دست

داشته و بهره‌ها بردند . بعداً در اختیار جناب آقای علی اصغر حکمت قرار گرفت و حالیه جزء کتب موقوفهٔ خاندان حکمت به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی علیه‌السلام ، تحت شمارهٔ (۳۰) و ثبت (۱۳۰) مضبوط و محفوظ است . این نسخه مطالب فراوانی را شامل است که نسخهٔ چاپی آن‌ها را فاقد بوده و در موردش به این نشان نمایانده شد ؛ (چ-...) و در برخی موارد که نسخهٔ چاپی یعنی مجموع نسخ قرن ۱۲ و ۱۳ کلماتی چند را اضافه داشت و نه تنها مغلطی در مطالب نبود بلکه مفید به نظر میرسید در متن بین علامت [ ] قرار داده و در حاشیه با علامت (ح-...) یاد آورد شدم یعنی نسخهٔ حکمت مطالب فوق را فاقد است .

متأسفانه با همه قدمت و کهنگی و مقرون به اصل بودن نسخهٔ حکمت ، در بخش دیالمه بکلی مغشوش و در هم بود که بکمال کتب تاریخ و نسخهٔ چاپی شیراز نامه ، پیوند مطالب حفظ شد ولی اختلاف عبارات نسخ در حاشیه نمایانده شد .  
غیر از نسخهٔ چاپی ، با دو نسخهٔ دیگر ذیل هم در برخی موارد که اندک اختلافی موجود بود ، مقابله شد :

۱- نسخهٔ مجموعه الیس یا وزارت فرهنگ که با علامت اختصاری (ف) مشخص شد .

۲- نسخهٔ دانشکدهٔ ادبیات با علامت اختصاری (الف) می باشد .  
این دو نسخه کاملاً مطابق با نسخهٔ چاپی هست فلذا با ذکر (ج) بسنده کردم جز در یکی دو مورد نادر که به جایش علامت اختصاری (الف) یا (ف) ذکر شد .  
دیگر کاری که صورت گرفت خوانا کردن عبارات نامقروء ، و مشتمه و تحقیق در صحت ضبط آن‌ها ، مثلاً در جایی کاتب شعری را به صورت نشر و درهم و مغشوش نوشته است و بسیاری از کلمات را بی نقطه ضبط کرد که نقطه گذاری قیاسی آن‌ها بی اشکال و زحمت نبوده است خاصه در بخش تاریخی ، طبقه هفتم که در هیچ نسخهٔ دیگر ذکر نشد ، عبارات اعم از آیات و احادیث و جز آن بسیار مغلوط و ناخوانا بود و الحق در این مورد سیاست‌گذاری از مراحم بی دریغ استاد فقید بدیع‌الزمان فروزانفر بر بنده فرض عین هست که در تصحیح مساعدت جمیل و امعان عنایت بی مضایقه مبذول فرموده اند .  
برای لغات مشکل که در این کتاب به کار رفته است فرهنگ نامه‌ای تنظیم شد و در این قسمت بسیار مورد لطف و ارشاد استاد ارجمند جناب آقای مجتبی مینوی قرار گرفت که ادای دین ، خارج از توان من بنده می باشد .

لازم به توضیح است که حواشی کتاب در مورد غیر لغات ، مثلاً در باره اشخاص و یا توضیحات در باره نکات تاریخی هم ، در فرهنگ لغات به صورت الفبائی درج گردید تا اگر خواننده‌ای توضیحی راجع به يك شخص و یا مورد تاریخی بخواهد در ذیل همان عنوان مطلوب مراجعه نماید .

با همه این حال هیچ ادعائی ندارم بلکه تقاضای آن دارم که خواننده گرامی و فاضل با تذکرات مفیدشان بنده را رهین منت قرار دهند .

اسمعیل واعظ جوادی



متن کتاب





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امداد محمدتی موفور و وفود آفرینی نامحضور<sup>۱</sup> که ساحت آوضاعش مصون است از مساحت وهم تیزبین و احاطت خیال عالم‌گرد، جناب اقدس لایزال واجب‌الوجودی را که فیض صنع قدیمش آسمانهٔ سقف زرنگار سراپردهٔ آسمان را در حل و عقد، مقصد اهل زمانه کرد.

قدیمی که قدرت بیچونش روشنان گلشن آسمان و اختران چرخ گردان را اسیر رجعت و محاق بازداشته در ممکن<sup>۳</sup> سراچهٔ سطح لاجوردی؛ اختران چرخ گردون را کمال حکمتش

کرده در رجعت اسیر تنگنای عکس و طرد

دستبرد شحنةٔ قهرش بر آورده [به حکم]

از سرگردن کشان بی‌خنجر و بی‌تیغ گرد

کریمی که مهندس حکمتش اجرام شفاف این طاق نه‌رواق و این حجرهٔ هفت رفاف از شکاف کاف و نون به امر کُنْ فَيَكُونُ بیرون آورده، بنات نبات و عروس نامیات را در کنار خار درشت، آثار کمال حکمت بدیع او پیورود؛ و بساط موزون بسائط و اکوان و فرش بوقلمون صفات و الوان را

بر این سطح ناهموار زمین و ساحت ناپایب جای زمان، فراش قدرت بی علت  
 او بگسترده<sup>۱</sup>. با طلایعه تابش صبح تجلی آتاش، نوش همخانه نیش و دارو  
 همزانی درد، و در تحت ریات عظمت آیاتش، صعوه شکسته بال و پر  
 با شاهین حمله آور، هم نبرد؛

جعبه دار لشکر قدر ظفریاب وی انسد

[۳الف]

شحنگان عرصه این هفت طاق لاژورد

و صلوات صلوات و افره، و اریحیات تحیات متکثره<sup>۲</sup>، بر روح منور  
 و شخص مطهر صدر ایوان صفا، محمد مصطفی؛ آن صدی که به شمیر  
 خونریز و خنجرگردون ستیز، رقبه گردنکشان جهان را در رقبه مذلت و  
 خضوع آورد.

اما بعد<sup>۳</sup> يَقُولُ الْفَقِيرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْخَيْرِ  
 الْمَلْتَقِبِ بِمَعِينِ الْمُشْتَهَرِ جَدِّهِ الْأَعْلَى بِشَيْخِ زُرْكَوبِ الشِّيرَازِيِّ أَصْلَحَ اللَّهُ شَأْنَهُ  
 وَأَمَّا ظُهُ عَمَّا شَأْنَهُ .

مخلص ایراد این منشآت و ملخص جمیع این متشتمات آن است که در تاریخ  
 رمضان سنه اربع و ثلاثین و سبعمائنه؛

ذکر بی وفائی چرخ و نامساعدی روزگار

این سالخورده خرف نهاد، و این آتش طبع باد بنیاد، این دارا کش  
 رستم افکن و این عیب دوست هنر دشمن، این دیر پیوند تلخ عتاب، این  
 زودگسل شیرین خطاب<sup>۴</sup>، این تیزتاز تندرو و این دیرکار زوددرو، این  
 سست مهر سخت کین، این نزدیک نمای دوربین، این سست رأی سخت  
 کوش این زراق<sup>۵</sup> آزرق پوش، مرا عنان کشان و افسار گسسته در خفض و رفع؛  
 فَإِنَّ آيَاتِهِمْ فَأَرَضَ اللَّهُ وَأَسَعَتْهُ لَأَلْإِنْسَانِ أَنْتُمْ وَاللَّهِ كَيْبُخْرُ أَسَانُ

۱- ح: بیورد

۲- ح: متکثر.

۳- ح: بعد

۴- ح: شیرین فریب

۵- در متن: زرق

سر داد چون یاوگیان بی اندیشه پیش بینی مهار تسخیرم در بینی **كَأَلْجَمَلِ  
الْمَخْشُوشِ** .

دیوماً بَحْرُوزِ فَيَوْمًا بِالْعَمِيقِ وَيَوْمًا بِالْعُدَيْبِ وَيَوْمًا بِالْخَلِيبَاءِ [ب۳]

بی دلبر و دل ، همیشه در سودایی دل جایی و تن جایی و دلبر جایی  
بعد از آنک به قدم امکان ، گرد کان ارکان بسر آدمم ، در آن میان  
تمنای تفرج محروسه بغداد دامن دلم بگرفت ، با قدمی که عشق سابق آن  
بود ، پیمودم <sup>۱</sup> .

وَلَيْلُمُهَيْمِنِ فِي حَالَتِنَا نَظْرٌ وَفَوْقَ تَدْبِيرِنَا لِلَّهِ تَقْدِيرٌ

بادبان کشتی عزیزتم از گرداب حیرت <sup>۲</sup> به مستقر دارالملک مدینه -

السلام انداخت .

سفر کعبه به بغداد رسانید مرا لوحش الله همه عمر آن سفرم بایستی  
فَقُلْتُ :

وَإِذَا الْأَمْطِيُّ بِنَابِلَغْنَ مُحَمَّدًا فَظُهُورُهُنَّ عَلَى الرُّكَّابِ حَرَامٌ

مدت دو سال در آن شهر مبارک اقامت نمودم . روزی اتفاقاً در صحبت  
گروهی از خلص اخوان صفا و جمعی از بلغاء و هنرمندان آنجا بر سبیل  
مجاورت ، مناقلتی در قشر و لباب هر نوع و هر باب می رفت ، و در ذکر  
مسالك و اقالیم شیراز و اقالیم ممالک و فضیلت آب رکناباد و ذکر طرایق  
حسنه و سیر پسندیده و آداب و اخلاق مستحسنه قطان آن صوب و اهل  
آن دیار خوض پیوستم <sup>۴</sup> . و قطعه ای که در سلاست آب رکناباد و نزاهت  
هوای شیراز گفته بودم بر فور انشاد نمودم . یکی از جمله فصحاء و بلغاء  
آن مجالس بر سبیل <sup>۵</sup> استهجان بر طعن و معایب و ذکر زمایم شهر شیراز  
زبان بگشاد و گفت : « حَدَّثَ عَنِ الْبَحْرِ وَالْأَحْرَجِ »

[۴الف]

وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْفَضْلِ لَمْ مَرِيَّةُ

عَلَى الْجَهْلِ فَأَلْوَيْدُ الْطَوِيلُ عَلَى الْعَبْنِ<sup>۲</sup>

زهی حس ناسلیم و طبع نامستقیم در شرع هنرمندی میان خطه بغداد، در کنار دجله، خطایی عظیم و دجالی<sup>۳</sup> تمام باشد، ذکر نزاهت آب و هوا [ی] شیراز در معرض مبارات و مفاخرت کردن و به فضیلت آن دیار اصرار نمودن، این ره<sup>۴</sup> نه به پای این حدیث است وین خطه نه جای این حدیث است

### ذکر مزایا [ی] بغداد

خطه بغداد که باد هوا، تمیمه هواء آن چون تعویذ برگریبان جان تعبیه ساخته روح مجرد در سراچه قدس با آن همه پاکیزگی سرمایه طهارت از آن خاک پاک استعاره نموده؛ زمین و آسمان قدرش از بس مزار ائمه و شیوخ نامدار باعرش مجید برابر می کرده، و تختگاه کرسی تمثالش از بس دخمدهای سلاطین و خلفاء بنی العباس، اساس قومه طور گرفتند؛

إِذَا كُنْتَ مِنْ بَغْدَادَ فِي أَلْفِ فَرَسٍ

وَجَدْتَ نَسِيمَ الْجُودِ مِنْ آلِ (بِرْمَكِ)<sup>۵</sup>

هر کس که از این خاک پاک زور آسا توتیایی سازد دیده معرفتش هرگز دردمند نشود، و هر آنکه بی شوب دجله قطره ای از دجله به حاق جان رساند، چون خضر از آب حیوان مستغنی گردد. لمؤلفه:

با مساع خاك بغداد آب حیوان بی سخن

بر سر بازار دنیا ناروایی یافته

۱- ج: لم تکن . ۲- ج: الفضل، ظاهراً صحیح است . ۳- ج: جنائی . ۴- ج: از ابتدای این بیت و ذکر مزایای بغداد الی (استغرا الخبر الخیر) را ندارد لکن در ص ۱۳ تحت عنوان ضمیمه غلظنامه آورده شد . ۵- این بیت در متن ناقص و مغلوط بوده از روی روایات الجنات ص ۱۲۲ ضبط صحیح آن آورده شد لکن با اندک اختلافی . رك: تعلیقات: اذا كنت ... ۶- ج: وحل

بسا صفاء آب دجله آفتاب اندر جهان

[۴ب]

چهره گلگون خود را کهر بایی یافته  
 مَنْ ضَرَبَ إِلَى عُقُودِهِ أَكْبَادَ الْمَطِيِّ وَدَاخَ رَاحِلَتَهُ بِذَلِكَ الْكَتْفِ الْوَطِيِّ  
 حَلَصَ مِنَ أَضْيَابِ النَّوَائِبِ وَتَجَا وَفَازَ مِنَ الْمَطَالِبِ بِمَا أَمَلَ وَرَجَا ،  
 قَوَاصِدُ كَافُورٍ تَوَارِكُ غَيْرِهِ وَمَنْ قَصَدَ الْبَحْرَ اسْتَقَلَّ السَّوَابِيَا  
 گر قصد کنی ، به کوی او باید کرد

وَر آب خوری ، زجوی او باید خورد

چون تسبیب ترتیب این سخنان در این مقام به اطناب و اسهاب  
 پیوست من نیز بر مقتضی حُبِّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ و بر مضمون نظم بدیع :  
 فَمَنْ شَاءَ تَقْوِيهِمِي فَأَنِي مَقُومٌ وَمَنْ شَاءَ تَعْوِيَجِي فَأَنِي مُعَوِّجٌ  
 زلف عروس مقصد را پیچ دادم ، و عنان سخنوری از دست او به حسن بلاغت  
 در ربودم و گفتم :

أَدِرُ فِي حَالَتِي نَظْرًا دَقِيقًا لَتَعْلَمَ كَمْ حَبَايَا فِي الزَّوَايَا

از آن نظر تو در مزیت و فضیلت مملکت بغداد مصور آمده که به  
 استقصاء کماینبه معنی اخبار شهر شیراز و مزایاء زوایاء آن مدینه متبرک  
 معلوم و محقق نکر [ده] شعر :

وَدَسْتَكْبِيرِ الْأَخْبَارِ قَبْلَ التَّقَاذِيهَا فَلَمَّا وَصَلْنَا اسْتَصَغَرَ الْخَبَرَ الْخَبِيرُ ٢

مرغی که خبر ندارد از آب زلال

منقار در آب شور دارد همه سال

۱- ح: - فی + نی و ظاهراً (فی) درست است یعنی با نظر دقیقی در حال من بنگر تابدانی  
 که چه نهفته‌هایی در گوشه و کنارهاست . ۲- شعر از منتهی است در دیوان ص ۲۸۸ به ضبط  
 دیگر است (رک : تمایزات)

### شرح مزیت و فضیلت محروسه شیراز

خطه‌ای که از هفت اقلیم ربع مسکون، همچون فصل ربیع از چهار فصل، به لطف مزاج و اعتدال هوا بر سر آمده، لمؤلفه فی وصف شیراز و اکناف فارس:

زمینی‌ست رو شسته چون لاژورد  
 قدم بر قدم نقره افکنده فرش [۵ الف]  
 همد باغ و راغش پراز بید و سرو  
 مبارک زمینی فسلك پرتو است  
 در او یسار گار بسی پادشاست  
 کلاه جهانگیر و اقنوم داد  
 دو جام است دروی یکی می‌فزای  
 دو خاتم بمانده درو یسار گار  
 هوای اهواء انگیزش مفرح جان  
 طبع هر لدیغ، شمایل شمالش محرک  
 سلسله آرزوی عاشقان، نسفات صبا  
 صبوه آمیزش مروح دل غمگینان. شعر:

مُخَضَّرَةٌ وَالْغَيْثُ لَيْسَ بِسَاكِبٍ وَ مَضِيئَةٌ وَاللَّيْلُ لَيْسَ بِمُقَمِّرٍ

آثار نزهت گلزارش بر نعیم بهشت باقی منت نهاده، و چرخ نیلوفری  
 به تماشای باغ بنفشه او چشم بر گشاده، غیرت اعتدال ربیعی که فلك راهب  
 آسا، خزان به تماشای بهار او به زمین می‌آید. فصل زمستانش که غنیمتی  
 است بارد، کانون حجره جان را به فضل قانون نسفات نسیم آثار در قلب  
 شتا چون قلب شتا. اِنَّ قَلْبَ الشِّتَاءِ فَاكِهِهَا از آفت صرصر خزان اندهان

۱- ج: فواکها به صیغه جمع آمده است و ظاهراً باید (فاکتهها) باشد و در المنجد ذیل لغت (الفاکة) چنین آمده: فاکة الشتاء: النار. یعنی میوه زمستان آتش است و آتش هم قلب صریح (شتا) می‌باشد. راجع به (قلب الشتا) رجوع شود به مقاله دانشمند گرانمایه آقای فرزاد در مجلهٔ یغما سال پنجم شماره سوم خرداد ۱۳۳۱ ص ۱۰۵

محمی و مجروس می‌دارد .

ز اعتدال هوا و ز نازکی صبا      کمان برم که خزان در بهار می آید  
شمار خوبی او خود نبود و پنداری      یکی به چشم من اندر هزار می آید

### ذکر آب رکناباد و خصوصیات او

آب رکناباد به طعم سلسبیل و کوثر، به بوی مروح نسیم تسنیم مطیب و معطر، به صفا همچون آئینه خورشید انور . اگر نه کوثر است، پس چرا آب حیوان در او مضمز است . و اگر نه در مزاج سلسبیل و تسنیم است، پس چرا مادهٔ تفریح و سبب تفریح و تنعیم است .

[۵ب]

زالال چشمه حیات است و من نمی‌دانم

که چون ز جنت فردوس بر زمین افتاد

مزاج روح جنان مضمز است اندر وی

که شهید باشد در کام طفل مادر زاد

تو گویی از قدمگاه خضر پدید آمده ، یا از سرانگشت معجز موسی ترشح کرده . به حکم امثال فرمان گردون مطاع آیت <sup>۱</sup> : « وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ » و مضمون : « وَ لَئِلهٖ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الْاَنْبِیاءُ »<sup>۲</sup> در حریم احرام آثار الله اکبر چندان روی بر زمین مالیده که از سر چشمه چشم چشمه‌ها بر روی مصلی روان کرده :

اِذَا اِخْتَصَرَ الْمَعْنٰی فَشَرِبَتْهُ حَائِمٍ      وَ اِنْ رَامَ اِسْهَابًا اَقٰی الْفِیضَ بِالْمَدِّ<sup>۳</sup>

طبع دجله و فرات ، از رشك سیل زهاب او در خزان همچون چشمه

۱- آیه ۱۹ سوره الملق      ۲- آیه ۱۸ سوره الحج (الم تر ان الله یسجد له من ...)

۳- ضبط صحیح از روی تاریخ و صاف ص ۱۴- و اضافه شد که : « من ثم تم

قول المهلبي » (یعنی که از آن جا گفتار مهلبی پایان می‌پذیرد ) اذا...

نیل ، نیل بر رخسار کشیده ؛ و در ربیع ، جویهای سرشک خونین از دیده گشاده ، بلکه به هنگام مبارات و مفاضلت آب روی جیحون و سیحون رابه باد برداده .

از رشك تو پیر آب کند مقله فرات

جوید ز لب جوی تو يك قبله فرات

از بباد چو بشنید حدیث لطف

افتاد به سر ز شرم ، در دجله فرات

### فصل

بدانکه مجموع صفات و خواصی که حکماء و ارباب صناعت طب در شرح فضیلت آب اعتبار کرده اند ، جمله در آب رکناباد یافت می شود و از جمله شش خصلت که در کتاب کلیات<sup>۱</sup> و کتب دیگر معتبر داشته اند در این آب موجود است :

اول ، آنکه از منبع دور افتاده . دوم ، در ممری مکشوف<sup>۲</sup> می گذرد . سوم ، آنکه بر سنگریزه و زمین صلب گذار دارد . چهارم ، حیوانات از هیچ جنس در این آب یافت نمی شود . پنجم ، بر کنار جویبار او درخت انجیر و گردکان و کدو و آنچه مایه تغییر مزاج آب است ، نیست . ششم ، از طرف اعلی بر سبیل انحدار به صوب اسفل روان است ، و مع ذلك ادراك طعم و طبع این آب حواله به فطنت سلیم و مزاج مستقیم است ، و انکار محسوس دال است بر انحراف مزاج ؛

[الف]

يَجِدُ مَرَّآبِهِ الْمَاءَ الْزَّلَّالاً<sup>۳</sup>

وَمَنْ يَكْذَابِمَّ مَرِّ مَرِيضٍ

۱- مراد ( الکلیات فی الطب ) است ، رجوع شود به تعلیقات . ۲- ح : مشکوف .

۳- شعر از منتهی . رك: تعلیقات .



### سبب تألیف کتاب

بعد از آن مجاورات و لطائف نکات و مفاکهاات، یکی از بلغاء شهر همدان هم در آن نزدیکی کتابی در فضیلت شهر بغداد مشحون به فنون لطائف انیقه در سلك ترصیف و تألیف کشیده بود، اتفاق مطالعه افتاد. و بعد از ذکر خصوصیات دجله، و شرح نزاهت هوای محول و حاریبه و در بیان مزایا و شرف و اختصاص خلفاء بنی العباس و وزراء ایشان به اشباع شرحی نموده و به ذکر مشایخ و ایمه و افاضل و اشراف آنجا مذیل گردانیده و به شطری از مناقب و کمال حال آل برمک محلی و موشی داشته و به رشحات کلك بلاغت آرای و حسن براءت نمای:

بِمَلَامِ لَوْ أَنَّ لِدَدَهُرٍ سَمْعًا      مَالًا مِنْ حُسْنِهِ إِلَى الْأَصْغَاءِ<sup>۲</sup>

عبارتی که نباشد ز نکته‌هایش بدیع      بدیع اگر عرق شرم در جبین آرد  
موشح به فنون لطائف و موقع به صنوف بدایع ساخته، حسن ترکیب و ترتیب آن کتاب که به جزالت لفظ و غزارت معنی سمت تزیین یافته بود، مهیج شوق اندرون و سبب میل خاطر این ضعیف گشت.

بعد از مراجعت با شیراز، جمعی از ملازمان صحبت به شوافع اقتراح، التماس نمودند که در فضیلت دارالملک شیراز هم بر آن منوال کتابی تألیف می‌باید کردن، که مشتمل باشد به ذکر خصوصیات شهر شیراز و طبقات سلاطین آن مملکت، و مشحون به شرح مزایا [ی] ایمه و افاضل و مشایخ این دیار، عَلَيَّ اِخْتِلَافِ طَبَقَاتِهِمْ، موشح به بدایع عبارات<sup>۳</sup> و محلی به غرایب استعارات.

[ع۶]

۱ - ح : حاریبه (غلط است رجوع شود به تعلیقات)      ۲ - یعنی با گفتاری که اگر برای

روزگار گوشی بود از خوبی آن گفتار مایل به شنیدنش می‌شد.      ۳ - ح : عبارت .

سوادش همچو زنجیری است بر نظم سخن رانی

به حکمت نکته‌ها [ی] بکر را بر یکدگر بسته

هِيَ جَوْهَرٌ نَشْرٌ فَإِنَّ الْفَتَىٰ بِالشَّعْرِ صَارَ قَالِيدًا وَعُقُودًا<sup>۱</sup>

به نوعی که هیچ حاسد فاسد رأی به خیره رویی و چیره زبانی دلربایی

آن ابکار، انکار نتواند.

بِيضَاءَ لَمْ تَعْتَبِرْ بِهَا شَمْسَ الضُّحَىٰ عَدْرَاءُ لَمْ تَقَطَّمَتْ وَ لَمْ تَتَزَوَّجْ

چون يك سخن از صفحه او بنیوشند

بر هر حرفی از او شرابی نوشند<sup>۲</sup>

بر حسب مقترح و ملتمس، کلماتی چند به اصل بنوشتیم، و مخدره‌ای

چند از پرده غیرت و صمیم خاطر پر حیرت بر منصفه بیاض جلوه دادیم. مدتی

سواد دل و بیاض دیده را در درج آن صناعت و درج آن بضاعت صرف کردم،

وَحَدَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، اصول و فصول، مقدمه و خاتمه آن را به رساله بغدادیه

به نوعی مناسب و وجهی مطابق موازی ساختم. لکن در موردی که موازی

لطائف قصه جود و ذکر سخاوت آل برمک می‌بایست، توقف نمودم. چه

بدان نوع بخشش و پاشش و باخت و نواخت و آن معنی که از معنی زائد<sup>۳</sup>

مجالسی آمده و طریق معالی همت و فضل عطا یا وصلت که از فضل بن یحیی

برمکی به حکم منظومه:

مَوَاقِعُ جُودٍ الْفَضْلُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ كَمَوْقِعِ مَاءِ الْمَزْنِ فِي الْبَلَدِ الْقَفْرِ

بدان موجب که در آن کتاب بدیع ایراد رفته، عجیب و غریب می‌نمود.

۱ - آن گوهری است پراکنده که اگر با نظم مرتب سازی به صورت گردن بندی درخواهد آمد.

۲ - کنافی الاصل، ظاهراً از وزن شعری خارج است ۳ - ح: ممن زیاد. ر: تملیقات عنوان ممن

### ذکر بی عنایتی اهل این زمان در حق هنرمندان

سیمما در این وقت که حیطان مروت و بنیان مردمی به دوران دوران در قفص نقصان به زندان تنقص افتاده ، اطلال و دمن کرم ، سمت ؛ « خاویزه علی عروشهها » گرفته ، ارباب مروا و اصحاب کرم ؛ « قیلک امة قدخلت »<sup>۱</sup> بیت : گمان برم که در این روزگار تیره چوشب

بخفت چشم مسروت ، بمرد مادر جود

كفَى حَزَنًا الْفَضَائِلَ عَطَلَتْ وَ أَنْ ذَوِي آلِ الْبَنَابِ فِي النَّاسِ ضَيْعٌ [۷الف]

و در این حال سخن کمال ، برهانی به کمال نموده :

فرو شوم به گل تیره و به آب سیاه

چو کلک از آنکه چرا کلک در بنان دارم

در آئینه کثر نمای نظر ابنای این عهد ، صورت علم و جهل یکسان

نموده ، زیرا طبع طبع و فضل ، فضول و خط ، خطا و عقل ، عقیده بود .

شَرُّ الْبِلَادِ بِلَادُ الصَّدِيقِ لَهُ      وَ شَرُّ مَا يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ مَا يَصِمْ  
وَ شَرُّ مَا قَنَصْتَهُ رَاحَتِي قَنَصُ      شَهْبُ الْبُرْزَاةِ سَوَاءُ فِيهِ وَالرَّحْمُ<sup>۲</sup>

هر چند در این قصه به امعان<sup>۴</sup> نظر تأمل و تدقیق نمودم ، و در ابناء

این عهد و اهل این روزگار نظر همت و دیده اعتبار باز گشودم ، تا مگر هنروری

را از ابناء فارس به راه معنی در برابر معن آرم ، یا به فضل [و] جود او

را با فضل برمکی در ترازوی آرزو به یک جای بردارم ، پس کتاب شیراز -

نامه را به ذکر او صاف و خواص آن هنرور تمام گردانم ، تن ناتوان در بوتۀ

این اندیشه همچون شوشۀ زر ، زرد و نزار گشت ، و با خود این بیت می گفتم :

عروس بخت را گر زیوری هست      در این نه قبه آئینه گون نیست

۱- آیه ۴۵ ، سورة الحج . ۲- آیه ۱۳۴ ، سورة البقره . ۳- ج : این بیت را ندارد

سراینده آن متنی است . رك : تملیقات . ۴- ح : بلغان .

در تیره شب مشکلات آن اندیشه ، ظلمت زدایی به دست همت نمی افتاد  
و دیده نظر و فکرت تیز نظر از پر تو خورشید آن آرزو عکسی نمی یافت:  
عَلَى السَّعْيِ فِي طَلَبِ الْمَعَالِي      وَلَيْسَ عَلَيَّ إِذْرَاكَ النُّجَاحِ

خرد خرده بین که فارس میدان فراست است ، نقش کعبتین اندیشه  
از لوح مفکر بر خواند و گفت :

مَتَى آخَالُ النَّدَى آمَلْتُ مِنْ آمَلٍ      إِنَّ لِمَ قَتَلَ مِنْهُ مَا آمَلْتُ مِنْ آمَلٍ

در این ایام گر دولت نیابی      به ایام کدام ایام باشی  
به بشارت ، « قَدْ ظَفَرَ الرَّاعِي بِمَا أَرَادَ » گوش هوش و چشم امید را  
بگشای و به امید : « لِأَقْبِيَّ سِوَا » عقل عقلم را راه هدایت بنمای.

صد چشم گشاده کن ، که رویش بینی

ده گوش به راه نه ، که ناهش شنوی

حجاب شبهت از پیش دیده حقیقت بردار ، و معاینه ، آثار مآثر و

[ب۷]

طراز مفاخر مکارم ببین . لمؤلفه :

ببین در آستان صفدر ملك

عزیز مصر دولت ، حاتم عصر

جهان حشمت و خورشید رفعت

مدار دولت و کان مسرورت

همای دولت آتارش چوسیم مرغ

قوام دولت و دین شمع اقبال

همایون پایه قدرش همائی ست

صاحب اعظم دستور عدل اکرم      وَالْبِي حَيْلَةُ الْجُرْدِ وَالْكَرَمِ ، اِفْتِخَارُ

زُؤَارِ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ أَوْلَى الْبَرِيَّةِ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ [و] الشِّمِّ ، الْفَائِزُ دِعْبَانِيَّةِ

أَللَّهُ تَعَالَى جِبَاوْفَرِ كَرَامَتِهِ وَأَوْفَى نِعَمِهِ . بیت :

معن انعام بر امانك كرم حاكم كف فضل بخشایش يحيى قدم عيسى دم  
آنكه در شیوه رادی و کمالیت جود بر بود است ز حاتم به جهان گوی کرم  
حاجی قوام الدوله والدين ، سيف العتاة (و) المتتمدين ، كهف العفاه  
[و] المستضعفين لازال لنظم الدين والدولة قواما و لو اسيطه عقدا لمملكة نظاما  
فأدين المطلب من جوده وأين معن و حاتم ، چه نزد جود وافر و کرم شامل  
او ذکر معن زائد چون الف زاید بی معنی است ، و پیش فضل انعامش بسیار  
فضل بر مکی و احسان حاتم سخن به بسیار کمتر از اندکی است ، بدل نمایندگی  
لمن ینتغی لأعوض و لأعرض همواره دست و زبان به عطاء و صلا بر گشاده  
و ندای ؛ « وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَنَاسٍ لَتَمُوهُ »<sup>۱</sup> به گوش عالمیان اندر داده ، لمؤلفه :  
آنكه به تدبير كار سازى دولت قاعده نو نهاد جود و كرم را  
همت او همچو خاك راه شمرده حاصـل كيـخـرو و خـزانـه جم را [۸الف]  
بر كند آثار دوستگانی جودش از دل درویش بیخ و ریشه غم را  
جز به سر سفره مكارم او بر پر نكند لقمه، آزو حرص شكـم را  
تا به حدی در این مملكت فیض فضل كف موسوی در آثار سخاوت و  
اظهار عطاء و مروت بنموده كه رسم نیاز از زمرة مستحقان شیراز برداشت ،  
و آثار اعواز و اصل اساس افلاس به نظر كیمیا آثار ؛ از جمهور فقراء و  
درویشان فارس منقطع و منقطع گردانید . بیت :

مرهم الطاف غم زداش ببرد خستگی آزر را ز<sup>۲</sup> سینه درویش  
کیست به مقصود نارسیده در این دور از کرم شاملش بگوی و نیندیش  
چون شرح سخاوت و عطاء و اخبار مملکت و سخاء آن جناب از منہی  
غیب به گوش جانم رسید ، وصیت کرم و آوازه کمال مکارم و سبوغ نعم او که

چون برید صبا و جنوب چهار گوشه شش جهت هفت اقلیم در گرفته<sup>۱</sup>، نفس صبا و دم سحر مشکین کردند؛

فَسَاعِدْنِي دَهْرِي اِلَي مَا حَبَبُهُ      وَاَيِدْنِي بِاِلْطَالِعِ النَّحْسِ اَسْعَدَانِي<sup>۲</sup>

هم بدان طرز و منوال کتاب بغداد نامه، کتاب موعود مذکور را به اتمام رسانیدم و القاب شریفه این کریم عهد و حاتم زمان موشح و مجلی ساختم، و آن را کتاب شیراز نامه نام نهادم. چه مجموع اصول و فصول و ابواب و مقدمات این کتاب به ذکر مزایا و خصوصیات شهر شیراز، شرح فضائل<sup>۳</sup> ائمه و مشایخ و بقاع و مزارات این طائفه به تخصیص بیان تواریخ سلاطین و خلفاء و اتابکان و وزراء ایشان تا به اکنون در این دیار بازمانده، چه بی شک به حکم؛

اِنَّ اَعْمَارَنَا قَدَلُّ عَلَيْنَا      فَانْتَظِرُوا بَعْدَنَا اِلَى الْاَعْمَارِ<sup>۴</sup>

نام نیک این طایفه بر روی روزگار منخلد خواهد بود، وَاَنَا اَرْجُو مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی

[ ۸ ب ] تَوْفِيقَ الصِّدْقِ وَالصَّوَابِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالشُّوَابِ ، اِلَيْهِ اَدْعُوْا اِلَيْهِ مَا بَ :

۱- ج : نفس صبا . . . تا اسعدا . ولی این جملات را اضافه دارد : از زبان منهبان غیب کره بعداخری ومرة بعدا ولی ، به گوش جانم رسید ، و حکایات عطاء و اخبار مآثر و سخاات آن جناب که چون خورشید گرد جوامع اصقاع رباع ربیع مسکون بهره مند گردانیده ، در سمع جانم نشست .  
 ۲- روزگارم مرا به نیل آنچه، که دوستدارم یاری نموده و به نیکو کردن طالع شوم و بد من ، مرا تأیید نموده .  
 ۳- ج : بجای ، شرح فضائل ائمه . . . تا مآب ، چنین آمده : و فضیلت آب و هوا و صحرا و بساتین و صوامع و اربطه و مدارس و بقاع و مزارات آنجا و تواریخ سلاطین و ائمه و مشایخ شیراز علی اختلاف طبقاتهم ، و انی ارجومن الله تمالی الصدیق الصواب والمغفرة والشواب .  
 ۴- از ابیات مشهوره و متداوله است . تاریخ و صاف ج ۲ ص ۱۷۰ و در بسیار مسوارد و مواضع دیگر هم آمده است .

## فهرست الكتاب

### مقدمه

مشمول بر سه فصل :

فصل اول : در شرح مزیت فارس و ذکر این اقلیم مبارك .

فصل دوم : در ذکر آب و هوای شیراز و خصوصیات این شهر .

فصل سوم: در شرح بناء شهر شیراز و تاریخ آن و شمه‌ای از ذکر

محمد بن یوسف که بانی شهر بوده .

وضع و ترتیب این کتاب مشتمل بر دو اصل و مقدمه و خاتمه است .

هر اصلی مشتمل بر هفت طبقه بر این نوع که در حیز تحریر می آید .

### اصل اول

محتوی به ذکر تواریخ سلاطین و حکام از ابتداء سلطنت آل بویه و

شرح مملکت دیالمه تا به انتهاء امارت ملك اعظم سعید شرف الدین محمود شاه

طاب ثراه ، مشتمل بر هفت طبقه<sup>۱</sup> :

---

۱ - ج: اصل اول در ذکر حکام و سلاطین آل بویه و مملکت دیالمه تا به انتهاء امارت ملك اعظم سعید شریف الدوله و الدین محمود شاه طاب ثراه ، مشتمل بر مقدمه و شش طبقه . از اینجا اختلاف اساسی نسخه مورد تصحیح با نسخ مورد استفاده آقای کریمی آشکار می شود .

طبقه اولی. در ذکر سلطنت آل بویه و شرح جهاننداری و معدلت عضدالدوله در شهر شیراز و ممالک فارس و آثاری که از او در شهر شیراز و اعمال شیراز هنوز بازمانده و شرح خروح شبانکاره .

طبقه دوم : در ذکر سلطنت آل سلجوق و شرح معدلت اتابک جلال - الدین چاولی که از انشاء دولت آل سلجوق بوده و ذکر آثاری که بعد از او مانده .

طبقه سوم: در ذکر سلطنت و شهر یاری آل سلغور از ابتداء ممالکت مودود تا به انتهای ایالت اتابک آبخ و شرح معدلت اتابک ابوبکر بن سعد علیه الرحمه .

طبقه چهارم: در ذکر امارت سونجاق<sup>۱</sup> بعد از انقضاء ممالکت آل سلغور و ذکر مقبل امیر عمادالدین ابوتراب و تبدیل احوال وزراء و ملوک شیراز و

[ ۹ الف ]

انقضاء حکومت ایشان .

طبقه پنجم : در ذکر ابتداء ایالت ملک اعظم سعید شرف الدین محمود

شاه طاب ثراه و شرح حکومت اولاد نامدار و بیان هجوم پیر حسین و ممالک اعظم اشرف و باغیسی و قضایای ایشان .

طبقه ششم: در ذکر ملک امیر جمال الدین ابواسحق و صورت غدر و

چگونگی آن .

طبقه هفتم: در ذکر سلطنت پادشاه دین پرور مبارز الدنیا و الدین

محمد بن مظفر<sup>۲</sup> .

## اصل دوم

در ذکر اعظام ایامه و اکابر مشایخ شهر شیراز و شرح مناقب اشراف

۱- ج : سوغونجاق مرحوم علامه قزوینی در جلد سوم تاریخ جهانگشای جوینی ضبطهای مختلف این کلمه را نوشته و توضیح داده اند . ۲ - ح : طبقه هفتم ... تا المظفر ، و این یک مبحث اضافه از امتیازات نسخه مورد تصحیح بر دیگر نسخ مورد استفاده آقای کریمی می باشد .



و اعیان فارس و تاریخ وفات ایشان و بیان مدفن و مزارات اولیاء که درین دیار و اقطار واقع است مشتمل بر هفت طبقه :

طبقه اولی در ذکر قطب الاولیاء ابو عبدالله محمد بن خفیف الشیرازی قدس الله روحه ، و ذکر مشایخی که در عصر او بودند ، و مولد و منشأ ایشان شیراز بوده .

طبقه دوم در ذکر سید الاقطاب ، مرشد الاصحاب ، ابی اسحق ابراهیم بن شهریار الکنزونی و معاصران او در شیراز و نواحی ، و ذکر وفات او .

طبقه سیوم در ذکر کهف الصوفیه ، کاشف اسرار الطریقہ ، ابی شجاع المقاریضی والشیخ المقرئ المحدث ، ابی عبدالله الحریمی و مشایخی چند که معاصر ایشان بودند .

طبقه چهارم در ذکر شطاح فارس شیخ روزبهان و کهف المحققین ، عز الملة والدین ، مودود زرکوب ، امام المحدثین ، معین الملة والدین ، ابی ذر الکنکی و معاصران ایشان .

طبقه پنجم در ذکر مرشد الصوفیه نجیب الدین علی بن بزغش ، واسوة الابدال [ب۹] فقیه حسین بن سلمان الکنوفجانی ، و مشایخی چند که در عصر ایشان بودند . طبقه ششم در ذکر جو قوی از اعظام ایمة که این ضعیف به صحبت مبارک ایشان مستسعد گشته ، و در آخر عمر ایشان را ادراک کرده .

طبقه هفتم<sup>۱</sup> در ذکر جماعتی که از کتاب مشایخ حدیث که مؤلف این کتاب به طریق اسناد از ایشان روایت حدیث دارد ، و بعضی به روایت و شطری به سماع و چندی به مناوله بر ایشان خوانده و استفاده از حضرتشان کرده .

۱- چایی : ذکر این طبقه را فاقد است ، و نیز ( اما خاتمه کتاب ... تا ، اشتهاوی گرفته ) را ذکر نکرده است .

اما خاتمه کتاب به حکم: «خِتَامُهُ مَيْسُكٌ»<sup>۱</sup> به دو فصل ایراد کرده آمد:  
 فصل اول در ذکر طبقات اعظام سادات شیراز، و طائفه‌ای از اهل بیت  
 نبوت و دودمان عصمت و طهارت، که مرقد مبارک و تربت بابرکت ایشان در  
 خاک شیراز واقع گشته.  
 فصل دوم در ذکر مزاراتی چند معروف [و] مشهور در شیراز که اسامی  
 ایشان در زبان خلق اشتہاری گرفته.

## فصل اول

از مقدمه

### در ذکر مزیت اقلیم فارس بر اقلیم دیگر و شرح فضیلت این اقلیم مبارک

بدان که فارس بن فهلو بن سام بن نوح علیه السلام در آن عهد مالک این مرزوبوم بوده، و فارس به نام او اشتهار یافته، و لغت فهلوی از زبان فهلو پدر فارس مشهور و مستفیض گشته؛ و در فضیلت اقلیم فارس این حدیث از حضرت رسالت روایت کرده اند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَيْرَ مَنْ خَلَقَهُ صِنْفَيْنِ، مِنْ الْعَرَبِ قَرِيشًا وَمِنْ الْعَجَمِ فَارِسًا.»

و در انساب زین العابدین علی بن الحسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام مسطور است که شهر بانوی دختر شاه پرویز حلیمه امیر المؤمنین حسین بن علی بوده؛ از این جهت او را کریم الطرفین خواندندی، از یک [۱۰ الف] طرف قریش بوده، و از یک طرف دیگر فارس. و بعضی از وعاظ و مفسران گویند که: حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید قدیم سه موضع ذکر فارس فرموده:

اول، قوله تعالی: «بِعَنَّا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ.»

چون یهود دست تعدی بر خلق دراز کردند، [و] زگریای پیغمبر و یحیی معصوم به قتل آوردند حق سبحانه و تعالی به گودرز اشغافی که از ابناء فارس بود الهام فرمود، تالشگری گران از فارس برگرفت و انتقام از یهود باز خواست. و شرح این قصه در تواریخ و مطولات قصص مسطور است.

دوم، قولد تعالی: «سَتَدْعُونَ إِلَيَّ قَوْمًا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تَقَاتِلُوا نَجْمَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ.»<sup>۱</sup> جمعی از مفسران گفته‌اند که این آیت هم اشاره به ابناء فارس است.

سیوم، قولد تعالی: «وَإِنْ قَتَلْتُمْ أَوْلَادَهُمْ قَتَلْتُمْ قَوْمًا» [غَيْرَكُمْ كُمْ لَمْ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ].<sup>۲</sup> نزد طائفه‌ای از علماء و ارباب معانی این آیت نیز هم مراد ابناء فارس است.

و همچنین در حدیث آمده است: «لَوْ كَانَ الدِّينُ عَلَيَّ الشَّرِيًّا لَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِّنْ فَارِسٍ.»<sup>۳</sup> و منقول است از حضرت نبوت که در شأن سلمان فارسی فرموده: «سَلْمَانٌ مِّنِّي لَا يَخْلُو آلَإِيمَانٍ مِّنَ الدُّنْيَا حَتَّىٰ يَبْقَىٰ [مِنْ] آلِ سَلْمَانَ أَحَدٌ.»<sup>۴</sup>

## فصل

بدان که در عهد ملوک فرس از حد جیحون تا به کنار آب فرات رابه بلاد فارس می‌خواندند، و بعد از ظهور رایت اسلام چندی مضاف عراق گردانیدند.

و نقل است که بسط عرصه فارس صد و پنجاه فرسنگ در صد [و] پنجاه فرسنگ بوده.

### اما حدود فارس

رکن شمالی آن از ولایت اصفهان تا به حدود ابرقوه، رکن جنوبی

آن از کنار دریا تا به حدود کرمان ، رکن شرقی از اعمال کرمان تا به صوب سیرجان ، رکن غربی از اعمال خوزستان بر صوب دریای عمان و ارجان . [۱۰ب]

این مجموع در اعمال فارس داخل بوده است .

در فارس نامه مسطور است که قدیم‌الایام اقلیم فارس مشتمل بر پنج شهر معظم بوده ، هریک به نام پادشاهی که بانی آن شهر بوده‌اند ، اشتهاار یافته ، و در تواریخ بدین موجب مسمی ومدون است : کوره اصطخر ، کوره دارابجرد ، کوره اردشیر ، کوره شاپور ، کوره قباد .

### ذکر کوره اصطخر

اصطخر اول شهری بوده که در فارس بنا کردند ، و بسط آن پنجاه و پنج فرسخ است . کیومرث بانی آن شهر بوده ، و قلعه اصطخر در عهد پیشدادیان بغایت معمور و معتبر بوده است .

نقل است که ، عضدالدوله در آن قلعه حوضی ساخته طول و عرض آن یک ففیز بوده و عمق آن هفده پایه . گویند که هر پایه‌ای از آن چندان آب گرفتگی که اگر هزار مرد یک سال آب خوردندی ، ایشان را کفایت بودی . و در شیراز نامه مسطور است که سی و سه ستون بزرگ در میان آن حوض از سنگ و چارو بر آورده بودند و مسقف گردانیده ، و بر سر آن کوشکی به عظمت برافراخته ، عضدالدوله بر آن قصر مقام ساختی .

نقل است که در فارس هفتاد و سه قلعه بود همدمرتب و معمور . اثابک جلال‌الدین چاولی جمله آن قلاع را عمداً خراب گردانید ، و از مرد بینداخت . قلعه اصطخر در غایت معمور مرتب بود ، مدتی سعی نمود و آنرا خراب کرد .

## ذکر ظهور رایت اسلام در اصطخر فارس

در عهد خلافت امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه والسی فارس شهرک بن مرزبان بود ، چون بشنید که عرب خروج کرده اند ، لشکری به انبوه با هم آورد. حکم بن ابی العاص با لشکری تمام به طرف فارس روی نهاد ، و با شهرک چند نوبت اتفاق محاربت افتاد. آخر الامر لشکر اسلام ظفر یافتند:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّ أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْخَافِرُونَ»<sup>۱</sup> و در آن فرصت شهرک کشته آمد. و بعد از فتح اصطخر ، امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه ، به عثمان بن ابی العاص ، برادر حکم<sup>۲</sup> ، نامه نوشت که به فارس رود .

[۱۱ الف]

و ابوموسی اشعری از شهر بصره مدد کرد ، و با لشکری تمام به کسوره شاپور و کازرون و جره و نوبنجان در آمدند ، و جمله آن ولایات و نواحی مستخلص گردانیدند ، و در سال شانزدهم از هجرت نبی علیه السلام همچنین عثمان ابی العاص و ابوموسی اشعری حد اکناف فارس از اصطخر تا به ارجان و نوبنجان ، جمله مسخر کردند . و اکثر اهل فارس ، طوعاً و کرهاً ، قلابه اسلام در گردن نهادند ، و مطیع و منقاد گشتند. جمعی کبران از دین زردشت در شهر اصطخر معاندتی می نمودند ، و ماده مزاحمت اهل اسلام بودندی . چون دور به خلافت امیرالمؤمنین عثمان رسید ، عبدالله بن عباس را بالشکری گران به اصطخر متوجه گردانید ، و گروهی از کفار و معاندان که در آنجا مانده بودند ، در قید تسخیر زیون ساخت . بعضی را به قتل آوردند ، و بعضی مسلمان گشتند . و در تواریخ دیدم که اهل اسلام چهل هزار مرد را از

۲- تاریخ گزیده ص ۱۸۲ س ۱۸ و شذرات

۱- آیه ۳۲ ، سوره التوبه . در متن : لیطفوا

الذنب ج ۱ ص ۳۶ ذیل وقایع فتح اصطخر دیده شود .

شهر اصطخر به قتل آوردند، تا آن را مسخر گردانیدند. نقل است که جمشید از اصطخر مسافت چهارده فرسنگ معمور گردانید، و در آنجا سه قلعه با دست کرد و در تحت ضبط آورد: قلعه اصطخر، قلعه شکسته، قلعه اشکنوان. و آن را سه گنبدان گفتندی. و از جمله غرایب عمارتی بود که شاه جمشید در آنجا ساخته بود، صد و چهل ستون بر سر پشته عالی بر آورده، و کوشکی بر سر آن ستونها بنا نهادند، طول آن صد و شصت گز. به نوعی که مثل آن در هیچ عهد، هیچ شهر یاری نساخته. و اکنون آثاری که از آن کوشک باز [۱۱ب] مانده آنرا چهل مناره می خوانند، و قدیماً آن کوشک بعد از جمشید تختگاه سلاطین و پادشاهان سلف بوده، و بعضی از ایمة مورخان بر آنند که مقام و مقر سلیمان نبی علیه السلام در اصطخر فارس به زمین چهل مناره بوده و در تفسیر آیت: «عَدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحِيهَا شَهْرٌ»<sup>۱</sup> در شرح شادروان سلیمان، این صورت نموده اند، و العهدة علی الراوة.

نقل است که شهر اصطخر تا به این نزدیکی معمور بود، و در عهد باکا نجار امیری ظالم بود نام او قَتَلَمِش آن را غارت کرد و خراب گردانید.

### ذکر دنبه نوشت<sup>۲</sup>

اما دنبه نوشت در قطعه ای زمین که از مضافات اصطخر است افتاده، و آن کوه مشتمل است بر آثار و علامات چند که از شهر یاران و شاهان ماضیه آنجا باز مانده. و گویند دخمه سلاطین فرس و پادشاهان قدیم آنجا است. و در تواریخ دیدم که زند زردشت حکیم، کتابی است که بدوی منسوب است، و احکام و شریعت او در آنجا ذکر رفته، و آن کتاب نزد گبران به غایت عزیز و مکرم بودی، و از نظر اغیار در حجاب داشتندی؛ نسخه اصل به

۱- سورة سبا، آیه ۱۲. ۲- ذکر دنبه نوشت. رك: تملیقات.

جواهر نفیسه مرصع کرده بودند، و پادشا [ها] آن عجم آنرا به فال نیک دانسته بودند، و در وقایع عظیمه آنرا با خود داشتندی؛ گویند که آن را در آن کوه نهاده بودند و همچنان آنجا باز مانده، و بدان راه نمی توان بردن.

### ذکر کوره دارا بجرد از جمله شهر پنج گانه که در فارس معمور بود

از شهر پنج گانه که ذکر رفته، یکی دارا بجرد است، و شاه دارا این بهمن بن اسفندیار بنا کرده. شهری است مدور به پرگار بفرمود تا دایره ای عظیم درکشیدند و بر اثر آن دایره شهر دارا بجرد بنا کردند. حصار بزرگ پیرامون شهر برکشیدند، و خندق عظیم برکنندند. کوه مومیائی آنجاست. [۱۲ الف] کوهی بزرگ عالی است. مومیائی از آن کوه برمی خیزد، قطره قطره از کوه ترشح می کند. آن کوه منسوب است به دارای بزرگ. هفت گانه نمک از آن کوه حاصل می شود.

و میان تنگ دنبه هم در آن ناحیت، قلعه ای عظیم بوده. قدیم الایام معتبر و معمور داشته اند. این زمان خراب مانده است. قصبه خسوید و جویم و فسا، از مضافات دارا بگرد بوده.

و اما شهر فسا گویند که در اصل شاه بهمن پدر دارا بنا کرده و هم از مضافات و متعلقات دارا بجرد بوده. قلعه ای معتبر داشت. شبانکاره آن را خراب کردند، و انا بک جلال الدین چاولی باز معمور گردانید. و از جمله قلاعی که در آن افتاده، نواحی قلعه تبر است که در طرف جهرم واقع است. فضلوید در آنجا عاصی گشت، و نظام الملک او را حصار داد و قلعه مستخلص گردانید. و در آن وقت آن قلعه عظیم معتبر و معمور بود.

میشکانات هم از کوره دارا بجرد است. ولایات و صوبی معمور به غایت آبادان و نعمت در او ارزان و فراوان، امراء و اشراف احشام در آن نواحی



اختیار مقام داشتندی، و هر سال مدتی بدان صوب میل کردند.

### ذکر کوره فیروزآباد

قدیم الایام شهر فیروزآباد را جور می خواندند، و به لغت فرس در کتب، لفظ ماه و جور بغایت اشتہاری گرفته، و به عهد کیانیان شهری بزرگ معمور بوده.

نقل است که چون اسکندر از برای جهانگیری به طرف فارس آمد، فیروزآباد بغایت معمور بود. سعی بسیار کرد تا آن را مسخر گرداند، و ممکن نمی گشت.

رودخانه ای بود در حوالی شهر و بر سر کوه سرچشمه داشت. ذوالقرنین حکم فرمود تا آب رودخانه از سرچشمه بگردانیدند، و آب به شهر انداختند. فیروزآباد را از همه طرف کوه است، و در میان چهارکوهی افتاده.

آب رودخانه در میان شهر جمع آمد و غلبه کرد. چون منفذی نداشت، [۱۲ب] چند هزار آدمی که در آن شهر اقامت داشتند، جمله در آب غرق گشتند. معنی آیت: «فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ»<sup>۱</sup>، نوبتی دیگر در زمین صورت ظهور یافت. آب رودخانه به شکل دریائی عمیق در میان چهارکوه جمع آمد.

روزگاری بگذشت تا چون نوبت سلطنت در فارس به اردشیر بابک رسید. اردشیر خواست که فیروزآباد را باز حال عمارت آورد، به حسن التدبیر رخنه ای چند در آن کوهها باز دید کردند، و آب از آن شهر به يك بار بیرون شد، و زمین باخشك افتاد. اردشیر بفرمود تا شهری مدور بنا کردند چون دایره پرگار. بدان نمط بنیادی نهادند و در میان شهر بسان نقطه پرگار ستونی با طول و عرض به کیوان برکشیدند، نام آن ستون ایوان<sup>۲</sup>. بر سر

۱- آیه ۱۰۳ از سوره بنی اسرائیل. ۲- در متن ایران است، رجوع شود به تعلیقات عنوان ایوان.

آن ستون قصری بناکرد، و آب را از يك فرسنگ به حکمت بدان قصر آورد. و از جمله غرایب عمارات فارس یکی ایوان بوده. قلعه سپاره از جمله قلاع معتبر، از نواحی فیروزآباد بود، پادشاهان عجم آنرا بغایت معتبر می‌داشتند، و اکثر خزاین و نفایس و اموال در آن قلعه ذخیره می‌کردند. والله اعلم.

### ذکر کوره شابور

اما شهر شابور انتساب به شاه شابور بن اردشیر بابک دارد، و آن را شابور می‌گویند.

نقل است که طهمورث قدیماً شهر شابور بنا کرده، چون ذی‌القرنین به پارس آمد خراب کرد. شاه شابور نوبتی دیگر با حال عمارت آورد. گویند که در کوهستان نیشابور شگفتی عظیم هست و برسنگی که در آن غار است، صورت شابور بن اردشیر تراشیده‌اند، قامت او از ده‌گز. و در آن شگفت، گردابی عظیم هست که عمق آن پدید نیست، و بغایت تاریک و ظلمانی افتاده، و اندرون آن غار کسی ندیده و آنچه گویند در آن غار چرخ می‌گردد و طلسمی چند هست، از زبان عوام این صورت اشتها یافته و اصلاً اعتباری ندارد. [۱۳ الف]

شهر کازرون هم از متعلقات و مضافات آنجا است، و گویند که طهمورث آن را و شهر دریست و راهبان ساخته بود، و آن را نورد گفتندی؛ و در عهد شاه شابور داخل بشابور گشت. و همچنین جره و خشت و کمارج و غنجدجان، که آن را به فارسی دشت باری می‌خوانند، قدیماً جمله از اعمال بشابور بوده. نوبنجان و شعب به‌وآن هم قریب آن نواحی افتاده. شهری بزرگ بوده به نزهت‌گاه ملوک عجم از غایت خوشی و دلکشی از بهر نزهت‌گاه

اختیار کرده بودند خصوص عضدالدوله که میلی عظیم بدان صوب داشتی .  
و ابوالطیب المثنی بدین واسطه قصیده‌ای که در مدح عضدالدوله پرداخته ،  
نسبت آن را به مدح آب و هوای نوبندجان و شعب بوان و ذکر نزاهت  
آب و هوای آنجا موشح و موشی ساخته ، و در این موقع این چند بیت  
که از قصیده مناسب بود ، ایراد کرد<sup>۱</sup> :

قال ابوالطیب و ذکر فیه نوبندجان و شعب بوان :

مَغَانِيُ الشَّعْبِ طَيْبًا فِي الْمَعَانِي	بِمَنْزِلَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الزَّمَانِ
مَلَاعِبُ جِنَّةٍ لَوْ سَارَ فِيهَا	سَلِيمَانُ لَسَارَ بِتَرْجَمَانِ
لَهَا كَمَرٌ كَشِيرٌ <sup>۲</sup> إِلَيْكَ مِنْهَا <sup>۳</sup>	بِأَشْرِدَةٍ وَقَفْنَ بِلَا أَوَانِ
وَ أَمْوَاهُ يَصِلُ بِهَا حِصَاها	صَلِيلَ الْحَلِيِّ فِي آيَدِي الْغَوَانِي
مَنَازِلُ لَمْ يَزَلْ <sup>۴</sup> مِنْهَا خِيَالُ	يُشَيِّعُنِي إِلَى الْنُوبِنْدَجَانِي
إِذَا غَنَى الْحَمَامُ الْوُرُقُ فِيهَا	أَجَابَتَهُ أَغَانِيُ الْقِيَانِ
وَ مَنْ جَالَسَ شَعْبَ أَحْوَجٍ مِنْ حَمَامٍ	إِذَا غَنَى وَ فَاحَ إِلَيَّ الْبِيَانِ
يَقُولُ بِشَعْبِ بَوَانٍ حِصَانِي	أَعَنْ هَذَا يَسَارُ إِلَى الْإِطْعَانِ ؟

[۱۳ب] نقل است که چون ابوسعید شهر کازرون را خراب کرد، به طرف نوبنجان  
روی نهاد و با لشکری عظیم به آنجا رفت و خراب گردانید ؛ و بفرمود تا  
آتش به شهر زدند و خانه‌ای معمور مسقف در آنجا باز نگذاشتند ، تا به  
حدی که به مسجد جامع آتش در زدند ، و درختها از بن و بیخ برکنند .  
و قِيَمًا لَمْ يَتْرُكْ بِيهَا جَدْعٌ دَخَلَتْهُ<sup>۵</sup> وَلَا لُظْمًا إِلَّا مَشِيدًا بِجَنْدَلِ<sup>۶</sup>

مدتهای مدید شهر نوبنجان خراب ماند ، چنانچه سالها ماوی سباع

۱- ج : دیوان ابوالطیب المثنی به شرح ابی‌البقاء الکبری المسمی بالتبیان فی شرح الدیوان .

چاپ دوم ، مصر ۱۳۷۶ هـ ق ، ج ۴ ص ۲۵۱ - ۲۶۲ . اشعار فوق از روی آن دیوان تصحیح شد . برای

تفصیل بیشتر رجوع شود به تملیقات . ۲- ح : یشیر . ۳- ح : منه . ۴- ح : لم یحل .

۵- رجوع شود به تملیقات ، بخش فرهنگ ابیات عربی .

گشت ، و آدمیان را از آنجا گذار در افتاد .

عَفَّتْ آيَاتُهُنَّ وَ آيٌ رَّبِّعٍ يَكُونُ لَهَا عَلَيَّ الْزَمَنُ الْخِيَارُ

کدام عیش که آنرا سپهر تیره نکرد

کدام ملک نکرد دست روزگار خراب

اتابك جلال الدين چاولی به فارس [آمد] و اکناف فارس در تحت ایالت

او استمرار یافت . لشکری جرار بر سر ابوسعید کشید ، و آن ظالم بدعهد

را از دست برگرفت ، و شهر کازرون و نوبنجان را با حال عمارت آورد ،

و از آن دیار و اقطار بیخ ظلم منقطع گردانید .

وَمَا مَحَىٰ أَكْثَرَ الْعَصِيَانِ صَارِمُهُ وَإِنَّمَا الْعَارَ عَنِ وَجْهِ الْزَمَانِ مَحَىٰ

به تیغ صاعقه فعل و به گرز صاعقه بار

بسوخت بیشه جور و بکند ریشه عار

قلعهٔ اسفید قلعهٔ عالی معظم است در دامن زمین نوبنجان افتاده و از

اعمال آن نجاست . گویند : يك فرسخ تمام بسط آن قلعه است . حصارى است

چنان سر بر عنان آسمان بر کشیده از سنگ خاره ، که از تندى او خورشید

را هر لحظه تیغ بر سنگ می آید از بس که باخورشید جهان پیمای نزدیک

گشته . عجب اگر حصیات آن قلعه لعل و مرجان نگردیده ، از بهر سد

دروازه‌های عصمت پناهش اینک هندوی گردون به گردن سنگ می کشد . بیت :

چه سرکش است که هر صبح دم به وقت طلوع

بر آید از کمرش پای آفتاب به سنگ

به احترام رود بر حواشی کمرش

[۱۴ الف]

غزالهٔ فلک تیز پای همچون رنگ

کیوان [را] با همه رفعت به وقت امعان نظر بر قلعهٔ قدرش ، کلاه جبروت

از سر در افتاده ، نقطه وهم به گاه فکرت در علو رفعتش همچون دایره ، دور او سرگردان آمده ، قبه آسمان نمایش تاج فرق عقاب گشته ، قله گردون فرسایش چین چتر بر سر سحاب کشیده ، بیت :

ز رفعت بیوشیده روی سپهر

به دندان گرفته لب ماه و مهر

بر سر آن قلعه حصن و حصاری چند استوار است که هر ما [ن] از غیرتش سنگ بردل نهاده اند . از بس مرغزار و لالهزار در او ، سقسین در بلغار از طیره خاک بر سر کرده ، از بسیاری خانه های دلپذیر و قصرهای دلارای بر او صرح ممرد<sup>۱</sup> از خجالت تشویر خورده ؛

يَحْظِي النَّوَظِرُ مِنْ غَرَائِبِ صُنْعِهَا	وَ بِنَائِهَا بِيَغْرَابِ الْأَوَانِ
وَ إِذَا اخْتَلَى الْمَتَامِلُونَ رِيَاضَهَا	وَ جَدُوا الرَّجْعَ هُنَاكَ كُلَّ الْوَانِ
وَ تَرَاهُ فِي جَوِّ السَّحَابِ قَلْعَةً	بِفَضَائِلِهَا مَصَائِدَ الْغِرْلَانِ
وَ يَفِيدُ نَا أُبْمِيَانُ مِنْهُ عَجَائِبًا	وَ لَقَدْ يُفِيدُ عَجَائِبَ الْبُنْيَانِ

گویند که اکثر کیانیان و پیشدادیان در هر دوری و عهدی آن قلعه را به فال بر خویش مبارک داشته ، و همواره معمور و معتبر داشته اند ، و خاصه کیخسرو و شاه بهمن که با ایشان انتساب یافته ، و آثار این دو پادشاه در قلعه هنوز باقی است .

### ذکر کوره قباد

بدان که کوره قباد شهر آرغان است که در يك فرسنگی به بهمان افتاده است . نقل است که قباد بن فیروز پدر انوشیروان ، آن را بنا کرده ، و به روزگار فترت خراب گشت . و این زمان آثار و اطلال آن مانده است ، و در نواحی

۱- ر : تملیقات . عنوان ( صرح ) .

شهر آرغان چند قلعه و ولایت معتبر بوده : قلعه طیغور<sup>۱</sup> و دزکلات<sup>۲</sup> و قلعه فرامرز و شهر زیدان و بندر ماهی روبان و قصبه آب شیرین و دیراب ،  
 [۱۴ب] این جمله قدیماً از اعمال آرغان بوده .

## فصل دوم

### از مقدمه

#### در ذکر شهر شیراز

#### و نزاهت هوای آن مدینه و خصوصیت آب رکناباد

قدما و اصحاب تواریخ آورده اند که شهر شیراز قدیم الایام قطعه‌ای زمین بایر معطل بوده ، سطحی نامستقیم و زمینی ناهموار ؛  
وَقَدْ عَالَمَهَا رَيْبُ الزَّمَانِ فَجَرَّتْ عَلَى سَاحَتَيْهَا لِلسَّخَابِ ذُيُولُ  
ملوک عجم و شهریاران ایران زمین هر سال يك نوبت بر آن قطعه زمین حاضر آمدندی و گفتندی که در عهد جمشید صومعه‌ای در این زمین بوده ، و قدما آن زمین را بر خود فال می‌دانستند . و در آن وقت دارالمملکه و سریر السلطنه شهر اصطخر بود ؛ تا به دور خلافت و ایالت محمد بن یوسف . و او را از غیب باز نمودند که در این زمین مبارک شهری بنا باید کردند .

#### ذکر خوابی که محمد بن یوسف دیده بود

راویان اخبار و ناقلان آثار روایت کرده اند که : محمد بن یوسف ، بانی

شهر شیراز شبی در خواب شد، غطاء سیه رشته اجفان را بر روی جزع حدقه باز کشید ابن مقفله نظرش را نوك قلم بشکست. دید که روشنان<sup>۱</sup> صومعه فلك از آسمان به زمین آمدند، و در این قطعه زمین جمع گشتند و می گفتند که: این قطعه دایره ای است که قدمگاه [چندین هزار صوفی خواهد بود. گوشه ای است که توشه مسافران عالم غیب از آنجا]<sup>۲</sup> مرتب خواهد گشت. خمیر مایه فقر است؛ کان ولایت است؛ منبع حکمت و معدن امانت است.

فَتَوَهَّجَتْ كَمَسَارِحٍ وَ تَسَارِحَتْ  
وَتَبَلَّجَتْ كَكَوَاكِبٍ وَ تَجَبَّرَجَتْ  
كَمَوَافِحٍ وَ قَدَبَجَتْ كَبُرُودٍ  
كَكَوَاعِبٍ وَ تَضَرَّجَتْ كَخُدُودٍ

موسم راحت هر خسته دل رنجور است

مجمع شادی هر غمزده مسکین است

[۱۵ الف]

خاك او مشتری فضل چو تیر فلك است

طبع او مقتضی عیش چو فروردین است

مجمدین یوسف هم در خواب بدان مقدار که اثر تجلی انوار ملکان بود، خطی پیرامن آن در کشید. روز دیگر از اصطخر به این نیت متوجه گشت. احتیاط کرد، آثار آن خط و دایره برقرار دید. قطعه ای زمین یافت خال صلصال بر<sup>۳</sup> عذار نهاده، دواج قبول بر سر کشیده، جمال شمال پر [و] بال [گسترانیده]<sup>۴</sup>. رقعته ای چون بقعه مبارکه بیت القدس، آفتاب جهان تاب و صبح تجلی در او عکس می انداخت، همچون فروغ نور بیت المعمور زبانه می زد، و درخش او بر طاق بهشت عکس انداز می شد.

وَلْيَلْحَدَائِقِ مِنْ أَنْوَارِهَا حَدَقٌ  
وَلْيَلْنَسِيمِ إِذَا أَبْتَلَّتْ غَالِلُهُ  
كَالْمَرْفِيهِهَا مَوْعُ التَّلِّ مَنشُورٌ  
ذَيْلٌ عَلَيْهَا وَ بِلَا زَهَارٍ مَخْرُورٌ

۱- ح : بی نقطه است. ۲- ح : از «چندین هزار...» ندارد. ۳- ح : و .

۴- ح : ندارد .



شب گیتی به شکل روز از وی دست حورا سپند سوز از وی  
روز بازار چرخ گردان بود بوتۀ امتحان مردان بود  
گوئی بساط طور [بود]، که مشعلۀ نور از او دم به دم در خلو و خانه  
اهل حضور تجلی می نمود؛ یا ید بیضاء و ضاء کرامت آثار، که از جیب کلیم  
زمین، لحظه به لحظه عکس می انداخت.  
محمد یوسف استادان مهندس و مهندسان مؤسس را حکم فرمود، تا  
قاعده مملکت شیراز هم بدان رقعۀ اساس نهادند؛ و به مدت دو سال  
خطۀ شیراز تمام گشت.

### ذکر طالع شهر شیراز

نقل است که در آن روز که محمد یوسف خطۀ شیراز را بنیاد نهاد و رنگ  
انداخت، حکما و اهل تنجیم را از هر طرف حاضر گردانید، و در مطالعه  
نجوم افلاک در رقوم صفحه نگارخانه تقویم، مزید تعمقی نمودند؛ و در  
نقوش اسطرلاب، فکرتی شافی به تقدیم رسانیدند. موافق بنا و تأسیس این  
شهر مبارک، از سعادت اتفاقی، سنبله طالع بود و عطار صاحب طالع.  
[۱۵ ب] پس احکامی در این باب استخراج گردید، و بسیاری از فواید نجومی و  
حکمی در آن ذکر رفته، و شهریاران را و ارباب سلطنت، از مطالعه آن  
طالع نامه بسیاری از فواید دست داد. و گویند که: این احکام تا به دور  
سلطنت عضدالدوله موجود بود، و در خزانه او تلف شد.

### ذکر نزاهت دارالملک شیراز

عرصۀ دارالملک شیراز زبده ممالک روی زمین، بل مربع ربع  
مسکون افتاده. سواد شهر شیراز بر مثال مردمک چشم جهان بین ممالک

تواند بود. گوئیا نسخه نزهت نامه بهشت برین است. اگر چه فردوس در دنیا توان یافت، کوچک مبین، که مگر بازار بزرگ او است که زیب روی زمین است. چهار بازارش به شکل هفت فلک آرایش کرده؛ خان فردوس که بروی خوان نعمت گسترده؛ طراوت ریاض بساتین او اسم سمرقند بر گوشه طاقچه نیسان نهاده؛ شمال مشاک آگینش در حلبه رهان امتحان، مصلی هواء مصلی او گشته؛ حدیقه بهشت آثار باغ بنفشه او از قافیة بنفشه در جهان تنگ تر نموده. قطعه:

نسیمش خوش گذر چون عمر نادان      هوایش بر صفت چون دین فاسق  
معطر خاک او چون حبیب عذرا      مصفی آب او چون اشک وامق

فی الجملة غبار دامن نزهت آثار این شهر مبارک سر مه دیده بادن است؛ ورقه طهارت شعار این بقعه متین که مهبط وفود سعوات آسمان است.

بِهَاتِ سَكَنِ الطَّبِيعِ النَّفُورِ وَقَعْتَدِي<sup>۱</sup>      بِأَيْسٍ مِنْ قَلْبِ الْمُقِيمِ قَرِيبِهَا  
يَدْحَنُ إِلَيْهَا كُلَّ قَلْبٍ كَانَمَا      تَشَادُ بِرَنَاتِ الْقُلُوبِ رُجُوعِهَا  
فَكُلُّ لِيَالِي<sup>۲</sup> عَيْشِهَا زَمَنُ الصَّبِيِّ      وَكُلُّ فُصُولِ الدَّهْرِ فِيهَا رَيْبِهَا<sup>۳</sup>

[۱۶ الف]

شهر شیراز تو گوئی که سپهری است برین

یا بهشتی است مشکل شده بر روی زمین

شهری آراسته چون کارگه انگلیون

خاصه چون باغ شود از رخ گلها رنگین

سنگ بر دل نهد از غیرت حصنش هرمان

خاک بر سر کند از طیره حسنش سقسین<sup>۴</sup>

۳- این اشعار از قاضی ابوالحسن چرجانی

۱- ح : تعدی      ۲- ح : بکل لیاعی

۴- قیاس کنیده با ص ۳۱ سطر ۷

است برای تفصیل و شرح بیشتر رجوع شود به تعلیقات

آب زو<sup>۱</sup> را ببرد باد خطا بنشانند  
 مصر را نیل کشد بر رخ شام آرد چین  
 عقل کل بوده هماناش مهندس<sup>۲</sup> در اصل  
 یا خود آلت ده استاد مگس روح امین

### ذکر فضیلت آب رکناباد

آب رکناباد چشمه‌ای است در شیراز به رونق و صفاء آب روی  
 صدیقان؛ به خوش‌گواری و عذوبت آب حیوان. حصیاتی به خاصیت عقیق و  
 مرجان است؛ از غیر تش اشك دجله از دیده بغداد روان است. فرات از رشك او  
 نیل بر چهره [اشك] آلود کشیده؛ دجله از دستبرد او همچون رود جیحون  
 بسی در خاك تیره غلطید [ه].

كَانَ الْبَحْرُ قَدْ سَقَّتْ إِلَيْنَا      لَطَائِمَهَا إِذَا طَلَّتْ رَبَاهَا  
 وَعَيْنَ حَبِّ الْأَعْمَامِ لَهَا عَقُودٌ      مَفْصَلَتُهُ يُنَاطُ عَلَيَّ طَلَاهَا

اگر يك قطره از این آب در آزار بر آذر رسد، در میان خرمن آتش،  
 صغیر منبها [سقر]، گل و نسترن<sup>۳</sup> بر دهد. آب است که چون دست مریم، شاخ  
 خشک را تازه و تر می‌گرداند؛ و همچون دعاء مسیح خستگان مرفوع -  
 الطمع را به سر چشمه حیات می‌رساند.

يَتَمَوَّلُونَ لِي صِفْهًا فَادَّتْ بِي صِفْهًا      خَبِيرٌ أَجَلَ عِنْدِي بِأَوْصَافِهَا عِلْمٌ  
 صَفَاءٌ وَالْأَمْثَالُ وَاللُّطْفُ وَالْأَهْوَى      وَكُدُورٌ وَالْأَنْزَارُ وَالرُّوحُ وَالْأَجْسَمُ<sup>۴</sup>

۱- زو «دریا را نیز گویند و به عربی بحر خوانند ... و نام ولایتی هم هست که آن را زوزن برونز  
 سوزن گویند» (برهان). زو = زو، دریا بود، عنصری (بلخی) گوید: مرد ملاح تیز (پیر) اندک زوزه‌راند  
 بر باد کشتی اندر زو (حاشیه برهان) در این جا ظاهرأ نام ولایت مراد است به قرینه خطا و مصر و شام  
 ۲- ح: مهند ۳- ح: ندارد ۴- ح: + که ۵- شعر از ابن فارس است. در نسخه  
 ح به جای عندی باوصافها، آمده: لی لاوصافها

همچون نسیم جوانی غصن یمانی را مایهٔ اهتزاز است؛ و چون اصل شادمانی روح افزای و غم‌گداز است. در هر صباحی صبحی است و احتزای؛ و در هر رواحی فتوحی است روح افزای. همچون باد روان است از [هر] طرف به طرف؛ و چون باده‌گردان از هر کف به کف. زبان حکمت شعار خاقانی در وصف آب رکناباد گویا این قطعه انشاد فرموده:

هرگز که دید آب مصور به آینه

یا آینه که دید مصقل میان آب؟

[۱۶ ب]

هرگز در آینه نتوان دید آفتاب

این آفتاب و آینه بین در میان آب

چندان بر آمد از جگر نیل ناله چون

وصف زلال او بشنید از زبان آب

### ذکر نزاهت قلعهٔ فهندر و نظافت آب او

زمین قلعه چون خطوط عذارگار خان، به نوک [خامه] مانی حکمت

بر صحیفهٔ قلعهٔ رنگ، به انواع ازهار آراسته، بیت:

صحیفه‌های چمن زار او چو مانی دار

که می بر آید از او نقشهای چون ارنگ

نگار لاله و گل بین کسه نقش بندیها

به چرب دستی بر آب می زند نیرنگ

هوایش به صفا، آب از آتش خلیل برده؛ خاکش به خاصیت، غبار

غیرت از آب خضر برانگیخته.

مَفْوَحُ وَالرَّوْضُ مَرَهُومٌ وَمَشْمُولٌ

يَحْكِي سَمَائِلَهُ فِي طَيْبِهَا نَفْرًا

زمینی است [که] طیب آن، روی هوا را چون ناف آهوی ختن به مشك از فر  
مشحون کرده؛ رایحهٔ بنفشه و ریحانش، گرداز بیضهٔ غیرا بر آورده.  
زاب او بوی گلاب آید، ز بادش بوی جان

خاک وی چون عنبر تر مشك سای و مشك بیز  
نَسَجَ الرَّبِّيعُ لِرَبْعِيهَا دِيْبَاجَةً مِّنْ جَوْهَرِ الْأَدْوَارِ وَالْأَنْوَاءِ  
شمال از باغ بنفشه او به دامن و آستین، عنبر تر به درمی برد. باد از خاک پاک  
او به مشام جهان، هر زمان رایحهٔ مشك از فر می رساند.  
بَكَتِ السَّمَاءُ دِيْبَارًا ذَا ذُمُوعِهَا فَعَدَّتْ قَبَسَمَ عَنْ نُجُومِ سَمَاءِ

### وصف آب قلعه

آب قلعه همچون سرینجهٔ عیسی است که رنگ برص چرك از چهرهٔ  
جامدها بر می دارد؛ و همچون عصای موسی ثعابین چمنندگان از عرصهٔ خرقة  
درویشان به یکبار فرو می ریزاند.

فَأَبْرَقَتْ لِمَعْنَةٍ مِّنْ شَاطِئِ الْوَادِي وَأَشْرَقَتْ قَلْعَةً مِّنْ تَجَدِّ عُمَرَانَ

اگر شمال بویی از آب آن قلعهٔ قلعی رنگ به مشام قطان دیار زنگبار  
رساند، رنگ زنگ و اثر سواد به یکبار از رخسار اهل آن دیار برخیزد.  
وَعَلَى خَلِيْجِ الرُّومِ مِيْنِكَ مَهَابَةٌ مِّنْ خَوْفِهَا يَتَتَّظَّانُ الْتِيَارُ  
لَا التَّيْلُ نَيْلٌ إِذِيْهِمْ جِنَهْضَةٌ نَحْوَ الْخَلِيْجِ وَلَا الْبِحَارُ بِحَارُ

[۱۷ الف]

چهرهٔ مخدرةٔ اجرام زمینی که در نقاب و سیخ در این سالهاست تا از  
نظر محجوب افتاده اند، از حسن معونت مشاطهٔ جمال آرای این آب بر منصفهٔ  
ظهور جلوه گری می کنند.

وَقَدَّصِرَتْ أَرْضِيْ مِّنْ سَوَاكِنِ أَرْضِهِ بِخَلْبِ بَرِيْقِي أَوْ جَبْطِيْفِ خَالِ

شیخ صوفی وش است که بد نظافت و طهارت ارشاد می فرماید، یا به

تجربید و تفریدش دلالت می نماید. باز به دم آتشین از کوره اوساخ مصفی گردانیده، بر سر کوهش زیر دامن قلعه قلعی رنگ به پای ماچان طاعت باز می دارد، و ملخ کردار برپس زانوی ادب می نشاند. گاهی خرقه تیره رنگ صوفیان را چون نمک در آب و نقره در گداز اندازد؛ و زمانی دراعه درع آثار خواجگان را در بوته نظافت چون شوشه زر تزارگرداند. گاه از میان آب، آتشی افروزد، تا آن جرم نامناسب را بی جرمی از دم کوره وحشت بسوزد. کیمیاء سعادت است که تن را از نحوست چرک خلاص می دهد.

صوفی به زبان حال این می گوید:

وَسَاعَدَنِي دَهْرِي عَلَي مَا أَحْبَبُهُ  
وَأَبْدَلَنِي بِالتَّطَالُعِ النَّحْسِ أَسْعَدَاً  
وَأَصْبَحَ وَجْهَ الْهَمِّ أَفْتَمَّ أَرْمَدَاً  
هر آنکو مهیا بود دولتی [را]

اگر او نجوید بجویدش دولت

## فصل

### در ذکر قلعه فهندر<sup>۱</sup> بدان نسق که در تواریخ

#### سلف ذکر رفته

قدماء و اصحاب تواریخ آورده اند که قلعه فهندر در قدیم الایام (از) معظمت قلاع فارس بوده، و ملوک فرس پیش از بناء مجروسه شیراز آنرا معتبر و معمور داشتندی، و بدان حصن منبع همواره مستظهر بودندی.

نقل است که فهندر از نسل هرمز بود. چون از پیش شاپور ذوالاکتاف پسر هرمز بگریخت، با لشکری به طرف فارس آمد، و در پایین مسجد سلیمان علیه السلام، به صحراء برم دلك جمعی از ساسانیان تمدن نموده

[۱۷ ب]

۱ - توضیح اینکه در نسخه چاپی و دیگر نسخ همه جا (فهندر) به جای (فهندر) بر وزن یهن در، ضبط شد، ركه: تملیقات، عنوان (فهندر)

بودند، بزرگ و سردار ایشان را دلق می‌گفتند، و این زمان برم‌دلق بدو [منسوب] دارند، بدو پیوستند و سر در رقبهٔ خضوع و طاعت فهندر کشیدند. فهندر آن قلعه را ترتیب کرد و معمور گردانید، و حصون و حصاری چند در آنجا پدید آورد، و آن قلعه به فهندر اشتهار یافت.

نقل است که چون شیرویه پدر خود را، پر و یزرا، با هفده تن از برادران و برادر زادگان بقتل آورد؛ دایه یزدجرد را برگرفت و به طریق فرار به فارس آورد؛ یزدجرد در سن چهار سالگی بود. گویند که مدت دو سال و نیم به قلعهٔ فهندر باز ماندند.

چون یزدجرد بعد از اتفاق قضایا در جریان حکم قضا به دست سلطنت بنشست، تاج انوشیروان با خزاینی بسیار و جواهری چند نفیس از برای ضبط به آن جایگاه فرستاد. و در قلعهٔ قلعه چاهی عمیق بود، در آنجا مدفون و مغبی ساختند. جمعی بر آنند که آن خزاین و ذخایر به دست عضدالدوله افتاد؛ و چندی بر آنند که هنوز آنجا باز مانده است، و طریق استخراج معلوم نیست.

و بعضی از مورخان در تواریخ ایراد کرده اند که چون سعد و قاص قادسید را بگرفت و عنان عزیمت به صوب فارس منعطف گردانید، یزدجرد بن پرویز در نهاوند بود. بفرمود تا تاج کسری و ذخایری که در قلعهٔ فهندر ضبط کرده بودند، برداشتند و نزد خاقان چین به ودیعت بنهادند، و بعد از انقطاع نسل ملوک عجم آن خزاین و تاج در چین بازماند؛ و این واقعه در زمان خلافت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دست داده.

نقل است که در آن زمان که لشکر اسلام در بلاد فارس قوت گرفتند، و ممالک در تحت ایالت تابعین و تبع تابعین قرار یافت، قلعهٔ فهندر را بگشودند و

[۱۸ الف] خراب کردند. تا بعد عهد عمادالدوله همچنان خراب بود. عمادالدوله آنرا باحال عمارت آورد. آب قلعه [که] یزدجرد بیرون آورده بود، چشمه‌ای خرد بود. از پی آن چشمه بفرمود تا برفتند، و آب چشمه زیاده گردانیدند. نقل است که یزدجرد بر سر چاه قلعه فہندر قبدای مدور بر آورده بود بد حکمت، سیصد و شصت دریچه در آن ساخته، رها بین آن را عظیم معتبر داشتندی. هر روز آفتاب بد وقت طلوع انعکاس دادی. و آن را بر مثال دیری ترتیب کرده بودند، به وقت ظهور اسلام واستخلاص قلعه خراب کردند. عمادالدوله بد نوعی دیگر معمور گردانید. بعد از او باز اختلالی یافت، تا در آن مدت که ابوغانم پسر عمیدالدوله در آن جایگاه بد حصار بود، خواست که قلعه را معمور گرداند. کوشکی که عضدالدوله بیرون دروازه سالم ساخته بود، خراب کرد، و چوب و آهن و آلاتی چند متکلف که حاصل گشت، بد قلعه نقل کرد، و کوشک عمادالدوله باز معمور گردانید و نزهت گاهی ساخت. چند مدت مسکن ابی غانم بوده در قلعه. و در کتاب شرح یمینی مسطور است که چون خراسانیان بر لشکر دیلم غالب آمدند، تاش بعضی از اسراء، که محافظت ایشان لازم می‌دانست، در قلعه فہندر مجبوس گردانید. و از ذکر قلعه فہندر کسه در آنجا رفته، ظاهراً همین قلعه مراد بوده باشد؛ زیرا که در آن عهد هیچ حصن منیع تر از آن قلعه نبوده، و جمعی از اصحاب تواریخ آورده‌اند که خزاین و سلاح ملوک فرس و انواع نقود و جواهری که حاصل ممالکت آل بویه بود، مجموع در اطراف قلعه فہندر مضبوط و مدخر بوده، چندی بس دست آل سلجوق افتاده، و چندی دیگر هنوز آنجا مانده باشد. واللہ اعلم.



## فصل اول

در تواریخ سلاطین و اصحاب ایالت از ابتداء سلطنت آل بویه و مملکت دیالمه تا بدزمان امارت و ایالت ملک اعظم سعید شرف الدوله والدین محمود شاه طاب ثراه مشتمل بر مقدمه و پنج طبقه

### مقدمه

#### در ذکر بانی شیراز محمد بن یوسف

اصحاب تواریخ آورده اند که در عهد ایالت و زمان خلافت عبدالملک مروان ، حجاج بن یوسف وزیر او بود. چون متصدی امور مملکت گشت، برادر خود محمد بن یوسف را به فارس فرستاد، و شهر شیراز بنا کرد. چنانچه به هزارگام عرصه شیراز در طول و عرض از اصفهان بزرگتر بوده. بعد از وفات او عمر بن عبدالعزیز به عهد ایالت در حوز تصرف خود گرفت، و مدت خلافت او هر چند به دو سال و نیم بیش نکشید، در آن مدت اندک، بسیاری از مساجد و ابنیه خیر در شهر شیراز بنا فرمود. و در تاریخ سنه احدى و ثمانین و مائتین عمرو بن اللیث، که از جمله صفاریان بود، چون ممالک فارس در حوز و حراست خود آورد، به تأسیس مسجد عتیق شیراز اشارت فرمود؛ و در آن وقت در شیراز مسجد جامع نبود.

نقل است که عمرو بن اللیت چون ممالک را در تحت تصرف مسخر کرده بود، به وقت نهضت و حرکت لشکر، هفصد شتروار اسباب و آلات مطبخ او بود. آخر الامر در حبس معتضد خلیفه به آرزوی يك لقمه نان جان بداد، که سواد سلطنت و خودبینی به یکبارش از بینی بیرون رفت. وَمَا تَحْتَفِ أَنْفِهِ.

### فصل

نقل است که شیراز در عهد دیالمه چنان معمور بود که آوازه رخص و معموری و رفاهیت رعیت آنجا به جمیع دیار و اقالیم رسید، و از هر طرف بدنجا روی نهادند، و غلبه لشکر جمع آمدند. [۱۹ الف]

عضدالدوله بیرون شهر، طرف قبله شیراز عمارتی کرد، آن را کرد فناخسرو نام نهادند. شهری بزرگ. در میان شهر بازاری عظیم بساخت، ارتفاع آن هر سال شانزده هزار دینار به دیوان عضدی می رسید. اکنون به غیر از آثاری نمانده.

إِنَّ آخِرَنَا قَدْ عَلَيْنَا فَانظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآخِرِ

### ذکر قانون خراج فارس و شیراز در قدیم الایام

در عهد انوشروان چون قانون [خراج] همه جهان معین گردانیدند، قانون فارس سی و شش هزار درم بر آمد. چنانچه سه هزار دینار باشد. و به عهد عبدالملک بن مروان چون محمد بن یوسف والی بود، شیراز را بنساخته و معمور کرد، در مجموع معاملات فارس سی هزار درم به عبدالملک می فرستاد. و بعد از او هر سال شصت هزار درم از مجموع ولایت فارس و شیراز به حضرت هرون الرشید خلیفه می بردند. و در فتنه محمد الامین حلبه جراید به غارت

ببردند و بسوختند. مأمون خلیفه بعد از تمکن امر خلافت، خراج مجموع فارس و کرمان و عمان با دو هزار هزار و سیصد هزار دینار کرد، و محمد این قانون [پسندید] در سنه مائین، [تا] در عهد المقتدر بالله بستند.

نقل است که مجموع مال و معاملات فارس و کرمان و عمان از استقبال معامله سنه ست و ثلثمایه به دو هزار هزار و سیصد هزار و هشتصد و هشتاد خراجی مقرر گردانیدند. و از آن جمله حصه فارس هزار هزار و سیصد و سی و چهار هزار دینار آمد. و در عهد دیالمه قاعده مملکت از نظم خود بگردید از بس فتنه که متعاقب پدید آمد. مالک جمله املاک را باز گذاشتند. [۱۹ ب]

از آن عهد، وار اقطاع پدید آمد، و اکثر زمینها دیوانی شد. مملکت فارس تا به آخر عهد باکالنجار برقرار خود بود. بعد از زمان او چون نوبت به ابی منصور رسید، روی به خرابی نهاد، و خرابی مملکت فارس در عهد او پدید آمد. فضلویه خروج کرد، و با ملک قاورد مجاربت کردند. فارس بر سر ایشان رفت، تا به زمان کریم‌حلالی که به یکبار مستأصل گشت. بعد از این شرح این صورت در مقام خود نموده آید.

### ذکر ایالت مظفر بن یاقوت در خطه شیراز

بعد از وفات عمرو بن اللیث و انعزال نواب او از ممالک فارس و خطه شیراز، مظفر بن یاقوت که از جبابره ملوک و اعظم ولای اصفهان بود، مملکت فارس را نیز در حوز ایالت خود آورد، و مدتی خطه شیراز را مخیم سلطنت و مرکز رایات عظمت خود ساخت، و در آبادانی اعمال فارس و نواحی شیراز رغبتی عظیم داشت. و در قری الاسافل، قریه ای که به دودمان اشتهار دارد، بنا فرمود. و از جمله آثار معدات او در شیراز

این قریه است ، و اکنون هنوز معمور است . مملکت فارس و خطه شیراز تا به وقت خروج عمادالدوله همچنان در تصرف مظفر بن یاقوت بود . و بعضی گویند که مدت تصرف او در فارس بیش از چهار سال نبود .

### طبقه اولی

#### در ذکر سلطنت آل بویه

#### و حکومت دیالمه در خطه شیراز و ممالک فارس

در سنه اثنین و عشرين و ثلثمایه زمان راضی خلیفه ، کار عمادالدوله بالا گرفت ؛ و ایشان سه برادر بودند ، پسران بویه ماهیگیر . عمادالدوله ابوالحسن علی و رکنالدوله ابوعلی الحسن و مؤیدالدوله احمد . مستکفی خلیفه ؛ ایشان را این لقب نهاد . والله اعلم .

[۲۰ الف]

#### ذکر عمادالدوله ابوالحسن علی بن بویه

عمادالدوله از طبقات سلاطین دیالمه اول جهانگیری بوده معدلت گستر ، [ و ] مملکت پرور بوده . وصایی در کتاب تاجی ذکر کرده که عمادالدوله ابوالحسن [ علی ] بن بویه از اولاد بهرام سمر بود ، و به وقت ظهور اسلام ، اعقاب او به هر طرف منتشر گشتند . جمعی به نواحی گیلان افتادند . بویه ماهیگیر از نسل این جوق بوده . عمادالدوله هم در گیلان مولود گشت ، و بعد از بلوغ آثار دولت و اقبال و کمال شهامت یوماً فیوماً در تضاعیف احوال خود متزعزع و متزاید می دید ، به عزم جهانگیری به صوب خراسان روی نهاد ، و جمعی بسیار از اشراف و اعیان دیالمه با او متفق گشتند ، و با کوبه تمام به طرف اصفهان حرکت فرمود . مظفر بن یاقوت از قبل سلطان

ابوالفتح در اصفهان والی بود. چون عمادالدوله برسید، مظفر بن یاقوت با همه شوکت و کثرت استعداد و غلبه لشکر از مقاومت عاجز ماند و طریق فرار جست، و این واقعه در تاریخ سنه احدى و عشرين و ثلثمایه بود. عمادالدوله اصفهان مسخر کرد و اعمال و ولایات اصفهان جمله در تحت ضبط و تسخیر آورد. مظفر بن یاقوت روی به هزیمت نهاد و به شهر شیراز آمد. یاقوت پسر مظفر در شیراز متصدی امر حکومت بود، لشکری بسیار با هم آورد و به استقبال عمادالدوله بیرون رفت، و در قصر زرد محاربت و ملاحمت در پیوستند. یاقوت منهزم گشت و عمادالدوله از عقب او به شیراز آمد و فارس را مسخر گردانید، و شهر شیراز در حوز حمایت خود آورد. در تاریخ جمادی الآخر [۲۰ب] سنه اثنی و عشرين و ثلثمائة و شصت و شصت برادر خود را، مرداویج، به عزم استخلاص اصفهان بفرستاد. مدتی حکومت کرد. پس به حکم قاهر بالله، و شصت و شصت از دنباله او به اصفهان آمد، و برادر را یاری برد، و میان مرداویج [و] و شصت و عمادالدوله مصالحت رفت، و اصفهان به عمادالدوله استخلاص یافت. و از اصفهان عزم خوزستان کرد و مسخر گردانید، و به مدینه السلام بغداد رفت، و در آنجا بعد از دعاء خلیفه، دعاء او می کردند. و از بغداد مراجعت کرد و در شهر شیراز اقامت نمود، و مدت شانزده سال فارس و عراق در تصرف و حکومت و ایالت خود معمور گردانید، و به شهور سنه ثلاث و ثلثین و ثلثمایه هم در شیراز وفات یافت.

### ذکر رکن الدوله ابوعلی الحسن بن بویه

چون عمادالدوله وفات یافت، برادرش رکن الدوله در اصفهان بر دست سلطنت تمکن یافته بود. چون خبر وفات برادرش بشنید، به جناح استعجال با لشکری عظیم متوجه شیراز گشت، و قائم مقام برادر شد، و سبیل ایالت

و شهر یاری پیش گرفت؛ و طریق اُعدالت و نیک کرداری مسالوک می داشت. نقل است که: بیست و هشت سال در دست سلطنت و فرماندهی تمکین یافت. سه پسر از او بازماند. هر سه مستعد امور سلطنت و جهانداری، و مستحق جهانبانی و شهر یاری: عضدالدوله ابوشجاع، و مؤیدالدوله بویه، و فخرالدوله علی. رکنالدوله به وقت گذشتن هر سه پسران را حاضر گردانید. در حضور ارکان مملکت، همدان و مضافات آن را به فخرالدوله حواله فرمود، و به نظر ایالت او باز گذاشت. فخرالدوله را رفعت و سلطنت، فسحت یافت، و در عهد سلطنت محمود در آن اقطار شروع کرده بود. به تازگی با او تعلقی ساخت و از سره حرم سبکتکین وصلتی ساخت، و با ایشان طریق انجام مسالوک فرمود. [۲۱ الف] و اما اصفهان و آذربایجان را به نظر و ایالت مؤیدالدوله باز گذاشت، و فارس را به عضدالدوله تسلیم فرمود. و بدشهور سنه ثلاث و ستین و ثلثمایه وفات یافت. زمان سلطنت او، المقتدر بالله جعفر بن احمد خلیفه بود، و قاضی ابوالعباس بن سربج قاضی شیراز بود.

### ذکر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو

قال ابوالطیب: عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو شاهنشاه. مطلع قصیده:

أَوْهَ بَدِيلُ مِنْ قَوْلِي وَأَهَا لِمَنْ كَانَتْ وَأَلْبَدِيلُ ذِكْرَاهَا

بهترین اخلاف نامدار آل بویه بودی، و به علم و هنروری<sup>۲</sup> و کمال رأی و حسن ایالت، یگانه و فرزانه بود. آثار مساعت<sup>۳</sup> او در اقطار بر کمالات او دلالت دارد.

از آن پیشتر کاوری در ضمیر  
ولایتستان بود و آفاق گیر  
زمان تا زمان از سپهر بلند  
به فتحی دگر بود فیروزمند

بعد از وفات رکن‌الدوله پدرش، به دست سلطنت بنشست، و تمهید قواعد سلطنت و آثار محامد<sup>۱</sup> دین و دولت از آثار بأس و حسن معدلت او در فارس شیوع پذیرفت. بعد از آنکه امور مملکت فارس را نظم معدلت داد، روی به اصفهان نهاد. فخرالدوله در همدان بود و مستشعر، مملکت را به برادر گذاشت، و به طرف دیلم هزیمت کرد. عضدالدوله متوجه جرجان شد. شمس‌المعالی قابوس به مدد فخرالدوله در معرض افتاد و به مظاهرت برخاست. عضدالدوله با او محاربت کرد، و او را زبون و عاجز ساخت. قابوس التجا به حضرت نوح بن منصور کرد. نوح، حسام‌الدوله تاش را مثال فرمود تا او را به مستقر خود باز رساند. عضدالدوله آن اقالیم و ولایات را جمله مسخر گردانید و باشیراز مراجعت فرمود. و علی‌الحقیقه هر چند سمع (؟) بایغ می‌رود، از سلاطین و ملوک نامدار به کمال شجاعت و هنروری<sup>۲</sup>، و اشاعت [۲۱ب] خیرات، و صیت معدلت و نیک‌نامی هیچ یکی پایه او نداشتند.

مُتَوِّجٌ بِالْمَعَالِي فَوْقَ هَامَتِهِ      وَقِي الرُّدَى ضَبَعَمَ فِي صُورَةِ الْقَمَرِ

زمین با پایه قدرش نخواندی خاک راساکن

جهان باگوشه تاجش نگفتی چرخ را والا

مدت سی و چهار سال در سلطنت و جهان‌بانی سپری کرد. وفات او در مدینه‌السلام بغداد بود، و خاك پاك و تربت بابرگتش به کوفه، در مشهد علی‌کرم‌الله وجهه است. قاضی ابوبکر باقلانی و قطب‌الاولیاء ابوعبدالله بن الخفیف و ابوبکر بیضاوی، این ایامه که هر یکی علامه عالمی بودند، در عهد او بودند.

### ذکر عمارات عضدالدوله

#### در محروسه شیراز و بغداد و اسناف فارس و عراق

یکی از آثار معدلات و نشانه مہرات و مکرمت عضدالدوله در فارس ، بند امیر است که بر رودخانه کر بنا کرده . پیش از آن عمارت ، کربال و نواحی ، صحرایی بی آب و بی آبادانی بوده زمینی بایر . عضدالدوله همت بر آن گماشت که آن زمین بایر و صحراء معطل ، معمور گردد . مهندسان و استادان صنعت حاضر گردانید ، و خزاین بی شمار بریخت و چندان سعی فرمود ، تا آب رودخانه کر از ممر معهود صرف کردند و بگردانیدند . و اول بناء شادروانی<sup>۱</sup> بنهادند ، و از سنگ ریزه و چارو معجونی ساختند ، و بر سر شادروان ریختند و بر صورت بندی ساختند . چنانچه بر سر آن بند ده سوار به عرض توانندی گذشت . آب بر روی زمین افتاد و آن صحاری و زمینها جمله معمور و مأهول گشت .

از آن جمله یکی دیگر از آثار عمارات او در فارس ، حوضی است که به قلعه اصطخر بنا کرده ، و آن چنان است که شعبی عظیم که معر سیلاب قلعه بوده ، بفرمود تا سدی عظیم پیش آن شعب<sup>۲</sup> برکشیدند و استوار گردانیدند . هر چهار طرف گرفته است . سه طرف کوه بود ، طرفی که راه گذار آب بود ، منسد کرد و دیواری پیرامن آن برکشید ، و اسارب با چارو<sup>۳</sup> [و] قیر و موم و روغن پرورده کردند ، و در بوم آن حوض بکار بردند ، و کرباس و قیر لوبرلو و تو بر تو بر سر آن می انداختند ، و بر روی آن دیگر چارو هم بدان نوع می انداختند .

نقل است که بسط آن حوض يك قفیز است وعشر قفیزی ، و عمق آن



هفده پایه است، و میان حوض سی و سه ستون از سنگ و چارو بر آورده اند و آن را مسقف کرده؛ و این نیز هم از غرایب عمارت فارس است.

گویند عضدالدوله کوهی بر سر دریائی به حکمت نهاده، و دریائی در میان کوهی جمع کرده؛ اشارت به بند امیر است و حوض قلعه اصطخر. از آن جمله دارالشفاء عضدی است که در نفس شیراز از غایت غمخواری مسلمانان بنا فرمود، و بسیاری از مواضع ملکی خود بر آنجا وقف کرد؛ و این زمان همچنان معمور است. از آن جمله گنبد عضدی است. گنبدی است بیرون دروازه اصطخر نزدیک مصلی شیراز، طول و عرض تمام دارد.

نقل است که عضدالدوله را دوازده فیل جنگی بود و به وقت محاربت با قابوس سبب هزیمت قابوس، آن دوازده فیل بودند. عضدالدوله فیلان را عظیم عزیز داشتی. بعد از آن که با شیراز مراجعت نمود، از برای آن فیلان گنبد بساخت؛ و در آن وقت آن را فیلاخانه عضد گفتندی.

یکی دیگر از آثار عضدالدوله در شیراز کرد فنا خسرو است. چون دیالمه در خطه شیراز مقام کردند، کثرت سپاه و حشم مزاحمت شیرازیان می نمودند، و نزول در خانهای ایشان می کردند. عضدالدوله به جهت احشام و لشکریان حکم فرمود تا بیرون دروازه سلم قبلی شیراز خانه ای چند بنا نهادند، و بازار گاهی ترتیب کردند. باغ و بستانی چند پر میوه هر سال مبلغ شانزده هزار دینار رایج از تمغاوات و طیارات آنجا به دیوان عضدی می رسید.

این زمان به غیر از آثار و اطلاعاتی از آن نمانده:

كَانَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجَوْنَ إِلَى الْأَصْفَا أَدَيْسَ وَ لَمْ يَسِرْ بِمَكَّةَ سَا مِرْ

دی بوستان چه خرم و صحرا و لاله زار

وزبانك مرغ در چمن افتاده غلغلی

امروز خارهای مگیلان کشیده تیغ  
گوئی که خود نبوده در این بوستان گلی

### ذکر سلطنت

### شرفالدوله ابوالفوارس شیرزاد<sup>۱</sup> بن عضالدوله

چون عضالدوله وفات یافت، خاندان سلطنت خراب گشت . بردودمان  
شاهی دوده کشیدند . خبر این رزیت مغلق و آوازه این مصیبت محرق  
به اکناف و اطراف جهان انتشار یافت .

فخرالدوله در آل بویه به کبرسن و استکمال ادب و استعداد سمت  
سروری متعین بود ، در جرجان به پادشاهی بنشست . ابوبکر خوارزمی در  
مرثیت عضالدوله قصیده‌ای پرداخته :

رُزْتُ أَحَا لُوخَيْرَ الْمَجْدِ فِي أَحْ مِنْ النَّاسِ طَرّاً مَاعَدَاهُ وَمَا اسْتَشْنِي  
فَقَدْ جَاءَتْ الدُّنْيَا إِلَيْكَ كَمَا تَرَى طُغْيَلِيَّةٌ قَدْ جَاوَبَتْ قَبْلَ أَنْ تَدْعَى<sup>۲</sup>

او را سه فرزند نامور بود ، که هر یکی امور ممالکی و سلطنت  
جهانی در حوز تصرف داشتند : بهاءالدوله ، سلطانالدوله بن عضالدوله ،  
شرفالدوله بن عضالدوله . بهاءالدوله [در] خوزستان پادشاه بود ، و سلطانالدوله  
طرف همدان در حکم ایالت داشت . شرفالدوله ابوالفوارس در کرمان و  
نواحی برتخت بخت و سریر مملکت حکم می‌کرد ، و به سلطان  
سعی نمودند<sup>۳</sup> .

۱ - ضبط این کلمه در تاریخ گزیده ص ۴۲۲ و روضة الصفا ج ۴ ص ۱۶۱ ( شیر ذیل ) است  
و در شرح یمینی بر تاریخ عتبی ج ۱ قسم ثانی ص ۲۶۷ ص ۳۰ چنین ضبط شد : ابوالفوارس شیرزول بن  
عضالدوله . ۲ - این دوبیت از روی شرح یمینی بر تاریخ عتبی صحیح شد . رجوع شود به تعلیقات .  
۳ - شاید تسمی ۴ - در نسخه ح این قسمت معشوش است و تقدیم و تأخیری در آن روی داده  
است : + اسمعیلیان از آن دیار بگریختند [۲۳ الف] و بطرف شبانکاره سر بر کردند و به دارجرد مقام  
گرفتند . باکالنجار از مقاومت عاجز ماند کوره . دنباله مطلب از ورق ۲۴ ب ، ص ۱۲ نقل می‌شود .

چون عضدالدوله از دارفناء به خانه بقاء رحلت کرد، ابوالفوارس شیراز به جناح استعجال با طایفه‌ای از اعیان مملکت از کرمان به شیراز توجه نمود. چون به خطه شیراز رسید، احرار فارس و اشراف دیالمه و اعیان مملکت جمله به ایالت و سلطنت او گردن نهادند و با او بیعت کردند، و در دست سلطنتش تمکین دادند. بعد از مدتی به بغداد رفت و مملکت پدر را درحوز تصرف آورد. و در آن وقت امر خلافت به طایع لله قائم بود، و او را به شرفالدوله لقب داد. صمصامالدوله<sup>۱</sup> برادرش، در بغداد ولیعهد پدر خود عضدالدوله بود. چند مدت به اتفاق متصدی امور سلطنت گشتند، و بهر تنسیق و تنظیم امور ممالک فارس به اتفاق مراجعت کردند. و قاضی ابومحمد عبدالله محمد بن احمد بن سلمان که [از] مشاهیر ایمه و اعلام علماء [۲۴ب] بغداد بود، و در عهد خلافت الراضی بالله بن القاهر بالله قاضی دارالخلافة بود، [عضدالدوله] استدعاء نمود و باخود به شیراز آورد، و در شهر شیراز دارالکتبی متعین ساخت و او را بر آن کتبخانه متولی گردانید؛ و به آن واسطه مجموع طلبه و مستعدان در رفاهیت بودند. و از بهر صوفیان و مطیعان شیخ ابی محمد عبدالله بن الحفیف<sup>۲</sup> قدس الله سره بیرون دروازه شهر خانقاهی بفرمود ساختن.

مدت پادشاهی او به شش ماه بیش نکشید، هم در شهر شیراز به تاریخ [اربع عشر و اربعمائه]<sup>۳</sup> وفات یافت.

### ذکر سلطنت صمصامالدوله باسماالنجار المرزبان در خطه شیراز و اکناف فارس

چون شرفالدوله ابوالفوارس بن عضدالدوله به جوارحق پیوست، اعیان

۱ - ح : سلطانالدوله . ۲ - ضبط صحیح آن در شدالازار ص ۳۸ چنین آمد : الشیخ

الکبیر ابوعبدالله محمد بن حفیف بن اسکفشاذالضبی . ۳ - نسخه صحیفه است .

شیراز و اشراف دیالمه و ارکان مملکت با صمصام‌الدوله باکالنجار بیعت کردند و متفق گشتند. و این باکالنجار پادشاهی صاحب رأی که اهل النفس بود، و در امور شهر باری و قانون جهان‌داری نظیر خود نداشت.

فَيَانْ لَمْ يَكُنْ أَصْلُ زَكِيٍّ وَمَنْسَبٌ      فَنَفْسُ عِصَامٍ سُوَدَّتْ لِبِلْمَنَاصِبِ  
ستم را زیان خلق را سود از او      خدا راضی و خلق خشنود از او  
که بزم بخشنده بودی چو ابر      گه رزم درنده همچون هزبر  
سراپای مردی و مردانگی      دلیری و رادی و فرزنانگی

ابونصر وزیر چون معلوم کرد که ارکان مملکت فارس و اشراف دیالمه با باکالنجار بیعت کرده‌اند و او را بر سریر سلطنت تمکین داده، سبب خلافتی که با او در خاطر داشت، قتلش را برگرفت و با لشکری گران به شیراز آورد، و در نواحی شهر شیراز به واسطه قدوم آن لشکر خرابی بسیار ظهور پیوست. باکالنجار لشکری آراسته ترتیب فرمود و او را از مملکت فارس براند.

[۲۵ الف]

ابوغانم بن عمیدالدوله با جمعی اعیان به طرف شیراز منحدر<sup>۲</sup> گشتند، و به قلعه‌ای از قلاع فارس تحصن نمودند، و در نواحی شهر خرابی می‌کردند. عماراتی چند که عضدالدوله در سوق‌الامیر<sup>۳</sup> و کرد<sup>۴</sup> فنا خسرو کرده بود، خراب گردانیدند، و چوب‌ها و قله<sup>۵</sup> و آهن‌ها به قلعه کشیدند. باکالنجار عظیم مخوف گشت، و حکم فرمود تا سوری استوار پیرامن شهر شیراز در کشیدند. و پیش از آن شهر شیراز [را] سور نبود. و بعد از انقضای دولت دیالمه، سلاطین سلغور در عهد خود آنرا تجدیدی کردند. و بعد از آن روی به خرابی نهاد، و به مرور ایام خراب می‌شد، تا به حدی که در اکثر

۱ - از تاریخ و صف تصحیح شده است. رك. تعلیقات. ۲ - متن صریحاً: متجدد.  
۳ - متن: + وارد. ۴ - متن ندارد. رك: تعلیقات عنوان کرد فنا خسرو. ۵ - شاید  
«تله» باشد به معنی پایه و داربست در لهجه مشهد (تله و داربست) گویند.

مواضع بغیر از آثاری نماند. ملک اعظم سعید شرف‌الدین محمود شاه طاب‌نراه، سوری معتبر به اصل پیرامن شهر درکشید، و خطه شیراز را به آن واسطه مضبوط گردانید، و آثار حمیده او در ملک شیراز یکی این سورا است: *جزاه الله في ذلك أفضل الجزاء.*

### ذکر خروج اسمعیلیان و ظهور شبانکاره

چون سلطان مسعود بن سلطان محمود به اصفهان در دست سلطنت بنشست، جوقی از نژاد منوچهر سبط افریدون در فارس مقام داشتند. و به عهد اسلام چون اعراب غلبه کردند و بر فارس مسلط گشتند، اسمعیلیان روی به هزیمت نهادند و از هر گوشه متفرق شدند. جمعی از ایشان در اصفهان اقامت نمودند. سلطان مسعود حکم فرمود و تاش فراش لشکری ترتیب کرد، و اسمعیلیان را از آن نواحی براند. باکالنجار نیز از شیراز لشکری [۲۵ ب] از دنباله ایشان بفرستاد، و به قمع و استیصال آن طایفه سعی نمود. اسمعیلیان از آن دیار بگریختند، و به طرف شبانکاره سر برکردند و به داراجرد مقام گرفتند. باکالنجار از مقاومت عاجز ماند. کوره داراجرد به آن طایفه بازگذاشت، و به آن واسطه شبانکاره از فارس مفروز گشت. باکالنجار پاره‌ای از مقام و مرتبت خود تنزل یافت. ابو نصر بن عضدالدوله بر او خروج کرد و او را هزیمت داد، و در قریه دودمان از قرای اسافل شیراز بقتل آمد. مدت سلطنت باکالنجار در خطه شیراز و اکناف فارس چهار سال و شش ماه<sup>۳</sup> بیش نبود، و در این مدت مملکت فارس معمور و آبادان گردانید.

۱- در تمام نسخ چنین است ولی جای تأمل و تحقیق است که اسمعیلیان با جوقی از نژاد منوچهر چه ربطی دارد؟ رجوع به ورق ۲۳ الف سطر آخر شود ۲- ح: + عز، عضد. و صحیح هم همین است چون ابو نصر بن عضدالدوله ملقب به بهاءالدوله بود که با وی جنگید و او را منهزم ساخت نه ابو نصر بن عزالدوله (رك: روضه ج ۴ ص ۱۶۴ - ۱۶۵) و تاریخ‌گزیده ص ۴۲۳ س ۲۱) ۳- روضه الصفا ج ۴ ص ۱۶۴ سطر ۱۵ «نه سال و هشت ماه»

### ذکر سلطنت بهاءالدوله خسرو فیروز ابن عضدالدوله در اقلیم فارس

بعد از واقعهٔ باکانتجار ، بهاءالدوله با آنکه در معمورهٔ دارالسلام قائم مقام قادر بالله بن المقتدر بن الراضی بالله بود ، و امارت و ایالت مدینهٔ السلام بغداد به جانب او اختصاص یافته ، چون از واقعهٔ قضیهٔ باکانتجار وقوف یافت ، عزیمت طرف فارس جزم فرمود ، و لشکری گران برانگیخت . قادر بالله او را قوام الدوله لقب داد ، و با آن لشکر به شیراز آمد . ابونصر بگریخت ، و او بر سریر سلطنت قرار گرفت ، و اعیان ملک با او متفق گشتند . مدت بیست و چهار سال و سه ماه در سلطنت فارس مهلت یافت ، و آخر الامر در ارجان به جوار حق پیوست . **وَ اَیُّ نَعِیْمٍ لَمْ یُعَدَّرْهُ الدَّهْرُ .**

### ذکر سلطنت سلطان الدوله فنا خسرو بن بهاءالدوله بن عضدالدوله

چون مدت سلطنت بهاءالدوله سپری گشت و ایام مملکت منقضی سلطان الدوله فنا خسرو ابوشجاع که خلیفهٔ نامدار او بود ، ولیعهد پدر گشت ، و مدت پادشاهی و ایام جهانداری او به چهارده سال تمام بکشید . برادر او قوام الدوله شیرزاد بن بهاءالدوله معروف به ابی الفوارس با لشکری عظیم برو خروج کرد . [ ۲۲ ب ] ملاحظت و محاربت میان ایشان قائم گشت . آخر الامر فنا خسرو بر او ظفر یافت و برادر را مخدول گردانید ، و در شهر سنهٔ اثنی عشره [و اربعمائه] آفات یافت .

۱- ج: خسرو بن فیروز. هر دو غلط است و باید ابونصر بن عضدالدوله باشد(رک: تملیقات عنوان فرزندان عضدالدوله) ۲- ح: ندارد .

### ذکر سلطنت عمادالدین عز الملوك مرزبان بن سلطان الدولة بن بها الدولة

چون سلطان الدولة از دارفنا به داربقا رحلت کرد، عماد الدولة المرزبان قایم مقام پسرگشت، و میان او و جلال الدولة فیروز خسرو منازعت افتاد، و عز الملوك را مدت چهار سال بر دست سلطنت بازماند.

### ذکر سلطنت ابومنصور فولاد ستون بن عز الملوك

بعد از آنکه عز الملوك وفات یافت، اعیان دیالمه و اشراف فارس دو فوج گشتند؛ چندی طرف جلال الدولة فیروز خسرو گرفتند، و بعضی طرف اولاد عز الملوك اختیار کردند. آخر الامر با فولاد ستون متفق گشتند و بیعت کردند. مملکت برو قرار گرفت. لشکری که از قانون اخلاص و هواخواهی منحرف بودند، به اتفاق بدان درگاه روی آوردند. مدت هفت سال پادشاهی کرد. صاحب عادل ابومنصور بهرام وزیر، که دستور آن مملکت بود و به تهمت خلافی منسوب گشت، او را به آن واسطه در بند کرد، و بعد از مدتی حکم قتل فرمود.

### ذکر خروج فضلوویه شبانکاره

فضلوویه شبانکاره با لشکری آراسته متوجه شیراز شد، و بر ابومنصور فولاد ستون غوغا کرد و غالب آمد. عاقبت او را دستگیر و در قلعه محبوس گردانیدند، و هم در آنجا وفات یافت. وقوع این واقعه و خروج فضلوویه در [۲۴ الف] تاریخ سنه ثمان و اربعین و اربعمائه بود. و در آن تاریخ فضلوویه تمامت مملکت فارس فرو گرفت و مسخر گردانید. ملک عماد الدولة قاورد از طرف عراق به عزم استخلاص فارس با لشکری گران متوجه شد. فضلوویه چون از

حرکت لشکر و قوف یافت، طریق فرار گرفت و التجا به سلطان ابارسلان کرد، و فارس از او به ضمان بگرفت، و عاقبت با او نیز عاصی شد. نظام‌الملک او را حصار داد، و هم آنجا به قتل آورد. جهانیان را از شر او خلاص داد. قال القايل:

فَضْلٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ وَنِعْمَةٌ  
كُفَّتْ فُضُولُ الْبَغِيِّ مِنْ فَضْلُونَ.

پس از آن دولت دیالمد منقضی گشت، و سلطنت از نسل بویه بر افتاد.

### الملك ابوعلی بن کیخسرو بن

#### عز الملوک بن سلطان الدولة بن بهاء الدولة

از نسل سلاطین دیالمه به غیر از او کسی دیگر باز نماند، و او را استعداد سلطنت و ایالت نبود، و به سلطان در آن طرف اشتهاار یافته، و طالع نیز مساعدت نمی‌کرد، و به عاملی ولایت نوبنجان خشنودگشت، و به تاریخ

سنهٔ سبع و ثمانین و اربعمائه وفات یافت. الاعتبار والاعتزاز (۹)

يَا دَهْرُ مَا لَكَ وَالْحَرَامَ سَلَبْتَهُمْ  
مَاذَا يَضُرُّكَ لَوْ قَرَّكَتَ كَرِيمًا

لغیر :

در اهل ملک از این خیمهٔ کبود<sup>۱</sup> که بود

که ملک از او نر بود این کمند چرخ کبود

کنون بیاید<sup>۱</sup> رفتن بدقهر و زجر و سرت

پراز بخار خمار است و چشم خواب آلود

خانهٔ دنیا آسیایی است که همیشه پی‌کار (؟) خواهد ماند. صد هزار

تاج به تاراج داده، در هر زاویه از خط سبزی شاهزاده‌ای خرمنی نهاده،

در هر ویرانه‌ای از کالبد سلطانی خرگاهی زده :



غرم چرا گشته‌ای به ملک زمانه  
 گرنه دماغت پر از فساد و غبار است.  
 دسته گل گر ترا دهد تو چنان دان  
 دسته گل نیست آن که در زه خار است  
 میوه او را نه هیچ بوی و نهرنگ است  
 جامه او را نه هیچ پود و نه تار است  
 ای شده غره بد مال و مملکت و حکم  
 هیچ از اینها ترا نه جای فخار است  
 کدام تخت بود که به تخته تابوت بدل نشد؟ کدام قصر است که  
 « فَتَيْلِكَ بَيُوتِكُمْ خَاوِيَةً » دست جور روزگار آن را پست نگردانید. کدام  
 شاه نامور بود که بقاء مخلد و ملک مؤبد چشم داشت؟  
 ترا از حاصل این تیره بنگاه      بجز حسرت نخواهد بود همراه  
 تو تا در بند این زنگار رنگی      اگر چه زنده‌ای، مردار رنگی  
 جنانا تا کی از تو بس که کشتی      نگشتی سیر چندین کس که کشتی؟  
 جهان پر سیم و زر خفته‌گان است      سرای و باغ جوق رفتگان است  
 جهان باعجب را کار این است      درخت مملکت را بار این است

[۲۶ الف]

### طبقه دوم

در ذکر سلطنت و حکومت آل سلجوق و شرح عماراتی چند  
 که در ایام دولت و عهد سلطنت ایشان اتفاق افتاده در  
 خطه شیراز و اطراف فارس

### ذکر سلطان ابان بن محمد بن جفری بک بن میکائیل

بدان که آل سلجوق بن سلیمان قومی بسیار خیر بوده‌اند، و این سلجوق

۱- آیه ۵۲ سوره النحل ۲- ح: محمد بن جعفر بیک (ذک: تعلیقات عنوان جفر بیک)

را چهار پسر بود : اسرافیل و میکائیل و موسی و یونس . در آن زمان که سلطان محمود با ایلك خان صلح کرد و معاهدت میان ایشان برفت ، اسرافیل پیش سلطان آمد . سلطان محمود او را تر حیب<sup>۱</sup> و تعظیم بسیار فرمود . مدتی پیش او بود . صورتی چند از او نقش باز خواند ، و حکم کرد تا او را محبوس گردانیدند ، در قلعه غزنین . اسرافیل [تمحلی] چند نمود [و] از آن قلعه بگریخت . او را به حیلت<sup>۲</sup> باز گرفتند و به قتل آوردند ، در تاریخ رمضان سنه احدى و ثلثین و اربعمائه ، سلجوقیان در سرخس بر مسعود پسر سلطان محمود دست یافتند ، و انتقام از لشکر او باز خواستند . مسعود هزیمت گرفت . سلجوقیان خراسان را با سره در حوز تصرف خود گرفتند .

از پسران میکائیل چغریک که مهتر بود ، سرخس<sup>۳</sup> و مرو و بلخ تا در غزنین مسخر کرد ؛ و طغرل که ابی طالب محمد نام داشت ، نشابور بگرفت ، و همچنین طبرستان و ری و اصفهان در تصرف خود آورد و نام سلطان بر خود نهاد . چغریک<sup>۴</sup> در تاریخ سنه ثمان و خمسین و اربعمائه عنان عزیمت به طرف فارس معطوف گردانید ، و مدت دوازده سال در دست سلطنت و حکومت جهانداری کرد عاقبت بسته دام اجل شد .

إِنَّمَا الدُّنْيَا فَنَاءٌ لِّمَنْ لِّلدُّنْيَا تُبُوتُ

كُلُّ مُلْكٍ سَيَزُولُ كُلُّ أَمْرٍ سَيَفُوتُ

[ ۲۶ الف ]

چون گذرنده است نیززد دوجو	جمله دنیا زکهن تا به نو
عاقبتش سر به خرابی کشد	هر که سر از خاکی و آبی کشد
یا سرش از دست رود یا کلاه	هر که در این راه کند خوابگاه

### ذکر سلطنت ملک‌شاه بن ابی‌ارسلان.

بعد از ابی‌ارسلان، ارکان مملکت با ملک‌شاه پسر او بیعت کردند، و مملکت برو مقرر و مسلم گشت؛ و در شهر سنهٔ سبع و سبعین و اربعمائهٔ شبانکاره او را در حدود فارس به قتل آوردند. و بعضی گویند که سنچربن ملک‌شاه بود که به دست شبانکاره به قتل آمد.

### ذکر کیفیت خروج شبانکاره

بدان که در قدیم الایام شبانکاره را وجودی نبود. چون فضلویه قوت گرفت، شوکتی در ایشان پدید آمد. و اسماعیلیان هم از شبانکاره بودند. و در [آن] عهد دو برادر بودند: محمد بن یحیی جد حسویه، و نمرود یحیی جد ابراهیم بن ممانی. و محمد بن یحیی چندان شوکت یافت که دعوی سلطنت کرد. و هر روزی دو نوبت بر در درگاه او می‌زدند. و آن سلطنت در خاندان او تا به زمان حسویه باز ماند. اتابک جلال‌الدین چاولی، خاندان او را مستأصل گردانید. یکی دیگر از شبانکاره مانیان اند<sup>۲</sup> قبیلهٔ فضلویه و زعیم ایشان<sup>۳</sup> پدر فضلویه بود، نام او علی بن الحسین<sup>۴</sup>. دیگر ابوسعید از کرویانیان<sup>۵</sup> بود. پدر او محمد بن ممانی، از جمله مقربان فضلویه بود. عمید الدوله چون به فارس آمد، او را زعیم خود گردانید. روزگاری بر آن بگذشت و قوت گرفت. نوبنجان و کازرون و شابور را جمله در حوز حکم خود آورد، و خرابی [۲۷ الف]

۱- ج: نمرود، (ابن بلخی ص ۱۶۵ نمرود بن یحیی)  
 ۲- ج: - مانیانند، + باسانید،  
 (ضبط این کلمه در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶ رامانیان، است. برای شرح بدانجا رجوع شود)  
 ۳- ح: + بود  
 ۴- ج: علی بن ابی‌الحسن در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶: علی بن الحسن بن ایوب.  
 ۵- چنین است ضبط آن در همهٔ نسخ ولی در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۷ سرریحاکرزویان و در حاشیه، کرزویان - کرزویان ضبط شد و ظاهراً همین باید باشد چه کرز به ضم (ک) و سکون را به معنی زمینی که بجهت سبزی‌کاشتن و زراعت دیگر هموار کرده و کناره‌های آن را بلند ساخته باشند (برهان قاطع) و ظاهراً کرزوی منسوب به کرز بوده به مناسبت شغل اینان که مرتع داری و چوپانی کارشان بوده است لذا مناسب می‌نماید که کرزویان باشد.

بسیار می‌کرد تا به زمان سلطنت سلجوقیان. جلال‌الدین چاویی شر و ظلم او و اتباع او از مملکت دفع کرد، و به استیصال آن طایفه سعی نمود.

### ذکر انشاء دولت آل سلجوق که در مملکت فارس و خطه شیراز چندی به استبداد و چندی از طرف سلجوقیان شروع گرفته

بدان که مدت هشتاد و پنج سال از آخر دولت دیالمه تا ظهور رایت سلغریان، مملکت فارس در قبضه تصرف و ملک سلاطین سلجوق بوده، و در این مدت هفت تن از نیابت ایشان حاکم و متصرف بودند.

#### اول: فضلویه

از جهت اب ارسال در فارس حکومت کرد، و ذکر او از پیش به استقصا رفته.

#### دوم: رکن الدین خمارتکین

از آن هفت تن که ذکر رفت، یکی دیگر رکن الدین خمارتکین بوده. از انشاء دولت سلجوقی، سلطان محمود بن ملک‌شاه بن اب‌ارسلان او را به شیراز فرستاد، و او را قصور وضعفی عظیم در رأی و تدبیر بودی، و بدان واسطه امور مملکت را تنسیق نمی‌توانست، و اعمال فارس استقامت نمی‌یافت. سیراف که به قدیم‌الایام شهری معمور بوده، و وجه خاصه سلاطین آل بویه از آنجا مرتب می‌گردید، به واسطه استیلائی ملوک قیس، که جز این بدست فروگرفتند و آنرا خراب گردانیدند، خمارتکین دو نوبت، هر نوبتی لشکری عظیم ترتیب کرد و به سیراف کشید، و از تلافی آن عاجز ماند. هر نوبتی به تحفه‌ای چند و محقری از مال خشنود می‌گشت و باز می‌گردید.

## ذکر جلال الدین چاولی سقاویه

سیوم از جمله هفت تن مذکور جلال الدین چاولی بود. مردی مبارز، [۲۷ ب] کاردان، به رأی رزین و حسن تدبیر از اقران برسر آمده، به شیراز آمد و به اتفاق خمار تکین با شبانکاره مجاربت کردند، و به قمع ظلمه روی آورد و متمردان را از نواحی فارس برانداخت. و سر فتنه شبانکاره حسویه بود. دایماً در دارا جرد افسادی می کردی و فتنه برانگیختی. او را از آن مملکت باز داشت. و ابوسعید شبانکاره دست تعدی در نواحی کازرون و نوبنجان دراز کرده بود [و به حکم] *الظلم یندع الدیار بالقیح*، مجموع آن اطراف جمله را خراب و بیاب کرده، و رعایا متفرق گشته، و دیار بشابور به نوعی ساخته بودند که دیار او نمانده، و اصقاع اکناف آن مملکت به کلی مستأصل گشته. انتقام ایام عنان حشمت [قهر] آثار جلال الدین چاولی را برسر ایشان کشید، و ابوسعید<sup>۲</sup> شقی را به دوزخ فرستاد. و از نو اساس معدلت [و] داد بنیاد نهاد. و همچنین شهر فسا که از آثار بهمن بن دارا در فارس مانده بود، از ظلم شبانکاره چنان مستأصل گشت، که دد و دام در آنجا مقام کرده بود، به تازگی معمور و مأهول گردانید، و رعایا و احشام متبده جمله را جمع باز کرد و با هم آورد. و کران<sup>۳</sup> و ایراهستان و حصارات آنجا که در دور عضدالدوله معتبر و معمور بود، و ده هزار مرد از ایشان همواره در خدمت در گاه می بودند، بعد از عضدالدوله عاصی گشتند، و دست غارت و تعدی بر خلق دراز کردند. به عهد چاولی، سر بر بقیه خضوع نهادند، و آن دیار و اقطار از آثار معدلت او به اصلاح آمد. و به حسن تدبیر و کمال کفایت، مجموع آن حصارها را مسخر گردانید.

۱-ح: حشمت آباد ۲-ح: ابوسعید ۳-ج: گبران (غلط است. دك: تمایقات عنوان کران) وضبط نسخه ح: لیران است.

[۲۸ الف] نقل است در تواریخ مسطور که در فارس قدیماً هفتاد و سه قلعه بود که ملوک و سلاطین بهر مصالح شهر یاری معمور و معتبر می داشتند . و بعد از زمان عضدالدوله ، مایهٔ افساد متمردان و سبب فتنه انگیزی ظلمه گشته بود . اتابک چاولی بد نیک خواهی مسلمانان ، آن جمله قلاع و حصارها را خراب کرد و از مرد بینداخت ، تا زحمتی به رعیت نرسد ، و مایهٔ شر و فتنه منقلع و منجسم گردد .

### ذکر عماراتی که جلال الدین چاولی در عهد حکومت کرده

از آثار معدلت و نشانه‌های مبرت و مکرمت چاولی در فارس ، یکی سد قصار است بر کر بال زیرین ، و بندی که قدیم بد ناحیت رامجرد بوده و به روزگار خراب گشته بود ، و رامجرد به آن واسطه از عمارت باز افتاده ، آن را معمور گردانید و مجموع آن دیار مزروع و معمور ساخت ، و آن را [را] مجردستان نام نهاد .

### ذکر اتابک قراجه

چهارم ، اتابک قراجه بود . بعد از انقضاء دولت جلال الدین چاولی ، سلطان ، عز الدین ابوالخارث سنجر بن ملکشاه مملکت فارس را بد اتابک قراجه ارزانی فرمود ، و در حکومت شیراز متمکن شد ، و طریق معدلت و رعیت پروری پیش گرفت ، و به اشاعت<sup>۱</sup> معدلت و افاضت احسان و مبرت به نوعی پیش آمده که هشام ایام و رخسار روزگار به صیت مآثر و ذکر مناقب او تا به اکنون معطر و مورد [است]<sup>۲</sup> . و از جمله آثار احسان و نشانهٔ علوهمت او در شهر شیراز مدرسهٔ قراجه است که در میان شهر مجاذی مدرسهٔ قاضی فزازی ساخته ، و چند قطعه زمین و ضیاع و بساتین معمور معتبر بدان وقف کرده . و امروز

از جمله مدارس معتبره در شیراز یکی آن است. و بعد از آنکه در فارس به امور جهانبانی و طریق مملکت رانی تمکن یافت، درهمدان لشکری بر سلطان سنجر بن ملکشاه خروج کرده بود، به معاضدت او از خطه شیراز با لشکری گران به سوی همدان نهضت نمود، و از مقاومت دشمن عاجز ماند، [۲۸ب] و هم در آن حرب به همدان، به قتل آمد. پنجم اتابک منکوبرس بود.

### ذکر اتابک منکوبرس

چون قراجه درهمدان به قتل آمد، اتابک منکوبرس عزیمت فارس ساخت، و به اتفاق ابونصر لالا که از مماليك سلطان غياث‌الدین ابوشجاع بود به شیراز آمد. و او در عصر خود به کمال شهامت و شجاعت و حسن تدبیر و شیوه معدلت و شهر یاری بی نظیر و فرزانه بوده.

كَرِيمٌ مُحْتَلِيٌّ بِبِالْمَكْرَمِ حَلِيْمَةٌ فَحَلِيْمَتُهُ أَسْنَى الْأَمْلَاسِ وَالْحَلِي

ز آفتاب عدل او گر بر زمین رستی سمن

بار دیگر اندر او هرگز رستی خار هیچ

حیلۀ ناتش اگر رهبر نبودی چرخ را

راه بیرون شد ندیدی با سر پرگار هیچ

سیزده سال در خطه شیراز و اصقاع فارس در سلطنت و حکومت، سمیل معدلت مسلوك داشت. و در جوار مزار ام كلثوم مدرسه‌ای بنا کرد، و گروهی از ایمة دین و فقهاء متشرع را در آن مدرسه مقام داد؛ و مؤنت و مایحتاج آن طایفه را تکفل فرمود. و ابونصر لالا هم در آن عهد و دور حکومت، در اندرون شهر شیراز به در اصطخر مدرسه‌ای بنا کرده و اکنون به مدرسه لالا اشتهار یافته، و بغایت معمور و معتبر است؛ و طایفه‌ای از طلبه مستعد در آنجا مقام دارند.

ذکر سلطان ابو الفتح ملک‌شاه محمود بن سلطان مسعود بن  
 ملک‌شاه و فرستادن سلطان محمد برادر را  
 با اتابک بزابه به حکومت شیراز

ششم، اتابک بزابه بود<sup>۱</sup>. بعد از آنکه منکوبرس وفات یافت، سلطان  
 محمد بن مسعود بن ملک‌شاه، به حکم برادرش ابو الفتح ملک‌شاه که از نژاد سلاطین سلجوق  
 بود، به اتفاق اتابک بزابه شوهر زاهده خاتون، که بانیۀ مدرسه زاهده بوده، به  
 شیراز آمد و تاج‌الدین وزیر را مصحوب گردانید. مدتی امور سلطنت شیراز  
 از نیابت این دوشاهزاده به اتابک بزابه مفوض بود. و او به حسن رأی رزین<sup>۲</sup>  
 و کمال مکرمت در اقطار آفاق مشارالیه بوده. و از شاهان و شهریاران  
 قصب السبق بوده، و به اشاعت<sup>۳</sup> خیرات و مبرات در جهان فرزانه و بیگانه آمده.  
 همه رسم و بنیاد نیکو نهاد

بیفزود بر عدل و احسان و داد

فرو مایگان [را] ز در دور داشت

جهان را به انصاف معمور داشت

به روایتی پانجده سال و به روایتی هفده سال در شیراز حکومت کرد.

ذکر زاهده خاتون زن اتابک بزابه و شطری از شرح خصوصیات  
 و اشاعت خیرات و مبرات او در مملکت فارس

زاهده خاتون زنی صاحب حشمت بوده، و به حسن تیقظ و نجبت

و کمال رأی و تدبیر از مردان گوی دولت ر بوده.

فَدَوُكُنَّ النِّسَاءُ كَمَنْ فَهَدَيْنَا      لَفَضَلَتِ النِّسَاءُ عَلَي الرِّجَالِ

در شیراز مدرسه عالیہ ساختند، که در آن عهد متکلف تر از آن بقعه

و بزرگ تر از آن در مجموع فارس نشان نمی‌دادند. درگاهی مرتفع به اوج



چرخ برکشیده، و بر آن درگاه مناری بلند بنا کرده، و اکنون منار خراب گشته؛ و بر آن مدرسه موقوفات بسیار تعیین کرده.

نقل است که مدت بیست و یک سال زاهده خاتون در شهر شیراز و اکناف فارس منصب حکومت داشت، و از راه حکم و فرماندهی، ملک تمام بیندوخت، و عقار و ضیاع و بساتین با دست آورد، و حاصل نقود و خزائن و جواهری که از پدران توارث یافته بود، و از طرف بزابه<sup>۱</sup>، شوهرش، جمع کرده؛ جمله در وجه تحصیل و تملک و تملیک قری و مزارع معتبره صرف کرد. و بعد از تملک و تحصیل آن را مجموع بر آن مدرسه وقف [۲۹ ب] کرد، و تولیت، تفویض به علماء حنفیه فرمود. بعد از مدتی تولیت از حنفیان رجوع کرد، و به شفقویان حواله فرمود. و امام سعید ناصرالدین شرابی که از مشاهیر فضلا و ایمة آن عصر بود، و امامت و خطابت مسجد عتیق از قدیم الایام به اجداد بزرگوار او اختصاص داشت، بر سر مدرسه نصب فرموده، و هر روز شصت فقیه در آنجا راتبه و میاومه معین گردانیده و بدان واسطه مجموع طلاب و سایر مستعدان از سررفاهیت به تحصیل علوم شرعی مشغول بودند، و افاضل بسیار، ایمة متشرع متورع بدان سبب در آن موضع اقامت فرمودند.

### ذکر محاربت ملکشاه با سلطان مسعود

#### وسلطان محمد و به قتل آمدن اتابک بزابه در شهر اصفهان

چون سلطان ملکشاه، که هم از نژاد الب ارسلان بوده، و مملکت عراق در تحت فرمان داشت، از خطه اصفهان به مدینه السلام بغداد نهضت فرمود، اتابک بزابه فرصت را [منتهاز]<sup>۲</sup> گشت، و سلطان مسعود و سلطان محمد را تحریر

و ترغیب نمود به سلطنت و ایالت مملکت عراق، که تختگاه سلاطین سلجوق بوده. تاج‌الدین وزیر، که به رأی رزین<sup>۱</sup> و کمال شهامت مملکت آرای بودی، در آن اندیشه غیر مستصوب آمد. هر چند معرت و غائله آن قضیه با ایشان می نمود، محل قبول و مورد ارتضا نمی یافت. بزابه شاهزادگان را با لشکری عظیم به اصفهان آورد. سلطان ملکشاه چون ازین قضیه وقوف یافت، از بغداد با لشکری عظیم به طرف اصفهان حرکت فرمود. بزابه بالشکری به عزم مقاومت بر نشست. در عرضگاه چون رایات عظمت آیات سلطان ملکشاه به حرکت آمد، [لشکر]<sup>۲</sup> بزابه تمامت هزیمت کردند.

چوروشن شود روی خورشید و ماه ستاره کجا بر فروزد کلاه بزابه را دستگیر کردند، و هم در آن عرضگاه به قتل آوردند. سلطان مسعود و سلطان محمد هر دو با شیراز مراجعت کردند، و در شیراز از خوف، مقام نتوانستند. هر یک به طرفی بدر رفتند. هم در آن تاریخ روزگار بر ایشان تیره گشت، و کار و بار ایشان بر افتاد.

### ذکر سلطنت سلطان ملکشاه بن سلطان

#### محمود بن محمد بن سلطان ملکشاه بن اب ارسلان

هفتم، سلطان ملکشاه. بعد از آنکه اتابک بزابه به قتل آمد، سلطان ملکشاه که از اکابر سلاطین آل سلجوق بود، از اصفهان به شیراز آمد، و مدت یکسال در خطه شیراز رایات سلطنت و منجوق عظمت بر افراخت؛ و در میدان آمال، عنان امنیت گشاده داشت؛ و به مطالبات ناموجه، خلق شیراز و رعایاء اطراف در شکنجه بلا و عقوبت کشید.

از رعیت شهی که مایه ربود پای دیوار کند و بام اندود  
 عاقبت از شومی ظلم و بی راهی و به علت خشم و اعوان ظلمه ، خلل  
 در خاندان قدیم بازدید آمد، و خاندان خود را به دست خود بر باد داد.  
 وَ شَرَّ النَّاسِ مَنْ خَانَ عَلَى نَفْسِهِ . پس دولت و سلطنت خاندان آل سلجوق به  
 منتهی رسید، و به حکم آن: «يَهْدِيكَ إِلَى جَنَّتِكَ وَ تُنْسِلُكَ إِلَى جَنَّةٍ مَعْنَى»<sup>۱</sup> اصل و نسل آن طایفه  
 جمله بر افتاد.

لَا تَظْلِمُونَ إِذَا مَا كُنْتُمْ مُقْتَدِرِينَ  
 فَالظُّلْمُ آخِرُهُ يَا قَوْمِ لِيَأْتِيَنَّكُمْ  
 نَامَتَ عَمُودُكُمْ وَالْمَظْلُومُ مُنْتَصَبٌ  
 يَدْعُو عَلَيْكُمْ وَعَيْنُ اللَّهِ لَمْ تَنَمْ<sup>۲</sup>

نالش از روز [گار]<sup>۳</sup> بیهوده چیست  
 ما ستم کاره بوده ایم<sup>۴</sup> همه  
 بترین آتش آتش ستم است  
 تو بخواب اندری و مظلومت  
 این که بر ماست هم ز کرده ماست  
 گر به ما بر ستم کنند رواست  
 گر ستم دور باشدت ز نفس سزاست<sup>۵</sup>  
 هر دو دستش ز جور تو به دعاست

[۳۰ب]

### ذکر عهد وزارت تاج الدین وزیر

تاج الدین در کمال کفایت و جهانبانی و حسن دهاء و فرط کاردانی به عهد  
 خود نظیر نداشت ، و در آن وقت که سلطان ابوالفتح مسعود برادر خود سلطان  
 محمد [را] بعد از اتابک براه به شیراز فرستاد ، تاج الدین وزیر که به کفایت  
 و حسن تدبیر از صاحب و صابی قصب السبق ربوده ، به جهت ضبط امور ممالک  
 فارس را مصاحب او گردانید. و حقیقت آنکه در حل مشکلات قضایاء فارس  
 به اقصی الغایة جهد و جد می نمود . چه ، مدتی وزارت سلطان مسعود بن محمد

۱- سورة البقره آیه ۲۰۵ ۲- اشعار منسوب به امیر المؤمنین علی علیه السلام است  
 ۳- «کار» ندارد ۴- ح : بودیم  
 ۵- در متن چنین ضبط شد و ظاهرأ : گرستم دور شد ز نفس ... ۶- ح : ندارد

کرده ، و در آن وقت که اتابک براه به قتل آمد ، سلطان ملکشاہ بن سلطان محمود به شیراز آمد ، و در فارس به دست سلطنت تکیه کرد . تاج‌الدین وزیر بعد از هزیمت سلطان مسعود مختفی گشته بود . سعی نمودند تا او را باز دست کردند . سلطان ملکشاہ خلعت خاص فرستاد ، و او را وزیر خاص خود گردانید ؛ و سایر امور مملکت را به نظرایالت او منوط فرمود . و از جمله آثار مبرات او در شهر شیراز یکی مدرسه تاجی است ، مدرسه‌ای معتبر ، و وقف بسیار بر آنجا کرده ؛ و همچنین رباطی که به رباط تاج‌الدین وزیر مشهور است ، و مناره رفیع هم در درگاه مدرسه از جمله عمارات و بناء خیر اوست ؛ و به مناره تاجی مشهور است ؛ و اکنون هنوز معمور و آبادان است .

### طبقه سیوم

در ذکر سلطنت و شرح ایالت آل سلغر

در شهر سنه تسع و ثلثین و خمسمایه

چون مملکت آل سلجوق در فارس به سر آمد ، و نوبت دولت سلجوقیان به آخر شد ، آفتاب سلطنت ملکشاہ نبیره البارسلان از اوج کمال به مغرب زوال نزول کرد ، افواج تراکمه نواحی از قفقاق منحدر گشتند . یعقوب بن ارسلان با جمعی از لشکریان قصبه خوزستان برای اقامت اختیار کرد . امیر مودود سلغری [ سرخیل ]<sup>۲</sup> سلغریان ، به صحراء کندمان فرود آمدند ، و از آنجا تا<sup>۳</sup> به عرصه کوه گیلویه خیمه اقامت بر افراختند ؛ و جمعی لشکر تمام بر خود جمع آورد .

### ذکر مودود سلغری و شرح حکومت او در شیراز

امیر مودود سرخیل صحرا نشینان کندهمان بود، و با اتابك بزابه سابقه معرفتی داشت. اتابك بزابه چون عنان عزیمت به صوب<sup>۱</sup> اصفهان می گردانید، مودود را طلب کرد و فارس را به او سپرد؛ و در ایالت و حکومت شیراز قایم مقام خود گردانید، و به عراق رفت. و به موجبی که شرح داده آمد، در حرب سلطان ملکشاه به قتل آمد. چون سلطان ملکشاه به شیراز آمد، مودود باز به کندهمان مراجعت کرد. بنا بر این صورت، سلغریان در امر حکومت فارس طمع آوردند و بعد از وفات ملکشاه و انقضاء دولت سلجوقیان خروج کردند.

### ذکر سلطنت اتابك سنقر بن مودود

از ابتداء تاریخ سنه<sup>۲</sup> خمسين و اربعمائه که سلطان اب اسلان به فارس آمد، و ظهور رایات سلطنت آل سلجوق بود، تا به تاریخ سنه<sup>۳</sup> ثلاث و اربعین و خمسمائه که آل سلغر خروج کردند، هشتاد سال مملکت فارس در نظر ایالت و تحت سلطنت سلجوقیان بود. بنا بر آنکه در آخر عهد دیالمه امیر مودود سلغری به نیابت اتابك بزابه متصدی سلطنت شیراز گشته بود. بعد از وفات مودود، اتابك مظفرالدین سنقر بن مودود، لشکری گران از هرکنار و گران با هم آورد، و در تاریخ سنه<sup>۴</sup> ثلاث و اربعین و خمسمائه عنان عزیمت به صوب<sup>۱</sup> فارس مطلق گردانید، و بر سلطان ملکشاه خروج کرد. سلطان ملکشاه چون محقق کرد که از مقاومت او عاجز است، ناکام از سر سلطنت شیراز

[۳۱ب]

برخواست، و ناچار طریق فرار مسلوک داشت اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود در دست سلطنت، افسر شاهی بر سر نهاد، و بد تدبیر جهانمآبانی اقبال نمود و طریق معدلت و رعیت پروری پیش گرفت؛ و رسم ظلم و بیداد از جهان برداشت. یعقوب بن ارسلان از طرف خوزستان به مخالفت او متوجه شیراز گشت، و میان او و اتابک سنقر محاربات در پیوست. عاقبت یعقوب منهزم گشت. مدت ایام سلطنت اتابک سنقر بن مودود در شیراز چهارده سال بود که در آن مدت به غیر از معدلت و طریق رعیت پروری و ضعیف نوازی مسلوک نداشت، و تجری رضاء حضرت الهی بر خیلاء سلطنت و پادشاهی تقدیم فرمودی. رسوم معدث از جراید اعمال و لایات حاکم کرد؛ و بدعتهای قدیم از روزنامه‌های<sup>۱</sup> اعمال و دفاتر دیوانی به کلی بسترده و خط بطل بدان کشید. بیت:

آن شاه را هر آنچه ز اقبال دست داد

کس را نداد دست ز شاهان روزگار

شعر:

يَكُونُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ عَدْلًا وَرَحْمَةً      وَبِرَّءٍ لِأَنْبَارِ الْجُرُوحِ الْكَوَالِمِ

از آثار خیرات اتابک سنقر در شهر شیراز، یکی مدرسه سنقریه است، که امروز از معظمت مواضع و مدارس شیراز است؛ و یکی دیگر مسجد اتابک سنقر است، که از امهات مواضع معتبره است در شیراز، در میان شهر افتاده؛ و در شهر شیراز بدان نوع موضعی دیگر نیست، متصل به مدرسه. یکی دیگر مناره سنقریه، که در اندرون مسجد سنقر اتفاق افتاده؛ و یکی دیگر سقاییه ای است که متصل مدرسه ساخته، و مثل این عمارات در شیراز نساخته‌اند، و بدین وضع کسی نشان نداده است و در تاریخ

[۳۲ الف]

سنه ثمان و خمسين و خمسمائه وفات یافته ، و نوبت سلطنت و جهانبانی به اعقاب نامدار باز گذاشت . مرقد مبارکش هم در شیراز مر قبه‌ای است بر صفة قبلی مدرسه سنقریه مشهور و معروف ، و اکنون مزاری متبرک، و تربت با برکت او چون تریاک اعظم مجرب است ؛ به هر حاجتی که توجه می‌کنند ، از تأثیر همت او مقاصد به حصول می‌پیوندند . از غایت اعظام و احتشام آن شاه نامدار و از برکت معدلت و مبرات و احسان او حالة الحیوة بعد از دویست و هشت سال ، خلق شیراز عوام و خواص در امور شرعی و قضایا دینی ، حوالت سوگند آنجا می‌کنند . و حاکم شریعت بدان موضع و مزار متبرک ، حکم می‌فرماید که سوگند یاد کنند . و بغایت آن موضوع را معتبر دانسته‌اند در آن باب .

### ذکر سلطنت اتابک زنگی بن مودود

در آن مدت که اتابک سنقر به جوار حضرت حق پیوست و دعوت حق را اجابت فرمود ، اتابک زنگی بن مودود که برادر زاده اتابک سنقر بود ، قایم مقام گشت . و سابق که در بیضا رباطی ساخته ، و در شهر شیراز نیز رباطی کرده ، و هر دو رباط به سابق اشتهار دارد ، شوهر خواهر اتابک زنگی بود . دختر مودود سلغری در حکم نکاح داشت . با ابی ارسلان سلغری اتفاق کردند که اتابک زنگی بردارند ، و آلب ارسلان بر دست سلطنت بنشینند . اتابک زنگی از این قضیه واقف گشت ، و ایشان را بدین تهمت به قتل آورد .

نقل است که بر سر مرقد قطب الاولیاء الشیخ الکبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف الشیرازی عمارتی محقر بود ، آن را از جای بر گرفت و اصل رباط خفیف بنیاد نهاد ؛ و از هر طرف عماراتی چند عالی بدان ملحق گردانید ؛ و چند پاره ده معتبر با چند قطعه زمین بدان وقف کرد . مدت سلطنت او

در شیراز بد چهارده سال کشید ، و بد شهور سنهٔ احدی و سبعین و خمسمائده وفات یافت. والله اعلم.

### ذمیر سلطنت اتابك تكله بن زنگی

چون اتابك زنگی از دارفنا بد داربقاء رحلت کرد ، جسگر گوشهٔ او اتابك تكله وارث تاج و تخت گشت ؛ و امین الدین کازرونی ، که وزیر کامل رأی ، رفیع همت ، عالی قدر ، صاحب شهامت بود ، به منصب وزارت اختصاص داد ، و در مملکت فارس صاحب حل و عقد گردانید . و قریب مسجد عتیق شیراز مدرسه ای بساخت ، و رباطی معتبر بنا فرمود . و این زمان بد مدرسهٔ امینی اشتما دارد ، و هنوز<sup>۱</sup> در حال عمارت است . و امین الدین در صفة شمالی مدرسه مدفون است. وفات او در تاریخ سنهٔ سبع و ستین و خمسمائده بود .

دور سلطنت اتابك تكله در شیراز مدت بیست و سه سال بوده ؛ و اتابك مظفر الدین طغرل پسر اتابك سنقر بر او خروج کرد ، و لشکری گران از عراق بد طرف فارس کشید ، و عاقبت در حوامه فال<sup>۲</sup> اسیر گشت . عزالدین بنجره<sup>۳</sup> بد مدح اتابك تكله قصیده ای غرا پرداخته ، و این دوسه بیت از آنجا ایراد کرده آمد :

لَعَمْرُ الْمَعَالِي إِنَّ تَكَلَّةَ قَدْ حَوَى	مِنْ الْمَلِكِ، لَمْ يَحْمِنَهُ أَعَاجِمُهُ
فَأَيَّنَ أَدُوَّ شِرْوَانَ مِنْهُ وَعَدَلُهُ	وَأَيَّنَ سُلَيْمَانَ النَّسَبِيُّ وَحَاقَمُهُ
تَفَرَّدَ بِالْأَفَاقِ قَعْلَهُ شَاهِنًا	وَلَأَمَّنَ يُحَارِبُهُ وَلَا مَنَ يُقَاوِمُهُ

۱- ج : - و هنوز ... خمسمائده بود (در مورد این تاریخ رجوع شود به تعلیقات عنوان وفات امین الدین)  
 ۲- ج : حومه قتال (صحیح) ، فال است که نام ناحیه ای است . رك : تعلیقات عنوان فال .  
 ۳- ج : عزالدین - بنجره (رك : تعلیقات عنوان بنجره )



و در تاریخ سنهٔ احدی و تسعین و خمسمائه<sup>۱</sup> وفات یافت .

### ذکر سلطنت اتابک مظفرالدین ابوشجاع سعدبن زنگی بن مودود سلغری

بعد از وفات اتابک تکلّه ، اتابک سعدبن زنگی برادرش به نوبت سلطنت [۳۳ الف] و شهر یاری قائم مقام برادر گشت . و الحق پادشاهی کشور گیر مملکت گشای بود . ایام مبارک را به صرف رعیت پروری و معدلت گستری آراسته گردانیده ، و در شجاعت و شهامت نظیر خود در ملک نداشت . بعد از آنکه در مملکت فارس مستولی گشت ، و امور ایالت در ملک شیراز و نواحی جمله در تحت ضبط و قانون آورد ، و دبیران جلد و وزراء صاحب شهامت در اعمال فارس تعیین کرد ؛ به عزم استخلاص اقالیم ، لشکری گران راست کرد ، و خطهٔ کرمان و سیرجان و نواحی و اعمال آن ، جمله مستخلص گردانید . ملک **عماد الدین زیدان** برادر زادهٔ خود به حکومت در آن جایگاه نصب فرمود . پس از آن رایت فتح گستر به جانب عراق حرکت داد ، اصفهان را نیز مسخر ساخت . و به تاریخ سنهٔ اربع و عشر و ستمائه<sup>۲</sup> چون رایت دولت سلطان **محمد بن تکش**<sup>۳</sup> ، که دولت دودمان خوارزمشاهی در ایام سلطنت او بدزروهٔ اعلیٰ رسید ، به طرف عراق حرکت فرمود ، لشکری گران با او بود . اتابک **سعد** با هزار سوار جرار بر آن لشکر تاخت ، و سلطان **محمد بن تکش** راهزیمت داد . اما چون طالع وفا نکرد ، سمنند بادپایش خطا ک-ردن و اتابک از اسب جدا گشت . او را دستگیر کردند . سلطان **محمد** [در بیغ] داشت که شخصی

۱- چ : - تاریخ (ظاهراً احدی، باید اربع باشد چون ۵۷۱ + ۲۳ می شود ۵۹۴ رجوع شود به تعلیقات عنوان وفات اتابک) ۲- ح : سیمائه . (غلط است) ۳- ح : محمود بن تکش (صحیح همان محمد بن تکش است، حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده ص ۳۶۶ می نویسد: چنگیزخان بر ممالک ایران و توران مستولی شد ... از پادشاهان جهان : تکش بن خوارزمشاه و پسرش سلطان محمد در ایران و ترکستان، و تکلّه و برادرش سعد ابنای زنگی سلغری ...)

بدان شجاعت و فرزانهگی اسیر قید قهر گرداند. او را نوازش فرمود و خلعت بخشود، و دختر اتابک، ملکه خاتون را، نامزد پسر خود سلطان جلال الدین فرمود، و رخصت داد که با سر مملکت باز رود، و به قاعده سلطنت و ایالت فارس به جانب وزرا و گماشتگان حضرتش مخصوص باشد.

### ذکر محاربت میان اتابک سعد و میان پسرش اتابک ابوبکر

[ ۳۳ ب ] بعد از مراجعت او از حضرت سلطان محمد بن تکش از این طرف مجموع امرا و اعیان و اشراف شیراز با اتابک ابوبکر سعد بیعت کرده بودند، و او را در دست سلطنت تمکین داده. چون آوازه مراجعت اتابک سعد در افتاد، اتابک ابوبکر با لشکری آراسته، به مدافعت و مخالفت پدر عنان گشاده داشت. فی الجمله میان هر دو لشکر جنگ قائم گشت. اتابک سعد شجاعتی عظیم داشت، و در آن قضیه حمیتی با آن منضم گردانید. بی هیچ اندیشه بر لشکر اتابک ابوبکر حمله فرمود، که جمله لشکر راه هزیمت پیش گرفتند. گویی هیبتی و رعبی از و در دل لشکریان پدید آمد، و قطعاً در برابر اتابک سعد نتوانستند ایستادن. هر کس از کنار و کرانی برون رفتند. اتابک ابوبکر را اسیر و دستگیر به حضرت اتابک سعد آوردند. حکم فرمود و او را در قلعه سفید نوبنجان محصور و مقید گردانیدند و بند نهادند. طایفه‌ای از اعیان که محرض او بودند، درین قضیه، جمله را به تیغ انتقام برکشید. قریب بیست و سه سال مملکت فارس و کرمان و نواحی درحوز تصرف او بی منازعی باز ماند، ایام مبارک در آن مدت به کمال معدلت آراسته می‌داشت. شعر:

فَتَى كَأَنَّ فِيهِ مَائِسِرٌ صَدِيقَهُ      عَلَى آفِيهِ مَائِسُوهُ الْأَعَادِيَا

به داد و دهش ملك را می گذاشت  
 وزان بی عدو دولت و مملك داشت  
 رعیت همی خوش دل و شاد ازو  
 چو دشمن که بی بیخ و بنیاد از

### ذکر عمارات و آثار خیری که از فواضل میراث

**اتابك سعد بن زنگی در شیراز و اکناف و نواحی به ظهور پیوسته**

از اول میراث و حسنات افاضل سعد بن زنگی در خطه شیراز یکی جامع جدید شیراز است، که به مسجدنو اشتهار دارد نه در شیراز، که در اکناف فارس و بغداد و عراق و اغلب و اکثر اقالیم بزرگ و با فسحت تر و عالی تر از آن مسجد نساخته اند و نشان نداده اند. و گویند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه در شهر کوفه مسجدی بنا فرموده. مشهور است که در بلاد عرب<sup>۱</sup> بزرگتر از آن مسجد نساخته اند، احتیاط کرده اند. و مسجد نو، که اتابك سعد در شیراز بنا فرموده، به چند قدم از آن بزرگتر است. یکی دیگر رباط شهر الله، که به رباط كرك اشتهار دارد. و چند دیه و چند قطعه زمین بر آن وقف کرد؛ و سایر آئینده و رونده از اهل آن دیار و اصحاب قافلله و جماعت احشام که آنجا گذار دارند، از آن موقوفات بابهره فرموده، و شرط کرده که طوایف مذکوره اگر هر روز ده بار برسد، از سفره و طعام آن رباط محروم نباشند. و آن رباط هنوز در حال عمارت است و به قدر صادر و وارد از آن جایگاه با نصیب اند.

یکی دیگر سوری که اتابك جلال الدین چاولی در عهد دیالمه از بهر حصن شیراز کرده بود، در زمان اتابك سعد روی به خرابی نهاد، و هیچ

اثر از آن باقی نماند. اشارت فرمود تا پیرامن شهر شیراز سوری از نوبنیاد نهادند و تمام کردند. و در شهور سنه ثلاث و عشرين و ستمائه به جوار حضرت حق پیوست، و هم به شیراز در رباط ابش، نزدیک محلت بالکت، مدفون است. و این رباط از مشهورات بقاع شیراز است، و اکثر اولاد و اسباط اتابك سعد در آنجا مدفونند.

### ذکر وزارت خواجه عمیدالدین ابو نصر اسعدالفارسی

خواجه عمیدالدین فاضل جهان و یگانه زمان بود، و در فنون، تصرف داشت، و اشعار و منشدات او چون نسیم جهان گرد، جان جمله مستعدان در هر قطری و دیاری تازه داشته، و بر خاطر روشن زمره طالبان همچون نقش بر ننگین نگاشته.

[۳۴ب]

قَمَادُ الصَّخُورِ الصَّمِّ تَفَقَّهُهُ [قَوْلُهُ] وَ تَطَهَّرَ فِي أَعْظَافِهَا بِهَيْجَةِ الْجَدَلِ

وزیر خاص اتابك سعد، و امور مملکت کلی و جزوی به رأی ممالک آرای مفوض فرموده. در آن وقت که اتابك سعد او را به رسالت به حضرت سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد، به خدمت خواجه امام فخرالدین ابی عبدالله عمر رازی قدس الله سره و این دوبیت در مدح آن جناب به جواب حل اشکال سلمان و ابسال انشا کرد. شعر:

سَلَامَانَ مَسْتَبِي غُدُوَّةٍ وَ عَشِيَّةٍ      عَلِيٌّ مَاجِدٌ دَرَّ الْمَكَارِمِ اَبْسَالِي  
وَلَمْ اَكْ اَدْرِي قَبْلَ شَوْقِي وَ فَضْلِهِ      حَدِيثَ سَلَامَانَ وَ قِصَّةَ اَبْسَالِ

عمادالدین ۲ میراثی در عهد اتابك سعد این قطعه به خدمت صاحب فاضل

خواجه عمیدالدین ابی نصر فرستاد. شعر:

لِسَدَّةِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ رِقَاجُ      وَ ذَلِكَ فَخْرٌ لِدَعْبِيدِ وَ قَاجُ  
تَخَيَّرْتُ لَا اَدْرِي دَوَاءَ لِعَيْتِي      وَ اَزْمَنَ جِي دَائُكَ وَ سَاءَ مِزَاجُ

يَبُورُ مَتَاعِي وَهُوَ كَالْتَبْرِ خَالِصٌ      وَلِلْجَهْلِ فِي سَوْقِ الْقَبُولِ رَوَاجٌ

خواجه عمیدالدین در جواب او این قطعه نوشته بود :

وَقَدْ يَنْفَقُ الشَّيْءَ الْخَسِيسُ مَهَابَةً      وَدَعْدَمُ لِلشَّيْءِ الْخَطِيرِ رَوَاجٌ  
وَلِلْخَزَرَاتِ الرِّذَالِ شَتَّى مَوَاضِعُ      وَمَوْضِعُ قَرْمِيضِ الْجَوَاهِرِ تَاجٌ

و از جمله آثار فضل او که در اکثر اقالیم و اقطار شیوع یافته ، یکی قصیده عمید است ؛ که چون در قلعه محبوس بود ، در بدیبه بر فور انشاد فرموده ، و چون کاغذ حاضر نبوده ، آن را بر سفال پاره نوشته‌اند ، و بعد از او جمع باز کرده اند . و مولانا قطب‌الدین<sup>۱</sup> آن را شرحی منقح مطول نوشته ، و اکنون میان طلبه نیک مشهور و متداول است .

[۳۵ الف]

و همچنین از جمله میراث مرضیه او مدرسه‌ای است که به مدرسه عمید اشتهار دارد . در محلت درب اصطخر بنا کرده ، و از جمله مدارس معتبره است در شیراز .

### ذکر اتابک مظفرالدین قتلخ‌خان

#### ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود السلفری

اتابک سعد را چون ایام حیات سپری خواست شد ، و آثار مرگ بر خود مشاهده کرد ، خلف نامدار او اتابک ابوبکر مدت هفت سال در قلعه اسفید محبوس مانده بود . بفرستاد تا او را خلاص کردند و قایم مقام خود گردانید ، و بر دست سلطنت جای داد . اتابک مظفرالدین ابوبکر چراغ دوده سلغریان و واسطه قلاده سلطنت بود . به حکم وراثت و استحقاق علی‌الاطلاق در خطه فارس مالک تاج و تخت گشت . و کوکب سلطنت و کوکبه عظمت در عهد او زروه استعلا گرفت ، و آفتاب اقبال در دور دولت او به اوج ارتقاء

۱-ج: منظور قطب‌الدین محمد سیرانی فالی است ، رک : تعلیقات عنوان قطب‌الدین

اقتران یافت .

فَالدِّينِ مُسْتَبْشِرٌ وَالْمَجْدُ مَبْتَهَجٌ وَالْعَرَفُ مِنْبَهْرٌ وَالْمَلِكُ مُفْتَحِرٌ

در آن عهد سلطنت و ایام معدلت ، اهالی فارس ، پهلوی رفاهیت در مهاده امن و امان می سودند ، و در خواب نوشین فراغت و استقامت می نمودند . خللی چندکه به سبب ظلم شبانکاره و اضطراب احوال آل سلجوق و قدوم سمجیه و سلطان غیاث الدین در مملکت فارس به ظهور پیوسته بود و در هیچ عهد اصلاح پذیر نگشت ، به زمان سلطنت اتابک ابوبکر تدارک پذیر آمد . و اکثر جزایر مثل بحرین و قطیف و قیش بگشود ، و داخل مملکت خود گردانید . در بعضی از بلاد هند به القاب شریفش خطبه کردند و صیت آوازه معدلتش به جمیع اقالیم و اقطار جهان انتشار یافت ؛ و آنچه او را دست داد در ایام سلطنت ، سلاطین سلف را دست نداد .

### ذکر ایامه و افاضل و مشایخ ۴۵

[۳۵ ب]

در عهد دولت اتابک ابوبکر در خطه شیراز جمع آمده بودند

در عهد دولت اتابک ابوبکر بن سعد مولانا قاضی القضاة السعید جمال الملة والدين المصری قاضی قضاة فارس بود ، و از طریق فضل و دیانت و ورع از زمره علما و افاضل جهان بر سر آمده ، و در اثناء خطبه درس او یکی از ایامه قصیده ای املا کرده بود ، و در آن قصیده به حسن عبارت و کمال براعت اعجاز نموده ؛ و بعد از فراغ این دو بیت املا کرده ، و به خدمتش فرستاد :

بِضَاعَتِي أَلْمَزَجَاةَ مَوْلَايَ فَمَا قَبِلَنِّ  
فَمَا كُنْتُ عَزِيْزًا لِمَصْرَجِلٍ وَاحِدٍ أَلْعَصْرِ  
فَمَا وَفِي لَنَا الْكَيْلَ الْعِنَايَةَ مَفْضِلًا  
يَزِدُ لَكَ [رَجِي] بَسْمَلَةَ الْجَاهِ وَالْقَدْرِ

۱- ضبط درست از روی تاریخ مصافح . رجوع شود به تعلیقات

در تاریخ سنهٔ ثلاث و خمسين و ستمایه به جوار حق پیوست . و از جملهٔ افاضل که اوایل عصر اتابك ابوبکر دریافتند ، خواجه عمیدالدین ابونصر بود . اتابك در عهد سلطنت انتقامی می خواست که از او بنخواهد به واسطهٔ وزارت اتابك سعد، که به وی مخصوص بود. چند روز او را محبوس گردانید. این رباعی به اظهار شفاعت از فرط ضراعت در بدیهه انشاد کرد و به حضرت اتابك فرستاد . بیت :

ای وارث تاج و ملک و افسر سعد

بخشای خدای را به جان و سر سعد

بر من که چو نام خویشتن تا هستم

همچون الف ایستاده ام بر سر سعد

چون او را و پسرش را در قلعهٔ اشکنو<sup>۱</sup> محبوس کردند .

وَالظَّيْرُ أَجْنَسُ تَطِيرُ وَإِذَا  
بَلَغَاتِهِنَّ حُبْسِنَ فِي الْأَقْفَاصِ

و هم در آن قلعه ، قصیدهٔ : مَنْ يَبْلُغَنَّ حَمَاتٍ يَبْطَحَاءِ ، موسی<sup>۲</sup> به صنوف بدایع و محبر به انواع روائع انشاد فرموده . نقل است که به وقت انشاد قصیده ادوات تحریر از قلم و کاغذ حاضر نبود . تاج الدین [محمد]<sup>۳</sup> پسرش به تلقف

از پدرش یاد گرفت . و در شهر سنهٔ اربع و عشرين و ستمائه او را شهید کردند . و این قصیدهٔ حبسی بر کمال فضل و تبحر او گواهی تمام است . حاجت به مزید اطناب و اسهاب نیست در آن باب . و اما خواجه امام جاری المکتبی به ابی نصر امام اتابك بوده و استاد؛ در علوم شرعی نظیر خود نداشت و در عربیت و ادبیات به غایت ماهر بودی. و در حق مشایخ صلحا و گوشه نشینان نیک معتقد بود . و وظیفهٔ تر بیت و تقویت این طایفه بر زمت همت خود لازم

۱- ج : اشکنان که همان شکنوان = شکنوان است (رک : تملیقات عنوان شکنوان) ج : اشکنوس

۲- ح : مرسی ۳- ح : (محمد) ندارد

داشته بود، و ذکری خیر دریغ نمی داشت. و در این صورت عظیم مقبول القول بودی. و بنا بر آنچه غالب فن او علم شرعی بود، در خاطر اتابک بنشانند که گروهی از علما و طلبه که در علوم حکمت و اصول مهارتی دارند، درس و دور ایشان خلاف طریقه سنت و جماعت است. و سبب اضلال و بی اعتقادی عوام شیراز است. اتابک ابوبکر بداخراج آن طایفه از شیراز حکم فرمود. از آن جمله مولانا صدرالدین اشنه‌ی که استحضار و استبصار او بد کلیات علوم عقلی و نقلی چون بیاض نهار و ریاض بهار از اقامت بیان استغناداشت. و در علوم الهیات و طبیعیات و هیئت و هندسه و ادبیات و جدلیات سعی فرمود، و این جمله را درس گفتی و مستخبر بودی. و امام شهاب الدین توره بستی و مولانا عزالدین قیسی و جماعتی دیگر هم از ایامه از شهر شیراز تبعید فرمود. «وَالذَّنْبُ لِلطَّارِقِ لَا لِلدَّجِيمِ فِي الصَّغِيرِ»<sup>۱</sup>.

و اما عماد الدین میراثی، مولدش از عراق بود، و در عهد اتابک ابوبکر منصب انشا به جانب او مخصوص. چون در خطه شیراز بد رسم نیابت تمکین یافت، و در منصب محرری و انشا شروع نمود، ادرات<sup>۲</sup> و طیارات در شهر شیراز و اعمال شهر وضع کرد، و بد تصویب و تقریر او تمغاها مقرر فرمودند.

ذکر نامه‌ای که اتابک ابوبکر از قلعه به تاریخ سنه اثنی و  
عشرین و ستمائه<sup>۳</sup> به خدمت شیخ العارفین عزالدین مودود  
زرکوب شیرازی علیه الرحمه کرده بود و التماس دعائی کرده

[۳۶ ب]

تحیات فراوان از سر اخلاص و اعتقاد به جناب شیخ الشیوخ شیرازی

۱- رجوع شود به تعلیقات ۲- ادرات. ترك : تعلیقات ۳- ح : سبعانه ،

و آن غلط است .



تعالی و حده العزیز . و هذا ضراعة الفقیر الی الله تعالی ، ابو محمد بن مودود  
زرکوب الشیرازی .

### ذکر وزراء نامدار اتابک ابو بکر بن سعد

هر چند اعیان ممالک و عمال<sup>۱</sup> و نواب پایگاه سلطنت او بشمار بوده اند، اما اعتماد و استظهاری که به امیر فخرالدین ابو بکر و امیر مقربالدین ابوالمفخر مسعود داشت<sup>۲</sup>، به دیگری از وزراء و نواب نداشت . چه، در کلیات و جزویات امور ممالک رجوع به رأی ایشان می فرمود . امیر مقربالدین، عظیم معتقد مشایخ و ایمه و صلحا بودی، و از آثار مبرات او در شیراز یکی مدرسه عالی<sup>۳</sup> مقربی است، که در بازار بزرگ شیراز بنا فرموده . و محاذی مدرسه رباطی ساخته، متصل به مسجد عتیق شیراز . و در جوار رباط، دارالحدیثی و دارالشفائی و سقابه ای کرده . جمله در آن عهد معمور بوده، و قبلی<sup>۴</sup> مسجد عتیق شیراز سقابه ای کرده، که به علو و فسحت آن در شیراز نیست، و اکنون به حال عمارت است . و وقف بسیار بدان مواضع کرده، و خلائق جهان [از آن]<sup>۵</sup> خیر منتفع و با بهره اند . به تاریخ سنه خمس و ستین و ستمائه وفات یافته . امیر کبیر فخرالدین ابو بکر وزیر، روزگاری به صنوف خیرات آراسته داشت، و در درخانه اتابک، قبلی بارگاه، مسجدی جامع معتبر ساخته، و در جوار مسجد، مدرسه و دارالشفائی و دارالحدیثی و سقابه ای، جمله به یک صف پیوسته و متصل کرده . و اکنون مسجد جامع هنوز معمور، و تا به این غایت نماز جمعه در آنجا می کردند .

سند العارفين ، اسوة المحققين ، عز الملة والدين مودود زركوب ادام الله برکته رسانیده می دارد ، و استمداد همت می نماید از دعوات ماثوره<sup>۱</sup> دعائی که منقذ اهل الله و ارباب قلوب باشد ، مصحوب درویشی معتمد بفرستد ، و از خدمت شیخ الشیوخ ، سید الابدال ، قدوة الرجال نجیب الدین محمد یزدی استمداد همت نماید . چه استظهار به همت و دعاء ایشان است والسلام .

دعا ابوبکر بن سعد ، نسخه جوائبی که شیخ عزالدین زركوب علیه الرحمه نوشته بود ، و شرح دعائی که فرستاده

بسم الله و بالله هو المعز بعز یزعه باسعاده ، مزید استظهاری که آن شاه شاهزاده را به دعوات و همت درویشان گوشه نشین است ، همچون ایام دولت همواره در تضاعف و ترقی باد . برادر اعز ، محبوب قلوب الصدیقین ، شیخ نجیب الدین محمد یزدی دام توفیق که دعا و همت او به جای تریاك اکبر است ، نقل فرموده از مقتدای سالك عهد ، اوحد الدین کرمانی ، که حق تعالی به خواب دیدم ، و این دعا تعلیم من فرمود . آن دعا می رسد و بدان مواظبت فرماید ، که این مقدار از حضرتش را کفایت باشد **وَاللّٰهُ تَعَالٰی یَجْرِسُهُ بِعَيْنِهِ التَّيُّ لِأَيْنَامُ** .

### نسخه دعا

الهِمَّ سَكِّنْ هَيْبَتَهُ صَدَمَتَهُ قَهْرَ مَنَ الْجَبَرُوتِ بِإِلْطِيفَتِهِ [التَّائِمَةُ] النَّازِلَةِ  
الْوَارِدَةِ مِنْ فَيْضَانِ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى تَتَشَبَّثَ بِأَذْيَالِ لُطْفِكَ وَتَعْتَصِمَ بِكَ مِنْ أَنْزَالِ  
قَهْرِكَ يَا ذَا لِقُوَّةِ الْكَامِلَةِ وَالْقُدْرَةِ الشَّامِلَةِ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ  
شَيْءٍ وَآيَاتِهِ تُرْجَعُونَ . و در شبان روزی هزار بار این کلمه بگوید : « يَا لَطِيفُ  
أَدْرِكْنَا بِإِلْطِمَاكِ الْخَفِيِّ » ، که بی شك مقصود به حصول پیوندد ، ان شاء الله

[۳۷ ب]

## ذکر ابنیه و عماراتی که اتابک

## مظفرالدین ابوبکر بن سعد در عهد سلطنت ساخته

از جمله عماراتی که اتابک ابوبکر در عهد سلطنت ساخته، دارالشفائی معتبر است اندرون شهر شیراز، در طرف قبله گاه به در سلم. یکی دیگر رباط مظفری است در بیضا. یکی دیگر رباط مظفری است در ابرقوه. یکی دیگر رباطی که بر سر [راه] بند امیر ساخته. یکی دیگر جابر<sup>۲</sup>، که بر سر راه سواحل کرده. یکی دیگر رباط رزبان که بر سر راه بغداد است. یکی دیگر رباط شیخ جمال الدین حسین دزکی در بیضا. یکی دیگر سقایه اتابک قبلی مسجد عمیق در شیراز. و هر یکی ازین عمارات بسیاری از املاک معتبره بدان وقف کرده، و مجموع آن اوقاف به دیوان سلغری تعلق می‌دارد، و از دیوان مفروز کرده‌اند.

## ذکر مدت سلطنت اتابک ابوبکر بن سعد و تاریخ وفات او

اتابک ابوبکر بن سعد سی و شش سال به تخت شاهنشاهی چون موسم گل ده روزه می‌نمود. آخر الامر به صد حیلت و فریب<sup>۳</sup> ماهی عمرش در شصت هفتاد افتاد.

أَخَاحَ الشَّيْبُ ضَيْفًا لَمْ أَرِدْهُ      وَ لَكِنْ لَمْ أَطِقْ لَهُ مَرَدًا  
رِدَاءً لِيَلْتَرِدَ فِيهِ دَلِيلُ      قَرَدَى مِنْ بِيَهُ يَوْمًا قَرَدَى

در جمادی الاولی سنه ثمان و خمسين و ستمائه<sup>۴</sup> منشور سلطنتش به دست منشی قهر طی شد، و جام غم انجامش به دور انتقام بی می، و مرکب

۱ - ح : ندارد      ۲ - ج: رباط جابر . (مستوفی در تاریخ گزیده ص ۵۰۶) مظفری جابر، ضبط کرده است.      ۳ - ح : قریب + ماهی عمرش (روضه الصفا ج ۴ ص ۶۱۳ : د چون مدت سی و پنج سال از حکومت اتابک ابوبکر منقضی گشت و ماهی عمر او در شصت و هفتاد افتاد.)      ۴ - رجوع شود به تعلیقات عنوان وفات اتابک ابوبکر بن سعد.

حیاتش به تیغ اجل پی . وَاللَّهِ الْبَاقِي وَالْيَسَّ كَمِثْلِهِ سَيِّئٌ

### ذکر سلطنت اتابک سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی

اتابک سعد در مستهل آن سال به حضرت هولاکوخان رفته بود به طبر تو . در طریق مراجعت نوبت سکه و خطبه از پدر به او رسید ، و عن قریب او را مرضی غیر مرضی روی نمود . بعد از هشتده روز از جام پادشاهی و سلطنت یک جرعه نوش نکرده ، ساغر مرگ حنظل مذاق از دست ساقی ، [۳۸ الف] «وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» در کشید . یعنی بعد از وفات اتابک ابوبکر هفتده روز بیش نزیست ، و او نیز از پی پدر رخت بست .

افسوس زعیش تنگک و تشویر فراخ

آه از امل دراز و کوتاهی عمر

تابوتش از تبریز به شیراز نقل کردند ، و به مدرسه عضدیه بر در دروازه دولت ، که هم از فواضل میراث ترمان خاتون منکوحه او ، [آن] بناء پدید آمده بود ، مدفون گشت .

### ذکر سلطنت

#### اتابک محمد بن سعد بن اتابک ابی بکر بن سعد بن زنگی

این الجوزی و ثعالی در تواریخ آورده اند که ششم هر دولتی بی نصیب می باشند . از آن دولت همچون امیر المؤمنین حسن بن علی بن ابی طالب ، و همچون محمد امین ، که در دور خلافت ، ششم واقع شد ، از حکومت و خلافت بهره مند نبودند .

اتابک سعد بن اتابک ابی بکر در دور سلطنت آل سلغر ، ششم افتاد ، و از این جهت بی بهره ماند و بیش از هفده روز بعد از پدر نزیست . و چون

او وفات کرد، پسر او اتابک محمد بن سعد قایم مقام گشت، و مادرش ترکان خاتون، خواهر علاءالدوله اتابک یزد، به نیابت او در مملکت فارس حکومت می‌کرد، و منصب سلطنت می‌راند. مدت دو سال و هفت ماه دور سلطنت اتابک محمد بن سعد بیش نکشید، و به واسطه سقطة‌ای<sup>۱</sup> از بام قصر، غنچه حیوتش ناشکفته از گلبن دولت فرو ریخت. و ذالک فی شهریور سنه احدی و ستمین و ستمائه. و او را در مدرسه عضدیه به جنب پدر دفن کردند. شکوه سلطنت و مملکت اگر چه خوش است

چه پنج روز و چه صد سال چون بیاید مرد

ترکان خاتون در مصیبت اتابک محمد کیسوی مشک رنگ چون چنگ [۳۸ب]  
در پای انداخت، و رباب صفت حلیف ناله زار گشت و می‌گفت:  
این چه باد است کز او غنچه نشکفته بریخت  
وین چه سیل است که بر کند زبن شمشاد

### ذکر سلطنت

#### اتابک محمد شاه بن سلغر شاه بن اتابک سعد بن زنگی

بعد از واقعه اتابک محمد بن سعد بن ابی بکر، محمد شاه بن سلغر شاه برادر اتابک ابوبکر قایم مقام گشت، و بر دست سلطنت جای گرفت، و دست احکام به نقض و ابرام برگشاد؛ و ایام سلطنت را در عیش و عشرت و شادمانی صرف کرد. سلجوقشاه برادرش در قلعه اصطخر محبوس بود. از بهر تخلص خود شفاعت نامه‌ای در قلم آورد، و این رباعی در آن مندرج گردانید:

درد و غم و بند من درازی دارد

عیش و طرب تو سر فرازی دارد

بر هر دو مکن تکید که دوران فلک

در پرده هزار گونه بازی دارد

تغیره:

وَ إِنَّ هِيَ أَعْطَتْكَ اللَّيْلَانَ فَادَّبَهَا لِغَيْرِكَ مِنْ خُلَادِهَا سَتَلِينَ  
وَ إِنَّ حَلَفْتَ أَنْ لَا يَنْقُضَ النَّأْيُ عَهْدَهَا فَلَيْسَ لِمَخْضُوبِ الْبَنَانِ يَمِينٌ

مدت پادشاهی او هشت ماه بود. ترکان خاتون با امراء شول و افواج تراکمه متدرع به لباس حرب، بر او خروج کردند، و آن شاه شیر دل را دستگیر ساختند، و او را مقید به حضرت ایلخان فرستادند. در عاشر رمضان سنه احدی و ستین و ستمائه و عن قریب هم آنجا وفات یافت. و گویند که او را هم در آن تاریخ هلاک کردند.

### ذکر سلطنت

#### سلجوقشاه بن سلغرشاه بن اتابک زنگی و شرح مقتل او

بعد از آنکه اتابک محمد شاه بن سلغرشاه مقید به حضرت ایلخان فرستادند، سلجوقشاه در قلعه اصطخر محبوس بود. به خلاص او رخصت فرستادند و بر سریر سلطنتش تمکین دادند. بعضی گویند که مادرش از [۳۹ الف] نژاد آل سلجوق بود<sup>۲</sup> و در آن زمان که اتابک محمد شاه را اسیر کردند، از قلعه بگریخت، و امراء لشکر به اتفاق ترکان خاتون او را بر تخت نشانند، و ترکان خاتون را در حبال خود آورد. به واسطه تهمتی که بر ترکان نهادند بدانچه قصد او در خاطر دارد، روزی از سر مستی در میان معاشرت به قتل او حکم فرمودند. سرش از تن جدا کردند و بر طشته نهادند، و پیش سلجوقشاه آوردند. پس به رفع و دفع شحنگان مغول مبادرت نمود. آوازه این قضیه به حضرت ایلخان رسید، و جمعی از شاهزادگان

یزد به استغاثت به حضرت رفتند. حکم رفت، و التاقجو باجمعی از ملوک اطراف و لشکری انبوه، که اجزاء کوه از شکوه آن لشکر در تزلزل افتاده، به قصد گرفتن و کشتن سلجوقشاه متوجه شیراز گشتند. سلجوقشاه چون روز دولت را بر مثال پشت لشکر برگشته دید، و شب محنت مانند طلایه نکیبت معاینه، به ناچار طریق فرار اختیار کرد، به جانب کازرون روی نهاد. لشکر از عقب اوروان شد، و در کازرون به دام دشمن در افتاد. او را به نوبنجان بردند، و در پای قلعه سفید به تاریخ سنه اثنین و ستین و ستمائه، او را شهید کردند. مدت سلطنت او به پنج ماه بیش نکشید.

### ذکر جلوس اتابک ابش بنت سعد<sup>۱</sup>

بعد از واقعه سلجوقشاه از دوده سلغریان بسه غیر از ابش بنت سعد و سلغم همشیره او نماند. به اتفاق امراء شول و ترکمان سکه و خطبه به نام او مقرر شده، بر تخت سلطنت تمکین یافت.

### ذکر واقعه سید شرف الدین ابراهیم و تاریخ مقتل [او]<sup>۲</sup>

سید شرف الدین ابراهیم غصنی از اغصان نبوت و دوحه علیاء مجد و شرف و بزرگی بود، نباهت خاندان معالی آثار او، قَدْ نَطَقَ بِهِ الْآفَاقُ وَ حَدَّثَ بِهِ الْبُرْجَانُ. یک چندی ارتکاب غارب غربت اختیار کرده، و مدتی در خراسان عشاء اقامت انداخته بود. هواء حکومت شیراز محرض او گشت. فوجی از تراکمه و از هر صنف طایفه با خود جمع کرد. بالشکری بر عزم استخلاص دارالملک شیراز از حدود شبانکاره در حرکت آمد. و نیز اعتماد هر چه تمامتر بر علم سیمیا داشت. چه در اثناء سیاحت شطری از آن علم

۱- مرحوم قزوینی در یادداشتهاش ج ۱ ص ۱۰-۱۶ تحقیق مبسوطی راجع به ابش خاتون دارد.

حاصل کرده بود. دعوی مهدیگری باعث و محرض او گشت. چون آوازه لشکر به شیراز در افتاد، ککچه با جمعی لشکر مغول بر جناح استعجال استقبال آن لشکر کرد، و نزدیک پول کواد<sup>۱</sup> اتفاق منازلت هر دو لشکر افتاد. لشکر سید شرف‌الدین پشتمی نداشتند، هزیمت گرفتند. و سید را و امام عالم شمس‌الدین عمر‌مشهدی صلی [که] از وعاظ شیراز بود، و جوقی از اعلام علماء که با او متفق بودند، هم در آنجا به قتل آوردند. و وَقَعَتْ لَيْكَ الْوَأَقِئَةُ سَنَةِ سِتِّ وَ سِتِّينَ وَ سِتْمَائَةَ.

### طبقه چهارم

در ذکر امراء مغول که در شیراز به راه حکومت و شهنگی تعلق نموده‌اند. ذکر نزول انکیانو به امارت شیراز

در شهر سنهٔ سبع و ستین و ستمائنه به حکم اباقاخان، انکیانو به امارت فارس منصوب گشت. در آن مدت ککچه شهنهٔ شیراز بود. او را بگرفت و مؤاخذت کرد و بعد از مدتی به قتل آورد، و بعد از آن در حکومت و امارت شروع نمود. و امراء و وزراء و اعیان و اشراف ممالکت علی اختلاف طبقاتهم هر یکی را در پایهٔ خود بازداشت. مدتی هم بدین نوع ملک فارس در حوز حمایت او محمی بود.<sup>۲</sup>

[۲۰ الف]

### [ ذکر نزول سوغونجاق به جهت تنسیق امور فارس و شیراز ]

در تاریخ سنهٔ سبعین و ستمائنه، سوغونجاق نوین جهت نسق و نظم ممالکت فارس به شیراز آمد، و با سقایی ملک را به محمد بیک و تونیاق و بلغان مقرر فرمود، و دولتیخانهٔ کیش را از تصرف بیگانگان مستصفی

۱- سج: یل کووار. رکه: تعلیقات عنوان یل کووار ۲- ج، ف: خود محمی داشت + ذکر نزول ... سید عمادالدین، چند ورق مطلب اضافی است که در اینجا در میان [ ] آورده شد.



گردانید، و [در] امور ملك و دین نظامی پدید آورد. و مولانا سعید افضل القضاة ناصر الدین عمر بیضاوی را به منصب قضاء تعیین فرمود، و دولاب دین و دولت بدین مرده چون غنچه متبسم گشت. سوغوونجاق بعد از تتمیم امور مملکت مراجعت کرد.

### ذکر حکومت ملك شمس الدین محمد که عوام شیراز او را ملك یهود می گفتند

درشهور سنه ست و سبعین و ستمائنه ملك شمس الدین محمد بن مالك، ترکان همشیره پادشاه خاتون را در حباله نکاح آورده، ممالك فارس را به استبداد صاحب مقاطعه گشت. و روزگاری به استقلال حکومت فارس به جانب او مخصوص بود.

### ذکر هجوم لشکر نکودار به طرف فارس<sup>۱</sup>

درشهور سنه سبع و سبعین و ستمائنه، صمیم قلب شتا، از طرف کرمان به جناح استعجال قاصدی رسید، منذر<sup>۲</sup> از هجوم لشکر نکودار که از طرف سیستان به قصد شیراز و اکناف فارس منحدر گشتند، و در تاریخ هفدهم رمضان سنه سبع و سبعین و ستمائنه به در دروازه شیراز رسیدند. بولغان باسقاق حاکم بود. هزیمت کرد، و به طرف اصفهان بدر رفت. یاغیان در خطه شیراز تمکن یافتند، و بدین شهر مبارک دستبرد نتوانستند نمود. ناگاه هزیمتی در میان ایشان افتاد و به طرف کازرون بدر رفتند، تا ولایت فارس را جمله تاراج دادند. لشکر نکودار را که زکاب از اخشاب و لباس از کرباس بود، خزینه‌ها و دفیندهای زر و نقره و جامه را خروار خروار قسمت کردند،

۱- هجوم لشکر نکودار به فارس و صاف ۱۹۸ - ۲۰۴ (نقل از یادداشت فردینی ج ۷ ص ۲۳۵)

۲- یعنی: بیم دهنده

و باغنیمت تمام از ممالک فارس مراجعت نمودند .

### ذکر آمدن سوغونجاق کرت دوم به شیراز

در شهور سنهٔ ثمان و سبعین و ستمائنه از حکم یرلیخ ابا قخان ، سوغونجاق جهت تحقیق محاسبات ، نوبتی دیگر به شیراز آمد . و در آن سال اتفاقاً امساک باران بود ، و خلایق شیراز عظیم مضطرب بودند . و به قدوم او حق سبحانه تعالی باران بفرستاد . و خلق بغایت هواخواه او گشتند ؛ و او بنیاد معدلتی نهاده ، بیخ جور و ظلم بکلیه برکند . و خواجه نظام الدین وزیر را در تاریخ سنهٔ تسع و سبعین و ستمائنه در مملکت فارس به وزارت نصب فرمود . و از آثار رأی مصیب و ترتیب و تدبیر او مبالغی توفیر در مملکت ظاهر گشت . جمعی از ولات و حکام فارس به قصد استخراج خواجه نظام الدین وزیر متوجه اردو گشتند .

### ذکر سید عمادالدین و شمس الدین

ملك كه به رفع و استدراك خواجه نظام الدین وزیر

قائم مقام گشتند ، و آمدن امیر طغاجار به شیراز

سید عمادالدین و شمس الدین از بهر تحقیق محاسبات خواجه نظام الدین وزیر و استدراك او ، امیر طغاجار را بر گرفتند و به شیراز آوردند ، و نظام الدین وزیر را به مطالبت و مؤاخذت باز داشتند . طغاجار ، قوام الدین بخاری و سیف الدین یوسف را بر مملکت مسئولی گردانید . و شمس الدین یاک فصل دیگر حکم کرد ، و به اتفاق در امور مملکت شروع نمودند ، و یونغان به راه با سقاوی ملك همچنان مباشرت می نمودند . والسلام .

### ذکر مخالفت طاشمنکو و حسام‌الدین

پسر محمد علی ثر به اتفاق شیرازیان ببولغان و اخراج او از شیراز

حسام‌الدین بن محمد علی ثر، خاصه اتابکی نایب دیوان اعالی بود، و طاشمنکو طرفی عظیم با اتابک ایش داشت. بولغان قصد ایشان در خاطر داشت، و می‌خواست که دستبرد نماید. ناگاه با لشکری تمام به ساز و سلاح بسیار در شهر آمدند و خانه حسام‌الدین بن محمد علی ثر را به حصار گرفتند و به قصد آنکه او را هلاک کنند، صباحی که ترک یکسواره مهر از دروازه افق بیرون خرامید، بولغان با اتباع او از دروازه بیرون رفتند. چون دیدند که بولغان و اتباع وایلچیان از شهر بیرون رفتند، و در اندرون شهر معاندی نبود، در دروازه‌ها بر بستند. بولغان در آن معرض نتوانست اندیشید غیر آنکه به اتفاق قوام‌الدین بخاری و خواجه سیف‌الدین یوسف به اردو روانه گردیدند. خزینده‌ها را برگرفتند و با جمله متعلقان و اتباع که داشت، به طرف خراسان روانه شدند.

### ذکر تمکن نواب اتابک

ایش بنت سعد به حکومت و سلطنت خطه شیراز

بعد از آنکه بولغان و اتباع به اتفاق قوام‌الدین بخاری و سیف‌الدین یوسف به واسطه خروج شیرازیان به طریق هزیمت به اردو رفتند، از حضرت اباخان حکم به نام اتابک ایش بیاوردند. طاشمنکو با خزائن موفور متوجه بندر کیش گشت. اتابک ایش جناح همت‌های آثار همایون فررابر بیضه ممالکت آباء و اجداد خود بگسترید، اهالی شیراز به قدم موکب منصور و اهتزاز لواء منشور، رأیت استبشار بر سپهر برین افراشتند، و محلات و اسواق را بدین معنی آرایش کردند

و آذین بستند. به مبارکی اتابك در كاخ سلطنت، كَالشَّمْسِ فِي الضُّحَى وَالْبَدْرِ فِي جَنحِ الدُّجَى، نزول فرمود، و حکم دیوان بر جلال‌الدین ارقان بن ملخان بن محمد بن زیدان بن سعد بن زنگی<sup>۱</sup> نامزد فرمود. و به حکم حقوق سابقه و مساعی متناسقه خواجه نظام‌الدین وزیر را بروزارت اختصاص داد، و امور مملکت فارس به نظم تدبیر او مسلم گردانید. خواجه نظام‌الدین وزیر در دهها و کفایت و کاردانی نظیر خود نداشت، و از خالصات املاک اتابكان، بِيضَ اللّٰهُ غُرَّتْهُمْ<sup>۲</sup> درخور دیوانی که به افراد و افراد آن حکم بر لیغ رفته بود، مفروز نهاد. بدان موجب امور مملکت مستقیم بود، و رعایا مرفه حال و آسوده.

### ذکر قضیه سید عمادالدین

#### ابوتراب و ابتداء حکومت او به استقلال و تاریخ مقتل او

سید عمادالدین ابوتراب بی اجازت عازم اردوگشت و در تضاویف آن حال مخالفتی میان سلطان احمد و شاهزاده ارغون واقع گشته بود، و دست سلطنت به ارغون اختصاص یافت. و ظهور این صورت به تاریخ جمادی الاولی سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بود، بعد از وفات اباقاخان به دو سال و شش ماه. (وفات اباقاخان سنه تسع و سبعین و ستمائه بود). سید عمادالدین به حضرت دستبوس ایلخان استسعاد یافت. شاهزاده ارغون حسن تفرسی عظیم داشت. شمائل بزرگ زادگی و سیمای سیادت در حسن صورت او مشاهده کرد، و شهامت و حسن طاعت او در خاطر ایلخان جائی و موقعی پدید گردانید. از حکم بر لیغ حکومت فارس، بر و بحر بی مشارکت به وی تفویض رفت، و بر لیغ فرمود که اتابك عزم توجه به آن طرف مصمم گرداند، و منصب استیفاء

۱- در فارسنامه ناصری ج ۱. ص ۳۲ و ص ۴۱: «یس مهد علیا اتابك آبش خوانتون حکم دیوان

اعلی را برخداوندزاده جلال‌الدین ارقان بن ملک‌خان ابن محمد ابن زیدون ابن زنگی ابن مودود سلمری مقرر فرمود و وزارت دیوان اعلی را به ملاحظه حقوق سابقه به خواجه نظام‌الدین ابوبکر تفویض کرد.» چنانچه ملاحظه می‌شود در ضبط ملخان اختلاف است.

به معهودی که به جانب خواجه سیف‌الدین یوسف مقرر فرموده بودند ، به جانب<sup>۱</sup> [سید عماد‌الدین هم ، بدان قرار مسلم داشت، و خواجه سیف‌الدین یوسف دو سال بدین واسطه ملازمت اردو کرده بود . سید عماد‌الدین چون به حدود فارس رسید، استرفاع محاسبه آغازید. ابوبکر خواجه را که در شیراز به شحنگی موسوم بود گرفت در دوشاخه کشید . بیست و دوم رمضان سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه در میدان نزول فرمود ، و به زبان حال این بیت می‌گفت . بیت :

از روزگار نیست جز اینم مراد هیچ

یارب تو این مراد به زودی به ما رسان

چون ارتفاع<sup>۲</sup> دایره هلال شوال ماننده ابروی ربات حجال ، شکل مقوس بنمود ، سید عماد‌الدین با کوبه عظیم سوار و پیاده به بازار کلاه دوزان در گذار آمد . اتفاقاً اعدادی چند از مماليك اتابکی با یکدیگر برابر افتادند . سراج‌الدین فضل‌ی‌ر بر سر اسبش باز ایستاد ، و گریبان [ او را ] گرفته از اسب به زیر انداخت . جمله خدم و حشم هر یکی به گوشه‌ای بدر رفتند . یکی از ایشان خنجر بر کشید ، و سرش را از گوش به گوش باز برید ، و تنه را در بازار بینداخت . و ذالك فی حدای عشرين شوال سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه . بیت :

از آن کافتاب سخا بود چرخ  
جهانرا همین يك جوانمرد بود  
ز روی زمین سایه برداشتش  
فلك هم حسد برد و نگذاشتش

بعد از واقعه سید عماد‌الدین ، مدت سه سال امساک باران بود . رعیل جراد ، که نمودار قهر ملک جبار است ، بر کشته مسلط گشت . در آن تاریخ چند هزار آدمی هلاک شدند ، و اکثر عوام ، جایحه را از اثر واقعه سید عماد‌الدین دانستند و هم در آن مدت به تاریخ شعبان سنه ثلاث و ثمانین و [ ۴۰ ب ]

۱- مطالب بین [ ] از ص ۹۰ تا اینجا از متن چاپی افزوده شد ۲- ب : از تقاطع

[۴۰ الف] ستمائیه خواجه شمس الدین صاحب دیوان را از حکم ایلیخانی شهید کردند .

### ذکر هجوم حسام قزوینی به تفحص خون

سید عمادالدین ابوتراب علیه الرحمه و تاریخ مقتل جلال الدین ارقان

چون خبر واقعهٔ مقتل سید عمادالدین ابوتراب به اردو بردند، حضرت ایلیخانی را از این قضیه وحشتی رسید، و عظیم مالول خاطر گشت. حسام قزوینی با لشکری جهت تحقیق آن قضیه به شیراز فرستادند، و حکم یرایغ شد به اخراج اتابک، و استخراج متوجهات دیوانی. اتابک ایش متوجه طرف اردو گشت. حسام قزوینی، ملک جلال الدین را که هم از انشاء دولت سلغریان بود، و تا غایت از جهت اتابک ایش بر منصب سروری و مسند حکومت تکیه کرده، بگرفت و بعد از چند روز انتقام را به دو پاره کردند. مدت حکومت اتابک ایش بیست و دو سال بود. به تاریخ سنهٔ خمس و ثمانین و ستمائیه در جرنداب<sup>۱</sup> وفات یافت

### ذکر تاریخ مقتل خواجه نظام الدین وزیر

و خواجه سیف الدین یوسف و حکومت شمس الدوله

بعد از آنکه اتابک ایش به طرف اردو رفت، و ملک جلال الدین ارقان را به تیغ انتقام برکشید، خواجه نظام الدین مدت سه سال دیگر در مسند حکومت نوبت دولت بگذرانید. خواجه سیف الدین یوسف به قاعده به منصب استیفا مباشر بود، تا چون نکوهش حکام شیراز در حضرت ایلیخانی آغازیدند و ذکر بقایا و متوجهات مملکت فارس که [سبب]<sup>۲</sup> استبداد حکام شیراز مستخلص نمی‌گردد، مقرر فرمودند که شمس الدوله در خدمت جوشی به

۱- ج : جرنداب همان چرنداب آذربایجان است . ۲- ح : «سبب» ندارد .

تدارك تقصیراتی که رفته ، و تخلیص و تحصیل مال بقایا و معاتبه اصحاب دیوان به شیراز آید . بعد از نزول جوشی و شمس الدوله در خطه شیراز، جرم بر حکام شیراز ملزم گردانید ، و ایشان را مقید ساخت . چند روز مقید بودند . آخر الامر به تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه خواجه نظام الدین وزیر و خواجه سیف الدین یوسف و مجد الدین رومی و فخر الدین مبارک شاه هر چهار را به تیغ بر کشیدند . شمس الدوله بعد از واقعه حکام شیراز ، مدتی حکومت کرد ، و در شهر سنه تسعین و ستمائه به اردو آمد ، و به وقت وفات شهزاده ارغون ، و ذالک فی سادس ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه ، و ملازمت سده سلطنت مآب و سریر عظمت شاه کیخاتواخان کرد ، و یکسال دیگر به حکم او در شیراز مباشر حکومت گشت . دعوی می کرد که فلاده اسلام را متقلد است . اما شیرازیان او را ملک یهود می خواندند . توفی کیخاتواسنه ثلاث و تسعین و ستمائه . بعد از وفات ارغون به ثلاث سنین و اربعه اشهر و تلك مدة سلطنته .

### ذکر حکومت سید قطب الدین

#### انجو در تاریخ سنه خمس و ثمانین و ستمائه

زمان سلطنت شهزاده ارغون ، نقطه دایره نبوت و دوحه شجره سیادت ، قطب الدین انجو که به شمایل شهزادگی و آزادگی از سادات جهان ممتاز بود ، به نظر رأفت ایلخانی اختصاص یافت . حاکم و صاحب ایالت مملکت فارس گشت ، و بی رجوع و مشورت نواب نامدار او در فارس هیچ امر کلی و جزوی متمشی نبود . مدتی بدین نوع حکم کردند و به قتل و افتناء او حکم فرمودند .

### ذکر حکومت مجدالدین اسعد رومی

به تاریخ سنهٔ ست و ثمانین مجدالدین اسعد رومی در شیراز جملة الملك بود، و دران مدت خیرات بسیار در شیراز از او صادر گشت. و همواره ایام را در نیکنمایی و نیک‌کرداری صرف کردی، و به هنروری و هنرپروری روزگار گذرانیدی. و لازال مضمون بیت حکمت آمیز طغرائی :

ذَخِيرَةُ الْمَرْءِ فِي أَيَّامِ دَوْلَتِهِ      ذِكْرُ حَمِيلٍ وَإِحْسَانُ يَقْدَمُهُ

بر روی صحیفهٔ دولت طغرا زده بود. از جمله آثار خیرات او در شهر شیراز، رباطی است بر در دروازهٔ اصطخر، به مجد رومی شهرت یافته، و چند قطعه زمین بر آنجا وقف کرده، و بر گوشهٔ رباط مناره‌ای عالی ساخته بود. در این چند مدت بیفتاد.

یکی دیگر در محلت سراجان مدرسه‌ای کرده، و زمینی چند بر آنجا وقف ساخته. و به راه اصفهان رباطی معتبر ساخته، به مجد رومی اشتهار دارد. و بر قنطرهٔ حوامهٔ شیراز به طرف جنوب فول فسا گذرگاه خلاق خللی یافته، معمور گردانید، و قنطرهٔ شهریار را با حال صلاح آورد. و بر شمال شیراز در قریهٔ دینکان فولی ساخته، و در راه بیضا هم بدان نوع فولی بنا کرده و در دارالملک تبریز، گویند که مدرسه‌ای معتبر ساخته، هم به مجد رومی اشتهاد دارد.

و این زمان در جنوب حوامهٔ شیراز در طرف برم دلق، بستانی معمور معتبر هست به مجد رومی شهرت دارد. و این نیز هم از آناری است که از فواضل صدقات او باقی است. در تاریخ سنهٔ ثمان و ثمانین و ستمائه به دست جوشی شهید گشت. و مدفون او در مجد رومی است. رباطی که هم از بناء خیر اوست.



## ذکر حکومت ملک سعید جمال الدین

ابراهیم بن محمد الطیبی و اولاد نامدار او غفر الله لهم و تجاوز عنهم

از ابتداء تاریخ سنه احدى و تسعين [و ستمائه] تا شهر خمس و عشرين و سبعمائه ملك فارس و محروسه شیراز در قبضه ایالت و حکومت ملك سعید شیخ جمال الدین مستعرب و اولاد نامدار او بود، اول عهد سلطنت غازان محمود، و ذلك فی سنه اربع و تسعين و ستمائه، بعد از وفات بایدون گیخاتو، احوال مملکت تبدیل یافت. و در سنه خمس و تسعين، امور مملکت در تصرف وزراء نامدار غازان مستمر ماند. مملکت شیخ جمال الدین عرب چون یکسال گذشته بود از جلوس او، مزید استظهاری پذیرفت، و فسحت جاه و مرتبت و منصب حکم و سلطنتش کمال تضاعف یافت. و در سنه اربع و سبعمائه، بعد از وفات غازان محمود، و ذلك فی سنه ثلاث و سبعمائه، صاحب دیوان ممالک شمس الدین محمد بن محمد الجوبینی مدت سه سال دیگر او را در حکومت و شهر یاری مستولی گردانید، و در تاریخ ربیع الاول سنه ست و سبعمائه وفات یافت. و اولاد نامدار، ملك اعظم افضل شمس الدین محمد و ملك عادل عزالدین عبدالعزیز قایم مقام گشتند. ملك عزالدین به جلوس سلطان محمد الجایتو مستظهر بود. بعد از وفات پدرش مدتی ملازمت سده سلطنت پناه او کرد. الجایتو حکومت فارس بکلیه رجوع به وی فرمود، و او را بر منصب پدری تمکین داد. و در آن تاریخ که او ایل ایالت شیخ جمال الدین بود، امیر صادق باسحاق گشت، و مدت هفت سال در شیراز [به] باسقاقی باز ماند. و بعد از او امیر اشتوا را در عهد سلطنت سلطان محمد به شیراز فرستادند. مدتی در شیراز حکم کرد. ملك عزالدین در اردو وقعتی و مرتبتی عظیم داشت، و به عزل آشتو

سعی کرد. آشتو از شیراز بازگردید. ملک عزالدین مستقل و مستبد گشت و، به حکم یرلیغ در حکومت ممالک فارس بروبحر، بی مشارکت غیر، شروع نمود. آشتو به خصمی برخاست، و به گرفتن و رفع ملک عزالدین حکم حاصل کرد، و با چند سوار معدود متوجه شیراز شد. خواست که بی گمان بر سر ملک [۴۲ب] آید. در تاریخ دهم ماه ذیقعده سنه ست و عشر و سبعمائه و لوله ای عظیم و آشوبی تمام در شیراز افتاد. و صورت قضیه به ظهور نمی پیوست. توزع اندیشه های حکام و صواحب در آن روز خلق را مشوش و متفرق داشت. روز دیگر بامداد که ترك يك سواره مشرق از کناره چرخ روی نمود، از يك طرف امیر آشتو به دروازه شیراز رسیدن، و از يك طرف ملک عزالدین گریختن، یکی بود. آشتو چون تحقیق کرد که ملک عزالدین گریخته، جرم و بهانه بر جمعی از حکام شیراز نهاد، و بی راهی [ای] چند از او به ظهور آمد. اما روی توقف ندید. هم در روز ازدنباله ملک عزالدین براند، و علی کل حال، بر ملک فرصت نیافت. ملک عزالدین نوبتی دیگر به عظمت و جلالتی هر چه تماثر با شیراز مراجعت کرد. برقرار بردست ملک و حکومت تکیه زد. و این قضایا جمله در زمان سلطنت ابوسعید بود. و کان وفاته سلطان محمد سنه ست عشرة و سبعمائه، و ذلك ابتداء جلوس سلطان ابوسعید.

در تاریخ سنه خمس و عشرين و سبعمائه میان ملک عزالدین عبدالعزیز و میان امیر مظفرالدین سلغرشاه ترکمان، محاربتی عظیم افتاد، و آخر الامر سلغرشاه طریق فرار اختیار کرد. و در سنه اربع و عشرة آخر ایام سلطنت الجایتو، خواجه عزالدین قوهدی جهت اصلاح احوال مملکت و تعدیل قانون ملک به شیراز آمد. و ملک عزالدین به تاریخ آخر ذیقعده سنه خمس و عشرين و سبعمائه در محروسه تبریز به سعایت دمشق خواجه بن چوبان به قتل آمد. و او را به شیراز آوردند، و در جوار پدرش شیخ جمال الدین ابراهیم [۴۳الف]

در اندرون قبه‌ای که بر سر او ساخته‌اند ، هم در نفس شیراز دفن کردند . بعد از [آن که] ایام دولت آن خاندان منقضی گشت ، ملک شمس‌الدین محمد بعد از برادر مدتی سعی نمود در اردو و مفید نشد . و هم در آنجا وفات [یافت] . و برادران دیگر : ملک سراج‌الدین و ملک فخرالدین و ملک جلال‌الدین و ملک قوام‌الدین و ملک بدرالدین و ملک رکن‌الدین هر یکی به استقلال والی و متصرف رکنی از ارکان مملکت بودند ، تا به طرف معبر و بصره و قیس و هرموز و دیراب . مملکت فارس خود در تصرف ملک عز‌الدین و ملک شمس‌الدین بود . آخر الامر روزگار داده مستعار را استرداد کرد .

وَذَلِكَ مِنْ شَيْمِ الزَّمَانِ الْمُحْتَمَلِ وَعَادَتِ الدَّهْرِ الْمُتَعَالِ وَعَقِيبُ كُلِّ فُرُوقٍ إِرْتِحَالٌ؛

شعر :

تَأَمَّلْ لِي مِنْ مَنَاتِ قَبْلِكَ وَأَعْتَبِرْ      فَلِمَ يَبْقَ مَمْلُوكٌ وَلِمَ يَبْقَ مَالِكٌ

### طبقه پنجم

#### در ذکر سلطنت ملک اعظم سعید شرف الدوله و الدین محمود شاه ، و شرح حکومت اولاد نامدار او

از ابتداء ایام سلطنت سلطان محمد الجایتوین ارغون به تاریخ سنه ثلاث و سبعمائه ملک اعظم شهید شرف‌الدین محمود شاه بن محمد بن فضل الله که به فضل ارومه طیبیه به نسب مبارک عبدالله انصاری علیه الرحمة انتما داشت ، و به کمال ابهت و معالی همت از ملوک بنی عباس قصب السبق ر بوده و به بویه جهانبانی آل بویه را در خوی خجلت انداخته ، در ممالک فارس متصرف و مستولسی گشت ، و دیگران به مراد و رای او خوض می نمودند . و در تاریخ سنه خمس و عشرين و سبعمائه در مجموع ولایات فارس و خطه شیراز به استقلال نافذ الحکم گردید . و بلوکات متحد گشت . انجو و دله هر دو یکی شد ، و

[۴۳ب]

کار مملکت بر نهج مستقیم قرار گرفت. دست ظلمه از ترك و تاجيك، از دور و نزديك از این دیار بر بست؛ و پای سران و سروران از ركضت در میدان حكومت فارس فرو شكست. ملك اعظم جلال‌الدین مسعود شاه و ملك اعظم غیاث‌الدین کیخسرو و امیر زاده اعظم شمس‌الدین امیر محمد، هر یکی در مملکت بی نظیر، و در سلطنت، جهان‌داری جهانگیر<sup>۱</sup> بودند. ملك جلال‌الدین مسعود شاه به تاریخ سنه ست و عشرين و سبعمائه در محروسه شیراز به استقلال صاحب فرمان گشت، و در تاریخ سنه ثلاثین، ملك سعید غیاث‌الدین کیخسرو در قضایاء ملك شروع فرمود، و مدتی امور سلطنت در قبضه ایالت و حكومت<sup>۲</sup> او بود. ملك اعظم سعید شرف‌الدین محمود شاه در تاریخ منتصف رجب سنه ست و ثلاثین [و سبعمائه] در نوبت سلطنت از به خان شهید کردند، و تابوت او در شهور سنه سبع و ثلاثین [و سبعمائه] به شیراز آوردند. جمله خالق شیراز، خاص و عام، وضع و شریف، جامه‌سوك به اختیار خود در پوشیدند، و به پیش تابوت او باز آمدند. هیبتی و [مصیبتی] در شهر شیراز دست داد که در هیچ عهد کسی نشان نداده بود.

از آن کآفتاب فلک بود چرخ  
جهان را همان يك جوانمرد بود  
زرروی زمین سایه برداشتش  
حسد بردگردون و نگذاشتش

ذکر طایفه‌ای از اعیان و اساطین مملکت  
که در ایام دولت ملك سعید شرف‌الدوله و والدین امیر محمود شاه  
هر يك به نوعی متصدی حكومت شیراز گشتند

[۴۴ الف]

به تاریخ سنه اربع‌عشره و سبعمائه صاحب عدل خواجہ عزالدین قوه‌دی  
به جهت تمسیق امور مملکت و تعدیل قانون ملك فارس به شیراز آمد. و  
در آن وقت حل و عقد ممالک به استقلال در نظر نواب او بود.

۱- ح: جهان‌داری و جهانگیر ۲- این قسمت به مقدار در صفحه در نسخه چاپی، مقدم و مؤخر شده است. از اینجا تا «نشان نداده بود» در صفحه ۹۴ سطر ۳ تا ۲۹ آمده است، نه دنباله ص ۷۶ سطر ۱۵

یکی دیگر ، ملك اعظم شيخ بهلول ، از برای ضبط امور مملکت به شیراز فرستادند . و او مردی زیرک کاردان بود . مدتی قلمندری کرده ، و در زی طوایف صوفیه بوده ، و به تدریج تجارب روزگار حاصل کرده بود . مدتی که در شیراز بود ، تدبیر و ترتیب مملکت به نفس خود می فرمود ، و اوضاع پسندیده در شیراز از کمال شهامت و حسن تدبیر او به ظهور پیوست . و بر سر روضه شیخ کبیر قطب الاولیا و المحققین ابو عبد الله بن خفیف از خالص مال خود قبه ای عالی بنا فرمود . و این زمان از آثار مرثیه او در شیراز ، آن قبه مانده .

دیگر در تاریخ سنه تسع عشره که امور ممالک فارس به کلیه مفوض به رأی جهان آرای خداوند زاده کرد و جین بنت اتابک ابش بنت سعد بود . نوین اعظم امیر طغای که هم سر بستر او بود ، به راه باسقاقی و نظم شتات ملک در شهر سنه عشرين به شیراز آمد . و از آثار معدلت او چند عمارت پسندیده به ظهور پیوست . از جمله بیرون دروازه بیضا نزدیک شهر ، بستانی ساخته ، مقدار دو یست فیمان . و این زمان به باغ طغایی اشتهار دارد . و بعد از مراجعت با آوردن هم در آن نزدیک وفات یافت . و او را نقل کردند به شیراز ، و در مدرسه خداوند زاده کرد و جین مدفون ساختند .

یکی دیگر حاجی طغی پسر امیرستی ، در شیراز به رسم باسقاقی مدتی حکم کرد . و بعد از او سلطان خاتون خواهر زاده کرد و جین با شوهر او قره محمد در شیراز متصدی حکومت گشتند . کلی امور مملکت به نظر ایالت او منوط گردانیدند .

ذکر آمدن مسافر بیک به طرف شیراز به حکم ابوسعید سلطان [۴۴ب]

در سنه خمس و ثلثین و سبعمائده آخر عهد سلطان ابوسعید ، مسافر بیک

از حکم یرلیغ به راه حکومت به شیراز آمد ، و در امور مملکت فارس شروع در پیوست . و در آن وقت متصدی امور مملکت نواب ملک اعظم سعید امیر غیاث الدین کیخسرو علیه الرحمه بودند . و آن چنان در ملک استقرار و استمرار یافته بودند ، که نواب مسافر بیک را مدخل و مجال نبود . مدتی که در شیراز بود ، اصلاً امور ملک بر او متمشی نمی گشت . و در تاریخ ربیع الآخر سنه خمس و ثلاثین ، چون خبر وفات سلطان ابوسعید در شیراز منتشر گشت ، وهنی عظیم در امور مسافر بیک به ظهور رسید . امیر غیاث الدین کیخسرو او را بگرفت و چند روز باز داشت ، و به صد حيله او را تخلیص فرمود و به طرف اردو مراجعت کرد .

### ذکر مخالفت میان امیر جلال الدین

#### مسعود شاه و امیر غیاث الدین کیخسرو و مقتل فخر الدین پیرک

بعد از آنکه امیر جلال الدین مسعود شاه مدتی به راه وزارت ، منصب حکومت جمیع ممالک بدو مفوض گشت ، مدتی بدان قیام نمود ، چون تغییر و تبدیل در اردو متعاقب گشت ، و قضاباء موسی خان بظانو علی بادشاه بارید شد ، مراجعت فرمود ، و با شیراز که محل سلطنت پدر نامدار او بود ، باز گشت . نواب نامدار او خواستند که در حل و عقد ملک شروع نمایند ، و امیر غیاث الدین کیخسرو امتناع می نمود . صباح یوم السبت منتصف شعبان سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائیه ، امیر غیاث الدین کیخسرو حکم فرمود ، و به مغافضه فخر الدین پیرک ، که وزیر خاص امیر جلال الدین مسعود شاه بود ، به قتل آوردند . میان برادران بدین واسطه مجاربت قایم گشت . آخر الامر امیر غیاث الدین کیخسرو را مقبوض کردند ، و امور ملک به رأی نواب امیر مسعود شاه استقرار و استمرار یافت . و در تاریخ رجب سنه تسع و ثلاثین و سبعمائیه

امیر غیاث‌الدین کیخسرو و وفات یافت و حکم سلطنت به جانب نواب امیر مسعود شاه  
مختص گشت .

### ذکر هجوم امیرزاده

#### پیر حسین به اتفاق امیر محمد بن محمود شاه در اعمال شیراز

امیر جلال‌الدین مسعود شاه در سنه ثمان و ثلاثین بنا بر توهمی که در خاطر  
داشت ، امیر محمد برادر را به قلعه اسفید محبوس گردانید. بعد از مدتی از قلعه  
بگریخت . چون لشکر پیر حسین متوجه شیراز می‌گشتند ، با ایشان پیوست ،  
و به تاریخ ثامن عشرین شعبان سنه اربعین و سبعمائه به اعمال شیراز رسیدند ،  
امیر مسعود شاه با لشکری مرتب و غلبه تمام استقبال فرمود ، و در سر و استان  
هر دو لشکر بهم رسیدند ، و حرب میان ایشان قائم گشت. لشکر امیر مسعود شاه  
هزیمت کرد و باز به شیراز آمد ، و در شیراز جای مقام ندید ، و به طرف  
لرستان بیرون رفت . پیر حسین بعد از هفت‌ه‌ای به شیراز آمد ، و مدت بیست  
و نه روز در شیراز حکم کرد ، به تاریخ ثامن عشرین رمضان سنه اربعین و  
سبعمائه ، بهانه‌ای بر امیر محمد نهاد ، و در حال او را به قتل آوردند .  
شیرازیان غلبه کردند و بر پیر حسین بدر آمدند ، و دست تاراج بر آوردند .  
لشکر پیر حسین جمله هزیمت گرفتند و خزائن و دفائن ، که از اطراف جمع  
کرده بودند ، مجموع با شیرازیان گذاشتند . پیر حسین به هزار حيله با  
سواری چند معدود از شهر شیراز بگریخت . بعد از مدتی امیر جلال‌الدین  
مسعود شاه با سر مملکت آمد . پیر حسین لشکری آراسته با هم آورد ، و سال  
دیگر به عزم استخلاص شیراز و انتقام نمودن از شیرازیان ، به شیراز آمد .  
امیر مسعود شاه دیگر بار کناره گرفت و به طرف لرستان بیرون رفت . شیرازیان  
امتناع نمودند . چهرهٔ تعصب بر افر و ختند و رایت محاربت بر افر اختند . [ ۴۵ ب ]

درهای دروازه جمله در بستند ، و به طریق جنك و مظاهرت روی نهادند . مدت پنجاه روز میان لشکر پیرحسین و شیرازیان محاربات متواتر و مقاتلات متعاقبه واقع شد ، که در احوال شیراز قطعاً و هنی پدید نیامد ، صورت عجزی به ظهور نپیوست ، و همچنان در طریق معاندت اصرار می نمودند . بعد از وضوح فضوح و ظهور مظاهرت از طرفین ، طریق صلح اختیار افتاد . به روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع الآخر بیرون دروازه شیراز نزول فرمودند . مدت پنجاه روز توقف نمود . روز چهارشنبه شانزدهم جمادی الآخر اتفاق صلح افتاد . مولانا اعظم شمس الدین صاین قاضی و صاحب سعیدظہیر الدین ابراہیم در امور ممالکت شروع نمودند . بیت :

چهار شنبه بیست و ششم ز ماه ربیع

به هفصد و چهل و یک به عز و حشمت و ناز

رسید موکب نوئین عصر پیرحسین

به انتقام دگر بار بر در شیراز

بعد از مدت پنجاه روز ، ملاحمت به مصالحت بدل شد ، و محاربت

به مصالحت انجامید . بیت :

همه دشوار چرخ آسان شد کار گیتی همه بسامان شد

مدت یکسال و هشت ماه امور سلطنت در شیراز به رأی بررایی و مراد

نواب پیرحسین استمرار یافت ، که همت و نهمت ایشان جز در آرایش و

نمایش علم عمامه و طراز جامه و ساز مثقل و مرکب مجلل مصروف نبود .

می پنداشت که اعتدال بهار آن دولت از صرصر خزان عزل و انقطاع دور

است ؛ یا صبح اقبال را شب هنگام زوال در پیش نیست . تا در آخر زیحجه

سنه اثنین و اربعین و سبعمایه ، منہیان اعلام نمودند ، که ملک اشرف در خطه



اصفهان نزول فرمود . چون آوازهٔ هجوم لشکر ملك اشرف مسامع اشرف پیر حسین را پر طنین گردانید ، گفت : **الطَّلِبُ رُدُّوْا وَ الطَّرِيقُ سُدُّوْا** . بیت :

من رستم کمان کشم اندر کمین دهر

خوش باد خواب غفلت افراسیاب شان

سواد لشکر شب یلدا نمایش جز به شعاع ید بیضاء ظلمت زدای من انهزام نپذیرد؛ و چین و گره این حادثه جز [به] ابروی و جبین گشادهٔ من گشوده نشود . حاصل الامر آن دعویها جمله بر باد آمد . در اوایل محرم سنهٔ ثلاث و اربعین و سبعمائه به قدر بیست هزار سوار لشکری چون کوه آتش زبانه پاش جمع کرد ، و به پیش لشکر ملك اشرف باز شد . چون به دو منزلی اصفهان رسید ، نواب نامدار و امراء تیغ گزار به توسط پیش آمدند . شب یکشنبه سلخ ماه صفر سنهٔ ثلاث و اربعین چون طلایهٔ شام در انهزام رومی روز روی آورد ، پیر حسین با جمعی معاشران بساط نشاط گسترده ، جمعی نزدیکان دور اندیش و طایفه‌ای از [یاغیان] بی عهد و کیش به شتر دلی از بیم چنگک شیرو چنگک شمشیر پشت بر پیر حسین کردند ، و روی به لشکر گاه ملك اشرف [بن تنور تاش بن جو بان] آوردند . آوازهٔ غدر در میان لشکر انتشار یافت . پیر حسین مخوف شد ، و طریق انهزام پیش گرفت . خرده گیری کهنه پیر سپهر گردان ، پیر حسین جو بان را به غرامت به پای ماچان نکبت بازداشت . بیت :

خانه داران ز خوف خانه بران	خانهٔ خویش مانده باد گران
میر عاجز چه و شیر بی دندان	طوق زنجیر و مملکت زندان
هم تهی گشت گنج آکنده	هم سلاح و سپر پراکنده

### طبقه ششم

در ذکر امیر جمال‌الدین ابواسحق بن  
محمود شاه و صورت غدر و چگونگی آن و شرح قضایایی چند  
که در عهد دولت او ظهور یافته

هر چند این ضعیف در ذکر ایام دولت او کتاب تاریخ‌نامه در دو مجلد  
تألیف کرده‌ام و اکثر فتوحاتی که در دور دولت او دست داده، به استقصا در [۴۶ب]  
آنجا ذکر رفته، در این کتاب که به شیرازنامه موسوم و مسمی گشته،  
لازم بود شطری از احوال امور مملکت آن حضرت نمودن، و شرح حالاتی  
چند که در مبادی سلطنت روی نموده، بر سبیل اختصار.

### ذکر توجه

#### ملك اشرف به اتفاق آن حضرت به طرف شیراز

بعد از هزیمت پیرحسین، غره ماه ربیع الاول سنه ثلاث و اربعین،  
ملك اشرف را شرفات شرف به اوج کیوان رسیده، به معاضدت و استظهار  
لشکر جرارد دولت یار جمال‌الدوله وال‌الدین ابواسحق خلد ملکه، مرحله به مرحله  
و منزل به منزل در تنعم و عشرت و ناز روی به محروسه شیراز داشتند غافل از  
شعبده چرخ لعبت باز که چه بازیها خواست نمودن. جمعی از ارکان دولت  
و وزراء مملکت به طریق الحیل و تضریب، مزاج ملك اشرف در معاهده‌ای که  
با خدمت ملك جمال‌الدین شیخ ابواسحق کرده بود، متغیر گردانیدند، و  
بر شکستن عهد، عزم درست کردند. مرکب غدر را تنگ، تنگ در کشید؛  
تا شبی از شبها فرصتی یافتند، و روی عزم به هزم لشکر خلد ملکه آوردند،

و در کسوت غدیر به مغافسه صورت تاراج و غارتی در میان لشکر امیر شیخ ابواسحق بنیاد کردند. هم در آن شب، طارف و تلید و حواشی و مواشی، از آنچه آرایش کوکبه سلطنت بود، جمله در معرض تلف آوردند، و بر یردگام خلد ملکه جمعی موکلان بی راه نصب کردند، و بعد از چند روز معدود، به در محروسه شیراز رسیدند. روز شنبه آخر ربیع الآخر، صدای کوس ملک اشرف گوش گران کوه را سبک گردانید. به عظمتی و کوکبدهای هر چه تمامتر در صحراء جعفر آباد، سراسر خیل و حشم گرفت. والله اعلم.

### ذکر تاراج کردن

#### شیرازیان یردگام<sup>۱</sup> ملک اشرف و هزیمت او از شیراز

شب هنگام که طناب دوداندود شام را به اوتاد چرخ ازرق فام بستند، [۴۷ الف]

شبی کان شب سیه تر بود از قار      شبی تیره چو روز دوری یار

جهان تار یک تر از موی زنگی      چو چشم مور بر عاشق ز تنگی

جمعی شیرازیان پیاده چون مصیبت زدگان کار افتاده، همچون شفق دامن به خون آلوده، و صبح آسا جیب و آستین پاره کرده، جان بر کفو حیات در معرض تلف، از پیش قرض کرده وعده به تالان ملک اشرف داده:

بِحَرِّصِ أَحْرَ مِنْ النَّارِ وَقَلْبِ آفْسَى مِنْ الْحَجْرِ

هر شیرازی بچه، یکی تیغ هندی بردست، غوغاء مغالی در سر، جمعی ضعفاء سینه بطاق با ترکان قفقاق، شرطاق بنیاد نهادند. پیادگانی چند روستایی ترکان یغمایی را یغما می دادند. گروهی به خیال خزینه، سینه، که خزینه رفینه جان است، هدف ناوک فتنه ساخته، برات میکائیل نایافته، با جبرئیل به خصومت در افتاده، همچون طیل طلایه بر امواج بحر موج

می کشید ، و به حمله حمل صوت ، تیر زحل را دفع می کردند . دریای فتنه در شیراز باز به جوش آمد . شب چون نامه عاصیان سیاه ، و همچون زلف معشوقان دراز ؛

فَقَصَارُهُنَّ مَعَ الْهَمُومِ طَوِيلَتَهُ      وَطَوِيلُهُنَّ مَعَ الشَّرُورِ قِصَارُ

لشکر خسته از راه رسیده ، نه روی گریز و نه دستاویز ستیز . قطعه:

نادمیده صباح صولتشان      به شبانگه رسیده دولتشان

زود مدت چو دولت ژاله      تنگ دولت چو دولت لاله

همچنان با هزار محنت و بیم      دهلی می زدند زیر گلیم

حمله بروج سیر یکی کرد ، یکی درازبال و جیوب شمال و جنوب جبال و كهوف به هیأت پروین جمع آمدند . ملك اشرف شب همه شب چون شب مارگزیدگان و صبح ماتم رسیدگان ، خاك آن دشت و صحرا به غربال تضرع می بیخت ، و این آیت ورد خود ساخته : **لَيْسَ اَنْ تَجِبْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنْتَكُونَنَّ** الشَّاكِرِينَ<sup>۱</sup> [۴۷ب]

روز دگر بامداد ، ملك اشرف از شرفات قصر نظر کرد ، بیاض صحراء [جعفر آباد]<sup>۲</sup> . دید از سواد سپاه شیراز ، سیاه ، همچون لشکر مور بر - تختگاه سلیمان گرد آمده . ترکان نیک به تنگ آمدند . رأی نواب [و] وزراء مملکت بر آن قرار گرفت که جمعی سواران در میدان باشیرازیان به مبارزت در آویزند ، و گروهی<sup>۳</sup> نازکان از آن میان بدر گریزند ، و دفتنه و خزینه و مراکب [و] مواشی و حواشی از پیش روانه سازند ، و به تدریج رد و حملی می نمایند ، تا به شب هنگام طریق فرار اختیار کردند .

## ذکر هزیمت ملک اشرف از خطه شیراز

شب هنگام که سیخرو روز بر شرفات قصر فلک از هیبت آهننگ لشکر  
زننگ در هزیمت روی به شهرستان مغرب نهادند، سواد لشکر ملک اشرف در  
طریق هزیمت ید بیضا نمودند، و به سوداء بیضا به طریق سرعت سمند باد  
پای برانگیختند.

همه را<sup>۱</sup> در بهانه راه گریز      تیغها کند گشت و تکها تیز  
جمله لشکر زجان خود بستوه      همه آواره گشته کوه به کوه  
لشکری را ز ترس خنجر تیز      تا به جیحون رسید گرد گریز

## ذکر مراجعت امیر جلال الدین

مسعود شاه بعد از هزیمت ملک اشرف از محروسه شیراز

بعد از هزیمت لشکر ملک اشرف، کار مملکت از بی سری، سرسری  
شد، و از فتنه عام جوش دریای فتنه به جوش آمد. بیت:

مثل زنند که صد ساله ظلم و جور ملوک

به از دو روزه شر عام و فتنه غوغاست

شب دیجور محنت را صبح صادق اقبال بدمید؛ و خزان فتنه و غوغا  
را نوبهار عدل و نصفت برسید. امیر جلال الدین مسعود شاه از طرف لرستان  
باز به طرف شیراز آمد.

سپاس و شکر خدا را که میر فرخ رخ

خدیو مملکت آرا، شه<sup>۲</sup> فقیر نواز

به تختگاه سلیمان رسید دیگر بار

[۴۸ الف]

به سال هفصد و چل با سه، در تجمل و ناز

### ذکر قدوم یاغی بستی بن جوان به خطه شیراز

در آن تاریخ که امیر جلال الدین مسعودشاه، بنا بر مصلحت ملک در نواحی لرستان اقامت فرمود، یاغی بستی با لشکری معدود مستشعر بود. چون کیفیت احوال<sup>۱</sup> شیراز معلوم کرد، به حضرت جلال الدین مسعودشاه التجا فرمود، و میان ایشان طریقه اتحاد و موافقتی هر چه تمامتر اتفاق افتاد. و چون عزیمت شهر شیراز مصمم فرمود، او را مصحوب خود گردانید. به وقت نزول برای مراکز خیام حشمت یاغی بستی، صحراء جعفر آباد و قصری که در آن جایگاه بنا فرمود، معین گشت. مدتی هم بدین نوع آثار خلوص و مصادقت از ضمیر هر يك به ظهور می پیوست، تا بعد از مدتی به تخریب جمعی مفسدان، مزاج یاغی بستی از حال صداقت و صلوحیت متغیر شد. طفیان نخوت بر مزاج او استیلا یافت. اندیشه مجال و سوداء باطل و خیال سلطنت و استقلال در دماغش بیضه نهاد. نقض ذمت را دامن برزد، و اخفار عهد در خاطر گرفت.

### تاریخ مقتل امیر جلال الدین

#### مسعود شاه و صورت غدر یاغی بستی و اعوان ظلمه او

روز نوزدهم ماه شعبان سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه چاشتگاه سلطانی که جمشید خورشید نورانی تیغ آتشین در دست و سپر زرین پیش روی، بر روی جبال<sup>۲</sup> و قفار برهان ذی الفقار می نمود؛ ملک اعظم سعید جلال الدین مسعود شاه از حمام بیرون آمده و در میان کوکبه عظمت آثار، بیت :  
می رفت<sup>۳</sup> هزار گونه باد اندر سر      سوداء هزار کقباد اندر سر  
در میدان آمال فراخ مجال جولان کنان از این طرف یاغی بستی کمین

۱ - ح : احوالی      ۲ - ح : چهار      ۳ - در مرزبان نامه ص ۴۰ معراج اول چنین

آمده : بنشت و هزار گونه باد اندر سر.

کین گشاده ، با جمعی اعوان کینه اندوز کردن تسلط افراخته ، چهره غضب برافروخته ، همین که مجال فرصت و توان امکان یافتند ، بی توانی برسر امیر مسعود شاه ناختمند . امیر از سگالیدن دشمن و غدر بی گمان بود ، از آن مضیق و مهلکه مجال گریز ندید . ناچار گردن تسلیم به حکم تقدیر بنهاد [ب ۴۸] هر بی رحمی برو زخمی زدند ، و هر نامردی با او نبردی می کردند . آخر الامر ، غره بیضاء او که بیضه غراء صبح سعادت بود ، به چشمه خضراء تیغ بی دریغ بگذرانیدند .

آفتاب حشمت را کلاه اقبال از مفارق دولت در افتاد . آسمان خون شفق از دیده افق باریدن گرفت . صبح چون ماتم رسیدگان پیراهن چاک کرد . نهان داشتگان بر خاک تیره نشستند ، گوشه ناله و شیون در پیوستند . فریاد و فغان از سکان خیمه کحلی رنگ آسمان نشان برخاست ؛

میری که از لطافت شخص عزیز او

گوئی که آفرید خدای از روان پاک

ناگاه رفت و از غم او در مصیبتش

قومی به جای جامه همه جان کنند چاک

### ذکر ایالت و ایام سلطنت

ملك اعظم جمال الدنيا والدين شيخ ابو اسحق بن محمود شاه

روز نوزدهم شعبان سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه که روزگار کین گذار به دستای جراحی کرد ، و به دستای مرهم نهاد ، به حکم نص قاطع<sup>۱</sup> :  
 «قَوِّی الْمُلْکَ مِنْ قَشَاءٍ وَقَنْزِعِ الْمُلْکَ مِنْ قَشَاءٍ»<sup>۲</sup> از عظمت آثار «والله توتی

۱ - ج ۱ - به حکم نص قاطع ، + طبراکشان ، «قل اللهم مالک الملك» ۲ - سورة

ملکه من تشاء»<sup>۱</sup> رایت حکومت و ایالت و رقمه و امر اقبال ملک اعظم، خسرو اکاسره زمان، شاه کامکار کامران، جمال الدنیا والدین، برافراختند<sup>۲</sup>. قله و زمام حل و عقد مناجح اصل مملکت در کف کفایت او نهادند. گردن تفوق بر- افراخت و چهره بیریق برافروخت، و کین گزارای دشمنان کمر بست، و تیغ انتقام بردست گرفت و روی به دشمن نهاد، تا به هنگام آنکه رخسار آفتاب برسان چهره مصیبت زدگان، خیزران رنگ کردید، هنگامه نبرد گرم بود، و کار پیکار و ملاحمت برقرار. از بس خون دلیران عرصه زمین لاله کون نمود، بیت:

[۴۹ الف]

ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک  
روز دیگر هم بر آن منوال کوس سنجری بنواختند، و رایات سلطنت  
پناه ابواسحق برافراختند.

### ذکر مقارعت و مقاتلت میان شیرازیان

در خطه شیراز چندی طریق حق اختیار داشتند، و گروهی در باطل  
خویشتن را بر حق می پنداشتند

روز بیستم ماه شعبان، هم در اندرون شهر از دو طرف سپاه گرد آمدند.  
شیرازیان دو فرقت گشتند، جمعی از اعیان و اهالی و چندی عوام شیراز با  
یاغیستی متفق شدند و طریق باطل اختیار کردند و بدان معنی اصرار نمودند؛  
و فوجی از اعظم و اکابر ملک و اکثر عامه شیراز طرف حق گرفتند، و در

۱- ج : + منشور و شهریاری به نام سلطان جهان، اسکندر زمان و دارای دوران، وارث ملک  
سلیمان پناه اهل ایمان.

شاه دشمن کش گردنکش عالم فرسای مالک ملک سلیمان ملک جم فرمان  
جمال الدوله والدین امیر شیخ ابواسحق خلدالله ملکه و ایام دوله موشح و موشی گردانیدند.  
سایه چتر معدلت گستر را بر جهانیان بگسترانید، ذیل دیباچه معدلت گسترش فهرست روزنامه کیخسروان  
جهان گشت. ج : ۲ - از «رایت حکومت ...» ندارد



مقام حق‌گزاری قدم نمودند. مدت بیست روز یکماه بدین نوع در اندرون شهر هردو لشکر با یکدیگر مبارزت و ملاحمت اقدام می نمودند. فریاد از نهاد خلق برخواست. جمه‌ور ضعفه و عجزه دست به دعا: «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِطَاقَتِنَا»<sup>۱</sup> برداشتند. روز دهم ماه شوال، طایفه‌ای جنگ آزما‌ی و جمعی پیادگان زمین فرسای، طریق حرب و ملاحمت به قاعده هر روز در پیوستند، و گروهی سوار و پیاده به طریق غیر معهود روی کردند، و محلات به محلات در حکم تسخیر می آوردند. آخر الامر يك نيمه شهر که هواخواه یاغی بستی بودند، مسخر و زبون شدند. هم در آن روز، دودمان شریعت را چشم زخمی برسید. مشتی عوام رنود و اوغاد، دست تعدی و تاراج بر آوردند. سد اسکندر شرع مصطفوی را از یاجوج و ماجوج فتنه، رخنه‌ای پدید آمد. یاغی بستی طریق فرار اختیار کرد، و با گروهی معدود از آن میان بدرگر بخت.

[۴۹ ب]

### ذکر هزیمت امیرزاده یاغی بستی به طریق سروستان

یاغی بستی به هزار حیلت از آن میان بدر رفت، و در نواحی فسا لشکری جرار از هر کران و کنار باهم آورد، و چون رایت سلطنت پناه خلد ملکه، از راه خرامه کربال توجه فرموده بود، یاغی بستی از راه کرم به صوب سروستان روی نهاد، به عزم آنکه با لشکری که ترتیب کرده بود، در غیبت حضرت، خلد ملکه [به خطه شیراز]<sup>۲</sup> منحدر گردد. همین که از تنگ سر بر کرد، جهان فراخ بر او تنگ آمد. موکب عالی شاه اسلام پرور را دید در اکناف و اطراف سروستان منتشر گشته. چون که سواد لشکر بدان عظمت و شوکت یافت، فساد رای و شر مغبه حرکت خود معاینه کرد. به وقت مجال، مجال مراجعت مستحیل دید، دل بر چنگک شیر و چنگک شمشیر بنهاد. همچون

مرغ در دام ناگمان خود را اسیر یافت . بیت :  
 بیچاره دلت چو مرغ وحشی      همواره ز چرخ دام روزیست

### ذکر محاربت ملك اعظم

#### جمال الدولة والدين با خسرو اعظم یاغی بستی در سرستان

چون داس حصاد مزرعه امانی ، که عبارت از آن هلال عید فطر بود ،  
 [بر] سبزه زار سپهر مینا رنگ [پیدا آمد] ،  
 قَدْ اِدْتَمَضِيَ دَوْلَتُهُ الصَّيَامُ وَقَدْ      بَشَّرَ سَقَمُ الْهَيْلَالِ بِالْعَيْدِ  
 امیر زاده علی بن محمود شاه ، آن علی شوکت شیر دل ، از بند قلعه سفید  
 همچون لعل سرخ روی و گران مایه بدر آمده بود ، با لشکری آراسته  
 متوجه شده ، از دو طرف سوار و پیاده چون ستاره در سواد شام و ستاره روز  
 غمام به حرکت آمدند . آسیاب اسباب طعن و ضرب دیگر بار گردان شد .  
 آتش حرب بالا گرفت . زبان تیغ از نیام بدر افتاد ،

[۵۰ الف]

به يك ره تیر بگشادند بر هم      به يك ساعت در افتادند در هم  
 جهان پنهان شد از گرد سواران      هوا تاریك گشت از تیر باران  
 آخر الامر به حکم نص : « وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى »<sup>۱</sup> تیر  
 اندازان شست تقدیر<sup>۲</sup> از جعبه قضا<sup>۳</sup> : « لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا »<sup>۴</sup> تیر  
 تغییر : « لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ »<sup>۵</sup> پر تاب دادند .  
 نیزه گزاران چرخ چنبری از قراب قدرت تیغ نکبت بر جان دشمنان راست  
 کردند . حقیقت مضمون آیت : « أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ  
 الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ »<sup>۶</sup> به ظهور پیوست . صورت فحوی : « وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا  
 بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ »<sup>۷</sup> حسب حال

۱ - ح : ندارد      ۲ - سوره انفال ، آیه ۱۷      ۳ - ح : بندر      ۴ - ح : ندارد

۵ - سوره انفال ، آیه ۴۲      ۶ - سوره آل عمران ، آیه ۱۲۵      ۷ - سوره آل عمران ، آیه ۱۲۶

سلطنت پناه خلد سلطانه گشت . اشارت بشارت : « فَبَهْرَ مَوْهَمٍ بِإِذْنِ اللَّهِ »<sup>۱</sup> در اقطار [و] اصقاع جهان انتشار یافت . لشکر یاغی بستی روی به هزیمت نهادند . قرعه شکست بر قلاب لشکر دشمن افتاد . هر چه بدست تدبیر به هم نهاده بود، گردون مرد شکر، همه را پشت پای زد. آن عرصه را به یکبارگی بازچیدند. والله اعلم .

### ذکر انتهای لشکر امیرزاده اعظم

یاغی بستی کرت دوم به اتفاق ملك اعظم اشرف خلد

### ملكه و قضیه تاراج خطه ابر قوه

چون به مبارکسی و طالع سعد حضرت سلطنت پناه ملك اعظم جمال الدنيا والدين امير شيخ ابواسحق ، خلد دولتند ، بعد از انهزام امير ياغی بستی بن جو بان ، با مرکز عز و مخیم حشم بازگردید ، خطه فارس به میامن وصول رایات عظمت شعارش مغبوط روضه ارم آمد . طریق مقارعت و طرز شقاق و منازعت میان اهل شیراز به کلیت مسدود شد . شاه بردست سلطنت بنشست ، دست ظلم و تعدی به یکبار از مملکت بر بست . هم بر این منوال چند روز از روزنامه ایام بد عهد بگذشت . از آن طرف یاغی سعی چون از مملکت فارس مأیوس گشت ، بد اطراف سلطانیه رجوع فرمود . همچون عاشقان سودا زده دست در دامن خاك زد . کمند طلب از هر طرف در می انداخت ، و در جمع شمل و شتاب لشکر سعی می نمود . عاقبت فوجی عظیم از اعیان و طبقه ای [ ۵۰ ب ] تمام از اهل شوکت فراهم آورد ، و گروهی ارباب حکومت با او متفق الکلمه آمدند . چون جناب ملك اشرف از ازماع انتهای امیرزاده یاغی بستی و قوف یافت ، او نیز در مرصده عزیمت شیراز انتقام را منتهز فرصت بود . علی کل حال با یکدیگر پیوستند ، و در عزم آن نهضت متفق الرأی گشتند . در

اوایل ماه رجب سنهٔ اربع و اربعین با کوبهٔ لشکری عظیم، عزیمت توجه طرف فارس مصمم گردانیدند. اتفاق در ممر به جانب ابرقوه افتادند. صباح روز پنجشنبه ثالث عشرین رجب سال مذکور لشکری جان شکر با شکوه چون کوه انبوه پیرامن خطهٔ ابرقوه چون دایره به گرد نقطهٔ مرکز درآمدند. خاک ابرقوه که مرقد طاووس<sup>۱</sup> و مهبط انوار ناموس<sup>۲</sup> بود، فردوس صفت هرگز از او دود معصیت بر نیامده، به حصار کردند. فوجی پیشه‌کاران [و] محترفه که آئین مقارعت و رزم سازی و طرز مظاهر و نیزه بازی به عمر خود ندیده و ندانسته، نقش مبارزت و آئین جنگ جوئی از خنجر گزاران خطهٔ شیراز و نیزه گزاران<sup>۳</sup> ملک اصفهان یاد گرفته بودند. و لیسَ حَدِيثَ النَّفْسِ غَيْرَ ضَلَالٍ. ندانستند که از دراعه، عمل درع نیاید. سرخ پره که شاهینی کند، پرش به خون در حلق سرخ گردد. زاغ اگر خواهد که زغن شود، گردنش بشکند. فی الجمله نادانسته به مقاومت آن لشکرگران، کمر در میان بستند، و در سطوح بارویها بازویها سخت به مظاهر در آویختند. جو قبی که از ره دلآوری زره داودی از خود عادی<sup>۴</sup> باز نمی شناختند، و سپر مکی را از نیزهٔ خطی فرق نمی توانستند، بر سر باروی، رو باروی، مبارزت آغاز نهادند.

بلا بر سر خود فرود آورد که با یاد مستان سرود آورد

[۵۱ الف] لشکر دو سه روز بر در شهر ابرقوه خیمه بر خیمه زدند و طناب در طناب کشیدند. اعیان و سکان ابرقوه از بیم، نفس در گلو مانده، به خنجر گزاری تحصن می نمودند. روز چهارم، ترکان جنگجوی به مغافسه پیرامن شهر هجوم نمودند و همچون رجوم شیاطین، آتش فتنه در میان شهر در انداختند.

۱ - مراد طاووس الحرمین (ابوالخیر اقبال بن عبدالله بن الحسین) متوفی ۴۲۰ می باشد که

بزودی شرح حالش خواهد آمد (نیز، گزیده ص ۶۷۶ س ۱۸) ۲ - ح : ساتوس ؛ ۳ - ج :

نیزه گذاران ۴ - ح : عادل

ابرقوهیان جنگ ناپدید و مبارزت ناآزموده سلاح و ساز از دست بینداختند. هر یکی در کنجی خزیدند. لشکر جمله از دروازه‌ها به اندرون شهر در افتادند. شیران شرز در میان رمه کامیاب و نخجیر افکن باشند. [شاهین] گرسنه با کبکان خوش خرام و کبوتر در دام، چه تنعم راند،  
عقاب چون توئی اندر ازای طاقت من

حدیث حمله شیر است و حیلۀ روباه

ابرقوهیان همچون توسن گسسته رسن، هر یک را ترکی کمند افکن در پی، از گوشه [ای] بد گوشه [ای] حیران و سرگردان می‌دویدند، نداء «وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ [وَأَمْوَالَهُمْ] وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا» در میان اهل شهر ابرقوه در انداختند، بسیاری از مخدرات و مستضعفین در آن دستبرد، پایمال بساختند و ضیع و شریف را در ربه مذلت؛ «يُؤَخِّدُ بَالِنَوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ»<sup>۲</sup> از مساکن مالوفه بدر می‌کشیدند. [و آیه] «لَا تُقْبِي وَلَا تَنْزُر»<sup>۳</sup>، بر خاص و عام می‌خواندند، چون جوق<sup>۴</sup> ظلمه بر آن نوع بر افناء غنائم به مغانم اهل اسلام و استیصال مدینه السلام دست‌گشوده داشتند، و هیچ آفریده را از میان آن مضلت و مذلت بدر نمی‌گذاشتند. موج قلزم غم به اوج رسید. کشتی جان غمگینان به لای بلا فرو رفت. در آن بیداد بیداد، نکباء نکبت و زیدن گرفت. کسی که چاشت بخروار بخروار و تومان در و گوهر داشت، شب با تونبان بر سر کوچه نخواست برخواست. آنکه همچون تذرورنگین منقار بر مروارید می‌مالید، چون خوشد، دانه نیاز در دهان، در بدر می‌دوید. گروهی که همچون یوسف در کنار یعقوب مراد نگین جان می‌داشتند، در آن تأسف قحط زده و بی‌نوا، فریاد: «مَسْنَا وَ أَهْلُنَا أَنْزُر»<sup>۵</sup> به عیوق بر می‌داشتند. [۵۱ ب]

۱- آیه ۲۷ سورة الاحزاب . در همه نسخ به غلط ضبط شد . رك : تملیقات ۲- آیه ۴۱  
سورة الرحمن ۳- ح : و آیه ، (سورة المدثر ، آیه ۲۸) ۴- ح : حقوق ۵- آیه ۸۸ ، سورة يوسف

از آن طرف چون انتقام ایام و دست برد چرخ بدرام در کار بود، ناگاه مسرعان خبر واقعه قطعیه موت شیخ حسن بن تنور تاش بن جو بان که رابطه عقد سلطنت بود، در انداختند.

لشکری که همچون عقد ثریا بر هم آویخته بودند، چون بنات النعش بر فور از یکدیگر بگسیختند. در حال وساعت، احوال ممالکت دگرگون شد. مزاج آن دیار بکلیت از حال اعتلال به حال اعتدال باز آمد. عواصف قهر درخت نهاد ظلمه از بیخ و بنیاد برکنندند، [ندا]: «حَتَّىٰ إِذَا فَرَحوَا بِمَا اَوْقَدُوا اَخَذْنَاهُمْ بِغَتَّةِ فَاِذَا هُمْ مَبْسُوْنَ»<sup>۱</sup> به گوش عالمیان در دادند. طرف و مغاوزه از غائله لشکر ایمن گشت و سرحد از تعدی متسلطان خالی ماند، شعر:

لَا تَقْظَلْمَنَّ إِذَا مَا كُنْتَ مُقْتَدِرًا      وَالظُّلْمُ آخِرُهُ يَا ذِيكَ بِالْأَنْدَمِ  
نَامَتْ عَيْوُنُكَ وَالْمُظْلُومُ مُنْتَصَبٌ      يَدْعُوا عَلَيْكَ وَعَيْنَ اللَّهِ لَمْ تَقْتَمِ

### طبقه هفتم\*

ذکر ایام سلطنت پادشاه اسلام<sup>۲</sup> و سلطان دین پرور،

محیی قواعد دین بیغامبر، مبارز الدنیا والدین محمد بن المظفر خلد مملکه،  
و شرح حرکت رایات آیاتش به صوب شیراز

غرة ماه ربیع الاول سنه ثلاث و خمسين و سبعمائنه که صبح صادق از دریچه مشرق روی بنمود، رایات سعادت آیات بر رباع و اصقاع ممالکت فارس عکس انداز شد، طغراء لسان: «قُلِ اللّٰهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ قُوَّتِي الْمَلِكِ مَنْ - قِسَاءً»<sup>۳</sup> منشور سلطنت و جهانداری بدنام حضرت خدایگان سلاطین جهان، شاهنشاه جهانبان اسکندر زمان، دارای دوران، وارث ملک سلیمان، پناه اهل

۱- آیه ۴۴، سوره الانعام \* نسخه چاپی و خطی ادبیات و مرکزی فاقد (طبقه هفتم) است و این از مزایای خاص نسخه حکمت می باشد. لکن بقدر ۷ سطر در صفحه ۹۲ سطر ۲۲ آمده که تقریباً عین عبارات تنمعه طبقه هفتم است و در مجلس به آن اشاره خواهد شد. ۲- ح: + دین پرور ۳- آیه ۲۶، سوره آل عمران

ایمان، ناشر عدل و احسان، قهرمان الماء والطین، محیی شرایع سید المرسلین، مبارز الدنیا والبدین، المخصوص بنظرات فیض الملك الغفور، [۵۲الف] محمد بن المنظر بن المنصور، خلدالله ملکه، موشح و موشی گردانید و معدلت و ظل مرحمتش بر سر جهان و جهانیان مبسوط گشت، ذیل دیباجه معدلت گسترش فپهرست روز نامه کیخروی شد:

ملك سليمان نگرکز قدمش کام یافت ملكت كيخروی منفعتی تام یافت  
 و به مبارکی و طالع سعد موکب همایون آتارش در حوامه شیراز باصد تجمل  
 و ناز نزول فرمود و اعیان لشکر و اخلاط زمهر کاکمالم الشجر بالشمیر و  
 اِدَارَةِ آلِهَاتِهِ بِالْقَمَرِ، محروسه شیراز در گرفتند. شیرازیان بعضی در لجه  
 خوف و رعب در ماندند. و طایفه‌ای در بساط مسرت و شادمانی قدم زدند.  
 طایفه [ای] یاغیان باغی و جمعی ظالمان طاغی، گروهی شهرگردان راهزن،  
 و مشتکی گدایان هر برزن که همچون سنبله، خوشه نیاز بر دهان داشتند و  
 در هیچ خرمن از گندم جوی و از جوی برنجی نمی گذاشتند، همچون آره  
 و سوهان هر يك هزار دندان بر مال مسلمانان تیز کرده، «قَالُوا اِنَّمَا نَحْنُ  
 مُصْلِحُونَ لَا اِنْدِهِمْ هُمْ اَلْمُعْسِدُونَ»<sup>۱</sup>

همه از باده جنک سر مست؟ برده از رهنان به درستان دست  
 در هر کنجی خراباتی نهاده. و در هر گوشه‌ای صدای صلاهی غارت  
 در انداخته بودند. درهای مساجد و جوامع به میخ غضب بسته و در حرص  
 و شهوت پروری از روی برگشاده، فاخته بر سر سرو به جای سرود، آیت:  
 «الْأَلْعَنَةُ لِلَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup> برمی خواند [و] چهار دست برداشته، آمین  
 گفت. هزارستان به هزارستان از بهر قطع ظالمان را، آیت: «فَقَطَّعَ دَابِرُ  
 آلَقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا»<sup>۳</sup> به اداء می رسانید تا آخر الامر<sup>۴</sup> پرتو نظر جمالش

۱- آیه ۱۱ و ۱۲ سوره البقره .

۲- آیه ۱۸ سوره هود .

۳- آیه ۴۵ سوره

۴- ح : + تا عاقبت الامر

[۵۲ ب] از حضرت ذوالجلال در اشعاع و اطراف شیراز انتشار یافت . عصای موسی قدرت معجزه آثار معدلت باز نمود ، خاتم سلیمان دیو ظلم را در بند خدمت<sup>۱</sup> بساز داشت . آوازه : «وَمَنْ يَنْزِعْ مِنْهُمْ [مِنْهُمْ] عَنْ أَمْرِ فَادِدَقَهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ»<sup>۲</sup> به گوش شیرازیان اندر دادند . ذوالفقار مرتضوی آثار به قطع ابدان قطع ملاحظه و اشرار در کار آمد ، فلک از بس غریب کد شنید ، بد دعا دست بر آسمان برداشت . والله اعلم بالصواب .

### ذکر نزول حضرت سلطان دین پرور

خلیفه عهد فرمان [روای] ظفر آئین ان الله يامر بالعدل والاحسان<sup>۳</sup>

مبارزالدنيا والدين خلد ملكه ، بخطة شیراز

روز دهم شوال سنه ثلاث و خمسين [وسبعمائه] هجری رایات مرحمت آیاتش در حرکت آمد . دابر اهل ظلم و بغی و طوایف ، اصحاب فساد به یکبار مستأصل گشتند . عاقبت از [نفحات] «أدعوني أستجب لكم»<sup>۴</sup> نوید امیدی رسید و از حدیقه لاتیك<sup>۵</sup> گلبن امیدی بشکفید . زمان حکم حکمت آمد : «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ»<sup>۶</sup> نداء<sup>۷</sup> : «وایدک بنصره و بالمؤمنین»<sup>۸</sup> به گوش جهانیان رسانید . مدار قاعده دین پروری و اساس مبانی عدل گستری در ممالک بنیاد فرمود ، و هر یکی از طوایف علماء و مشایخ و ایمه و سادات و اعیان مملکت را به حکم : «أَنْزَلَ الْإِنْسَانَ مِمَّا نَزَلَتْ لَهُمْ»<sup>۹</sup> به جای خود بداشت . ظلام ظلم بکلی از دار مملکت مرتفع گشت ، و اساس معدلت و مرحمت در میان اهل اسلام م مهد شد . به صوامع و مدارس و مساجد زیب و زینت هر چه تمامتر پدید آمد ، و خرابات و میکده ها مستأصل و بیران ساخت ، قَالَ اللَّهُ: فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ الْإِنْسَانَ فَمَا كَانَ فِي

۱- ح : حدت ۲- آیه ۱۲ سورة السبأ ۳- آیه ۹۰ سورة النحل

۴- آیه ۶۰ سورة المؤمن ۵- ناظر به آیه ۳۹ و ۴۰ سورة نمل ۶- آیه ۴۲ سورة ابراهیم ۷- ح : مدار ۸- آیه ۶۲ سورة الانفال ۹- حدیث نبوی



الْأَرْضِ<sup>۱</sup>، المنة لله که به نزول حضرت این سلطان دین پرور، عامه برابا و کافه رعایا سیما اصحاب صلاح و ارباب قلوب از جاده و هون و فتوری [که] در حالت خود لازم داشتند، هر یکی را ترقی حاصل شد؛ و جاده فتنه و فتور و بغی و قصور و ظلم و شرور، از میان اهل اسلام منحسم گشت. فَقَطَعَ اللَّهُ بِشَيْبِ سُلْطَانِهِ شَيْطَانِ الظُّلْمَةِ مِنْ كُلِّ سَهْبٍ صَحْخَانٍ وَدَفَعَ بِضَبْعِ هَمِّهِ مِنْ كُلِّ صُقْعِ حُمَّةٍ الْمُتَمَرِّدِينَ حُمَّةَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ<sup>۲</sup>، و از جمله امارات تأیید حضرت آن سلطان دین پرور و آن پادشاه دادگستر آن است که در این چندمدت بی زحمت حممه<sup>۳</sup> لشکریان خنجر گزار<sup>۴</sup> و بی خوف مبارزان جزار، قلاع و حصونی چند منبع<sup>۵</sup> که استخلاص آن در وهم هیچ آفریده نمی گنجد، مستخلص فرمود. رقاب جبار<sup>۶</sup> روزگار در بقاء اذعان و قبول طاعت انقیاد در آورد. بیت:

اگر جهان همه دشمن شود چه غم که ترا

که حارسانت قرین است از یمین و شمال

چگونه حادثه در ساحت تو راه شود

ظفر قرین و خدا یاور است در همه حال

حقیقت در قضا یا و طوارق که در عهد آن دولت ظهور یافته و می یابد، چه حقیقت آیه «يَمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» متصور و متوقع نمی گردد، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أُنْعَمُ عَلَيْنَا بِظُهُورِ مَعْدَلَاتِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ وَالْحَاكِمِ الْعَادِلِ، [طَوَّلَ] اللَّهُ تَعَالَىٰ بِالْفَتْحِ وَالظَّفْرِ أَعْلَامُهُ، وَدَوَّرَ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ آيَاتَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَىٰ، الْإِعْتِبَارُ بَعْدَ الْإِعْتِزَارِ وَالْإِسْتِظْهَارِ این خاکدان عرصه زوال و تغییر، پذیرای تبدل و تغییر است. دولت این جهان چون روشنائی برق بی ثبات و دوام است. و این حیات مستعار بس بی اعتبار و بد سر انجام است. اگر چون شهد روزی چند ذوق او کام را خوش

۱ - آیه ۱۷ سوره الرعد ۲ - در اصل: المدول . ۳ - ح: جمجمه . ۴ - ح: خنجر گزار . ۵ - ح: منعه و . ۶ - آیه ۱۲۵ سوره آل عمران.

کند ، ناکام به عزل و انقطاعش مشوش کند. بیت :

چند از این گونه‌گونه‌های غلط چون فذلک زسر شمار این است  
ای زجام حیوة مست غرور مستی عمر را خمار این است

[۵۳ ب]

تمت ؛ تمام شد قسم اول از کتاب شیراز نامه در ذکر سلاطین و اعظم  
خواقین ممالکت فارس از ابتداء سلطنت عمادالدوله و برادرزاده او عضدالدوله  
تا به عهد حکومت ملک اعظم سعید شرف الدوله و الدین محمود شاه طاب ثراد،  
و ایام دولت ملک اعظم عدل جمال الدنیا و الدین شیخ ابواسحق خلد دولته و  
ایام دولت پادشاه اسلام دین پرور محیی قواعد دین پیغام بر مبارز الدین  
محمد بن المنظر خلد ملکه .

تألیف ملک المشایخ و الصلحاء شیخ معین الدین بن شیخ الشیوخ و  
الافاضل عز الملة و الدین مودود زرکوب الشیرازی احسن الله عواقبه، فی التاریخ  
یوم الاحد حادی عشرین شوال سنه سبع و خمسين و سبعمائه، و سلام تسلیماً

[۵۴ الف] کثیراً

ابتداء نصف آخر کتاب شیراز نامه در  
ذکر مشایخ و علماء واعیان و ایمة شیراز  
مشمول بر هفت طبقه

### طبقه اول

در ذکر قطب الاولیا ابو عبدالله محمد بن خفیف  
الشیرازی و شرح فضائل ایمة و مشایخی چند که معاصر او بودند ،  
و تاریخ وفات و ذکر مزارات و بقاع خیر آن طوائف

بدان که : ایمة سلف سعی بلیغ نموده اند و اسامی دو یست شیخ صاحب  
مکاشفه از شیراز مثل محمد بن الخلیل و احمد بن یحیی و ابوالقاسم بن محمد ،  
شیخ ابوالعباس شیرازی در طبقات مشایخ و کتب اخبار مدون گردانیده اند؛ و اگر  
تفحص رود در قرنی و طبقه ای ، زیادت از این مقدار در ضبط توان آورد .  
لکن اگر در ذکر هر یکی شمه ای قلمی گردد ، مودی شود به اسباب و امال  
مبنی بر این معنی بر ذکر بعضی از مشاهیر مشایخ و ایمة شیراز به اختصار و  
ایجاز کرده آمد مشتمل بر هفت طبقه ، قَبْصَرَةٌ لِمَنْ قَبَّصَرَ وَقَدْرَةٌ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ  
يَتَدَكَّرَ .

أَسَابِيًا لِمَقَرَّدِهِ مَعْرِفَةً      وَ إِذْمًا لِدَّةِ ذَكَرَ نَاهَا

### منهم الشيخ الكبير ابو عبدالله محمد بن خفيف الشيرازي<sup>۱</sup>

تاج تارك ارباب تصوف ، سلطان سراپرده تعرف ، نور حديقه تمكين ،  
نور حديقه اصحاب كشف واهل يقين ، مزین تصوف به فضل و تشریف ، الشيخ  
الكبير ابو عبدالله محمد بن خفيف ، اصلش از دیالمه بود و در شیراز مولود  
گشت . در عنفوان شباب مدتی به کسب و حرفت مشغول شد ، و روزگاری به [۵۵ الف]  
تحصیل علوم و معارف مواظبت فرمود و شطری تمام از علوم تعرف و ادبیات  
و جمع روایات و احادیث نبوی حاصل کرد ، و چند مدت طریق مسافرت  
مسلوك داشت . سه نوبت حج گزارده بود . در کربت دوم به صحبت سید  
الطایفه شیخ جنید بغدادی مشرف گشت ، و در بغداد حسین بن منصور دریافت ، در  
آن زمان که در حبس خلیفه مقید بود . در کربت سومین چون به بغداد رسید ،  
جنید وفات کرده بود ، و ابو محمد رویم<sup>۲</sup> قائم مقام گشته ، شیخ کبیر خرقة  
تصوف از دست او بیوشید و به مبادی حال در شهر بصره ابو الحسن اشعری را  
دریافت و با او اتفاق مجاورت و مباحث افتاد . چون با شیراز مراجعه کرد ،  
روی به طرز معارف و حقایق آورد .

قریب هشتمه کتاب معتبر به اندک روزگاری تصنیف فرمود . در آن  
عهد سلطنت فارس و ممالک شیراز به عضدالدوله اختصاص داشت . عضدالدوله  
بغایت معتقد و مرید شیخ بودی ، و اکثر مهمات ارباب استحقاق از اثر تعلق  
و تربیت شیخ به حسن اسعاف و انجاش مقرون گشتی . از جمله تصانیف او

۱- در نسخه منلوط آمده . سراینده آن متنبی است . برای تحقیق بیشتر ، رجوع شود به تملیقات

۲- ج : - الشیرازی ، شدالازارص ۳۸ - ۴۶ : الشيخ الكبير ابو عبدالله محمد بن خفيف ابن  
اسكفناد النبی . ۳ - راجع به ابو محمد رویم (بروزن سهیل) رجوع شود به طبقات الصوفیه سلمی  
چاپ مصرص ۱۸۰ و مأخذی که در حاشیه همان صفحه آمده است .

آنچه متداول و مشهور است :

کتاب شرف الفقر ، و جامع الارشاد ، و کتاب استذکار ، و کتاب الفصول  
فی الاصول. و کتاب الرد علی ابن السالم ، و کتاب اللوامع ، و کتاب المنقطعين ،  
و کتاب لبس المرقات ، و کتاب الاعانة ، و کتاب اختلاف الناس فی الروح ، و  
کتاب المعراج والمفتح فی الفقه ، و کتاب الاستدراج و الاعتقاد الکبیر و  
الاعتقاد الصغیر.

سن مبارکش به صد و ده سال رسید . جمعی گویند : صد و هفده سال  
بزیست ، و به تاریخ لیلۃ الثلث ثالث و عشرين رمضان سنهٔ احدى و سبعین و ثلثمائه  
روح مقدسش از قفس قالب نزیل فر دوس گشت <sup>۱</sup>.

من کلماته :

[۵۵۵ب]

هَذَا التَّصَوُّفُ طَرِيقُهُ أَهْلُ اللَّهِ إِنْ قَدَّرَتْ فِيهِ عَلَيْهِ عَلَي دَلِّلِ الرُّوحِ وَالْأَفْلاکِ لَتَلْتَفِتَ  
بِتَرَاهَاتِ الصُّوفِيَّةِ .

### و من عظاما الایمة و المشایخ الذین

کانوا فی عصره: الشیخ الامام، کشاف الحقایق ، ابو محمد جعفر الحذاء

شیر بيشهٔ طریقت ، چابک سوار میدان حقیقت ، شاهد منصفهٔ قبول ،  
شایستهٔ خلوتخانهٔ وصول ، نیر آسمان و فاء ابو محمد جعفر حذاء ، صحبت شیخ  
جنید و اقران او یافته و با شیخ ابی عبدالله خفیف صحبتی قدیم و مصادقتی عظیم  
داشتی ، و اکثر اصحاب شیخ کبیر قدس الله سره بر آنند که شیخ کبیر قدس الله  
سره خرقةٔ تصوف از دست او پوشیده بود ، و اغلب مشایخ بر این طریق متفق  
بوده اند .

۱ - برای شرح حال بیشتر این عارف بزرگ ، رجوع شود به : شدالازار ص ۳۸ - ۴۶ و حلوة  
الاولیاء ج ۱۰ ص ۳۸۷ و الرسالة القشیریه ص ۳۷ و نتائج الافکار القدسیه ج ۲ ص ۶ و طبقات الشمرانی  
ج ۱ ص ۱۴۲ و شدرات الذهب ج ۳ ص ۷۶ و معجم البلدان (W) : ج ۳ ص ۳۵۰ و طبقات الشافیه ج ۲ ص ۱۵۰  
و المنتظم ج ۷ ص ۱۱۲ (نقلاً عن طبقات الصوفیه سلمی چاپ مصر ، ص ۴۶۲)

شیخ بندار بن الحسین که از جمله مشاهیر مشایخ بوده و در طریق معارف و علم الله مشارالیه قوم ، در شأن شیخ جعفر فرموده : «مَارَآيْتُ أُمَّمَ حَالًا مِّنْ جَعْفَرٍ وَعَيْنِي آدَهُ كَانَ فَوْقَ الشَّيْبَلِيِّ»

و همچنین شیخ عبدالرحمن سلمی در کتاب طبقات آورده که شیخ کبیر ابو عبدالله [محمد] بن خفیف از مشایخ عراق نقل فرموده که در شأن شیخ جعفر حداء فرموده اند : «عَجَائِبُ التَّصَوُّفِ ثَلَاثَةٌ : اِشَارَاتُ الشَّيْبَلِيِّ ، وَ نِكَاةُ الْمَرْقَعِيِّ وَ حِكَايَاتُ جَعْفَرِ الْحَدَاءِ ، رَحِمَهُمُ اللَّهُ.»

و در عهد سلطنت عمادالدوله عم عضدالدوله که اول جهانبگیری از طبقات دیالمه بود، چون بعد از سعید مظفر بن یاقوت از ملک شیراز متوالی امور سلطنت فارس گشت ، عظیم معتقد و سرید شیخ جعفر بودی ، و به وجود مبارک او همواره افتخار نمودی ، که چنان یگانه در عهد او و مملکت او است . به تاریخ سنه احدی و اربعین و ثلثمائه بد جوار حق پیوست . و مِنْ كَلِمَاتِهِ : لَوْ غَارَ رُوحُ أَحْسَنَا لَغَيَّرْتُ عَلَى الْفَقْرِ لَمَّا تَرَكْتُ ذُبَابَةَ كَدْحَلٍ دَيْتَاهِي فَبَدَأَ . وَ اللَّهُ إِنْ أَلْخَقَ عَيْنِي أَدْنَى حَالَتِهِ مِنْ ذُبَابَةٍ حَيْثُ الْفَقْرُ

و در کتاب شواهد<sup>۱</sup> منقول است که ابوبکر شبلی علیه الرحمه فرمود : «مَا يَحْمِلُنِي إِلَيَّ شِيرَازَ إِلَّا جَعْفَرُ الْحَدَاءِ فَبَدَأَ أَسْتَاذُ الْأَوْلِيَاءِ.»

### ذکر شجره خرقة

شیخ کبیر قطب الاولیا ابو عبدالله محمد بن خفیف قدس الله روحه<sup>۱</sup>

بدان که عظاما ایمه و مشایخ در طریق سلسله خرقة شیخ کبیر قدس الله

۱- رک: تعلیقات تحت عنوان ، کتاب الشواهد ۲- ج : - ذکر ... علیه وسلم ، + شجره شیخ کبیر و ترتیب خرقة چنین است : او از شیخ جعفر حداء و او از شیخ ابو عمر اصطخری و از او شیخ ابوتراب بدخشی و او از شیخ شقیق بلخی و او از ابراهیم ادهم . و او از داود طائی و او از حبیب عجمی و او از موسی یزید داعی و او از اویس قرنی و او از حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین و امام المتین علی بن ابیطالب علیهما السلام و ایشان از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله .

سره خلاف کرده اند ، و در نسبت خرقه مبارک او از دو طریق ایراد رفته :  
 طریق اول ؛ از سلسله خرقه شیخ شیوخ ، مرشد الطالبین ، شهاب المله  
 والدين عمرالهروردی قدس سره به حضرت شیخ رویم می رسد بدین موجب :  
 الشيخ المرشد شهاب الدين عمرالهروردی اخذ خرقه التصوف من يد عمه الشيخ نجيب  
 عبدالقاهر بن عبدانته الهروردی ، قال البسني عمی ابوحنض عمر بن محمد بن عموييه  
 احمد بن الاسود قال البسني عمشادالدينوري والبسني عمار بن ياسر قال البسني ابوالعباس  
 النهاوندي قال البسني الشيخ ابو عبدالله محمد بن خفيف ، قال البسني ابو محمد رويم  
 البغدادي عليه الرحمة و الرضوان ، و هو صاحب سيد الطائفة الجنيدي ، و هو صاحب خاله ،  
 السري بن السقطي و هو صاحب ابامحفوظ الكرخي و ذهب اكثر المشايخ ؛ ان معروفًا اخذ  
 الطريقة و لبس من سيده علي بن موسى و هو من ابيه موسى و هو من ابيه جعفر الصادق و هو  
 من ابيه محمد الباقر و هو من ابيه زين العابدين علي بن الحسين و هو من ابيه امير المؤمنين  
 الحسين و هو من ابيه امير المؤمنين علي بن ابي طالب .

[۵۶ ب]

بعضی دیگر از مشایخ بر آنند که معروف ، طریقت از داؤد طائی گرفته  
 و خرقه از او پوشیده ، و از او بد حبیب عجمی می رود ، و از حبیب عجمی به شیخ  
 ابی الحسن بصری می رسد ، و از حسن بصری به حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب .  
 طریق دوم : از شجره خرقه قطب الواصلین ، شطاح فارس ، ابو محمد  
 روزبهان به ابی محمد جعفر حذاء منتهی می گردد . همچنین خرقه جد بزرگوار  
 این ضعیف ، شیخ الاسلام عزالدین مودود زرکوب ، و خرقه امام و پیشوای اهل  
 طریقت ، مفتی وقت ، معین الدین کنگی<sup>۲</sup> هم از این طریق مذکور به جعفر حذاء  
 می رسد بدین وجه که ذکر خواهد رفت : لبس الشيخ العارف روزبهان بن ابی نصر

۱- در اصل + (بن) . ۲- شرح حال این عارف در هزار مزار ص ۳۷ تحت عنوان  
 «شیخ معین ابودرد جنیدی و کنگی و صدیقی» آمده ولی در شدالانار ص ۵۷ بدین عنوان ذکر شد : «الشیخ  
 معین الدین ابودرد عبدالله بن الجنید بن روزبه الکنکی صوفی» . مرحوم قزوینی در حاشیه شماره ۳  
 همان صفحه نوشته است که مجمل فصیح خوانی در حوادث ۶۰۱ ، الکتلی با (نا:) و (ل) ضبط کرده است  
 بنا بر این صورت این کلمه گوناگون است ولی صحیح ، کنکی منسوب به کتک نام یکی از قراء فارس است  
 ولی باز هم مرحوم قزوینی تردید دارند که کنکی (باناء) یا کنکی (باناء مثلاً) است ولی تصریح می کند که در  
 لهجه فعلی کنکی با (ناء) باشد .

البقلی خرقه التصوف ، وكذلك الشيخان المذكوران عن الشيخ سراج الدين محمود الخليفة و هوليس من الخطيب ابي القاسم محمود و هوليس من الخطيب ابي بكر بن ابي القاسم و هوليس [من] الشيخ المرشد ابي اسحق ابراهيم بن شهر يار الكازروني و هوليس من الشيخ الحسين الاكار و هوليس من الشيخ الكبير قطب الاوليا ابو عبدالله محمد بن خفيف و هوليس من الشيخ ابي محمد جعفر الحذاء و هو صاحب ابا عمرو و الاصطخرى و هو صاحب الشقيق البلخي و هو صاحب داود الطائي و هو صاحب ابراهيم بن ادهم و هو صاحب موسى بن يزيد الداعي و هو صاحب اويس القرني و هو صاحب امير المؤمنين عمر بن الخطاب و امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنهما و هما صاحبا رسول الله صلى الله عليه وسلم .

من الطبقة الاولى ، من اعظام شيوخ شیراز ،  
صاحب التجريد ، کاشف اسرار التوحيد ، مخزن الاسرار ،  
منبع الانوار ، ابو عبدالله الحسين بن محمد البيمصار

[۵۷ الف]

يگان روزگار و مقتدای مشایخ کبار بود، در فنون علوم استحضار داشت. با وجود جاه و حشمت ، فقر و خمول اختیار فرموده بود . مسافرت حجاز و عراق کرده و در طریق تفرید بسی راه سپرده با حضرت شیخ کبیر قدس الله روحه ، صورت موافقت و موافقتی عظیم داشت. همواره به اسرار فقر و نکات معارف بایکدیگر [نفسی] می رانند . قیل: كَانَ مَجْمَعِ الْمَشَاهِدَةِ وَالْمَشَافَةِ بِمَا قَبَلَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا الْفَقْرَ ،

وَقَالَ بَعْضُ مُحَقِّقِي زَمَانِهِ فِي شَأْنِهِ : كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَيْمِصَارِ صَاحِبَ [الْمُنْبَرِ] وَالْمِحْرَابِ وَالتَّوَكُّلِ وَالتَّيَقِينِ .

نقل است که هر کس که شش نوبت قبر مبارک او زیارت کند ، در هر سه شب سه نوبت متوالی بر سر روضه او حاضر شود ، و سه سه شبه دیگر پیایی برود ، شرف زیارت قبر او در یابد ، هر مقصودی که در خاطر دارد بی شک حق سبحانه و تعالی مهیا گرداند ؛ و این صورت به کرات و مرات امتحان کرده اند و تجربت افتاده .

نقل است که شیخ کبیر ابو عبدالله [محمد] بن خفیف قدس الله سره به



وقت مجاورت و معارفه که با او می فرمود ، سؤال کرد : هَلْ عَايَنْتَ رَبَّنَا أَوْ شَاهَدْتَ ؟ قَالَ تَرَانِي لَوْ عَايَنْتُ لَتَزَكَّدَقْتُ وَلَوْ شَاهَدْتُ لَتَحَيَّرْتُ وَلَكِنْ حَيْرَةٌ فِي قَبِيهِ وَقَبِيهِ فِي حَيْرَةٍ .

در شهر سنه احدی و ستمین و ثلثمائه وفات یافت و به مزار مشهور در محلت مقاریضی مدفون است. خادم مزار او شیخ السالکین، اسوة الطالبین، [۵۷ب] صاحب الکشف و الیقین ، شیخ زین الدین ابوسعید بن صالح بن مؤید معروف به بیطار از کازرون بود . پدر او را صالح شاه فیروز گفتندی . در شهر کازرون معروف و مشهور بوده ، و در آنجا او را عمارات هست که به شاه فیروز شهرت یافته . شیخ زین الدین در عنفوان جوانی و بدوصبی ، شیخ شیوخ حسین را به خواب دید که او را دعوت می فرمود و ارشاد می نمود . از شاه فیروز ، پدر اجازت کرد و آن خواب که دیده بود با او بگفت . اجازه طلب کرد و به شیراز آمد ، و بر سر روضه شیخ قدس الله سره طریق سلوک و طرز خدمت بنیاد فرمود ، و عمارتی چند در آن مزار مبارک بزرگوار بنیاد کرد ، و مدة العمر در آن حضرت بسر برد ، و از جمله مشایخ و صلحاء زمان گشت معروف و مشهور ، و به تاریخ سنه سبع و سبعین و ستمائه به جوار حضرت حق پیوست ، و مرقد مبارکش پائین روضه شیخ هم در آن مزار بزرگوار است .

ومنهم الشيخ الزاهد الممتحن المتقى، بحر المعارف،

كهف العوارف، الحسين ابوعلی بن محمد الاكار رحمة الله عليه

سالکی مر تاض و طالبی صاحب قدم بود. در مقام فقر و تمکین مکانی مکین داشت . در مبدای حال مسافرت بسیار کرده بود و به زیارت کعبه معظمه

و روضه منور مکرر مشرف گشته ، خرقة تصوف از حضرت شیخ کبیر داشت ، و سالها در خدمت او رسوخ قدم نموده . شیخ ابوشجاع مقاریبی در کتاب مشیخه ذکر فرموده که: شیخ مرشد ابو اسحق ابراهیم بن شهریار خرقة تصوف از دست او پوشیده بود . در سن هفت سالگی پدر او شهریار او را به خدمت شیخ حسین آورد . چون سیمای ولایت در جبین او مشاهده فرمود ، به حکم ؛ بیت:

فِي الْمَهْدِ يَنْطِقُ عَنْ سَعَادَةِ جَدِّهِ      لَئِنْ أَلْسَمَعَادَةَ سَاطِعِ الْبُرْهَانِ

[۵۸ الف]

هم جلیس خودش گردانید و به وقت مراجعت از پدرش اجازت طلب فرمود و با خودش به شیراز آورد . و در نقل بعضی از مشایخ ، شیخ کبیر در حیوة بود ، شیخ مرشد را با خود به حضرت شیخ برد و به حسن تشریف ، نظر مبارک او مستسعد گردید .

نقل است که ، شیخ کبیر قدس سره در وقت وفات شیخ حسین را طلب فرمود و وصیت کرد که خرقة ما به ابی اسحق کازرونی باید سپردن . شیخ حسین واسطه بود .

قال الشيخ الكبير ابو عبدالله بن خفيف في شأنه: «تصوف الحسين في محبته» .

در شهر سنه احدی و [تسعین] و ثلثمائه وفات یافت ، و بر آستانه رباط شیخ کبیر قدس سره مدفون است . این زمان قبه ای بر سر روضه او بر آورده اند ، و به حقیقت روضه ای است از ریاض بهشت برین .

### و منهم الشيخ السالك

و المتقى الناسك ، الفضل بن محمد يعرف بابي احمد الكبير

شمع انجمن تجرید ، باکوره بستان تفرید ، نیز آسمان توقیر ، آن غنی دل فقیر ، شیخ ابواحمد کبیر معاصر و مصاحب شیخ ابوعبدالله خفیف

بوده و در مراسم خدمتگاری و طریق خادمی حضرت شیخ کبیر پیوسته قدم نموده و به تاریخ سنهٔ سبع و سبعین و ثلثمایه وفات یافت .

قال الشيخ علی الدیلمی صاحب الشیخة : رایت ۲ ابا احمد الکبیر علیه جبة صوف غلیظ بالاسراویل خمین سنة ، شتاء و صیغافی البرد و الحر اوی بیتافی سطح .

گفت پنجاه سال بد زمستان و تابستان به يك خرقهٔ صوف مرقع بی جامه و بی سراویل بسر برد که در آن مدت به غیر از فقر و ایثار شعار آن بزرگوار نبود . مرقع مبارکش جواری شیخ کبیر قدس سره ، هم به اندرون قبه ، پس پشت شیخ . از جمله سه قبر که متصل است به قبر مبارک شیخ ، دومین ، قبر او است .

[۵۸ ب]

### و منهم العارف الزاهد

#### السالك الخادم الصابر ، الحسين بن علی يعرف بابی احمد الصغير

از جمله فقراء صابر و خدام صاحب قدم بوده ، روز همه روز خدمت شیخ کبیر قدس سره و صوفیان رباط او مواظبت کردی ، و شب همه شب به طاعت و احیاء بسر آوردی ، قال : خَدَمْتُ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ خَمْسًا و ثَلَاثِينَ ، [سَنَةً] مَا مَعْنَاهُ فِي الْبَيْتِ ثَالِثٌ .

نقل است که يك روز از حضرت شیخ کبیر قدس الله سره ، سؤال فرمود که : چه فرمائی در شأن درویشی صابر که سه شبانروز به جوع و گرسنگی بگذرانند و در آن ، صورت صبر کار فرماید ، روز چهارم چون بی قرار شود ، بقدر سد جوع خواست کند ؟ شیخ فرمود : وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا مَكْدٌ شَحَاذٌ . فرمود که آن شخص نه درویش باشد ، گدائی بود بی انصاف .

مدت هفتادسال در مقام صبر و فقر و لباس تجرید و تفرید بسر برد . در آن

مدت خدمت رباط شیخ کبیر اختیار فرموده و به تاریخ سنهٔ اربع و ثمانین و ثلثمائه وفات یافت و هم در جوار شیخ کبیر پس پشت ابوالاحمد کبیر مدفون است. قبر مبارکش متصل است به قبر ابی احمد کبیر و هر دو قبر با قبر منکوحهٔ شیخ پیوسته است در اندرون قبه، بیرون از قبر مبارک شیخ، آن سه قبر متصل است با قبر شیخ قدس سره.

### و منهم الشيخ المقتدی المقدام ،

### صاحب الکشف و الایهام ، ابو عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقانی

در وفور فضل و کمال دانش نظیر نداشت ، و به زهد و تقوی در عهد خود یگانه بود . اصل مبارکش از طرف خراسان بوده و به ازرقان انتشار و اشتها یافته و در شهر سنهٔ اربعین و ثلثمائه به شیراز آمد و اقامت فرمود و آخر عهد در حومهٔ شیراز به قریه‌ای از قری الاعالی مسکن ساخت بیرون دروازهٔ شهر . و آن قریه این زمان به ازرقان اشتها دارد . شیخ کبیر قدس سره مدتی تردد به خدمتش می فرمود بعضی از کتب احادیث و اسرار تصوف از حضرتش استفادت می نمود . هر روز از باب خفیف به آن طرف رفتی و زیارت حضرتش دریافتی و سبقی از کتب حدیث بخواندی . از جمله مشایخ و اساتذۀ شیخ کبیر یکی او بود و هم در مسکن مألوف و بقعه‌ای که بناء او بوده در قریهٔ ازرقان وفات کرد و در آنجا مدفون است . در این چند مدت عمارتی عالی بر سر روضهٔ او کرده اند و به مزار ازرقان مشهور است . شیخ کبیر قدس سره فرمود : روزی بخدمت شیخ عبدالله ازرقانی رفتم از بهر خواندن حدیث به معهودی که داشتم ، فرمود که : اباعبدالله ، امروز با من موافقت کن تا نماز گزاریم . گفتم : سمعاً و طاعة . به گوشه‌ای خزیدیم و هر دو به نماز گزاردن شروع نمودیم . هر یک هزار رکعت نماز تمام بگزاردیم تا به شب .

[۵۹ الف]

نقل است که شیخ کبیر قدس سره فرمود: يك زمستان در سرمای سرد شیخ عبدالله از رسانی را دیدم در اندرون شهر. گفتم: شیخا! به این سرما کجا می روی؟ فرمود که عاصیان و مجرمان کجا روند.

مصاحبتی با شیخ یعقوب ابن سفیان و شیخ محمد علاف بن اویس هم از اصحاب شیخ کبیر قدس سره داشت و احیاناً در اندرون شهر به عیادت ایشان آمدی.

### و منهم الشيخ الامام الزاهد

#### اسوة الابدال ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاریضی

علمی وافر و فضلی زاهر و اعتقادی راسخ داشت، و در طریق ورع و زهدات و کمال دین پروری و دیانت از اکفء و اقران قصب السبق ر بوده و از زمان مستهل صبی و طفولیت تا به ایام کمال حال و اوان رجولیت به نظر تربیت و صحبت شیخ کبیر قدس سره پرورش یافته بود. به مسجد باهلیمان [۵۹ب] قریب درب کازرون پیوسته و عظم فرمودی و خلق را به زهد و طاعت ترغیب و تحریش نمودی. مدتی در علم حدیث نبوی و ضبط شوارد اخبار مصطفوی بر طرز اصحاب جدید مجهود به تقدیم رسانیده، و در آن عهد به این فن مشارالیه قوم بوده و معتقد فیه خواص و عوام. و به تاریخ سنه احدی عشره و اربعمائیه به جوار حق پیوست و در فضاء آن مسجد که بر کنار مقبره باهلیمان واقع است مدفون گشته؛ و این ضعیف از پدر بزرگوار خود شیخ شیوخ شهاب الدین زرموب علیه الرحمه استماع دارم، و او نقل می فرمود از حضرت شیخ الاسلام، السعید نجیب الملة والدین بزغش علیه الرحمه که مقتدای ارباب سلوک بود که در شأن مزار مقدس شیخ ابی عبدالله المقاریضی می فرمود که قبر او در فضاء حوائج خلق به مرتبت تریاک اکبرست. زایران آن روضه به هر

حاجت که متوجه گردند، مقصود عن قریب ترصد باید نمودن که حق سبحانه و تعالی مهیا گرداند. پدرم فرمود که به کرات و مرآت درمزار آن بزرگوار این صورت امتحان کردم و تجربت افتاد، و آن معنی که اشارت بدان رفته بود، از روح مبارك او معاینه یافتم و لیسَ ذلکَ مِن أَهْلِ اللَّهِ وَ خَوَاصِّهِ بِمُسْتَمْتَرٍ .

دو فرزند نامدار از او باز ماند بعد از وفات او : ابوسعید عبدالسلام بن محمد بن عبدالرحمن المقاریضی ، صحبت شیخ کمیر دریافته بود ، قایم مقام پدر گشت. در فضل و عالم یگانه وقت بود و در شهر سنه اربع و عشرين و اربعمائه وفات یافت .

و یکی دیگر ابوالفتح بن ابی عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاریضی ، فقیهی [۶۰الف] متدین و فاضلی متیقن بوده . در علوم احادیث نیک استحضاری داشت و در فن اسرار تصوف و نکات علوم مکاشفه در آن عهد نظیر خود باز نگذاشت. صحبت شیخ مرشد قدس سره دریافته بود و مدتی با آن حضرت مجاورت مسلوک داشته .

### و منهم الشیخ الزاهد الورع

#### ذوالواردات الغریبه و المکاشفات العجیبه ، احمد بن حسین النساج

طریق تصوف و طرز زهد و گوشه نشینی و آئین ورع و راست بینی ، جامه ای بود بر قد قدر و قامت استقامت او بافته ، و در مقام مکاشفه دم بدم از حضرت قدس لم یزلی فیض یافته ، همواره در معرض تعرض نفعات قدسی روزگاری بسر آورده ، و در این چهار دیوار ارکانی و شش جهات استخوانی

۱- در نسخه چایی شرح حال با کویه را ذکر می کند ولی در نسخه (ح) بسار ذکر منصور بن ابی علی آمده است .

جز به نفعات واردات ربانی اعتماد نکرده ، در این خرابه ناپای برجا و این لای بسلاء محنت نمای دنیا هرگز تکیه‌ای نساخت و بنائی بر نه افراخت .  
 شیخ کبیر [ابو] عبدالله بن خفیف قدس الله سره در مبادی حال متردد خدمتش بودی و همواره از انفاس قدس آثارش استمداد می نمودی . به تاریخ سنه نیف و ثلثمائه به جوار حق پیوست و به مزار معروف مشهور در جوار مزار ام کلثوم مدفون است و به حقیقت مزار بزرگوار مقبل لب طلب جمله صدیقان است .

### و منهم الشيخ الامام الفاضل كاشف الحقائق ،

### منبع الدقایق، ابو زرعہ عبدالوہاب محمد بن ایوب الاردیلی

ظاهر و باطن بد عالم و عمل آراسته بود. در او آخر عهد شیخ کبیر قدس سره به شیراز آمد و صحبت مبارک او را دریافت. در جامع شیراز وعظ فرمودی. مقبول القول خواص و عوام بود، و کرامات ظاهر از او مشاهده می کردند. خلائق جمله بر این سبب روی طلب سوی آن بزرگوار آوردند؛ و هم در [۶۰] شیراز به تاریخ سنه خمس عشره و اربعمائه وفات یافت و بر سرگورستان باغنو، در بقعه‌ای که به ابی زرعہ اشتہار دارد، مدفون است .

### و منهم الشيخ الامام ابو شجاع الحسين بن منصور

در مبادی احوال، کنار قابله قبول و اقبال پرورش یافته و در مهد عهد به رضاع جذبات قدوسی به نظرات شیوخی مستعد گشته ، در مضمار طریقت از اکفاء و اقران گوی سبقت ر بوده از جمله مصاحبان و معاصران شیخ کبیر ابی عبدالله قدس سره بوده، به تاریخ سنه احدی و خمسمین و ثلثمائه وفات یافت و بر طرف

مقبره خفیف در مزاری معروف به مزار شیخ منصور [بن] ابی علی که رفیق او بوده، و اکنون ضجیع او است، مدفون است.

### و منهم الشیخ العارف منصور بن ابی علی

علی وار دنیا دنی را سه طلاق بر گوشه چادر بستد بود، و صدیق صفت به حکم «إِدْخَرْتُ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ» سرمایه روزگار خود ساختد، همواره در دل عزیز اهل الله و سلاک عصر جای گیر آمده، و در دیده خدای بین اصحاب طریقت پسندیده گشته. در آن عهد ابو عبدالله بن خفیف و نظراء او با خدمت مش انسی عظیم داشتند، و به تاریخ سنه اربع و خمسمین و ثلثمائده بجوار حضرت قدس پیوست و در مزار مذکور مدفون است؛ و قبر او با قبر ابی شجاع متصل کرده اند.

### و منهم الشیخ الامام العالم

#### صاحب الحالات الغریبة والواردات العجیبة ابو عبدالله

#### محمد بن عبدالله بن عبیدالله معروف به باکویه<sup>۲</sup>

در فنون علوم متبحر بوده و به کمالات فضل متحلی و به استجماع خصال حمیده متخصص. در ربعان شباب و عنفوان عمر به حضرت شیخ کبیر رسیده بود و از حضرت او روایت کرده که روزی شرح مسافری خود می فرمود، گفت: در اوائل حال به شهر بصره به خدمت شیخ ابی الحسن اشعری رسیدم و در مجالس درس او به مشافهه بحث کرده و سخنان و تحقیقات من در موقع ارتضاء و تحسین افتاد، و در نیشابور به صحبت شیخ العارفین ابی سعید بن ابی الخیر

[۱۶۱الف]

۱- ح: والوارب ۲- ح: (ابو عبیدالله) ولی در شدالازار ص ۳۸۰، انساب سمانی عنوان الباکوئی و تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۱۲ - ۱۲۹ و در الرسالة القشیریة و اسرار التوحید چاپ تهران ۱۳۱۲ ص ۶۷ و ... همه جا (ابو عبدالله) ذکر شد نه ابو عبدالله (رك: تحقیق بسوط مرحوم قزوینی در حاشیه شدالازار ص ۵۵۰ - ۵۶۶).



رسیده بود با خدمتش اتفاق محاورات افتاده، و شیخ الوقت ابی العباس نهاوندی را که از جمله خلفاء ابی عبدالله خفیف بوده به نهاوند دریافته، و میان ایشان در طریقت نکته‌ها رفته و مشافها<sup>۱</sup> در صحبت با هم نموده‌اند. آخر الامر بر وفور فضل<sup>۲</sup> و کمال حال او اعتراف فرموده‌اند، و بعضی بر آنند که از معاصران شیخ کبیر قدس سره بوده و آخر عهد او دریافته. بچند وقت طریق مسافرت اختیار فرموده، بعد از مدتی با شیراز مراجعت کرده و در کوهی که صبوی شهر است اقامت کرده، و هم در آنجا وفات یافت؛ و مدفن او مزاری معتبرست و به بابا کوهی اشتهار دارد. وفات کبیر العارفین ابوسعید بن ابی الخیر به تاریخ سنهٔ اربعین و اربعمائه<sup>۳</sup> واقع شده، رحمه‌الله، والله اعلم بالصواب.

### و منهم الشيخ الامام الزاهد

الورع قطب العارفین ابوالخیر اقبال بن عبدالله بن الحسین،

امام المذهبین مسمی بطاوس الحرمین رحمه الله<sup>۴</sup>

اصل مبارکش از حبشه بود و در طریق مسافرت صحبت اکثر مشایخ عصر خود از اصحاب شام و عراق و فارس و حجاز دریافته، در علوم معارف و طرز مکاشفات و حقایق دستمی عظیم داشت. مدتی مجاورت کعبهٔ معظمه فرمود، چون به طرف فارس آمد صحبت شیخ کبیر قدس سره و اقران او [ع۱]

۱- ظاهراً (مشافه‌ها) باید نوشته می‌شد ولی در متن عین رسم الخط رعایت شد لکن مرحوم قزوینی قیاساً (مناقشها) خواند (شداالازار ص ۵۵۷ س ۱۰)  
 ۲- ح: فضل فور  
 ۳- ج: + بوده، - واقع ... بالصواب (در خاتمهٔ احوال این عارف لازم به تذکر است که مرحوم قزوینی تحقیقی بسیار عمیق در حواشی شداالازار ص ۵۵۰ - ۵۶۶ نموده است بخصوص در مورد ملاقات با کویه با اشعری متوفی ۳۲۴ (بنقل از تبیین کذب المفتری ص ۱۴۷) متذکر می‌شود که این قول کذب محض است چون با کویه «۹۶ یا ۱۱۸ سال بعد از وفات اشعری هنوز در حیات بوده است پس درجه سنی با اشعری ملاقات نموده است»  
 ۴- در نسخهٔ چاپی شرح حال این عارف نیامده است. در شداالازار هزار و هزار هم دیده نشد.

دریافت. بعد از مدتی خطه ابرقوه از بهر اقامت اختیار فرمود. قریب بیست سال به ابرقوه اقامت کرد. گویند سن مبارکش صدو بیست سال بود، و در رمضان سنهٔ عشرين و اربعمائه وفات یافت و هم در ابرقوه به مزار مشهور به طاووس مدفون است.

نقل است که طاووس الحرمین از حبشه بود، و در طفولیت او را به اسیری بگرفتند. خواجه جرجانی<sup>۱</sup> او را بخرید. چون در سیماء او آثار رشد و صلاح بدید، او را آزاد کرد. بعد از وفات خواجه، عزیمت بغداد فرمود و در بغداد صحبت شیخ ابوالحسن سیروانی<sup>۲</sup>، که خلیفه شیخ جنید بود، دریافت و مدت دو سال ملازمت صحبت او کرد، و خرقه تصوف از دست او بپوشید. چون شیخ ابوالحسن وفات یافت، طاووس عزیمت حجاز کرد، و شصت سال مجاور حرم کعبه بود. قال: جَاوَرْتُ مَنكَةَ سِتِّينَ سَنَةً. كُلَّمَا هَمَمْتُ أَنْ أَخْرَجَ مِنْهَا، دُوِدِي فِي سِرِّي أَمَا سَتَّحِي أَلْوَجْهَ أَلذِّي سَجَدَ لِي أَنْ قُبِّلَهُ لِغَيْرِي.

بعد از شصت سال او را حوالت به فارس کردند، و به طرف اقلید آمد و در آنجا رباطی بنا فرمود. پس به ابرقوه رفت و از آنجا گذر به شیراز فرمود، و با شیخ شیوخ بیضا<sup>۳</sup> و علی به کواری صحبتی داشت، و باز به مکه رفت، و بعد از مدتی دیگر به ابرقوه آمد و هم آنجا وفات یافت. حال شیخ ابوالفتح عبدالسلام بن شیخ الشیوخ سالبه البیضاوی بود و از کبار مشایخ عصر نام آور

۱- شاید مراد قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی متوفی ۳۹۲ صاحب کتاب الواسطة بین المتنبی و خصومه باشد. (معجم الادباء ج ۵ ص ۲۴۹ - ۲۵۸) ۲- در اصل بدون نقطه آمده که هم شیروانی می توان خواند و هم سیروانی که صحیح است. بنا بر تحقیق مرحوم قزوینی در حاشیه شدالازارص ۴۷۸، باید ابوالحسن سیروانی باشد عبارت او چنین است: «تصحیح قیاسی قطعی، متن ابوالحسن. دو ابوالحسن سیروانی ما بین صوفیه معروف بوده اند: یکی ابوالحسن سیروانی کبیر (نفحات ص ۲۵۵) و دیگر ابوالحسن سیروانی صغیر شاگرد ابوالحسن سیروانی (نفحات ص ۳۰۶) ۳- مراد شیخ الشیوخ، ابوالحسن احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف به ابن سالبه (سال به) متوفی ۴۱۵ می باشد، و از مفاد سطر بعدی مذکور بر می آید که صاحب ترجمه دائی پسر شیخ الشیوخ و در نتیجه برادر همس او، می باشد لذا شکی در توضیح مراد از شیخ شیوخ بیضا باقی نمی ماند.

گشته ، در نکته‌های معارف شیوخ یافته بود<sup>۱</sup> ، هم در بیضا بوقت مصالحت ابوطاهر<sup>۲</sup> این دو بیت انشاء فرمود ؛ بیت :

لَكُمْ مَا تَدْعُونَ بِغَيْرِ حَقٍّ      كَمَا عُرِفَ الصَّحَّاحُ مِنَ الْمَرَضِ  
عَرَفْتُمْ حَقًّا<sup>۳</sup> فَجَبَلْتُمُوهُ      كَمَا عُرِفَ الْأَسْوَادُ مِنَ الْبَيَاضِ  
كِتَابُ اللَّهِ شَاهِدُنَا عَلَيْكُمْ      وَ قَضَيْنَا آيَةَ وَآيَ قَضِي

[۶۲ الف]

۴ و منهم الشيخ العارف ،

کاشف‌المعارف، ملاذالعرفا، کشف‌الابدال، اسوة‌الرجال مقبول‌العوام

و الخواص مؤمل بن محمد الجصاص

از کبار مشایخ و عرفاء شیراز بوده و از جمله اولیاء و ابدال، در معارف بی‌نظیر و در طریق حقایق و تحقیق لطائف مشارالیه صغیر و کبیر . در علم هندسه و طرز بنایی دستی عظیم داشتی ، و در آن عهد بهتر از او کسی این کار ندانستی. روز همه روز بکار مشغول بودی و مزد کار ایثار فقراء و عرفاء شهر فرمودی ؛ و شب همه شب نماز گزاردی . به اتفاق حضرت شیخ کبیر قدس سره و قطب الاولیاء شیخ علی شلویه<sup>۵</sup> در غار اصطخر خلوتها بر آوردندی و مشکلات معارف و رموز و اسرار فقر از طریق مکاشفه حل کردند .

نقل است که شیخ ابو محمد حقائق شیرازی که از جمله معاصران شیخ کبیر بوده ، شیخ کبیر در شأن او فرموده که ابوالحسن مزین نامه‌ای به من نوشت که شما را در دریا مریدی چابک هست که اگر از دریا سالم بدر آید، بس حقه‌های

۱- ظاهرأ باید چنین باشد : نکته‌های معارف شیوخ دریافته بود. ۲- شاید مراد ابوطاهر

زیادآبادی باشد. زیادآباد نام قریه‌ای از بلوک بیضا است و یا ابوطاهر محمد فزاری قاضی‌القضاء شیراز می‌باشد. ۳- چنین است ضبط آن در متن . ولی ظاهرأ (حقنا) . ۴- در نسخه چاهی

شرح حال این عارف نیامده است . ۵- شرح حال‌وی در نفحات ص ۲۴۴ آمده است تحت عنوان: «علی بن شویه رحمه‌الله تعالی».

جوهر از برای شما با خود بیاورد، یعنی ابو محمد حقائق.

شیخ ابو محمد روزی با جمعی از شیوخ شیراز مثل محمد بن یزید المعروف به عروس و ابو یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدان صاحب الحال و الوجدو المکاشفه، و ابو حفص صیدلانی<sup>۱</sup> در کتاب عمرو بن عثمان<sup>۲</sup> بحثی می فرمود. شیخ مؤمل فرمود که با شیخ ابو محمد گفتم: شیخا، تو نیز کلمه ای در این باب بفرمای. قَالَ: «حَقِيقَةُ الْعِلْمِ أَنْ يَنْكَشِفَ لَكَ الْحُجُبُ فَتَرَاهُ عَيْنًا». گفتم: ای شیخ این سخن از کجا می گوئی؟ گفت: در بادیه تبوك بودم، فاقات و زحمات بسیار کشیده، با حق تعالی مناجات می کردم، ناگاه حجاب کشف شد. جذبات قدس لاهوتی بر جان و روان من طریان یافت. حضرت حق را دیدم معاینه بی هیچ حجابی بر عرش مجید نشسته. به او بنازیدم، پس او را سجده کردم. اصحاب و مشایخ جمله از این کلمات متعیر شدند.

[۶۲ب]

شیخ مؤمل جصاص فرمود که در حال آستین ابو محمد بر دست گرفتم و او را نزدیک ابن سعدان بردم و گفتم: ای شیخ، حدیثی از او شنیده ام، فرمای تا خدمت شیخ ابو محمد استماع فرماید. ابن سعدان روایت حدیث فرمود و این حدیث بر خواند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ لِلشَّيْطَانِ عَرَشًا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا أَرَادَ الْفِتْنَةَ كَشَفَ لَهُ عَنْ ذَلِكَ. ابو محمد حقائق چون این حدیث بشنید، متعیر گشت و بسیار بگریست. مدتی از میان خلق انزوا فرمود. بعد از مدتی چون با میان خلق آمد، جمعی از عرفاء که خدمت مؤاخات و مباحثات داشتند سؤال فرمودند از غیبت که سبب چه بود؟ فرمود که قضاء نمازهای گذشته می کردم که اعتماد به شیطان<sup>۳</sup> کرده بودم. نقل است که: شیخ مؤمل جصاص فرمود که: در کوفه به صحبت شیخ

۱- در متن [صدلانی] آمده، (رك: تعليقات عنوان صيدلانی). ۲- مراد عمرو بن عثمان

مکی است (رك: تعليقات عنوان عمرو بن عثمان). ۳- متن: سلطان. مرحوم قزوینی در حاشیه ۲ ص ۳۶۹ من ۲۶ شداالازار تصحیح کرده است. تحقیقی مبسوط در باره ابن سعدان نیز در همانجا آمده است.

ابوالحسن عبدالله بن احمد بن عبدالله بن عون القرشي يعرف بابن هند<sup>۱</sup>، که از جمله شیوخ فارس و معاصران شیخ کبیر بوده و اکنون مدفن و مزار مبارکش در قصبه فسا است رسیدیم؛ و به اتفاق متوجه کعبه بودیم و در راه به صحبت شیخ ابوالحسن مزین<sup>۲</sup> رسیدیم و مدت ده روز با خدمتش بسر بردیم. شیخ مؤمل فرمود در مدت ده روز چند نکته در معارف و رموزات علم الله به برکت صحبت آن دو بزرگوار و آثار فیض هدایت بخش ایشان منحل شد.

و از جمله معاصران شیخ کبیر قدس سره، یکی شیخ امام مقدم، قدوة [۶۳ الف] الایمة والعرفاء، ابوالحسین عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی<sup>۳</sup> الخطیب بجامع شیراز؛ از جمله شیوخ شیخ کبیر که در آن عهد به صنوف علوم متحلی بودند و جامع میان علم و عمل، یکی او بود. امام و خطیب و مفتی شیراز، در علم روایات و فن احادیث نبوی نظیر نداشت. چند پاره کتب در حدیث و اسرار تصوف تصنیف کرده، از جمله مصنفات او کتاب حدائق اهل الحقایق فی التصوف، میان عرفا و متصوفه اشتهاری عظیم یافته؛ و هم در شهر شیراز به شهور سنهستین و اربعمائه وفات یافته.

و منهم الشیخ الامام العارف، کاشف الحقایق، مرشد  
الطریق، بحر العلوم والمعانی، ناشر روابط الفضل و اسرار المبانی،  
دافع ظلم الضر و البؤس، محمد بن یزید المشتهر بالعروس<sup>۴</sup>

صاحب فضل و جامع کمالات بود. در فنون علوم متفکن و متنوع. با

۱- بنا بر تحقیق مرحوم قزوینی در حاشیه ۱ ص ۲۷۰ شد الازار در عموم مآخذ نظیر حلیة الادلایح ۱۰ ص ۳۶۲، ۳۶۳ و نفحات الانس ص ۲۴۵ و ... ابوالحسن علی بن هند القرشی الفارسی آمده. ۲- در باره شرح حال رجوع شود به: نفحات ص ۱۶۱؛ «از طبقه ثالثة است نام ری علی بن محمد است از اهل بغداد. متوفی ۲۲۷، شیخ الاسلام گوید: ابوالحسن مزین دو بوده اند یکی کبیر و یکی صغیر. کبیر در بغداد مدفون است صغیر در مکه...» ۳- منسوب به قلنسوه (عرفچین). چندین عارف به این عنوان مشهورند: ابواحمد قلانسی (نفحات ص ۱۰۸- نامه دانشوران ج ۴ ص ۴۱۱) ابوعبدالله قلانسی (نفحات ص ۱۰۹- نامه دانشوران ج ۷ ص ۱۵۹) ابوسمید القلانسی نیشابوری (شکوی الغریب ص ۲۲) ۴- در نسخه چایی شرح حال این عارف نیامده است.

فضل ظاهر، حقیقت زهد و ورع جمع داشت. اهل شیراز از جور و ظلم یکی از کماشندگان یاقوت که والی حاکم ممالک فارس بود تظلم می‌خواستند، او را به حضرت مأمون خلیفه به بغداد فرستادند. چون به بغداد رسید، این قصیده بر فور انشاء فرمود. مطلع قصیده این است:

سَلَامٌ عَلَيَّ الْمَأْمُونِ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ

سَلَامٌ وَ سَلَوَى مِنْ ضَعِيفٍ وَيَأْسِ

نقل است که: شیخ محمد بن یزید عروس نقل فرمود که در عهد او جمعی از زهاد و عرفاء بیت المقدس به شیراز آمدند و طلب متصوفه و ایامه شیراز می‌کردند. ایشان را به من حواله کردند. سؤال کردم که سبب آمدن شما به این طرف چه بود، و باعث این نهضت چیست؟ گفتند که: مادر بعضی از اخبار خوانده‌ایم که در شیراز به طرف حوامه شهر مسجدی هست که آن را مسجد سلیمان می‌گویند، و در بعضی کوهستان که در برابر مسجد است، چشمه‌ای هست و آن به چشمه مرغان مشهور است، سلیمان نبی آن مسجد بنا کرده و آن چشمه از آثار قدم او پدید آمده. هر کس که در آن آب وضو سازد و در آن مسجد دوگانه‌ای بگذارد، حق سبحانه و تعالی حاجات دین و دنیای او بر آورده گرداند. ما به این بیت متوجه گشتیم تا زیارت آن مسجد دریابیم والله اعلم.

[۶۳ب]

### وَمِنْهُمْ الشَّيْخُ الْإِمَامُ

العالم أبو الحسن أحمد بن جعفر بن أبي بويه

از جمله مشایخ وزهاد شیراز بود و از معاصران شیخ کبیر قدس سره، اوقاتی مورع به طاعات داشت.

نقل است که هر شب هزار رکعت نماز می گزاردی . شیخ کبیر قدس سره در شأن او فرموده : **نَمَارَ أَيْدِنَا أَحَدًا صَاحَ فِي الْوَجْدِ الْإِوَهُوْ صَاحَهُ وَصِيَّاحُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ وَكَانَ شَيْخًا لِلتَّصَوُّفِ أَتَوْفَى سَنَةَ خَمْسٍ وَسِتِّينَ وَكَمَلَتْ مَائُهُ .**

### طبقه دوم

در ذکر شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار الکاظمی و طائفه ای از مشایخ و اینمه که معاصر او بودند و به صحبت او رسیده اند

الشیخ الامام المحقق والهمام المدقق، العارف المعروف، المفضل العطوف، الواثق بالوصول، الناطق بالاصول، المکرم الکرم، ابواسحق ابراهیم قدس الله روحه سردار سراندازان طریقت، سرداران جمن حقیقت، موسی طور اسرار، ابراهیم غار انوار، ابواسحق ابراهیم بن شهریار؛

سَقَاهُ [ه] مِنْ التَّنْبِيهِ كَأَسَا رَوِيَّتَهُ      وَ لَقَاهُ رِضْوَانًا بِسَدَارِ أَمَانٍ  
وَ آتَاهُ حُسْنِي فِي الْعُلَى وَ زَادَهُ      عَلَى الرِّوَضَةِ الْخَضْرَاءِ بَيْنَ جَنَّاتٍ

مزار مبارکش در نورده کازرون بود. پدرش شهریار در بدو حال و عنفوان

[۴۶۴ الف] امر مسلمان شد و مادرش بانویه نام داشت . محبوب همه ملتی و مقبول همه فرقتی ، چون ابراهیم بود در میان اولیاء . برکات اقدام مبارکش به اغلب مدن و اقالیم رسیده و در طریق مسافرت اکثر مشایخ عصر [را در یافته] ، شصت و چهار خانقاه بدست مبارک خود بنا فرمود ، و در جمله سفره ای جهت صادر و وارد مرتب داشته ، و بر هر یکی درویشی نصب فرموده بود که به مصالح خانقاه قیام می نمود، و احوال آنجا مرتب و معمور می گردانید .

۱- در متن به جای (الوجد) (الواجد) آمده . دیگر اینکه مراد از حسین بن احمد بن الحسين مشخص نیست ظاهراً از جمله : (درسان او فرموده) چنین برمی آید که همان ابی بویه باغدلی هیچ گونه یاهم تطبیقی ندارد . ۲- اصل عبارت همان است که نقل شد ولی می نمایم که افتادگی داشته باشد چون (خبر) برای (صباح) معلوم نیست

نقل است که بیست و چهار هزار شخص از گبر و یهود به دست او مسلمان گشته بودند. همواره با طوایف گبران و لشکر کفار محاربت کردی، از این معنی او را شیخ غازی می‌گفتند. سن مبارکش به هفتاد و سه سال رسید، اکثر ایامه و مشاهیر فضلا و اعظام سلاطین آن عصر به وجود مبارکش مفتخر بودندی و بدجناب مقدسش مباحثات نمودندی. شیخ ابوسعید بن ابی‌الخیر با حضرتش معاصر بوده و میان ایشان مکاتبات رفته. و در آن عصر سلطنت و ایالت فارس، بعد از واقعه باکالنجار و انقضاء مملکت خسرو فیروز، به خلف نامدار او سلطان الدوله فنا خسرو بن خسرو فیروز بن عسکالدوله قرار گرفته بود. تاریخ وفاتش ذیقعدۀ سنهٔ عشرين و اربعمائه. مزار مبارکش چون قبله‌اهل اقبال معبل لب طلب جهانیان افتاده، و همچون کعبهٔ معظمه در عجم مطاف اسلامیان آمده. و من الشیوخ الذین ادرکوا صحبته :

الشیخ الامام المجتهد، امام الایمة، ناصر الاسلام، عون الامام،  
بحر العلوم و المعارف، العارف بدقایق الشریعة و اللطایف،  
افضل المجتهدین، الشیخ ابواسحق ابراهیم بن  
علی بن یوسف الفیروز آبادی

[۶۴ب]

فهو الامام الاوحد الاعظم والفرد العلم، تاج الفقهاء و سراج الادباء واسطه عقد فضل، و طراز آستین تمکین و نقطهٔ پرگار علوم بود. در درج فتوی و دری برج تقوی، مراسم علوم و معارف و معالم اصول و شریعات بنوعی احیاء فرموده که علماء سلف بدان بنازیده و شرع مطهر بدو مباحثات فرموده. هنوز دست [از] آستین بلوغ بدر نکرده بود که جوامع علوم شرعی و اصول دینی او را حاصل آمده، چهل و چهار پاره کتاب در فنون علوم تصنیف فرموده، کتاب مهذب فقه به چهار مجلد از مصنفات اوست.

نقل است که در اوائل حال عزیمت سفر بغداد فرموده، در کازرون به



حضرت شیخ مرشد رسید و استخاره از حضرتش فرمود و التماس همت و دعایی کرد. شیخ مرشد در شأن او این دعا فرمود: « أَللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَاجْعَلْهُ إِمَامًا لِلْمُسْلِمِينَ » به برکت دعاء شیخ مرشد، حق سبحانه و تعالی او را مفتی و مجتهد زمان گردانید. در مدرسه السلام یگانه و مدرس و مفتی گشت، و امور شرعیات بغداد به فتوی و احکام او موقوف بود. او را ابواسحق شیرازی می خواندند، و در ایام خلافت امیر المؤمنین المقتدی بامر الله تا او بیعت نکرد و رخصت نداد، امر خلافت بر او استمرار نیافت. به تاریخ سنه تسع و سبعین و اربعمائه وفات یافت و در مدینه السلام در جوار امام الحرمین مدفون است به مزاری مشهور که قریب درب خلیج واقع گشته.

### و منهم، الشیوخ الذین ادرکوا عصره

#### الشیخ الامام، سند الزهاد، اسوة العباد ابو الحسن علی به الکواری

بزرگوار جهان و شیخ و مقتدای زمان بود. صحبت شیخ کبیر قدس سره دریافت و در صحبت ابی احمد کبیر روزگاری بسر برده، و در مسافرت حجاز به [۶۵ الف] مشایخ آن عصر رسیده بود و بعد از مدتی چون مراجعت فرمود در ناحیت کواری به رباط فاروق اقامت کرد. چهل سال در آن بقعه به طاعت و اوراد مشغول شد که در آن مدت به غیر از دو نوبت، از آن بقعه بدر نیامد، و در شهور سنه نیف و عشرين و اربعمائه وفات یافت، در همان رباط مدفون است.

### و منهم الشیخ الامام الخطیب

#### ابونصر محمد بن یحیی الشافعی شیرازی يعرف بشوانی

خطیب جامع شیراز، امام و مفتی شهر بود. فقه و شرعیات در خدمت امام ابی الفتح که مفتی شیراز بود در آن عصر، خوانده و تحصیل علوم و ادبیات پیش ابی عبدالله البویطی فرموده، قریب سی سال خطابت جامع شیراز کرده،

و مدتی به صحبت شیخ ابی الازهر و شیخ مرشد و طاووس الحرمین بسر برده ، وهم در شیراز به درب خفیف مدفون است و در عهد او با کالجار در شیراز منصب ایالت و سلطنت داشت .

### و منهم الشيخ الامام العالم كهف الاولياء ، سند الابدال والاصفياء ، ابو الحسين بن احمد بن سالبه يعرف بشيخ الشيوخ بيضاء

از جمله کبار زهاد و مشایخ فارس بوده ، و در علوم تصوف و اسرار فقر نظیر نداشت . چهار نوبت زیارت حج بیت الله دریافته از جمله تلامذه شیخ قدس سره بود ، خرقة تصوف از دست شیخ ابو الحسن سیروانی پوشیده .

نقل است که شبی حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام به خواب دید . گفت بوسه ای بر سینه من داد ، قال : منند ذلك الوقت آری من خلفی كما آری [ ۶۵ ب ] من قد ائمتی . گفت : از آن وقت ملکوت زمین و آسمان بر من پوشیده نماند .

همچنین فرمود که باشیخ خود در طریق مسافرت اتفاق سفر شام افتاد . در ساحل دریای شام آب شیرین باز گسیخت ، در رکوه آب شیرین نماند . رکوه بر لب دریا بردم و پر کردم ، چون بیاشامیدم آب شیرین بود . این صورت با شیخ ابی الحسین باز گفتم . فرمود که بدین صورت اعتماد مکن . شاید که آب نیل در آن طرف دریا غالب شده باشد و زیر دست تو بر آمد . شیخ ابو الحسن در رمضان سنه خمس عشرة و اربعمائه به جوار حق رسیده ، و در بیضاء به مزار معروف به تل بیضا مدفون است .

### و منهم الامام ابو الفتح

### عبد السلام بن شيخ الشيوخ ابی الحسين بن احمد بن سالبه<sup>۳</sup>؛

در فنون علوم سعی فرموده جامع میان علم و عمل گشته ، مدتی در

۱- علی التحقیق (بن) زائد است و صحیح ، (ابو الحسن احمد بن سالبه) می باشد (رک: حواشی قزوینی بر شدالازار ص ۴۷۹) ۲- کلمه (ابن) چنانکه مکرر در عین همین مورد ما نحن فیه گذشت بظن غالب ، زیادی و جهونساخ است (حاشیه مرحوم قزوینی بر شدالازار ص ۴۸۰) . ۳- در نسخه چایی شرح حال این عارف نیامد .

صحبت شیخ مرشد<sup>۱</sup> قدس سره بسر برده . در شهر سنه اثنین و سبعین و اربعمائه وفات یافته ، و به جوار پدر بزرگوار در تل بیضا مدفون است .  
نقل است از شیخ ابو الفتح عبدالسلام که او فرمود که روزی شیخ ابی الحسین پدر خود را دیدم او را وجد واستغراقی روی نموده، چوبکی بردست داشت و بر زمین می زد، این دو بیت انشا [د] می فرمود و می گریست ؛

لَهَا فِي طَرْفِهَا [لِحَظَاتٍ] سَجْرٌ      كُمَيْتٌ بِهَا وَتَحِيْبِي مَا تَرِيدُ  
وَقَسْبِي الْعَالَمِينَ، بِمَقْلَتَيْهَا      كَأَنَّ الْعَالَمِينَ لَهَا عَبِيدُ

### و منهم العالم المتفرد ابو حيان التوحیدی

امامی مجتهد بود . جامع علوم و معارف ، در طرز تحقیق و لطائف نظیر خود نداشت . کتاب البصائر فی الذخائر از مصنفات او است ، در شطح و طریق توحید زبانی<sup>۳</sup> خاص داشت ، چنانچه اکثر عرفا و محققان را الزام و اسکات فرمودی . به تاریخ سنه اربع<sup>۴</sup> و اربعمایه وفات یافت .

نقل است که شیخ الشیوخ بیضاوی ابو الحسین بن احمد سالبه ابو حیان توحیدی [۶۶الف]

[را] به خواب دید، از او پرسید: 'مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ؟ قَالَ: غَفَرَ اللَّهُ لِي عَلَي رَغْمِكَ. روز دیگر با اصحاب و مریدان گفت تا او را به محفه به شیراز برند . چون محفه او را به شیراز آوردند، بر سر قبر ابو حیان حاضر گشت و بر وی نماز گزارد و اشارت فرمود تالوحي بساخنند و بر آن لوح بنوشتمند: هَذَا قَبْرُ اِبْنِ حَيَّانِ التَّوْحِيْدِيِّ .

۱ - بنا به تحقیق مرحوم قزوینی (همان ص ۴۸۰) مراد شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی که در جمیع کتب تواریخ و رجال همیشه به همین لقب (شیخ مرشد) از او تعبیر کرده اند ، می باشد .  
۲ - مرحوم قزوینی در حاشیه شدالازار ص ۴۸۰ س ۱۴ ، [لحظات] ضبط کرده ولی در اصل نسخه صریحاً [الخطان] ضبط شده است. (رک: تملیقات).  
۳ - ح: ربانی ۴ - ح: احدی، و درحاشیه: اربع.  
ج: + عشر، بنا به تحقیق مرحوم قزوینی در حواشی شدالازار ص ۴۸۱ ، سال ۴۰۴ صحیح است نه ۴۱۴ ، برای تحقیق و شرح بیشتر به کتاب مذکور مراجعه شود .

شیخ ابوشجاع مقاریضی در کتاب مشیخه بدین نوع ذکر فرمود. اما این ضعیف از پدر بزرگوار خود شیخ الشیوخ شهاب الدین ابوالخیر زرکوب قدس سره شنیدم که ابوحیان توحیدی بغدادی در مقبرهٔ درب خفیف بر طرفی که قبلی مزار شیخ کبیر افتاده مدفون است. چون تتبع کردم لوحی دیدم بدان نوشته: هَذَا قَبْرُ أَبِي حَيَّانِ التَّوْحِيدِيِّ الْبَغْدَادِيِّ .

### و منهم العالم المتكلم والامام القدوة المتبحر

ابو محمد الحسن بن الحسين بن علی بن جشنام الخبری، رحمه الله

عالمی متورع بود در فنون علوم بی نظیر و مشارالیه. چند پاره کتاب تصنیف داشت، کتاب عیون التفاسیر از جملهٔ مصنفات او است. منصب و عظمی و تذکیر در جامع عتیق شیراز به حضرت [او] اختصاص یافته بود. برادرش شیخ امام عالم صفوة الابدال ابوبکر بن الحسین الخبری بعد از او قایم مقام او گشت، و پسر او ابو قاسم ابی محمد بن الخبری در محروسهٔ شیراز متوالی و حاکم بر لشکر اسلام بود و منصب امارت غازیان به جانب او اختصاص داشت و جوق غزاة در تحت ایالت او بودند. و ابوسعید بن ابی محمد الخبری بعد از وفات برادر و پدر قایم مقام ایشان گشت و منصب او از منصب قضاة و حکام شیراز رفیع تر بود. توفی ابو محمد الخبری سنهٔ ست و عشرين واربعمائه.

[۵۶ب]

### و منهم الشيخ الامام الفرد

المتنك المحدث ابوبکر احمد بن سلمه رحمه الله

شخص کریم او سویداء قلب طریقت و سواد حدقهٔ حقیقت بوده، جامعهٔ عصمتش در کارگاه طهارت یافته، و نگین تمکین در خاتم عزتش نقش ولایت

۱- ج: الحسن. در شالازار من ۱۱۴ چنین آمد: الشيخ ابومحمد الحسن بن الحسين بن عمر بن جشنام الخبری، ولی سمعانی در کتاب انسابش به ضبط متن آورده در ذیل نسبت خبر ( = خفر) ؛ بلوکی در هجده فرسخی جنوب شرقی شیراز (رک: حاشیهٔ ۶ ص ۱۱۴ شالازار)

داشته ، در بدو حال و عنفوان صبی با شیخ ابی عبدالله المقاریضی و شیخ الشیوخ ابوالاظهر البیضاوی طریقه اخوتی و صحبتی آکنده داشت ، و در مبادی حال شرف صحبت شیخ کبیر رحمه الله را دریافته . صد سال تمام بزیست . مدت هفتاد سال در رباط مقاریضی اقامت کرد که از طرز معارف و طریق تصوف اصلاً انحراف ننمود . با امام وقت ابو طاهر محمد فزاری که قاضی قضاة آن عهد بود ، سابقه محبتی عظیم حاصل داشت ، و او با وجود کمال فضل و وفور علم و محل اجتهاد و منصب حکم متردد و معتقد آن بزرگوار بودی و استماع کلمات و معارفات از وی فرمودی ، و بد تاریخ سنه سبع و اربعین و اربعمائه به جوار حق پیوست [و در رباط مقاریضی مدفون گشت] <sup>۱</sup> .

### و منهم الشیخ الامام و القدوة المدقق

ذوالواردات القدسیه، ابو القاسم الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان

واسطه عقد فضل و ساقیه دریای طریقت ، و خلوت نشین صومعه طهارت بود . مراسم تصوف و معاهد تعرف بنوعی احیاء فرمود که سجاده طریقت اهل الله بدو مباهات نمود . در جامع شیراز مجلس تحدیث و درس علوم تصوف و حدیث به جانب او اختصاص داشت ، و احیاناً بر سر منبر و عظم فرمودی ، و عوام شهر نیز از او و به صحبت او بهره مند بودندی . در مبادی حال مجاورت حرم کعبه معظمه فرموده و مدت ده سال در آنجا امامت کرده ، در تاریخ سنه تسع و ثلاثین و اربعمائه وفات یافت . در آن روز که شیخ ابوالقاسم عبدان وفات کرده بود ، با کائنچار که از جمله سلاطین دیالمه به حسن اعتقاد و کمال معدلت در آن عهد بر سر آمده بود ، فرمود که : « ذَهَبَ مِنْ دَوْلَتِنَا بَرَکَتُهَا » <sup>۲</sup> سال دیگر با کائنچار وفات یافت ، و الله اعلم و احکم .

[۶۷ الف]

الشیخ الامام، جریده العلم، بحر المعارف، فارس القرآن،  
صاحب البیان، الشیخ ابو عبدالله احمد بن علی المقرئ الحریمی

تا بوده نهال فضل در زمین تقوی کشته، و عقیلی نژاد روح قدس در میدان طلب رام کرده. همواره [به] خاطر تیز توسن<sup>۱</sup> طبع گوهرزای، مجالس ارباب طریقت را پرگهر ساختی، و از روایات عالیه در احادیث نبوی کنار و دامان طلب مستطرفان پرشکر کردی، اصل و محمّدش از شهر نیشابور بود. شیراز را به مقدم شریف مشرف گردانید و مدتی تأهل ساخت. روایت احادیث و کتب تصوف از ابی عبدالرحمن السلمی داشت و امام ابو نصر الشرابی که امام عهد و مفتی زمان بود، از حضرت [او] روایت حدیث می فرمود، و از جمله تلامذه او بود. چند پاره کتاب در احادیث و تصوف ساخته و به شهر سنه سبع و اربعین و اربعمائه هم در شیراز وفات یافت، و در محلت دزک به رباط معروف به مشهد حریمی مدفون است.

و منهم الشیخ الزاهد، بحر المعارف،  
اس الحقایق، ابوبکر هبة الله بن الحسن المعروف بعلاف

یگانه عهد و مشارالیه زمان بود. همچون خرد بیش دان و پیش بین و همچون خورشید عکس انداز آینه تمکین، گردون پشت دو تا کردی تا آستین و آستانه<sup>۲</sup> او را بوسه دادی، و طریقت دل یکتا گردانیدی تا مراد از او در کنار نهادی. بیت:

[۶۷ب]

رِضَاهُ يُصْرِفُ عَمَّنْ يَسْتَجِيرُ بِهِ      صَرَفَ الزَّمَانِ إِذَا مَا نَجَّاهُ صَرَفًا

در شهر سنه ثمانین و اربعمائه<sup>۱</sup> وفات یافته. نام او و تاریخ وفات او بر لوحی که بر سر قبر او نهاده‌اند بر این طریق نبشته‌اند: والعهدة علیهم. اما آنچه در سیره شیخ کبیر قدس سره مسطور است: شیخ ابوبکر علاف از جمله معاصران شیخ بوده و شیخ قدس سره وصیت فرموده که شیخ ابوبکر علاف می‌باید که بر من نماز گزارد. بعد از آن که شیخ وفات کرد به تاریخ ثالث عشرین رمضان سنه احدى وسبعین و ثلاثمائة، شیخ العارفين كهف المریدین ابوبکر علاف بر او نماز گزارد، و در آن عصر نقیب علویان، ابواسحق بود، نوبت دیگر بر او نماز کرد. کرت سوّم امام مسجد عتیق، الامام الزاهد ابوعلی بر او نماز گزارد، رحمهم الله تعالی.

قبر مبارکش در درب اصطخر به مزار معرف که به شیخ حسن کیا اشتهاار دارد و این زمان از فواضل عوارف عمیمه صاحب اعظم مفیض الخیرات، مؤسس مبانی المبرات الحاج قوام الدوله والدين اعز الله انصاره بر سر مرقد مبارکش قبه‌ای عالی بر آورده‌اند و طاق و رواقی رفیع بر کشیده، چنانچه امروز محط رحال آمال زمره طالبان است، و طبقات سادات و مشایخ و ایمه و علما و هنرمندان هر یکی [را] علی حده در آن بقعه شریفه مدخلی پدید آمده و رسمی وجهی معین فرموده، و از جمله آثار و خیرات آن جناب در شهر شیراز یکی آن عمارت مبارک است.

۱ - در شدالازار ص ۸۰: «توفی فی سنه ... و ثمانین و اربعمائه» آمده است، لیکن این تاریخ بنا بر تحقیق مبسوط و مورد قبول مرحوم قزوینی در حاشیه شدالازار ص ۴۸۷ تا ۴۹۰ بنحو قطع و یقین غلط بوده و صحیح ثلاثمائة است نه اربعمائه.

## طبقه سؤم

فی ذکر الشیخ الامام المحقق، هادی الطریق، کاشف [الحقایق] ۱  
 ابو شجاع محمد بن سعدان المقاریضی و [نظرائه] ۲

[۶۸ الف] الشیخ الامام الربانی، بحر المعانی، کشف الاوتاد، سند الاولیاء والعباد، ابو شجاع المقاریضی، روح الله روحه و وجه وجهته، تاج تارك ارباب تعرف، نقطه دائره تصوف، در درج تقوی، و در ری برج معنی، در طرز معارف و شیوه تحقیق و توحید نظیر خود نداشت. در فنون علوم مستحضر بود، و از تصانیف او امروز چند پاره کتاب [معتبر، مشهور و متداول است از جمله کتاب] ۳ مشیخه مقاریضی که موشح و مشحون به ذکر فضائل افاضل و ایمه و مشایخ است، در سه طبقه جمع فرموده و اکنون ترجمان معارف قوم است. به تاریخ سنه تسع و خمسمائه روح مبارکش در مکن علیین نزول فرموده و در رباط مقاریضی مدفون است. خرقة طریقت از شیخ ابوعلی الحسین بن عبدالله المقاریضی داشت و او از شیخ ابی عبدالله المقاریضی سنده بود و از دست حضرت شیخ کبیر ابی عبدالله بن خفیف علیه الرحمه پوشیده.

و منهم الشیخ المحقق والفرد المدقق، شیخ الشیوخ  
 سراج الدین محمود بن شیخ الشیوخ خلیفه بن عبدالسلام بن  
 (شیخ) ۴ الشیوخ احمد بن سالبه رحمه الله

مقتدای جهان و اسوه عرفا و مشایخ دوران بود. در کشف حقایق و نکات توحید زبانی شافی و بیانی عجیب داشت. صفدر ارباب عرفان، شیخ روزبهان قدس الله روحه، با وجود رفعت مقامات و کمال حال، خرقة

۱ - ح : ندارد      ۲ - ح : ندارد      ۳ - ح : ندارد      ۴ - ح : ندارد



طریقت از دست او پوشیده بود، و رموز توحید و رحیق تحقیق از منبع تفرید و مکاشفات او نوشیده بود. [در عهد] ولایت [او] ایالت و سلطنت شیراز به حضرت اتابک سنقور اختصاص داشت. در تاریخ سنه اثنی و ستین و خمسمایه به جوار حضرت حق پیوست. خلف نامدار او شیخ الشیوخ قطب الدین احمد قایم مقام او گشت.

### و منهم الشیخ العارف الواصلین ۲،

[ب ۶۸]

برهان الدین کریم بن عضد شیخ قوه الدین ابوسعید بن ۳ عبدالملک بن علی ۴

حاوی لباب علوم و فائز به صوالح اعمال بوده، در قسم افاده و طرز ذوقیات و علوم مکاشفات بیانی شافی داشت. مدتی مدید مسافرت فرموده و بعد از مراجعت در قریه تخر از اعالی قری شیراز اقامت نموده و در آنجا وعظ می فرمودی، و به طریق نصیحت خلق قیام می نمودی و هم در آنجا وفات کرد بد تاریخ سنه ثلاثین و خمسمائنه، و اکنون در تخر<sup>۵</sup> به مزار معروف به شیخ دوکی مدفون است.

### و منهم الشیخ الزاهد، اسوة العباد،

سند العرفا و الزهاد شیخ ابو بکر بن عمر بن محمد یعرف بمرغر

فهرست شمایل و فضایل و دیباجه مناقب و مآثر بود. حریم ضمیر منیرش آفتاب صفت مقرر انوار و مستودع اسرار آیات حق گشته بود، و انقباس قدس آثارش سحاب آسا هشیم و حطام جهالت طالبان را نضارت و نمو استعداد

۱- ح: ندارد ۲- فا: عارف الواصلین ۳- در متن روی [ابن] خط خورده و بالای آن (علی) افزوده شده بدین ترتیب، ابوسعید علی بن عبدالملک. ولی تحقیقی که مالک نسخه در ۱۲۷۴ هـ ق کرده بنابر نوشته روی سنگ قبر عارف مذکور چنین است: وفات شیخ قوه الدین ابوسعید عبدالملک. لکن در شد الازار ص ۱۱۷ چنین آمده: «الشیخ قوه الدین ابوسعید علی بن عبدالملک بن علی» و در هزار مزار ص ۵۸: (شیخ قوت الدین علی) ۴- شرح حال ابن عارف در نسخه چاپی. نیامده است. ۵- هزار مزار ص ۵۸ س ۱۸: «در قریه ای که به بحر که مشهور است» رك تعليقات عنوان تخر ۶- ح: (صحاب) آمده است

و استدرارك بخشوده . شیخ العارفين روز بهان ، قدس الله سره ، در مبادی حال به خدمتش متردد بودی و از نتائف<sup>۱</sup> انفاس و لطائف مفاکهاآت آن یگانہ استطراف می نمودی . به تاریخ سنهٔ اربعین و خمسمائه وفات یافته و در درب خدیش<sup>۲</sup> به مزار معروف به برغر<sup>۳</sup> مدفون است .

### و منهم الشيخ الامام الخطيب امام المحدثين ابوالمبارك الادمي اسمه عبدالعزيز بن محمد بن منصور بن ابراهيم<sup>۴</sup>

یگانہ عصر و مقتدای جهان بود . قطرات فواید و لطایف او در اصداف سینۂ طلاب درهای شب<sup>۵</sup> افروز بنهاده ، و سحائب<sup>۶</sup> افضالش حوصلهٔ طبع سلاک را پر غرر و درر ساخته . خطابت و امامت مسجد جامع دارالملک شیراز به جانب آن جناب تقوی مآب اختصاص یافته بود . هر روز در مسجد جامع ، [۶۹ الف]

ایمه و فضلاء آن عصر جمع<sup>۷</sup> می گشتند و استماع احادیث نبوی از حضرتش می فرمودند ؛ و به تاریخ سنهٔ تسع و خمسين و خمسمائه وفات یافت . در درب محازی مزار شعر الرسول مدفون است ؛ و در آن عهد اتابک زنگی بن مودود برادر زادهٔ اتابک سنقور پادشاه بود .

### و منهم الشيخ الامام

### ابو شجاع المبارک بن محمد بن المبارک يعرف بباغ و بستان

از جمله مشاهیر و فضلاء عصر بوده ، در علوم حدیث و معرفت اسانید

۱- مرحوم قرینی در حاشیه شدالازار ص ۵۲۹ ح . می نویسد : کذا فی الاصل ، تنفه به ضم نون و سکون تاء جمع آن تنف کسرد به معنی آنچه به انگشت از گیاه وجز آن برچینند و من المجاز ، اعطاء تنفه من الطعام ، ای شیئا منه (منتهی الارب) ولی نتائف که قیاس جمع (نتافه) باید باشد به همان معنی تنفه در کتب لغت به معنی مجازی (تنفه) دیده نشد .  
 ۲- شدالازار ص ۲۶۵ : درب خدش .  
 ۳- شدالازار ص ۲۶۳ : بر کر  
 ۴- شرح حال ابن عارف نیز در نسخهٔ چاپی نیامده است .  
 ۵- ح : درهاست  
 ۶- ح : سحامت  
 ۷- ح : ندارد .

در عهد خود نظیر نداشت. امام ایمنه عهد شیخ کریم‌الدین ابی‌المیمون رشید شاهی از جمله تلامذه او بود و روایت حدیث از حضرت او می‌فرمود؛ و او صحبت شیخ ابی شجاع محمد بن سعدان مقاریضی رحمه‌الله یافته و از خدمت او اجازات حاصل کرده، به تاریخ سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه وفات یافت.

### و منهم القاضی ابو منصور بن عبدالرحیم بن محمد بن یحیی الشرای

در شیراز به فضل و تقوی نظیر نداشت و در فنون علوم، سیما احادیث نبوی، چند پاره کتاب معتبر تصنیف فرموده، کتاب تبیین فی علوم الدین از جمله مصنفات [اوست]. شیخ ابی‌عبدالله حریمی، روایت از مصنف می‌فرمود، نبیره قاضی شرایبی بود. و حکم قضاء و امور شرعیات فارس از پدر و جد به توارث به او رسیده؛ و به شهر سنه سبع و ثلاثین و خمسمایه به جوار حق پیوست و در جوار اجداد بزرگوار خود مدفون است.

### و منهم الشیخ الامام

### مفتی المذهبین، شهاب الدین ابو بکر محمد بن احمد البیضاوی<sup>۱</sup>

از جمله مشاهیر ایمنه و مشایخ شیراز بوده، معتقد فیه خواص و عوام. شیخ الشیوخ خواجه شمس‌الدین محمد بن الامام رکن‌الدین الشیخ شهاب‌الدین بن الامام [۶۹ ب] نجم‌الدین علیهم الرحمة از نسل آن بزرگوار بوده و در تاریخ سنه خمس و ستین و خمسمائه به جوار حق رسیده و هم در شیراز به پایین مرقد ابی‌السائب<sup>۲</sup> که به موی رسول علیه الصلوة والسلام اشتهاار دارد، بر در سلام مدفون است.

۱- شرح حال این عارف در نسخه‌ی چاپی نیامده است، ولی در شدالازار ص ۱۴۰ آمده: الشیخ شهاب الدین ابوبکر محمد بن احمد البیضاوی ۲- در اصل بدون نقطه آمده، و قطعاً ابوالنائب بن اسحق الشامی می‌باشد. شدالازار ص ۱۳۵ در شیراز نامه‌ی چاپی ۱۵۵ (ابوالنائب) ضبط شده است، مرحوم فسرصت شیرازی در آثار العجم ص ۴۶۳ (ابوالنائب) آورده است.

### و منهم الشيخ الزاهد ،

#### كهف المشايخ المتورعين عبدالرحمن بن محمد بن سعيد الاقيلدى

از جمله زهاد عصر و عباد زمان بوده و در علوم ظاهر روزگاری سعی فرموده با آنکه مرار تصوف و شیوه معارف به کمال داشت، طریق انزوا و گوشه نشینی اختیار فرموده بود. به تاریخ سنه سبع و ستین و خمسمائه وفات یافت و در جوار شیخ احمد بن الحسین هم در اندرون مزار مبارك او مدفون است.

### و منهم الشيخ الامام ابوطاهر محمد بن ابي نصر الشيرازي

از جمله زهاد دارالملک شیراز به کمال فضل و تقوی بر سر آمده و به تاریخ سنه ثلاث و خمسين و خمسمائه به جوار حضرت حق پیوست، و به در سلم به طرف اعلی قبر شیخ سلم مدفون است.

### و منهم الشيخ الامام المفتي

#### شيخ الاسلام قطب الدين ابو محمد عبدالله بن علي بن الحسين المكي

شیخ شیوخ شیراز و مقتدای قوم بود در طرز معارف و طریق توحید و نکته گزارای بیانی شافی داشت و در طور حقایق و اثبات ذوقیات برهانی بکمال. وجود مشایخ و ایمة دارالملک شیراز به وجود او مستظهر بودندی، و در میان قوم به شیخ الاسلام اشتهار یافته بود؛ و در عهد او از مشایخ اطراف سیدی احمد کبیر در معبدیه<sup>۳</sup>، ضیاء الدین ابوالنجیب و عبدالقادر جیلی به مدرسه

۱- شدالازار ص ۱۶۴ : (سعد) .

۲- ج : - عباد ، + و صاحب مکاشفات ، شدالازار

ص ۱۶۳ : کان من زهاد عصره و عباد زمانه ( می نماید که ترجمه عبارت مذکور است ) .

۳- ح : معدیه (رک تعلیقات عنوان معبدیه)

السلام بغداد، و ابوالسعود<sup>۱</sup> در عراق و ابومدین<sup>۲</sup> و ابوشعیب<sup>۳</sup> به عراق عجم، و [۷۰ الف] ابن‌المجاهد اشبیلی در طرف مغرب و ابن‌معبد<sup>۴</sup> به بصره، در آن قرن جمله معاصر یکدیگر بودند. شیخ‌الاسلام مذکور به تاریخ سنهٔ اثنین و ستین و خمسمائه به جوار حق پیوست و در کوچهٔ سختویه از محلات شیراز در محلت گنج‌یزان به مزاری که به شیخ‌الاسلام اشتهار دارد مدفون است.

### و منهم ابناه الشیخان المقدمان مرشدی

#### السالکین حسام‌الدین مجدبن عبدالله و شهاب‌الدین روزبهان بن علی یعرف به شیخ الاسلام

از اولاد نامدار شیخ‌الاسلام، این دو خلف بر سر آمده بودند و به صنوف<sup>۴</sup> کمالات و وفور زهد و تقوی به پدر بزرگوار تأسی فرموده و بعد از پدر قایم مقام گشتند. هر يك علامهٔ زمانی و مقتدای جهانی بودند، و به شهر سنهٔ ثمانین و خمسمائه<sup>۵</sup> در گذشته‌اند، و در جوار پدر بزرگوار به مزار معروف به شیخ‌الاسلام مدفونند.

### طبقة چهارم:

#### در ذکر سلطان العارفين، قطب المحققين، ابومحمد روزبهان بن ابی نصر البقلی الفسوی رحمه الله

مقتدای ارباب طریقت و پیشوای اصحاب حقیقت بوده، در فتون علوم و

۱- ابوالسعود بن البغدادی... متوفی ۵۷۹ (حاشیه ۲ ص ۱۲۶ شدالازار) ۲- همان کتاب حاشیه ۳: ابومدین شعیب بن الحسن یا ابن‌الحسین الانصاری المغربي... بنا بر تحقیق فاضلانہ مرحوم قزوینی؛ (و) بین ابومدین و ابوشعیب اضافی بوده، ابوشعیب غیر از همان ابومدین نیست.  
۳- در شدالازار ص ۱۲۵ و ۱، نیز که عین ترجمه عبارت شیراز نامه را می‌ماند، ابن‌معبد ذکر شد ولی بنا بر تحقیق مرحوم قزوینی در همان کتاب حاشیه ۴ ص ۱۲۷، این معبد نام عارف و شخص نیست بلکه صورت تحریقی امعبیده نام محلی در نزد بصره است. رك: تعلیقات بنون: معبديه.  
۴- ح: تصوف ۵- مآتین. غلط است، ج: ثمانین و خمسمایه در گذشتند.

انواع فضایل از مشایخ زمان و ایمة عهد قصب السبق ربوده سیما در اقسام شریعات و معارفات عدیم‌المثل بود و به طریق شطح و طرز توحید ربانی شأنی و بیانی عجیب داشت. تصانیف حضرتش از شریعات و شوقیات جمله مشهور و متداول است و به اقصی اصقاع<sup>۱</sup> ممالک اسلام انتشار یافته، قریب سی پاره است که در خواطر عرفا و اهل الله آن را وقع و حرمت سی پاره است؛ و علو مقامات و عجایب حالات و کشفیات او برتر از آن است که به زبان قلم سر زده، شطری و شمه‌ای از آن تقریر توان کرد؛

[۷۰ ب]

يَفْنَى الْكَلَامَ وَلَا يُحِيطُ بِوَصْفِهِ      أَلْيُحِيطُ مَا يَفْنَى دِمَالِئِنْتَهُدُ

و از مشایخ عظام که شرف صحبت مبارك او یافته بودند؛ شیخ علی لالا و بهاء الدین یزدی و ابوالحسن کرد و شیخ ابوالقاسم خاوی<sup>۲</sup> و ارشدالدین فیروز<sup>۳</sup> و شیخ مبارک کههری و ابوالفتح النیریزی<sup>۴</sup> و ابومحمد بن عبدالعزیز الاسکندری، مصنف شرح کتاب الخلاصه للغزالی، مشایخ و ایمه‌ای که ذکر گرفته، جمله با یکدیگر معاصر و صاحب بودند، و از شیوخ و ایمة اطراف که با آن حضرت معاصر بودند؛ شیخ الشیوخ نجم‌الدین کبریا در خوارزم و شیخ اسماعیل قصری در نواحی تاشتر، و عبدالقادر جیلی در بغداد، و امام فخرالدین رازی. و در آن عصر اتابک سعد بن زنگی و اتابک ابوبکر فرزند او به سلطنت و ایالت شیراز و فارس اختصاص داشتند و به معاشرت و مجاورت آن حضرت مستبشر<sup>۵</sup> و مقتخر بودندی

۱- ح: اقصی اصقاع      ۲- ج: - و ابوالحسن کرد؛ (و او همان ابوالحسن علی بن عبدالله المعروف به کردویه است. شدالازار ص ۱۵۰)      ۳- در نسخه (ح) به غلط (تبریزی) ضبط شده است، رجوع شود به شدالازار ص ۳۷۲: الفقیه ارشدالدین ابوالحسن علی بن محمد بن علی النیریزی  
۴- رك: شدالازار ۴۴۵ ص الشیخ ابوالفتح النیریزی، منسوب به شهر نیریز. مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۳۷۲ حاشیه ۶ می‌نویسد: «این کلمه به آسانی به تبریزی منسوب به تبریز شهر مشهور آذربایجان مشتبه می‌شود چنانکه در تحفة‌العرفان و شیرازنامه خطی مورخه ۸۳۳ (منظور همین نسخه ما نحن فیہ است)... به همین املاى فاسد نوشته شده و آن سهونساخ است» ۵- ح: منتشر

سن مبارکش به هشتاد و اند رسید، و در شهر سنه ست و ستمائه روح مبارکش نزیل فردوس اعلی گردید. خاک پاک و تربت با برکتش مقبل لب طلب زوار جهان و قبله گاه عشاق روی زمین و سلاک زمان است .

**و من الشيوخ الذين و سموافي عصره بحلیة الولاية، شیخ  
الاسلام عزالدین مودودین محمد بن معین الدین محمود  
المشتهر بزركوب الشیرازی**

جناب قدسی آثارش مقبل اصحاب حاجات و معول ارباب مهمات بود. غریبان را همچون پدر مهر بانی کردی، و خستگان را به جای دارو درمان بودی. جد او معین الدین محمود از اشراف و محتشمان دارالملک اصفهان بود. به تاریخ سنه اربع و خمسين و خمسمائه در معبديه<sup>۱</sup> با حضرت سلطان العارفين سیدی احمد کبیر قدس الله روحه المطهر و روح محیاه المقدس المنور، اتفاق [۷۱ الف] مصاحبتی افتاد. مدتی ملازمت آستانه سعادت بخش آن حضرت فرمود، و یروى أنه قال فی بعض محاوراته: کأبی آری، من صلب آخی معین الدین محمود و لداً صالحاً یتبع آخری و یتكون فی العجم خلیفتی، یتخدم الفقراء و یتجلس معهم. و چون در تاریخ سنه اثنین و ستین و خمسمائه، شیخ الشیوخ عزالدین مودود مذکور مولود گشت، مخایل رشد و آثار نجابت در سیماء او مشاهدت افتاد. اغلب اصحاب قلوب فرمودند که خلیفه ای که حضرت سیدی احمد علیه الرحمه از غیب نشان باز داده که در عجم مولود خواهد شد، بی شک این فرزند مبارک است که آثار بهروزی و کمال استعداد یوماً فیوماً در احوال او توفی و تضاعف می پذیرد. پدر او خواجه محمد بن معین [الدین] به تاریخ سنه سبع و سبعین و خمسمائه او را به شیراز آورد، عهد سلطنت اتابک سعد بود. بنا بر آنچه تعلق لاجومت و قرابتی با حضرت سلطان العارفين

روزبهان بن ابی نصر قدس روحه داشت ، خواست که با آن قرابت صوری ،  
 قربتی معنوی منضم گرداند. لِحومت جسمانی باملوحت روحانی ملاحق گردد،  
 او را به حضرت شیخ برد و قصه معین الدین محمود پدرش و بشارتی که سلطان  
 العارفین ، سیدی احمد کبیر قدس سره فرموده بود عرضه داشت. شیخ روز بهان  
 چون سیمای ولایت در ناصیه او تفرس فرمود، دست محبت در خلوتخانه دل  
 مبارکش رخت یگانگی بنهاد ، و در ولایت جان سکه ولایت به نام او زدن  
 گرفت و بر فور این دو بیت انشاء فرمود . بیت :

جانا بر ما خوی نکوت آوردست      یا آن کرم فرشته خوت آوردست  
 نیک آمده ای که آفرین بر قدمت      اینجای نه تو آمدی که اوت آوردست  
 تعویذ محبتش بر بازو بست و در پهلوی خودش بنشانند .  
 انوار ملکوتی و عکس تجلیات لاهوتی از جمال حال و چهره نور پاش او دم  
 بدم در دیده دل شیخ قدس سره عکس انداز می گشت ، یقول : مَرَحَبًا [بِكَ]  
 وَبًا مِثَالِكَ .

چون تو نمودی جمال ، عشق بتان شد هوس

رو که از این دلبران کار توداری و بس

بیا که ما را کاسی دگرگون دادند و اساسی دگرگون نهادند. بیا که ما

با تو یک پیرهن و یک پوست گشتم ، دَخَنُ رُوْحَانٍ حَلَلْنَا بَدَنًا .

در دیده و دل نشستی و جای گرفت

و اندوه توام ز فرق تا پای گرفت

فی الجملة صورت محبت او در حجر الاسود سینه منقوش ساخت ، و

سورت عشق او در پیکر جان مرکوز گردانید. سی سال میجاور و میجاور حضرت

شیخ گشت ، و از جمله کلماتی که حضرت شیخ روز بهان علیه الرحمة در حق



او فرمود یکی آن است که بوقت مطارحات انوار قدس ذات لم یزلی فرمود که به مجاهرت چندین بار شهود تجلی ذات در جمال چهره عزالدین مودود زرکوب معاینه یافته‌ام .

بعد از وفات شیخ قدس سره، نوبت اول چون به عزم سفر حجاز توجه فرمود، با خدمت شیخ الشیوخ اوح‌الدین کرمانی و شیخ رکن‌الدین سجاسی<sup>۱</sup> مرافقت و مؤاخاتی دست داد، و کربت دوم در بغداد حضرت شیخ الشیوخ، قطب العارفین، شهاب‌الدین سهروردی علیه الرحمه اکرام مثوای او را بر مضمون «حَقُّ الْقَادِمِ أَنْ يُزَارَ» تجشم فرمود و شیخ را بدید. بعد از مراجعت با شیراز، ایالت و سلطنت از آل سلغر به اتابک ابوبکر بن سعد منتهی گشته بود. پیوسته از حضرتش مستمد بودی و به معاصرت او افتخار<sup>۲</sup> نمودی، در آخر عهد اداء حقوق حضرت شیخ روزبهان قدس سره را به تازگی با شیخ الاسلام [۷۲ الف] صدرالملة والدین روزبهان ثانی علیه الرحمه وصلت فرمود و دختر خود را به او داد، و هفت فرزند نیکنام [که همچون] هفت ستاره در آسمان ولایت و فلک بزرگواری تابان بودند در وجود آمدند؛ و بعد از آنکه سن مبارکش به صد و یک سال رسید، در شهور سنه ثلاث و ستمین و ستمایه وفات یافت، و در خانقاه معروف به زرکوب، که محط رحال مسافران و مستأنس قدیم صوفیان و منتهی اقدام صدیقان است، مدفون گشته، والله اعلم.

**و منهم الشیخ الامام المجتهد، امام المذهبین مقتدی الفریقین  
نجم الدین عبدالرحمن (بن) ابی بکر یعرف بابن المصالح البیضاوی**

شیخ شیوخ عهد و مفتی زمان بوده، در شرعیات و مسائل دینی به هر دو مذهب اشتها داشت، و فتوی دادی و در علوم احادیث نبوی و ضبط مسانید<sup>۳</sup>

و امالی در آن عهد مشارالیه بود، و اغلب و اکثر ایمه و اعظم مشایخ از اطراف به اجازات عالیّه و اسانید حضرتش افتخار فرمودندی و استظهار نمودندی، روایت حدیث از ابی موسی مدنی می فرمود اکثر احادیثی که شیخ المحدثین صفی الدین عثمان کرمانی در کتاب کنز الخفی ایراد کرده به عنعنه اخبار و اسناد از حضرت او فرموده، و این نیز منصبی است که بر مزید فضل و کمال مرتبت آن بزرگ دلالت دارد، و به شهور سنه ثلاث عشره و ستمائه و فوات یافت. اولاد نامدار [ش] شیخ الشیوخ شهاب الدین ابوبکر بن شیخ نجم الدین بن شیخ شهاب الدین ابی بکر و موفق الدین محمد بن الشیخ نجم الدین عبدالرحمن، هر يك علامه عالمی بودند. شیخ شهاب الدین ابوبکر مذکور، نقل است که ده سال مجاورت کعبه معظمه فرموده بود و بعد از تحصیل علوم و کمالات با شیراز مراجعت فرمود، و در رمضان سنه ثمان و اربعین و ستمائه و فوات یافت، و در مزاری که قبلی مسجد عتیق افتاده به محلت سراجان مدفون است، و اولاد نامدار [او] اکنون بر سر سجاده تقوی آثار خانقاه را بوجود مبارک معمور می دارند، و شیخ الشیوخ موفق الدین محمد بن عبدالرحمن، برادرش، مجاور مسجد عتیق شیراز بودی و به تاریخ سنه ست و ثلاثین و ستمائه به جوار حضرت حق پیوست و در جوار پدر وجد بزرگوار به در سلم مدفون است.

[۷۲ ب]

### و منهم الشیخ الامام العالم صفی الدین

عثمان الكرمانی و خلفه شیخ شمس الملة و الدین محمد بن صفی رحمهما الله

اورع علماء و ایمه و افضل مشایخ عصر بود. لباس تقشف بر قامت او طراز صبغته الله داشت. [دست تصرف] غالیه تکلف بر دیباجه چهره وجود نکشیده، در علوم احادیث و امالی و اسانید عدیم المثال بوده، کتاب [کنز] الخفی در احادیث مصطفی که به ذکر احوال و سیر نبی و صحابه و تابعین

مشحون گشته، و در این اقطار معروف و متداول است، از مصنفات او است و از غایت اعتقادی که اشراف و ایمة عصر را با جناب طهارت شعار او بوده به مطالعه و قرأت و استنساخ آن مزید رغبت می نمودند، و به تاریخ سنه اثنی وثلثین و ستمایه به جوار حق پیوست و در مصلی شیراز به مزار مشهور مدفون است. و اما خلفه.

### الشیخ الامام العالم علامه

#### شمس الملة محمد بن صفی الدین عثمان الکرمانی طاب ثراه

از کبار ایمة و مشایخ شیراز بوده، اصل مبارکش از کرمان بود و مولد [۷۳ الف] و محدث از شیراز. صاحب حدیث و تفسیر، و در علوم تصوف و نکات توحید بی نظیر. در علم احادیث و اسانید و روایات و امالی خصوصیتی داشت و از اقران و اکفاء [به] آن واسطه ممتاز بود، به نوعی طریق مکاشفه و الهام قدس بر او غالب گشته، چنانچه مشهور است در تفرد احوال آن حضرت، هر وقت که [در] صحابه اسانید حدیثی از احادیث شبهتی بازدید می گشت معاینه روح مبارک مصطفوی بر او منکشف می شد، و اشارت تصدیق و کذب و صحت و تدلیس آن می فرمودی و در شهور سنه اثنین و اربعین و ستمائه وفات یافته و قبر مبارکش پیش روی پدر بزرگوار، شیخ صفی الدین عثمان علیهما الرحمة، افتاده به مصلی شیراز در مزار مذکور.

### و منهم الشیخ الامام العلامة

#### فریدالدین روزبهان وابنه الامام المحقق عز الدین محمد بن فرید

علامه جهان، مقتدای مشایخ و وعاظ زمان بود. در فن تصوف و تذکر و دقایق حدیث و تفسیر، نادره دهر و علامه عصر بود. نفس شریفش نقش<sup>۱</sup>

نختمه عبارت تازی و حجازی<sup>۱</sup> گشته ، اسباب طریقت و ادوات حقیقت فراهم آورده ، و بساط ترفع از مکمن<sup>۲</sup> شعری برتر افکنده ، به مراتب و مراسم علوم شرعی دستگامی حاصل فرموده ، و به وظائف و مراسم معارف قدسی استظهاری به دست آورده . منصب وعظ و تذکیر در جامع عتیق به جناب رفیع او اختصاص داشت و دیگری در آن مناقب با او مساهم و مشارک نبوده اند ، به شهور سنه ثمان عشره و ستمائه وفات یافته و قبر مبارکش در مصلی شیراز قریب حظیره<sup>۳</sup> خواجه شمس الدین صفی واقع است .

### و ابنه الامام بن الامام و السמידع المنعم

[۷۳ب]

#### سند اولیاءالله العظام عزالدین محمد [بن] فریدالدین رزبهان

در کمال علم و عمل بسی نظیر و فرزانه بود . بعد از وفات خواجه فریدالدین ماضی قایم مقام گشت ، و مباشر و متصاحب پدر گشتند . مدت یازده سال بعد از پدر بزرگوار بزیست . خرقة تصوف از حضرت شیخ حجت الدین ابهری داشت ، و در بغداد صحبت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی دریافته بود ، و به شهور سنه تسع و عشرين و ستمائه وفات یافته و به جوار پدر بزرگوار در حظیره<sup>۴</sup> مذکور مدفون است .

### و منهم الشیخ العابد الناسک سندالابدال کھف الاولیاء

#### قطب الدین مبارک الکنھری

مشهور آفاق و مشارالیه به علو درجات و کمال اخلاق بوده ، معالی قدر و رفعت مقامات آن بزرگوار از شرح و بسط مستغنی است . مشهور است که به مبادی حال درکوه رحمت ، که قریب قصبه فاروق است ، در مقام سکر و

تدله جذبیه [ای] یافت که مدتی سراسیمه و متحیر و دهان گشاده باز ماند . گویند که منیج در دهان او آشیانه کرد . بعد از چهل سال چون در مقام تمکین و اقامت حال استقامت یافت ، او را حوالت به قصبه کمین که به گمهر اشتهار دارد فرمودند ، بناء خانقاه مبارک فرمود و طریق خدمت و نان دادن اختیار کرد . خرقة مبارکش از خلفا و خطبا شیخ مرشد ابی اسحق ابراهیم شهریار بوده ، و در تاریخ سنه ست و ستمائه بدجوار حق پیوسته و در گمهر به خانقاه مشهور معروف مدفون است .

شیخ الشیوخ سراج الدین عمر مبارکی که جد این اخلاف نامدار و مشایخ بزرگوار بوده ، خادم او بود و بعد از وفات شیخ قدس سره ، متولی و شیخ خانقاه گشت . بنا بر آنچه به استفاضت معلوم گشته که حضرت شیخ مبارک [را] فرزند نبوده ، شیخ سراج الدین عمر قایم مقام گردانید . مدتی امور [۷۴ الف] خانقاه به رأی مبارک او منوط بود و در شهر سنه احدی و سبعین و ستمائه وفات یافت . بعد از او شیخ نجم الدین محمود فرزند او قایم مقام گشت .

### و منهم الشیخ الزاهد عقیف الدین محمد بن عبدالرحمن

قایم مقام او گردید و طریق خدمت صادر و وارد به نوعی مسلوک فرمود که مشکور خالق و مقبول خلائق گشت ، و در شهر سنه ثمانین و تسعین و ستمائه وفات یافت ، و بعد از او خلف او الشیخ الزاهد و القطب العارف غوث الانام و کھف الاسلام عزالدین یعرف بعمونمرد که از جمله اولیاء کبار و مشایخ نامدار بود ، روزگاری به خدمت خلق خدای تائبان خان از راه محبت بی ریا و رعونت ، کمر خدمت در میان بسته و به مضمون آیه :

«إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِيُوجِبَ إِلَيْهِ» وَظَيْفُهُ اشفاق و حق مسکنت نوازی و درویش پروری به تقدیم رسانیده و بر سنین سنن خلیل الله مدتی مدید تأسی نموده.

### طبقه پنجم

در ذکر ایامه و جمعی از اصحاب حدیث که با شیوخ مذکور معاصر بودند: منهم المقتدی الانام، مفتی الامة معین الملة والدين ابوذر محمد بن جنید بن روزبه الکتکی<sup>۱</sup>

مقتدای جهان و مفتی عهد و زمان بوده، در مدت نود سال که سن مبارکش بود، اکثر اوقات او مستغرق افتاء و اجتهاد بود، و به اختیار ترک ملازمت سلاطین وقت و اتابکان فرمود، چنانچه مدة العمر ذیل عصمت و دامن طهارت او به شوب شبهه و آرایش حرام ملوث نگشته، اخلاف نامدار او شیخ الشیوخ، روح الملة، عبدالرقيب واسوة الایمة و المشایخ، شرف الملة [۷۴ ب] والدين عبدالنهمین در کمال منصب و علو<sup>۲</sup> مرتبت از اکفا و اقران بر سر آمده بودند، و منصب شیخ الشیوخی شیراز در آن عهد به جناب رفیع هر دو برادر اختصاص داشت. و قد توفی سنة ثلاث و خمسين و ستمائة، مرقد مبارکش در جوار شیخ کبیر قدس سره افتاده.

### و منهم الامام المحقق اسوة المحدثین

سعدالدين محمود بن محمد بن الحسين يعرف باديب صالحاني

صالحان<sup>۴</sup> محلاتی از محلات اصفهان بوده و او از جمله تلامذۀ امام ایامه<sup>۳</sup> عهد، حافظ ابی موسی مدینی بوده و در فنون علوم تصنیف داشت. به شیراز آمد و

۱- سورة الانسان، آیه ۹  
 ۲- رك: تعليقات، عنوان کتکی  
 ۳- ح: علوم  
 ۴- ح: صالحات. رك: تعليقات

به محلت درب سلم خانه‌ای بنا فرمود، و در شهور سنه ثانی عشره و ستمائه به جوار حضرت حق پیوست. اولاد نامدار او: امام افضل الدین محمد و عماد الدین حسین و یحیی.

اما یحیی از کبار ایمه و مشایخ عهد بوده، او را وجد و حالاتی غریب دست داده و در شهر شیراز مقامی رفیع و قبولی عظیم بگرفته بود، و به درب سلم در جوار خانه پدر مسجدی بزرگ بنا فرمود، و این زمان به مسجد یحیی اشتهار دارد. در تاریخ سنه ثلاث و عشرين و ستمائه به جوار حضرت حق پیوست، و در جوار مسجد به مقبره‌ای که مدفن پدر بزرگوار و برادران او است مدفون گشته، و اکنون مزار بزرگوار او مضاف مسجد ساخته‌اند. اما برادر زاده او امام عالم خواجه سعد الدین المشتهر به یحیی بن عماد الدین الحسین بن محمود الصالحانی علیه الرحمه از جمله اکابر مشایخ و ایمه عهد بوده و مقبول خواص و عوام شیراز به شعار فضل و تقوی جناب مبارک را آراسته داشته به تاریخ ربیع الاول سنه سبعمائه به جوار حق رسیده، و هم به آن مزار در جوار اجداد نامدار خود مدفون است.

[۷۵ الف]

### و منهم الامام العالم افضل المحدثین،

اکمل الایمة المتورعین، ارشد الدین علی بن محمد النیریزی رحمه الله

مقتدای ایمه و افاضل عصر بود و در فنون علوم سیما علم تفسیر و حدیث نظیر خود نداشت. روایت احادیث و مسانید محیی السنه جمله از امام ایمه جهان عماد الدین ابوالمقاتل<sup>۳</sup> مناور الدیلمی رحمه الله می فرمود و اکثر ایمه و مشایخ شیراز استفاده از او کرده‌اند و اجازات حدیث از او ستوده‌اند و بدان افتخار نموده‌اند و از تصانیف حضرت او آنچه مشهور و متداول است، کتاب

۳- ج: نورالدین شادالازار ص ۳۷۳:

۱- ح: التبریزی ۲- ح: ایمة فاضل

مناور بن فرکوه الدیلمی. رک: تعلیقات عنوان مناور.

مجمع البحرین در ده مجلد .

نقل است که چهار سال در منار مسجد عتیق اعتکاف فرمود، و در آن مدت این کتاب نفیس تصنیف فرموده، و در آن عهد شیخ شیوخ شیراز شیخ روزبهان و قاضی قضاة فارس سراج الدین مکرم فالی ، و مقتدای عرفا و سلاک وقت عزالدین مودود زرکوب و خالف نامدار او عمادالدین ابوالفضل محمد بن مودود زرکوب که فارس میدان ادبیات بوده و مصنف کتاب حلیمة العارفین فی توفیق بین العقل والبدن بوده ، و مقدم و مفتی ملک معین الدین ابوذر کتکی و جمله از تلامذة حضرت او بوده و نسخه خطب غراء و منشآت دلربای او در اقطار و اصقاع جهان مفیض و منتشر گشته، به تاریخ ثالث عشرین شعبان سنه اربع و ستمائه به جوار حق پیوست و در مصلی شیراز مدفون است .

### و منهم الامام العلامة

#### عمادالدین ابوطاهر عبدالسلام بن ابی ربیع

صاحب اسانید و روایات بود . روز نامه فضایل و جرائد کمالات او به نظر قبول ارباب فضل مورخ گشته . در مدینة السلام بغداد مدتی اقامت فرموده بود، و روزگاری مصاحب شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی بوده [۷۵ ب] و ایمه و مشایخ آن دیار دریافته، مسانید و امالی و روایات عالیة او در جراید ایمه و مشایخ سلف و اعظام و افاضل محروسه شیراز منبئی و مبنی بر فضل شایع و علم زاخر آن یگانه است، والله اعلم . شعر:

كَلَّأَ فِي أَيَّامِهِ الْمَجْدُ وَالْعُلَى وَأَشْرَفَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْكُتُبُ وَالصَّحُفُ

به تاریخ سنه احدى وستین و ستمایه به جوار حضرت حق پیوسته و قبر مبارکش به درب خفیف قریب رباط شیخ کبیر قدس سره است .

۱- ح : سبمایه ، و آن غلط است زیرا در شدالازار ص ۳۷۶ س ۷ چنین آمده : «قبض روحه

فی شعبان سنة اربع و ستمایه» ، و نیز در مجمل فصیح خوانی در حوادث سال ۶۰۴



## و منهم الامام القضاة

## جمال الدين ابوبكر بن يوسف بن ابي نعيم المصري

قاضی قضاة ممالک فارس بود، و با وجود منصب قضاء و کمال فضل، حلیه او لیاء و زی ابدال و اصفیاء داشت. از تصانیف حضرت او که در اقطار انتشار یافته یکی شرح مقامات حریری است و یکی شرح مصابیح محیی السنه است، و در مجالس درس و افادت [او] اکثر ایمه شیراز و افاضل آن عهد حاضر گشتندی.

نقل است که در اثنای خطبه درسی او یکی از فضلاء که به حسن انشاد و انشاء و حلیه اختراع و ارتجال موسوم بود، قصیده‌ای مصنوع در مدح او املاء فرمود، این دو بیت از آن قصیده اتفاق کتاب افتاد، وَالْقَلِيلُ يَدُ [ل] عَلِيَّ الْكَثِيرِ. شعر:

بِصَاعَتِي الْمَرْجَاهُ [مَوْلَى] فَاقْبَلْنِ

فَأَدَّتْ عَزِيدُ الْمِصْرِ بَلْ وَاحِدُ الْعَصْرِ

وَ أَوْفِ لَنَا كَيْلَ الْعَيْنَايَةِ مَفْضِلًا

يَزِدُ لَكَ [رَبِّي] بَسَطَةَ الْجَاهِ وَالْقَدْرَ

و به تاریخ سنه ثلاث و خمسين و ستمائه به جوار حق پیوست و در مدرسه‌ای مشهور که [در بازار گیوه‌دوزان میانه شهر شیراز بنا فرموده]<sup>۱</sup> مدفون است و آن مدرسه به قاضی جمال الدین مصری اشتهاار پذیرفته.

### ومنهم الامام العلامة قاضی القضاة

السعيد سراج الدين مكرم بن ابى العلاء الفالى<sup>۱</sup> رحمه الله<sup>۲</sup>

منصب قاضی القضاة ممالك فارس بدجناب او اختصاص داشت. جامع اصول و فروع الهیات و طبیعیات و جدلیات و ادبیات بوده، در ترقی بمعارج [۱۷۶ الف] قصوی همت عالی و بسنو<sup>۳</sup> کمال افاضل و سمو منقبت او الی<sup>۴</sup> رفعت درجتی یافت که غبار آثار و اخبار او در دیده مناقب اعظم زمان و چشم جهان بین هنروران مرتبت انسان العین یافته، و از جمله قصیده غرا و اشعار دلربا که طبع نقاد و ذهن وقاد آن حضرت بدان مسامحت نموده، این يك دو بیت حسب الحال آن جناب بوده:

فَإِنَّ لَمْ يَكُنْ أَصْلُ زَيْتِي وَمَنْسَبِي      فَنَفْسُ عَصَامٍ شَارَقَتْ لِي الْمَنَاصِبِ

در شهور سنه احدی و عشرين و ستمائه وفات یافت، و قبر مبارکش در مصلى شیراز است.

### ومنهم المولى الامام السعيد قاضی القضاة الولی الشهيد

مجد الدين اسمعيل نيكروز الفالى<sup>۵</sup> طبيب الله ثراه وبيض محياه

جدبزرگوار مولانا اعظم سلطان افاضل القضاة فى العالم، افضل نحاریں الدنيا جامع الفضل والعدل والفتيا؛<sup>۶</sup>

۱ - بنا بر تحقیق فاضلانه مرحوم قزوینی در شدالازارص ۳۷۴ حاشیه (۱)، کلمه (ابن) زائد و ناشی از سهو نساخ است و اسم او (علاء) می باشد نه (ابوالعلاء). ۲ - ح: رحمة الله، شرح حال ابن عارف در شدالازار نمرة (۳۰۳) آمده: سراج الدين ابوالعز مكرم بن العلاء بن نصر بن سهل.  
 ۳ - ح: سهر؛ به قرینه سمو تصحیح شد. ۴ - ح: والیه، به قرینه «افاضل» تصحیح شد.  
 ۵ - ج: نیکروز، م: بن مكرم. شدالازارص ۴۲۰ القاضی مجدالدين اسماعيل بن نیکروز بن فضل الله بن الربيع السیرافی. و نیز در صفحات ۱۹۱، ۲۶۲، ۳۵۰، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۴۹ همه جا اسمعيل بن نیکروز ذکر شد و جایی از «مكرم» ذکر نشد و نیز در هزار مزار ص ۱۲۴: اسمعيل بن نیکروز.  
 ۶ - ج: التقوی - العدل والفتيا (در نسخه ح: «الصالح» آمده که یا «الفتاح» به کسر (ف) به معنی حکومت است و یا «الفتيا» به معنی «فتوا» و حکم می باشد که به آن صورت تعریف شده است.

عَلَيْهِمْ بِأَعْقَابِ [الأمور] كَأَنَّهُ  
 مَجْدُ الْحَقِّ وَالشَّرِيعَةِ وَالذِّينِ مَحْيِي [سُنَنِ] الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ مَحْيِي  
 مَا كَرَسِيْدِ الْأَمْرِ سَلِيْنِ أَجْوَابِ رَاهِيْمِ اسْمَعِيْلِ، نَاطِمِ أَمُورِ الْمُؤْمِنِيْنَ أَعْلَى اللَّهِ فِي-  
 الْخَافِيْنَ شَأْنَهُ، وَأَعَزَّ فِي الدَّارِيْنَ أَدْوَارَهُ وَأَعْوَادَهُ، عِلْمَهُ جِهَانِ وَ نَادِرَهُ  
 دوران بوده، قریب چهل سال در سره مملکت سلیمان به استقلال متصدی  
 منصب شریعت قاضی القضائی و حکومت شرع منیف گشت، و به حکم شریعت  
 مصطفوی بر حسب مأمور و وجه مرضی اقدام نموده که در آن مدت از یاز  
 طهارت آثار او به لوث مخالفت سنت و آلائش بدعت مشوب و ملوث نگشت،  
 مَا قَامَ عَنْ مَجْلِسِهِ خَصْمَانِ الْإِيَابِ رِضًا، و این زمان قریب صد و پنجاه سال  
 [است]، که منصب شریعت و امور دینی و حکومت مملکت فارس به استحقاق  
 علی الاطلاق تعلق بد این خاندان مبارک که به وفور فضل و تقوی و حلیه درس [ب ۷۶]  
 و تقوی مزین و مجلی است گرفته، و المنه لله که درین کوکب فضل و هنروری  
 در عهد مولانا اعظم مذکور اعلی الله شأنه، به ذروه اعلی اعتلاء پیوسته، و  
 آفتاب سعادات فلك سروری به مکان و مکانت آن جناب عظمت آثار تقوی  
 شعار<sup>۲</sup> اوج ارتقاء و اقترا ن یافته:

فَالذِّينَ مُسْتَبَشِرٌ وَالْمَجْدُ مَبْتَهَجٌ  
 وَالْمَلِكُ مِنْهُمْ رُؤُوسُ الشَّرْعِ مُفْتَخِرٌ

توفی جده المذكور الامام المقدم رابع عشرين رمضان سنة ست وستين  
 و ستمائه. و ولده الکریم الامام بن الامام، قاضی قضاة الاسلام الصارف عمره  
 فی انقاز شریعة سید المرسلین، مولانا رکن الملة والدين یحیی بن اسمعیل فی  
 رابع عشرين رمضان سنة سبع و سبعمائه. و در مصلی شیراز در ساخته رباطی  
 که به نام مولانا سعید رکن الدین مذکور مشهور بوده مدفونند، و جماعتی از  
 ایمه عظام و مشاهیر و اعیان آن عصر تبرک را در جوار حضرت ایشان مدفن

کرده‌اند، از آن جمله مولانا امام ایمنه وقت مظهرالدین زیدانی<sup>۱</sup> مصنف شرح مصابیح و شرح مقامات و شرح لمع و چند کتب دیگر. و یکی مولانا قاضی القضاة السعید سراج‌الدین مکرم، و یکی شیخ شیوخ امام المحدثین جمال الدین ابوالفتح نیریزی. هر یکی در حظیره‌ای مدفونند و علی‌الحقیقه آن قطعه زمین عرصه‌ای از بهشت برین است که اجساد و عظام چندین ایمنه عظام در آنجا جمع گشته، یا خود آسمانی است که مرقد چندین علماء و افاضل هر يك ستاره صفت بر آن سطح عکس انداز آمده، شعر:

سَقَى مَقَابِرَ قَدِ ضَمَّتْهُ كَرْبَتُهَا      دَوَاكِرَ الْمَزْنِ يُرْوِدُهَا وَ إِثَاهُ  
وَدَامَ [مَثْوَاهُ] بِالرَّيْحَانِ مَكْتَنِفًا      مَكْحُولَةً بِلِقَاءِ اللَّهِ عَيْنَاهُ<sup>۲</sup>

### و منهم الشيخ الامام السعید صابن الدین حسین بن محمد بن سلیمان<sup>۳</sup>

از کبار مشایخ شیوخ عصر و ایمنه عهد بوده، سلاطین زمان و اتابکان در باره او عظیم معتقد و معتنی بودند. اخذ علوم حدیث و مسائل شرعی از شیخ شیوخ مقتدی الافاضل و المتمرعین ابو الحسن علی بن عبدالله کرد و بنا بر حسن مؤاخات و طریق موافقتی که با شیخ شیوخ عصر عزالملة والدین مودود زرکوب داشت به تاریخ سنه [عشرین و ستمائه] در خانقاه مبارک او به اتفاق جماعتی از ایمنه و طایفه‌ای از اصحاب حدیث در حضرت شیخ و مقتدای جهان، امام ایمنه المحدثین، کریم‌الدین ابی‌المیمون رشید الشاشی، کتاب مصابیح می‌خواندند. ابی‌المیمون در علوم حدیث و علو اسناد و روایات یگانه جهان بوده و روایت حدیث و تصانیف محیی السنه از امام ایمنه عمادالدین ابی‌المقاتل مناور فرکوه<sup>۴</sup> و امام اورع جنید عصر<sup>۵</sup> نورالدین ابی‌المکارم

۱- رک: تعلیقات، عنوان زیدانی، ج: رملانی.

۲- ج: رک تعلیقات. در مصراع سوم، در نسخه حکمت به جای (مثنوا) (جایی ص ۱۰۶) قیراک آمده است. ۳- ج: + الکوفجالی، شدالازار ص ۱۷۶: الفقیه صابن الدین حسین بن محمد بن سلمان.

۴- ج: + الدیلمی، شدالازار ص ۲۹۴، ح ۷: «عمادالدین ابو مقاتل مناور بن فرکوه‌الدیلمی»

۵- ح: و حدیث عصره

فضل الله النوقانی ، و این هر دو امام اجازت از حضرت محیی السنة داشته‌اند ، و آنچه از احوال و مقامات امام مقدم شیخ الشیوخ فقیه حسین بن سلمان اشتهار یافته بیرون از فضل ظاهر و کمال ورع و زهدت ، در احضار طوایف پریان و اصحاب غیب و جنیان قدرتی عظیم داشت و همواره مطاع و متبع او بودند جماعت مصروعان و مسبوعان را از دعا و همت او بی شک شفا حاصل می‌شد ، و جمعی را که از جنیان آزاری می‌رسید و از ایشان در زحمت بودندی ، معاینه در ابدان و اشباح آن طایفه آواز جنیان به گوش حاضران می‌رسانیدی و ایشان را از شر و معرفت ایشان خلاص می‌فرمودی . در شهر سنه اربع و ستین و ستمائه به جوار حق پیوست و به محلت معروف به بالکت در خانقاه مشهور مدفون است .

### و منهم الشيخ السالك المحقق رکن الدین عبدالله بن عثمان القزوينی

سالکی صاحب بصیرت بود. بعد از احراز کمال فضل و تلبس به شعار [۷۷ب] آداب و ملکه اخلاق به نظرات فیض سبوحیه و جذبات حضرت قدوسیة محظوظ و مخصوص آمده و به وفور مکاشفات ربانی و الهامات حقانی مزین و محلی گشته ، و در شیوه سلوک و آداب طریقت به حضرت شیخ شیوخ صفوة الابدال ، اسوة الاولیاء قطب الدین مبارک کمهری انتما داشت و در طرق تصفیة قلب و تزکیة نفس تاسی به حضرت او کرده بود. و شیوه خدمتکاری خلق و شفقت بر کافه مسلمانان از جناب مبارک شیخ مبارک گرفته .

نقل است که ابو عبدالله اسمعیل حاکم خراسانی رحمه الله علیه فاضلی محقق و مناظری متبرز بود ، به تاریخ سنه احدى عشرة و ستمائه چون به شیراز آمد تفحص احوال مشایخ و گوشه نشینان فرمود و آداب و اخلاق و

طریقت هر يك معلوم کرد. بعد از مراجعت یکی از سلاطین عهد از خدمتش تفحص احوال محروسه شیراز می فرمود. حاکم در جواب بدین نوع تقریر کرد: بیضه شیراز با وجود ایالت اتابک ابوبکر و حصافت امیر فخرالدین و فضل و دهاء عمید، به دو تن معمور و معتبر است: شیخ و مقتدای جهان عزالدین مودود زرکوب شیرازی و نادره عهد و زمان، رکن الدین عبدالله قزوینی، که به همت و خدمت و طریق آداب و اخلاق صورت و شفقت بر خلائق از زمره اکفا و اقران عهد بر سر آمده اند، ولایزال کمر خدمت خاص و عام بر میان بسته، و بی عدت و اهبت و بی واسطه خزینه و دفینه سفره صادر و وارد، معد و مرتب داشته اند. حق سبحانه و تعالی آن دو تن را در آن دیار بدین توفیق محلی گردانیده. و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»<sup>۱</sup>. شیخ شیوخ مذکور قریب دروازه اصطخر بناء خانقاهی فرموده، و مدتی مدید در آنجا خدمت صادر و وارد می کرد، و به تاریخ سنه ثمان و خمسين و ستمائه وفات یافت. به خانقاه مذکور مدفون است، و در این نزدیکی حضرت شهنشاه جهان بان بانی مبانی معدت و احسان، سلطان سلاطین جهان، فرمانفرمای زمین و زمان جمال الدین و الدین سلطان السلاطین شیخ ابو اسحق خلد سلطانه و اعز [الله] فی الخافقین انصاره<sup>۲</sup> و اعوانه، حکم مبارک را انفاذ فرمود، تا قبه ای عالی بر سر مرقد آن بزرگوار بر آورده اند، و به جهت اصحاب استحقاق و طوایف عجزه و ضعفها، همه روزه سفره مرتب فرموده ان شاء الله بدمحل قبول موصل باشد.

[۱۷۸ الف]

طبقة ششم  
 فی ذکر الشیخ الامام المرشد  
 نجیب الملة والدين علی بن بزغش قدس الله روحه،  
 والمشايع الدين فی عصره

شیخ شیوخ عصر و امام ایمة دهر بوده، در طریق سخن گزاری و تحقیق معارف و شیوه درس کتاب عوارف در عهد خود نظیر نداشت. به علوم مراتب و درجات و نشر کمالات، مقامات متقدمان را در طی انداخته سائق سفاین از لی بمقتضی «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ،<sup>۱</sup> و جازبه<sup>۲</sup> سعادت بخش، جَدْبَةٌ مِنْ جَدْبَاتٍ<sup>۳</sup> الْحَقُّ ذَوَاوَرِي عَمَلِ الشُّقْلَيْنِ، به حکم آیت: : أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى<sup>۴</sup>، او را حوالت به حضرت سید صاحب الطریقه، مقتدی ارباب الحقیقه، قطب العارفين، شهاب الملة والدين عمر بن عبدالله فرموده. بعد از تصفیه و تزکیه چون حسن ارشاد پیر و کمال استعداد مرید با یکدیگر انضمام یافت، سیر او در عالم اطوار و ادوار و سفر روح قدس آثارش در مقام جبروت و عالم رغبت و رهبوت و ظهور او به صورت معانی و بروز او در مکنن مکاشفات سبجانی مشاهده فرمود، او را به منصب ارشاد و تکمیل اختصاص داد، و حوالت به سلاک و طالبان شیراز کرد، و کتاب [عوارف المعارف] که از منشآت حضرت او است با خرقه تصوف و مسانید و اجازات مصحوب او گردانید و باز به شیراز فرستاد. و الحق که در آن عهد به وجود مبارکش محروسه شیراز قبه الاسلام و مدینه الآداب بود. مستمرش دان [۷۸ب]

و طالبان به حسن ارشاد و کمال تحقیق و تکمیل او مستظهر و مستبشر می بودند. بسیار کریم النفس، زکی الاخلاق، رفیع المحل، والی رتبه

۱- ان الارض یرثها عبادی الصالحون . آیه ۱۰۵ ، سورة الانبیاء  
 ۲- تصحیح قیاسی  
 ۳- ح :  
 ۴- آیه ۵۰ ، سورة طه  
 است در نسخه ح (حادثه) آمده است که به مناد حدیث بعدی باید جاذبه باشد نه حادثه  
 این حدیث را غلط آورده : «حده من حدثات»

الولاية، که از دامن دولت ارشاد او برخاسته‌اند و هر يك مقتدای ملکی و پیشوای قومی گشته‌اند، و از میامن انفاس عالیة او فائز به مقامات سنیه و درجات عالیه بیهوده‌اند. ولادت مبارکش به تاریخ سنهٔ اربع و تسعین و خمسمائه بوده و در شهور سنهٔ ثمان و سبعین و ستمائه به جوار حضرت حق پیوسته، مرقد مبارکش در خانقاه مشهور معروف، قریب محلت باغ قطلغ از محلات شیراز واقع است. در این نزدیکی حضرت عظمت پناه مخدرهٔ معظمه، بلیس عهد و زمان، نادرهٔ دوران، مؤسسهٔ قواعد المکرمة والاحسان،<sup>۱</sup> ملک [خاتون] بنت الملك الاعظم الاعدل السعيد شرف الدین محمود شاه زیدت عظمتها و تقبلت حسنتها بر سر مرقد مبارکش گنبدی عالی ساخت و مدرسه‌ای از نو بنا فرمود و با آن قبه‌ای ملاحق کرده‌اند و عمارتی بسیار در اطراف و اکناف آن گنبد ساخته‌اند، و ذلك فی جنب مراتب هذا الامام المقتدی، حقیر یسیر.

و منهم شیخ الشیوخ الزمان، برهان المحققین، اسوة  
المحدثین سر الله فی الارضین، صدر الملة والدین،  
ابو المعالی المظفر بن شیخ الامام سعد الدین  
محمد بن المظفر [بن] روزبهان

علامهٔ جهان و مقتدای زمان بوده، میان کمال فضیلت و شعار تقوی و زهدت جمع فرموده:

لَهُ الْقِدْحُ الْمَعْلَى فِي الْمَعَالِي إِذَا أَرَدَحَمَ الْكِرَامُ عَلَي الْقِدْحِ

در فنون علوم متبحر بود، و تصانیف داشت، و در طرز علوم حدیث و ضبط روایات و اسانید مقامات عالیه یافته؛ و آثار مساعی و کمال مراتب او

[۷۹ الف] از آن مشهورتر است که به مزید وضوح حاجت پذیر باشد:



يَفْنِي الْكَلَامَ وَلَا يُحِيطُ بِوَصْفِهِ      أَيَحِيطُ عَائِقَنِي بِمَا لَا يَنْفِدُ

چون آن حضرت از راه نسب و نسبت، جد مادری مؤلف آن کتاب است، به استقصاء در شرح معالی ذات و خصوصیات و کمالات آن جناب خصوص نمودن، مناسب نمی‌داند، تا جمعی از اصحاب اغراض در این باب حمل بر تکلف و تعسف نفرمایند. و فاتش به تاریخ سنه احدی و ثمانین و ستمائه [بوده]. هفت فرزند شایسته از او باز ماندند که همچون هفت ستاره در مدارج زمین هر يك علامهٔ زمانی بوده‌اند؛ شیخ الشیوخ جلال الملة والدين مسعود، و اسوة الاقطاب و شیخ الشیوخ الاسلام حاجی رکن‌الدین منصور، و شیخ الاسلام ظهیر الملة والدين [اسمعیل]، و شیخ الشیوخ زین الملة والدين طاهر، و برهان المحققین شمس الملة والدين عمر، و کشف المشایخ والصدیقین حاجی ضیاء الملة والدين ابوالوقت عبدالوهاب، امام شیخ سعد الملة والدين محمد، پیش از پدر وفات کرده، مدفن شیخ شیوخ مذکور صدرالدین مظفر علیه الرحمه در رباطی است که به محلات باغ نو بنا فرموده، و از اولاد نامدار او و مشایخ هفت‌گانه، پنج فرزند در جوار پدر بزرگوار هم در آن خانقاه مذکور مدفونند. ملک سعید مرحوم قطب‌الدین ملک هرموز برسر روضه ایشان قبه‌ای عالیه بنا فرموده، و الحق در [این] محروسه، سرقد مبارک آن ایامه به مرتبه کعبه شیراز واقع است، مطاف و مناص زمرة زایران و طالبان است. پدر بزرگوار شیخ الشیوخ صدرالدین مظفر امام ایامه عصر سندالمحدثین، سعدالدین ابو منصور محمد بن مظفر و عم نامدارش اسوة الحکماء المتألهین، شمس الملة والدين، ابوالمفاخر عمر بن مظفر المشتهر به حکیم، هر دو در فنون علوم برسر آمده بودند،

(۷۹ خ)

۱- دراصل (ساس) که می‌شود (مناس) خوانده‌دهم (مناص) که وجه صحیح آن است. اگر مناش باشد از مصدر (نوشت) به معنی تناول لیکن معنی (مناص) = ملجاء، درست است.

خاص در طرز علوم حدیث و علو اسانید و امالی در آن عهد نظیر نداشتمند، چنانچه اجازات عالیّه ایشان نزدیک ایمه و اصحاب عظیم معتبر است و همایرویان عن الشیخ الامام المحدث شمس الملة والدين عبدالرحيم السروستانی وعن الامام ابی الفتوح العجلی وعن تاج الدین ابی سعد الکمال الساوی والشیخ عبدالوهاب بن سکینه البغدادی، وقد توفي احداالاخوين سعدالدين محمدبن المظفر سنة اربع وثلثین و ستمائه، و الاخ الاصغر الامام الحکیم العلامه شمس الملة والدين عمر بن المظفر سنة اثنی و ستین و ستمائه و توفي والدهما الامام محیی الشریعة، زين الملة والدين، المظفر سنة ثلاث و ستمایه. و تربت مقدسه این مشایخ و ایمه مذکور در مقبره باغ نو به حظیرهای است که محازی مزار شیخ جعفر حذاء افتاده، والسلام.

### ومنهم الشیخ الامام کھف الایمة، مظهر الشریعة مقتدی الطریقه، امام الملة والدين داود بن الامام السعید عز الدین محمد بن الامام العلامه فریدالدین روز بهان

مقتدای ایمه عصر و عمده افاضل و مشایخ زمان بوده، مکارم اخلاق و ملکات ملک آثارش چون گلزاری آراسته بود. جهانیان از شمال شمائل او همواره تبسم می نمودند؛ و کمال الطاف و اعطاف شاملش چون بحر محیط، عالمیان از آن مشرب عذب اغتراف می کردند.

وَلَيْسَ اعْتِرَافُ الْجَاهِدِينَ لِفَضْلِهِ  
لِشَيْءٍ سِوَى أَنْ لَيْسَ يُمْكِنُهُمْ جَعْدُ

[اتابك ابوبكر] <sup>۱</sup> که پادشاه وقت و فرمانفرمای زمان بود، از غایت اعتقادی که با آن جناب رفیع داشت، تفویض امامت خاصه و احتساب محروسه شیراز به خدمتش کرده بود، مدت های مدید به نفس مبارک خود متصدی این منصب شریف گشته و بدین امر خطیر قیام نموده موجبی که معهود ایمه سلف بوده در این مملکت به امر معروف و نهی منکر مواظبت

فرموده و در شهور سنهٔ احدى و سبعين و ستمائه به جوار حق رسيد ، و قبر [۸۰ الف] مبارکش در خانقاهى مشهور كه بناء آن بزرگوار بود به محلات بيراسته واقع است. خلف نامدارش شيخ الاسلام مقتدى الانام فریدالملة والدين عبدالودود بن داود خليفهٔ عهد و قايم مقام آن ايمهٔ كبار و اسلاف بزرگوار است ، و اکنون مقتداى قوم و شيخ الاسلام شيراز است ، يُدِيمُ اللهُ شُرَائِفَ أَنْفُسِهِ الْمُقَدَّسَةِ

### ومنهم الشيخ العارف اسوة الطالبين ملاذالمهوفين

كهف المستضعفين، جمال الملة والدين الحسين بن محمد يعرف بسرده :

از جملهٔ كبار مشايخ و اولياء نامدار بوده ، بعد از ترقى به مدارج مقامات سنيه ، و وصول و ترفع به درجات عليه ، خدمت صادر و وارد اختيار فرمود ، و در مبادى حال و عنفوان شباب از سر منصب و جاه و مال دنيا بكلى برخاسته و طريق بذل و ايثار و اشفاق و معاونت خلايق اقدام نموده ، به تاريخ سنهٔ ثمان و اربعين و ستمايهٔ وفات يافت ، و به خانقاه مشهور و معروف به زاويهٔ سرده كه مستحدث آن بزرگوار است و خاص جهت فقراء و مسافران بنا فرموده ، مدفون است.

خلف نامدار او شيخ العارفين ، كهف الفقراء و المساكين شمس الملة والدين محمد بن الحسين سرده . بعد از پدر مدتى قايم مقام گشت و به خدمتى پسنديده قيام مى نمود ، و به تاريخ سنهٔ احدى عشرة و سبعمائه وفات يافت و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون است.

ومنهم الامام السعيد الوالى اقضى القضاة الشهيد  
افضل ايمة الطبقات القاضى امام الملة والدين عمر بن قاضى القضاة  
المرحوم فخر الدين ابى عبدالله محمد بن القاضى صدر الدين  
على البيضاوى رحمهم الله

مقتداى ايمه عصر و علامه زمان بوده ، قاضى القضائى ممالك فارس در  
آن عهد به جناب مبارك او اختصاص داشت ، و حكم شرع مطهر كما امر به  
الشارع و رضى عليه ، به تقديم مى رسانيد ، بعد از تمسك به عروة وثقى  
تقوى ، اعتصام به حبل متين درس و فتوى به ورع و كمال تدين و تعفف جناب  
مبارك آراسته مى داشت . روايات عاليه و اسانيد معتبره او از حضرت  
ابى الفتوح عجلى و ابى الفرج ابن على جوزى و ابن سكينه بغدادى و كريم الدين شاشى  
و موفق الدين كازيائى و شهاب الدين عمر سهروردى و نجم الدين ابى الجناب احمد يعرف  
بكبرى الخوارزمى حاصل فرموده ، و خرقه طريقت از خدمت شيخ الشيوخ  
وقت حجة الملة والدين ابهرى پوشيده ، و به شهور سنه ثلاث و سبعين و  
ستمائىه وفات يافته ، و در مدرسه مقربى كه به محلات بازار بزرگ واقع است ،  
مدفون آمده . و خلف نامدار او امام المجتهدين ، افضل المتأخرين ، قاضى  
القضاة السعيد ناصر الملة والدين عبدالله بن عمر كه علامه عالم و مقتداى افاضل  
و ايمه بنى آدم بوده و مصنفات حضرتش آنچه مشهور و متداول است از كتاب  
غاية الفصوى و تفسير قاضى و شرح مصابيح<sup>۱</sup> ، و منهاج<sup>۲</sup> ، و مصباح و طوابع و  
نظام التواريخ<sup>۳</sup> به اقصى بلاد ممالك اشتهار يافته ، به تاريخ سنه ثمانين و  
ستمائىه<sup>۴</sup> در محروسه تبريز به جوار حق پيوست ، و در مقبره چرانداب

[۸۰ب]

۱- اصل مصابيح السنه از امام بنوى و شرح آن از قاضى بيضاوى است . ۲- چ: منهاج

اصول فقه و طوابع و مصباح . ( نام اصلى منهاج اين است: منهاج الوصول الى علم الاصول : مرحوم  
قزوينى مآخذ معتبر و فراوانى در مورد شرح حال قاضى بيضاوى و آثارش ذكر مى كند ، شد الازار ص  
۷۷ حاشيه ۲ ) ۳- ح : تاريخ ۴- ج : ثمان و سبعمايه ( رجوع شود به تعليقات عنوان  
مرگ قاضى )

مدفون است.

**ومنهم الشيخ الامام المفتى المحدث شمس الملة  
والدين محمود بن محمد القزويني**

كان استاذ قراء عصره، مقتداى اهل حديث واصحاب مسانيد وروايات  
بوده، و از ايمه و مشايخ اطراف اجازات عليه حاصل فرموده بود، و به  
تاريخ سنه سبعين وستمائه وفات يافته و در مصلى شيراز مدفون است.

**ومنهم الامام العلامة، افضل المحققين شرف الملة  
والدين الزكى بن عمر بن بهرام**

نادره عصر و اعجوبه زمان بوده، اغلب واكثر علماء و مشاهير شيراز  
از قضاة وايمه مشايخ آن عصر تلامذه آن حضرت بوده اند و به وجود او [۸۱ الف]  
استظهار و اعتضاد داشتند به تاريخ سنه سبع و سبعين و ستمائه متوفى گشته،  
و قبر مبارکش در مدرسه بنجیر خوزی<sup>۱</sup> به صفة جنوبی واقع است.

**ومنهم المولى الامام العالم النحرير، اسوة الافاضل المبرزين  
سراج الملة والدين، ابو الفضائل الحسين بن الشيخ المقتدى عز الملة  
والدين ابو محمد مودود يعرف به زركوب**

از جمله افاضل وايمه متقین بود، به صحبت شيخ الشيوخ شهاب الدين  
سهروردی مشرف گشته، و با شيخ القوم مقتدى العارفين اوحاالدين کرمانی  
مؤانستی و مصاحبتی داشت. فصلی چند تألیف فرموده بود و حقایق ذات وصفات  
[را به] مطالعه حضرتش رسانیده بود، و خدمتش بر فوریک دوجزوالحاق  
آن کرده، و آن کتاب به رساله القلم موسوم است و در طرف عراق اشتهاری

عظیم یافته . روایت احادیث و شرعیات از حضرت قاضی قضاة جمال الدین یوسف بن ابی نعیم المصری می فرمودی ، و کتاب مصابیح و صحاح و چند اربعین از امام ایمة وقت عماد الدین ابی ربیع استماع کرده ، و خرقة تصوف از دست شیخ الشیوخ معین الدین ابی ذرکتکی<sup>۱</sup> پوشیده و به شهور سنه اربع و ستمین و ستمائه به جوار حق پیوسته و در شهر نوبندجان به مزاری که به گنبد خواجه سراج الدین مشهور است درس میدان نوبندجان مدفون است ، والله اعلم .

### و منهم الامام الزاهد نجم الملة والدين

[ محمود ]<sup>۲</sup> بن محمود معروف بمردوز<sup>۳</sup>

واعظی صاحب دیانت محقق بود . علم و عمل با یکدیگر جمع فرموده اوقات شریفه را پیوسته به اوراد و طاعات مزین و محلی می داشتی . یکی از مریدان معتقد در مجله باغ قطلخ خانقاهی عالی معتبر به جهت او بنا کرد . و در آنجا وعظ می فرمودی و از شاد خالایق کردی . به شهور سنه ست و تسعین و ستمائه وفات یافت . و در آن خانقاه مذکور مدفون است . پدر بزرگوارش ، الادیب الناسک ، مقدم الدین محمد به تاریخ سنه اربع و خمسين و ستمائه وفات کرد ، و هم در آن رباط مدفون است .

[ ۸۱ ب ]

### و منهم الشيخ الامام العالم اسوة الافاضل والایمة

المتبرزين ملك المشايخ الواعظین جمال الدین محمد بن الامام المقرئ

الامام بالمسجد البغدادی<sup>۴</sup>

از کبار ایمة و افاضل عصر بوده ، و در فنون علوم از احادیث و علم کلام و

۱- ج : کنکی ، ح کنکی (با ناء) شد الازارص ۵۷ ، کنکی (با ناء مثلث) توضیح بیشتر در حاشیه ۳ همان کتاب آمد .  
 ۲- ح : ندارد  
 ۳- ج : الامام الزاهد الشیخ المتورع ذوالمقامات المالیه و الکرامات المتوالیه نجم الدین محمود بن محمد معرف بمردوز شد الازارص ۲۶۲ : الشیخ نجم الدین محمود محمد بن ابی القاسم المعروف بمردوز ، ولی نسخه ح : محمد بن محمد معروف بمردوز  
 ۴- ح : ندارد

عربیت تصانیف معتبر داشت. به تاریخ سنهٔ سبعین و ستمائه وفات یافت، و در رباطی که بیرون شهر، قریب دروازهٔ کازرون افتاده است، مدفون است.

### و منہم جامع الکمالات صاحب الاوقات نجیب الدین محمد بن علی بن محمد

از جمله عرفا و سلاک وقت به حسن آداب اخلاق و وفور فضل و کمال دانش بر سر آمده بود و اعیان مملکت و سلاطین عهد عظیم معتقد خدمتش بودند. مدتی عمر التفات به اهل دنیا و مال دنیا نکردی، و به قناعت و فقر و فراغت ایام مبارک را محلی و مزین داشتی. انتما و انتساب او به شیخ الاسلام عزالدین یزدی بوده، در سنهٔ تسع و خمسين و ستمائه در رباطی که شیخ الاسلام عزالدین زرکوب به جهت صوفیان و اصحاب خلوات بنا فرموده بود، مدفون است. از جمعی صلحاء و گروهی به انبوه استماع دارم که زیارت قبر او در دفع تب سه روز عظیم مجرب است و مفید. شیخ الشیوخ حسین بن سلمان در مشیخه، که تصنیف فرموده، ذکر مزایا و خصایص او به شرح نموده است.

### و منہم الامام العلامة ابوالقاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی :

از جمله مشایخ و ایمه و افاضل زمان بوده، پیوسته به افادت و درس علوم مواظبت نمودی، و در علو اسناد و روایات عالیه بی نظیر بوده، و اکثر ائمهٔ عصر روایت احادیث و علوم تصوف و شرعیات از حضرت اومی فرمایند؛ و او روایت حدیث از امام اوحد حافظ ابی‌المبارک عبدالعزیز آدمی و ابو مقاتل مناویر الدیلمی می‌فرماید؛ و ایشان هر دو از حضرت محیی السنه روایت می‌کنند. به تاریخ سنه [۸۲ الف] عشرين و ستمائه وفات یافت، و در مقبرهٔ سلم از طرف جنوب به حظیرهای که مزار و مرقد شیخ حسین کردوست مدفون است.

و منهم الشيخ الامام ، كهف العرفا ، سند الاوليا ،

اصيل الملة والدين عبدالله بن مسعود بن محمد بلياني

شاهد مشاهد غيب و حامی حمامه كرامت و والی ولايت بود . خورشيد  
 آسا دائماً از فيض قدوسيت خالی نبود، همواره عكس انوار و تجليات حضر تش  
 به ظهور پيوستی ، و در اظهار كرامات و كشف مغيبات هر زمان از حضرت  
 ربوبيت به روح مقدس او الهام رسیدی . خاطر خطيرش همچون صحيفه لوح  
 محفوظ هميشه به نقوش اسرار غايب عكس دادی . هر صورت كه از غيب اشارت  
 بدان فرمودی ، البته از مكنن غيب به عالم شهود ظهور يافتی . زبان حق گوی  
 عرفاء عصر زبان او را ترجمان لوح محفوظ می گفتند . سن مبارکش به هفتاد  
 رسید ، و به تاريخ سنه ثلاث و ثمانين و ستمائه به جوار حضرت حق پيوست ،  
 و در خانقاه معروف به قريه بليان مدفون است . پدر بزرگوارش برهان  
 الواصلين ، امام الدين مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن الشيخ علی الدقاق النسائي  
 از اسباط شيوخ ابي علی دقاق بوده ، در فارس بدشاهت رأی و معالی قدر و فضیلت  
 ذات متفرد گشت . بعد از نود سال كه طريق تفرید و تحقيق روزگار بگذرانید ،  
 به شهور سنه خمس و خمسين و ستمائه وفات یافت . شيوخ خرقه و پير تربيت  
 او مقتدی الطوايف ، جامع الطرايف اصيل الدين محمد [الشيرازی] از كبار مشايخ  
 عصر بوده ، و خرقه طريق از شيوخ مرشد ركن الدين سنجاسی به وی رسیده ، و  
 شيوخ طريق او شيوخ رباني قطب الدين ابهری بوده و او از خلفاء شيخ الشيوخ  
 ابي نجيب سهروردی بود ، و خرقه شيخ ابي نجيب به روايتی از طرف شيخ  
 ابي العباس نهاوندی به حضرت شيخ و مقتدای جهان شيخ كمير ابي عبدالله خفيف  
 می رسد ، و به روايتی از طريق احمد غزالی به شيخ جنيد بغدادی می پيوند .

[ ۸۲ ب ]



نقل است که شیخ شیوخ اصیل‌الدین شیرازی، از معاصران حضرت شیخ روزبهان قدس سره، و همواره با حضرت او جهت جمعی جوانان صاحب‌جمال که لایزال در صحبت او بودند، انکاری می‌ورزیدی، و به آن واسطه مجال طعن یافته بود. اتفاقاً روزی میان مجلسی در افتاد و بر جوانی نوخاسته شیفته‌گشت، چنانچه بی‌قرار ماند و زمام اختیار از دستش بدر رفت. مدتی سر در ربه‌انقیاد و مطاوعت آن جوان کشید و تسلیم رأی او شد و خدمت آن پسر به‌جان اختیار کرد. روزی به حکم ابتلاء ظرفی خمر بردست او داده و به حمل آن او را تحکم و تکلیف نموده، شیخ شیوخ روزبهان با او برابر باز آمد فرمود که: شیخ برو این بار بکش تا بعد از این انکار درویشان نکنی. شیخ اصیل‌الدین ظرف خمر بینداخت و در قدم شیخ افتاد و معلوم کرد که آن صورت از حضرت عزت امتحانی بود و ترک کرد، و در تاریخ سنه ثمان عشر و ستمانه وفات یافت، و هم در بلیان به خانقاهی معروف، مشهور به خانقاه شیخ اصیل‌الدین شیرازی مدفون است.

الشیخ الامام العالم زین‌الدین علی بن سعید بن نجم‌الدین محمد از جمله افاضل ایمه و کبار مشایخ عصر بوده، و پدر شیخ الشیوخ الآفاق مقتدی مشایخ الایام، امین‌الدین قدس روحه بود. در فنون علوم سعی فرموده و کتاب مصایح و کتب احادیث در خدمت قاضی القضاة السعید مجدالدین، رکن الاسلام اسمعیل بن نیکروز خوانده بود، و تحصیل علوم در خدمت امام عالم مجدالدین فرغانی و شمس‌الدین ابی‌سعد محمود بن یعقوب کرده، و در شهر سنه ثلاث و تسعین و ستمانه وفات یافت و در کازرون به خانقاه خلف‌نامدار او شیخ الاسلام امین‌الدین محمد<sup>۱</sup> مدفون است، و در جوار قبۀ شیخ زاهد ابوبکر همدانی.

[۸۳ الف]

۱- محمد (مرحوم قزوینی در حاشیه شد الازار ص ۴۸۶ ضمن بیان شجره مشایخ بلیانی کازرونی حاشیه ۴ می‌نویسد) این همان شیخ امین‌الدین است که حافظ در قطعۀ مشهور خود در حق او گفته: دگر بقیۀ ابدال شیخ امین‌الدین ☉ که یمن همت او کارهای بسته‌گشاد.

### شیخ امام عالم ابوالقاسم عبدالرحیم بن محمدالسرورستانی

از جمله افاضل و مشایخ عهد بود. پیوسته به افادت و درس علوم مواظب<sup>۱</sup> و مشغول بودی اتابک ابوبکر عظیم معتقد خدمتش بودی، و هر وقت که اتابک به خدمتش رفتی او را وجد و حالی نمودی که اصلاً التقات به او نمی‌کرد. و در تاریخ سنه<sup>۲</sup> عشرين و ستمائه وفات یافت و در مقبره<sup>۳</sup> سلم [به حظیره] شیخ شیوخ حسن کرده مدفون است.

### شیخ زاهد عقیف‌الدین محمد بن قطب الزمان عبدالرحمن

مقتدای زمان و متحلی به حلیه اشفاق و احسان بوده، مقامات عالیه و کرامات متلاً لیه آن حضرت در اقطار و اصقاع مزید اشتهاری گرفته که در شرح و بسط آن حاجت تکلف و تقریر و بیان و تجریر نیست. به شهرور سنه<sup>۴</sup> ست و سبعین و ستمائه به جوار حق پیوست و در قصبه فاروق به خانقاهی که بناء اتابک ابوبکر بن سعد بوده، و اکنون موسوم و منسوب به حضرت او است مدفون است. و بعد از او برادرزاده او امام زاهد شیخ شیوخ تاج‌الدین اسمعیل بن محمود بن عبدالرحمن مشهور به عمو اسمعیل، قایم مقام گشته و در شهرور سنه<sup>۵</sup> ثمان و تسعین و ستمائه وفات یافت، و بعد از او خلف نامدار او شیخ الشیوخ عزالدین عبدالرحمن الملقب به عمو نمره قایم مقام پدر گشت، و به تاریخ سنه<sup>۶</sup> ثمان و عشرين و سبعمائه به جوار حق پیوست، و در خانقاه مذکور به جوار پدر و عم پدر مدفون است.

## العالم العامل و الامام الكامل المتكلم المتطبب صاحب الاخلاق الحميدة والعقيدة السليمة كمال الدين ابوالخير بن مصلح المتطبب

حکیمی متألّه و طبیبی متدین بود، که در عصر خود نظیر نداشت و علوم شرعی و دینی استحضار کرده و اعتقادی عظیم در بارهٔ مشایخ عصر داشتی، و از انقباس ایشان استمداد می نمودی، شیخ الحکماء و صفوة الافاضل المتورعین زین الحکماء المتألّهین شیخ زین الدین علی خلف نامدار شیخ الاسلام قطب-الطریقّه عزالدین مودود زرکوب الشیرازی به استجازه پدر بزرگوار ملازمت خدمت او کرد، و کلیات<sup>۲</sup> و بعضی از کامل الصناعه<sup>۳</sup> در خدمتش بخواند و به تاریخ سنهٔ تسع و خمسين و ستمائه وفات یافته و در بقعهٔ باهلیه مدفون است<sup>۴</sup>]

۱- تذکر: از شرح حال عرفاء در طبقه پنجم چاپی = (طبقه ششم نسخهٔ حکمت) شرح حال عارف مذکور نیامده که ما آن را در اینجا اضافه کردیم. شرح حال این عارف در صفحه ۱۲۸ و ۱۳۹ چاپی آمده است. ۲- منظور: الکلیات فی الطب: سدیدالدین محمود معروف به ابن رقیقه متوفی ۶۳۵ است (رک تعلیقات عنوان کتاب کلیات) ۳- کامل الصناعه فی الطب المعروف بالملکی تألیف علی بن عباس المجوسی که برای عضدالدوله ساخته است (کشف الظنون). ۴- شرح حال این شخص نه تنها در نسخهٔ حکمت نیامده بلکه در شدالازار و ترجمهٔ آن به نام هزار مزار هم نیست. مرحوم قزوینی در حاشیهٔ شدالازار ص ۴۹۲ سطر ۱۴ از زبان قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی متوفی ۷۱۰ چنین می نویسد: و که کتاب کلیات قانون ابن سینا را نزد هموی خود سلطان الحکماء کمال الدین ابی الخیر بن المصلح الکاظمی شروع کردم . . . . .»

### طبقه هفتم

در ذکر طایفه‌ای از اعیان ائمه و اکابر شیوخ نامدار که از اعداد  
مشایخ شیراز بوده‌اند و این ضعیف به صحبت مبارك ایشان مشرف گشته  
و حق استادی بر این ضعیف ثابت فرموده‌اند .

و منهم شیخی و خالی و من افتخر به فی جمیع احوالی ،  
شیخ الاسلام، مقتدی الانام عضد الطالبین ، كهف الواصلین ،  
مرشد السالکین ، افتخار زوار البیت الحرام و السایرین ،  
حاجی رکن الدین منصور بن المظفر بن محمد بن  
مظفر بن روزبهان بن طاهر نور الله تریقه .

[۸۳ب]

فهرست شمایل و فضایل عالمیان ، و دیباجه مناقب و مآثر جهانیان  
بوده ، قریب هفتاد سال به ارشاد و نصیحت خلق مواظبت نمود که در طرز  
مناصحت آنچه وظیفه حق گوئی بود و ابلاغ باشد، اهمال نفرمود ، و اجتهاده  
النَّافِعِ فِي إِظْهَارِ الْحُجَّةِ وَالْإِرْشَادِ فِي الْمَحَجَّةِ مِنَ الْمُسْتَفْضَى الْمَشْهُورِ ، شرح  
شمه‌ای از فضیلت خاندان مبارك و قدمت دودمان شریف او در طبقه پنجم کرده  
آمد، و این ضعیف بعضی از صحیح بخاری به قرائت شیخ الشیوخ المتورعین، فخر  
الملة والدين ادام الله شرایف انفاسه القدسیه ، از خدمتش استماع کرده و  
کتاب مصابیح از اول تا باب الترحل خوانده، و اجازات عالیه از او حاصل  
کرده و استظهار دینی و دنیاوی بدان است، و در تاریخ سنه اربعین و سبعمائنه  
وفات و در قبه‌ای که مرقد پدر بزرگوار او است مدفون است .

و منهم الشيخ الامام العالم المرشد ملك المشايخ والافاضل  
المتورعين<sup>۱</sup> ظهير الملة والدين عبدالرحمن [بن]<sup>۲</sup>  
علي بن بزغش عليه الرحمة

از کبار مشايخ و ائمه عصر بوده، نباهت ذکر و وجاهت قدر او از آن روشن تر است که به مزید وضوحی حاجت افتد، و آثار مساعی و مقامات محمود او در صنوف احوال و صروف احوال از آن زیاده تر است که به بیان اقناعی مجری و محزی گردد، و این ضعیف بعضی از کتاب عوارف در تاریخ سنه ثلاث عشره و سبعمائنه در حضرتش خوانده و به خط مبارک او اجازت حاصل کرده، و در تاریخ سنه اربع و عشر<sup>۳</sup> و سبعمائنه وفات یافت و در جوار پدر نامدار مدفون است والله اعلم.

[۸۴ الف]

و منهم الشيخ الامام العالم كهف الايمه المحدثين ،  
رکن الملة والدين بن الصدر الدين بن الامام العالم السعيد شمس الملة  
والدين محمد<sup>۴</sup> بن صفی

بزرگوار دین و زبده اهل یقین، و مقتدای ائمه حدیث و تفسیر بوده، در فن حدیث و علوم اسناد و روایات از اکفاء و اقران بر سر آمده، این ضعیف کتاب کنز الخفی از مصنفات جد بزرگوارش صفی الدین عثمان کرمانی در خدمتش خواندم، و کتاب مصابیح، من اوله الی آخره، بعضی به سماع و بعضی به قرائت پیش خدمتش بحث کرده ام. در تاریخ سنه سبع عشره و سبعمائنه به جوار حق پیوست.

۱- ح : المتنوعین ؛ ۲- ح : بن (شداالازار ص ۳۳۸ : ظهير الدين عبدالرحمن بن علي  
يسر شيخ نجيب الدين علي بن بزغش ص ۳۳۴) ۳- ج : هشرين ، شداالازار ص ۳۳۹ ص ۷ : «توفي  
في رمضان سنة ست عشرة و سبعمائنه» مرحوم قزوینی در حاشیه ۳ همان صفحه می نویسد : و این اخیر (یعنی  
تاریخ ۷۲۴ ضبط نسخه جایی) قطعاً سهو نسخ است . ۴- ج : - بن (غلط است ، بنا به تصریح  
نسخه جایی ص ۱۲۱ ، محمد بن صفی و شداالازار ص ۴۰۱ ، محمد بن الصفی ، نام جد عارف مورد بحث است).

## و منهم الامام العالم الرباني نورالدين محمد بن الحاج عثمان الخراساني رحمة الله

اورع ائمه عصر و ازهد علماء ایام بود. از رقبه صباح تا رقبه رواح، به درس و فتوی و صلاح و تقوی مشغول بودی، و در اصول شرعیات و فقه دین استحضاری تام داشت. این ضعیف کتاب حاوی<sup>۲</sup> به تاریخ سنه ۷۰۰ و سبعمائه در خدمتش خواندم و مدتها استفادت از آن جناب تقوی شعار نموده‌ام، و به تاریخ سنه ۸۰۰ و اربعین و سبعمائه وفات یافت و در طرفی از مسجد صاحب زاهد فخرالدين فخرآور<sup>۳</sup> مدفون است.

## و منهم المولى الامام العلامة المجتهد، قدوة اعظم المجتهدین، قطب الدين ابوسعید محمد السیرافى

امام ائمه جهان و افضل فضلاء عصر بوده، و در فنون علوم و تقوی متبحر و در صنوف درس و فتوی متبرز<sup>۴</sup>. تصانیف او از تفسیر<sup>۵</sup> توضیح کشف و شرح لباب نحو و شرح قصیده عمید<sup>۶</sup> و غیرها در اکناف و اقطار جهان انتشار یافته. این ضعیف از اول کتاب توضیح کشف تابعش، **يَسْأَلُكَ** **عَنِ الْمَجِيْضِ**<sup>۷</sup> استماع از آن حضرت کرده‌ام. و کتاب مفتاح العلوم فی المعانی و البیان بتمام در حضرتش خوانده‌ام، و به شهر سنه ۸۰۰ و عشرين و سبعمائه به جوار حق پیوسته و پدر بزرگوارش؛ امام ائمه الدنيا، صاحب الحکم و الفتيا، صفی‌الدين ابوالخير مسعود بن محمود بن ابی الفتح السیرافى، که

[۸۴ب]

۱- پ: عثمان (غلط است، شدالازار ص ۷۹: مولانا نورالدين محمد بن الحاج شرفالدين عثمان الخراساني] ۲- رك تعليقات عنوان [حاوی] ۳- مرحوم قزوینی در حاشیه ۴ ص ۳۸۶ شدالازار، می‌نویسد: «ما نتوانستیم بنحو قطع و یقین معلوم کنیم که این صاحب فخرالدين مشهور به فخر آور که بوده است ولی به قرینه . . . گوئیم . . . بلاشک امیر ابو بکر فخرالدين ابو بکر بن ابو نصر حوایجی وزیر معروف اتابك ابو بکر بن سمد زنگی است. . .» ۴- ح: متبرس ۵- شدالازار ص ۴۳۱ تهذیب الکشاف . ۶- رك تعليقات عنوان میدهد. ۷- آه ۲۲۲ سورة البقره

او را در هر باب حاصل<sup>۱</sup> سیاق بر اطلاق معین بوده ، و جمال فضل و آداب او [۸۴ ب] به گلغونه تقوی و تدین مزین ، بیرون از منصب درس و اجتهاد مدتی از طرف اتابك سعد کوچک ، وزارت مملکت فارس به وی مخصوص آمده ، و کتاب تنقیح کفاف ، به چهار مجلد از مصنفات او است . و در تاریخ منتصف رجب سنه ثمان و سبعین و ستمائه وفات یافته ، و به مصلی شیراز در جوار حضرت مولانا اعظم ، افضی القضاة ، السعید رکن الملة والدین یحیی ، مدفون گشته .

### و منهم الامام ناصر الاسلام ، مههد قواعد الاحکام ، استاذ الایمة ، ناصح الایمة

تاج الملة والدین<sup>۲</sup> محمد بن الامام شرف الدین ابراهیم الزنجانی قدس سرماهامی متورع و فقیهی متدین بود . مؤلفات مولانا اعظم سعید قاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر را ، علیه الرحمه ، از کتاب غایة القصوی ، و طوابع و منهاج و مصباح ، هر یکی را شرحی مفید معتبر نبشته ، و خود با وجود فضل و منصب تدریس<sup>۳</sup> و فتوی ، اعتقادی عظیم با طرف صلاحاء و گوشه نشینان داشتی ، و خرقة طریقت از دست شیخ شیوخ حسن بلغاری پوشیده بود ؛ و این ضعیف کتاب منهاج و طوابع ، هر دو کتاب از اول تا به آخر در حضرتش خوانده ام . و به شهور سنه اثنی و عشرين [و سبعمائه] عزیمت سفر دریا جزم فرمود ، و در شهر دقئی با دلی پردرد وفات یافت . پدر بزرگوارش افضل ایمة المتورعین شرف الملة والدین ابراهیم به در دروازه نو نزدیک هزار شیخ

۱- ح : حسیل ۲- ج : - محمد . . . الدین مضافاً این که قطب الدین محمد پسر صفی-  
الدین ابوالخیر مسعود [شداالازار ص ۴۳۰] است و تهذیب الکشاف نوشته شخص اخیر است نه از آن پسرش  
در شداالازار ص ۴۳۳ مصنفات شخص مورد بحث را نام می برد : التقریب فی التفسیر ، و توضیح الحاوی  
فی الفقه و شرح اللباب و شرح القصیده العمیدیه و الاغراب فی الاعراب . بنابراین ، گفته صاحب شیراز  
نامه منشوش به نظر می رسد قسمتی از نام کتاب پدرش یعنی [کشاف] را با بخش اول اسم کتاب پسر یعنی  
توضیح [از توضیح الحاوی] را سرهم کرده مجموعاً اسم مجعول توضیح کشاف را سهواً یاد داشت کرد و  
با این که کاتب آن‌ها را سهواً استنساخ نمود . ۳- ح : تدریس .

سوسی مدفون است .

و منهم شیخ الاسلام صاحب الكشف و الالهام ملک الطریقه،  
عمده [هدایة الطرقات] قدوة مشایخ الطبقات سرالله  
فی الارضین ، امین الملة والدين ، محمد بن علی بن مسعود

سند المجتهدین ، مجیبی مآثر سید المرسلین ، شیخ شیوخ جهان ، و  
مقتدای اهل زمین و زمان بود ، طبقات ارباب طلبیات و طوایف سلاک و اهل  
جذبات را در این عصر ملاذ و ملجاء به غیر آن جناب نمی دانستند ، و به حسن  
ارشاد و کمال افراد او و جهانیان مزید استظهار و اعتضادی تمام داشتند . [۸۵ الف]  
مقامات متقدمان در طی لسان انداخته ، هم در طهارت ذات و کمال ولایت و  
عالو درجات زبده اقران آمده ، و هم در غزارت فضل و لطافت طبع و رخصت  
خلق انگشت نمای جهان بوده ، و هم آوازه کمالیت ذات و صیت<sup>۱</sup> حسن  
ارشاد و بزرگواری او جهانگیر گشته . درویشان و اصحاب و مریدان او  
تا به حدود چین و اصقاع مشرق و طرف دریا بار تا به سقسین و بلغار بر  
حرمت [وجود]<sup>۲</sup> مبارک او جمله معزز و مکرمانند ، و هر یک پیشوا و مقتدای  
جهانی گردیده اند . خرقه طریقت از دست عم بزرگوار ، اوحدالدین عبداللہ بلیانی  
قدس سره ، پوشیده ، و در طریق مسافرت حجاز ، جمعی از اهل الله و ایمه  
[را] دریافته ، و به اخلاق و آداب این طایفه تأسی فرموده . و این ضعیف ،  
به کرات و مرات که به شرف صحبت مبارکش استسعاد نموده ام از کلمات و  
انفاس روح پرورش استفاده کرده ام ، و به سبیل استطراف مسموعات و لطائف  
تفسیر و احادیث نبوی و آثار مشایخ و اشعار ، در کتابی جمع کرده ام ، و قدوة  
افعال و اقوال خود ساخته ام ، و در تاریخ غره رمضان سنه سبع عشره و



سبعمائه در کازرون تلقین ذکر از آن حضرت ستمدهام، و بدان معنی مستظهر  
و مفتخر گشته‌ام. وفاتش به تاریخ سنهٔ خمس و اربعین و سبعمائه بوده، و  
در خانقاهی که موسوم به آن حضرت است، قبر مبارکش اکنون مقابل لب  
طلب سالکان و صدیقان روی زمین گشت و السلام.

## خاتمة الكتاب

### به دو فصل ایراد کرده آمد

فصل اول : در ذکر طبقات سادات عظام و طایفه‌ای از اهل بیت نبوت و دودمان عصمت و طهارت که به مرقد مبارک و مقدم متبرک ایشان<sup>۱</sup> زمین شیراز مطیب و مشرف گشته . [ ۸۵ ب ]

فصل دوم : در ذکر طبقات مشایخ و مشاهیر ایمه و اعیانی که اسامی ایشان در افراہ عوام شیراز ، به موجبی که از سلف به‌خلاف رسیده ، و القاب و کنیت و اصل و انساب ایشان از هیچ مشیخه و هیچ نقل معتتمد علیہ معلوم نگشته ، هم بدان موجب که اشتهار پذیرفته ، ایراد کرده می‌شود .

### اما فصل اول

در ذکر ایمة عظام و سادات و اعیانی که اعتراء<sup>۲</sup> و انتساب ایشان به دودمان نبوت و خاندان طهارت بوده صلوات الله علیهم :

منهم الامام بن الامام ، والمزن بن الغمام والسيف بن الصمصام  
و الشبل بن الضرغام . كشف الضر و البؤسى ،  
الامام احمد بن موسى عليه السلام

شرفات شرف آثار مزار مقدس و معالی رتبت تدرج معطر امام زاده معصوم كالشمس السارقة بين التراب والنجوم ، به مشهور و مکتوم از آن

برتر است که به زبان قلم سر زده ، تحریر رود .

قَبِيلَ لِي لِمَ قَرَرْتُ مَدْحَ ابْنِ مُوسَى      وَالْخِصَالَ الَّتِي تَجَمَّعْنَ فِيهِ  
 قُلْتُ لِأَهْتَدِي بِمَدْحِ إِمَامٍ      كَانَ جَبْرِيْلُ خَادِمًا لِأَبِيهِ  
 وَقَدْ رَشَّحَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ الْمُبَارَكِ مُتَّبِعًا كَأَنَّوَصِي الْمَلُوكِ وَمَقْسَمًا  
 لِلْقَسَمِ عِنْدَ الْخُصُومَاتِ وَدَفَعَ الشُّكُوكَ فَكُلَّ مَرِيضٌ أَكْرَبًا عَلَيْهِ قَدِ انْتَعَشَ ،  
 وَكُلَّ مُخْلِصٌ زَارَهُ فَبِحَلِيَّةِ الصَّبْرِ<sup>۳</sup> انْتَقَشَ حَتَّى قَبِيلَ إِتْمَا قَبْرُ الْإِمَامِ  
 أَحْمَدَ بْنَ مُوسَى تَرِياقَ لِمَنْ لَدَعْتَهُ حَيَّةَ الْبُؤْسَى

پدر نامدارش امام معصوم موسی کاظم بن الامام جعفر الصادق بن [الامام  
 محمد الباقر بن ] الامام علی بن زین العابدین و طهر الطاهرین بن امیر المؤمنین  
 الحسین بن الحکیم الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ، در شهور سنه ثلاث  
 وثمانین و هائمه در مدینه السلام بغداد وفات کرد. قبر مبارکش هم در آنجاست. [۸۶ الف]  
 در زمان خلافت هرون الرشید بوده ، و از کتب ایمه بدین موجب منقول افتاده  
 که هفده پسر و نوزده دختر [داشت]. اسامی پسران نامدار او بدین موجب  
 یافته ام :

علی بن موسی ، حمزة بن موسی ، ابراهیم بن موسی ، عباس بن موسی ، اسمعیل بن  
 موسی ، قاسم بن موسی ، جعفر بن موسی ، هرون بن موسی ، احمد بن موسی ، محمد بن  
 موسی ، حسین بن موسی ، عبدالله بن موسی ، عبیدالله بن موسی ، اسحق بن موسی ،  
 [زید النار] بن موسی ، فضل الله بن موسی ، سلیمان بن موسی .

از این ایمه مذکور سه برادر در شهر شیراز اند و تربت مطهر ایشان  
 در این سرزمین مشهور و مبین است ، و آثار و لایات و کرامات در مزارات  
 ایشان به تظاهر پیوسته و به تواتر انجامیده . اما قبر امامزاده معصوم  
 امیر احمد بن موسی در میان شهر ، قریب مسجد نو افتاده امیر مقرب الدین مسعود

بن بدر که از خاصگیان و مقر بان اتابك [بن] ابوبکر بن سعد<sup>۱</sup> بوده عمارتسی در خاطر داشت. و در آن جایگه قبری یافته‌اند مکشوف گشته، شخص مبارک او همچنان در حال اعتدال، تغیر و تبدیل درو تأثیر ناکرده. خاتمی که در انگشت مبارکش بود، احتیاط فرموده‌اند؛ منقش، بوده به نام احمد بن موسی<sup>۲</sup>. ایمه و افاضل و عقلاء و اعیان شیراز جمع گشته‌اند و تحقیق کرده، صورت در حضرت اتابك معروض داشته‌اند. اتابك ابوبکر مشهدی بر آنجا ساخته و عمارتی فرموده و به مرور زمان اشتهار یافته، و خلق شیراز بعد از آنکه به کرات و مرات در حالت فروماندگی و حیرت التیجاء بدان جناب کرده‌اند و استمداد نموده‌اند و مقاصد و مطالب ایشان محصل آمده. بدین منوال آن مشهد مبارک اشتهار یافته تا در این وقت که به تاریخ سنه اربع و اربعین و سبعمائنه، حضرت علیه بلیس عهد و زمان، ناشره المعدلة و الاحسان، مؤسسه مبانئ الخیرات، مهبدة قواعد الحسنات، از فواضل و صدقات مقبول، بر سر روضه مقدسه او قبه‌ای عالی بر آورده که در رفعت با چرخ چنبری [۸۶ ب] برابری می‌کند و چه جای آن است که اگر باقمر عرش و سطح کرسی همسری کند، روا باشد. و مدرسه‌ای رفیع با آن گنبد ملاحق کرده، و جماعتی تمام از صالحا و عباد و متصوفه، و گروهی از علماء و ایمه عظام هر یکی [علی] قدر حالهم و مراتبهم، در آن بقعه شریفه مقرر فرموده، و اکنون در مجموع مواضع و مشاهد بدین رونق مزاری معتبر معمور کسی نشان نداده. امیدوارم اثر قبول این خیر به موقع به ایام دولت فرزند نامدار او شهنشاہ اسلام،

۱- ج : اتابك سعد بن ابی بکر سعد و ح : اتابك سعد ابوبکر بن سعد. ولی صحیح اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود است که پدر اتابك سعد بن ابی بکر بوده و مدت سی سال حکومت کرد و امیر مقرب الدین بنا به گفته مستوفی [تاریخ گزیده ص ۵۰۵] بزرگترین امرای او بسود نه از خاصگیان پسرش اتابك سعد بن ابی بکر که : «به دوازده روز بعد از وفات پدر درگذشت» [تاریخ گزیده ص ۵۰۶] در هزار مزار ص ۱۰ : امیر مقرب الدین مسعود بن بدرالدین، ضبط شد . ۲- د هزار مزار ص ۱۰ :

تکین آن نقش بوده که : العزّة لله میر احمد بن موسی الرضا .

فرمانفرمای هفت اقلیم، اسکندر ثانی، بانی مبانی جهانبنانی ظل الله علی الاطلاق، جمال الدنيا والدين، شیخ ابواسحق خلد ملکه برسد. انشاء الله تعالی وحده العزیز. و برادر او، امام زاده<sup>۱</sup> به حق محمد بن موسی رضوان الله علیه، برابر مزار بزرگوار او قریب بازار بزرگ مدفون است. و یکی دیگر امام زاده<sup>۲</sup> معصوم الحسین بن موسی<sup>۱</sup> در محلت باغ قتلغ<sup>۲</sup> از محلات شیراز افتاده، و به کنبد باغ قتلغ اشتہار دارد. در اوایل که شخص مبارکش ظاهر گشت<sup>۳</sup>، در ایام سلطنت اتابک بوده، و بر سر قبر او کنبدی ساخته بود، و به مرور ایام از حال خود بگردید، اما اسم کنبد بر آنجا برقرار باقی است.

و منهم المخدرة المعصومة الطاهرة المطهرة المحترمة المعظمة  
ام کلثوم بنت اسحق بن<sup>۴</sup> محمد بن زید بن امیر المؤمنین الحسین بن  
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

[۸۷ الف]

پدر نامدار او [را] اسحق کوکبی<sup>۵</sup> می گفتند، و از مشاهیر ایمه و سادات حسنی بوده، و در زمان تعدی ظلمت آخر عهد مروانیان به شیراز آمد. چه در آن زمان اکثر و اغلب اسباط و اولاد ایمه معصوم از دیار مألوف خود جلاء وطن اختیار دانستند، از بیم قتل و نهب<sup>۶</sup> و حرق و صلب و انواع بیداد که بر خاندان عصمت و دودمان طهارت می رفت و در جمیع اصقاع و اطراف هر یک به نوعی مستغرق گشتند. ام کلثوم علی<sup>۷</sup> نفسیها المطهرة و روحیها المقدس

- ۱- ج، + علیه الصلوة والسلام. شرح حال حسین بن موسی بن جعفر الصادق در شدالازار ص ۲۶۰ آمد.
- ۲- ح: قتلغ، ولی ضبط آن در شدالازار ص ۲۶۰ و چایی شیراز نامه ص ۱۵۱ و نیز در خود نسخه حکمت کراراً [قتلغ] با [تا منقوط] آمده است [رک تعلیقات عنوان قتلغ]
- ۳- شدالازار ص ۲۶۰ ضمن شرح حال این شخص، زمان قتلغ را زمان ظهور او می نگارد.
- ۴- ج: - بن محمد. در شدالازار ص ۱۶۱: و هو ابن محمد بن زید بن الحسن بن علی المرتضی، مرحوم قزوینی بافحص بلیغ خاص خود در حاشیه ۲ همان صفحه می نگارد که «احتمال بسیار قوی می رود که اصل عبارت متن چنین بوده: و هو ابن ابی محمد الحسن بن زید بن الحسن بن علی المرتضی، باشد» چون بنا بر آنچه که در عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب آمده، زید بن حسن پسر جز به نام حسن نداشته و اسحق پسر این حسن مکنی به ابو محمد بوده و بعداً در اثر سهو نساخ افتادگی حاصل شد. ۵- ج: - کوکبی، رک تعلیقات عنوان کوکبی ۶- ح: نهیب

سلام الله به این زمین افتاد، و در آن عهد سلطنت شیراز به ایالت عمادالدوله تعلق، گرفته بود. و از مشاهیر مشایخ فارس، شیخ احمد بن الحسین، به تقدم تمکن یافته، چون از مقدم مبارک او وقوف یافت، مزید استبشار و استظهار نمود، و مراسم احترام و حقوق خدمتگاری خاندان به تقدیم می‌رسانید. گویند که ظلمه در جمیع اقطار استیلا داشتند. حضرت آن مخدومه معصومه در موضعی از طرف شیراز قریب محلت باغ نو نزدیک خانه احمد بن الحسین چند روز مخفی گشت. چون ظلمه وقوف یافتند، تفحص و طلب کردند و او را بدیدند در گوشه‌ای خزیده. آن موضع را با زمین راست گردانیدند و این زمان همچنان بر سر او هم در آن زمین مبارک مدفون است.

ومنهم الامام بن الامام ، الطود بن المنیر و البحرین البصیر  
و البدل بن الاثیر علی بن حمزة بن [الامام] موسی الکاظم بن  
[الامام] جعفر الصادق بن الامام [محمد الباقر بن] المعصوم  
[الامام] زین العابدین علی بن امیر المؤمنین الحسین بن  
[امیر المؤمنین] علی بن ابیطالب ۱.

سَقَاهُمْ مِّنَ الْتَّنَنِيمِ كَأَسَارِوَيْدَةٍ      وَلَقَاهُمْ عِزًّا بَدَارِ اَمَانٍ ۲  
وَأَنَاهُمْ رَوْحًا وَرِيحَانًا وَبَهْجَةً      عَلَى الرَّوْضَةِ الْخَضْرَاءِ بَيْنَ جَنَانِ

برادر پدر او علی بن موسی [را] در بغداد به تاریخ سنه ۴۰۰ و مائتین زهر دادند و رنجور گشت، و عزیمت طرف خراسان فرمود و در مشهد طوس هم بر آن تاریخ به جوار حق پیوست. علی بن حمزه نو خاسته بود و دور خلافت نبوت به مامون خلیفه رسیده، و ایذاء و قتل و صلب او لاد رسول علیه السلام در خاطر داشت. از بغداد بگریخت و پیاده به شیراز آمد،

۱ ج : + صلوات الله عليهم (شرح حال ایسن امامزاده در شداالازار ص ۳۶۶ و هزار مزار ص ۱۲۶ آمده است) ۲- ح : لقاهم الله عریداً بدار امان (که کاملاً غلط و ناموزون است)

عهد سلطنت مامون<sup>۱</sup> بود . حکم مامون متعاقب به ایذاء و افناء امام زاده می رسید . جمعی از ملاءین ظلمه بر سر او ناختمند و او را شهید کردند . قبر مبارکش بیرون دروازه اصطخر به مشهدی که به علی حمزه اشتهار دارد واقع گشته .

ومنهم العبد المظواع والمنعم المظاع ، ابو الحسن زید اسود بن  
ابی اسمعیل ابراهیم بن ابی عبدالله محمد بن القاسم الزینبی بن  
ابی ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن  
امیر المؤمنین الحسن بن علی بن ابی طالب

از خاندان نبوت و دودمان عصمت و طهارت ، غصنی بود برومند از کبار ایمه و سادات جهان بر سر آمده به عهد ایالت و سلطنت عضدالدوله به شیراز آمد . عضدالدوله خوابی دیده بود و اتفاقاً مقدم شریف او با آنچه او را نموده بودند موافق آمد از سر اعتقاد با آن حضرت تقرب نمود و دختر خود را به زنی به او داد ، و بعد از کمال بلوغ و حصول رشد و ظهور نجابت الحسین بن زید اسود بود ، و بعد از کمال بلوغ و حصول رشد و ظهور نجابت ایالت و حکومت شریعت و مناصب دینی شیراز علی الاطلاق به جانب رفیع او محصص آمد ، و در زمان وفات هم در آن موضع مدفون گشت ، و دختر عضدالدوله که حلیم او بود پهلوی قبر مبارک او را دفن کردند ، و این زمان هردو قبر در مشهد مقدس علی بن حمزه افتاده چنانچه قدم زائران اول به قبر ایشان هردو می رسد و آنگاه به اندرون مشهد می رفتند .

ومنهم النقیب النقباء فی عصره ابی المعالی جعفر بن الحسین بن  
محمد بن زید بن الحسین بن زید اسود

از اسباط زید اسود به کمال ورع و تقوی و علو قدر و سمو منقبت

۱- ح : در عهد سلطنت عضدالدوله بود . ( و این غلط بسیار فاحش است که عصر عضدالدوله تاریخ ۳۳۸ — ۳۷۲ ) با زمان مامون خلیفه متوفی ۲۶۸ مقارن باشد )

برسر آمده بود، وهم به اندرون مشهد کریم علی بن حمزه قبله گاه قبر مبارک او مدفونست .

### و منهم المرتضى الامام السيد السعيد ، القاضى القضاة الولى ، قاضى شرف الملة والدين محمد بن عز الدين اسحق بن ابى المعالى

چراغ دوده اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم ، و واسطه قلاده نبوت و رسالت بود . و پنجاه سال در شهر شیراز حدایق شریعت را به ارقام<sup>۱</sup> ارقام فتوی آرای موشح و مرشح ساختند ، نبیره نقیب النقباء ابی المعالی جعفر بن الحسین بوده ، پدر نامدارش عزالدین اسحق ، نقیب النقباء ، مرتضى سعید مجدالدین اسمعیل که از اجداد کرام قاضی قضاة مرحوم سید قطب الدین محمد بود ، و قاضی شهاب الدین سه برادر بودند . احکام شرعیات و قضا و نقابت و احتساب در آن عهد تعلق به آن خاندان مبارک گرفته بود ، و ایمه و مشایخ و اعیان آن عصر مثل شیخ شیوخ روزبهان و امام<sup>۲</sup> ارشد الدین علی نیری و شیخ المشایخ نجم الدین عبدالرحمن بیضاوی و سند الطبقات الصوفیه ، خواجه عزالدین مودود زرکوب ، جمله به خدمتش متردد و معتقد و مستظهر بودند ، و به شهور سنه<sup>۳</sup> احدی و اربعین و ستمائه<sup>۴</sup> وفات یافت ، و به مدرسه ای مشهور در سراجان مدفون است .

### السید الشریف النقیب الحسیب ، نظام الدین احمد علوی

مآثر و مفاخر حضرتش زیادت تر از آن است که در صدر بابی یسا در

۱- ح : باز قایم ( ط : صوات تحریف شده به ارقام است ) .  
۲- ح : تبریزی ،  
۳- ح : سنه عشرين ، شذالازار ص ۲۹۳ : توفی فی سنة . . . و ستمائه ، مرحوم قرظینی در حاشیه ۴ همان صفحه می نگارد : « جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه (شذالازار) سفید است » . ما آن را از روی

نسخه جامی شیرازنامه ص ۱۵۴ در اینجا نقل کردیم .



دیباچه کتابی شرح توان داد . به شهور سنه ثلاثین و خمسمائه به جوار حق پیوسته ، و در بازار گیوه دوزان بدمجالت بیراسته به مدرسه شریفی مدفون است .

### و منهم المرتضى الرضى، والمجتبى الامام الولی، ناصر الدین ابى القاسم الناصر بن عمر بن ناصر الهاشمی<sup>۱</sup>

از جمله اکابر سادات و ایمة عظام و نقباء ، به علم و تقوی اشتهار یافته بود ، و به روایت احادیث نبوی و اسانید عالییه در عصر نظیر خود نداشت ، و ایمة وقت اجازات و روایات خدمتش عظیم معتبر می داشتند . و در رباط مقاریضی به جوار اسلاف و اجداد عظام خود مدفون است .

### و منهم الشریف العالم المتکلم المحدث حیدر بن المنور الهاشمی

از جمله سادات و ایمة زمان ، به فضل و تقوی و درس و فتوی مشهور و معروف بود ، و در عصر اتابك سعد زنگی اشتهاری عظیم یافت ، چنانچه [۸۸۸ب] مشارالیه گشت . و به شهور سنه عشرة و ستمایه وفات یافتند و به مدرسه منکوبرسه در جوار مزار ام کلثوم مدفون است والله اعلم .

### و منهم ابوالسایب بن اسحق الشامی

از سادات شام بوده و در اوایل عهد سلطنت عضدالدوله به شیراز آمد و شعراتی چند از فرق مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم از اجداد خود به توارث یافته بود ، با خود داشت . هنگام وفات وصیت فرمود تا آن شعرات در چشم او نهند و با او دفن کنند. آن مویها با او در خاک نهادند و این زمان

۱- ج : شرح حال ابن عارف را ندارد ( و همچنین در شدالازار و هزار مزار ذکری ازین بزرگوار نهد )  
۲- ج : ابوالنساب . شدالازار ص ۱۳۵ : «الشیخ ابوالنائب من اولیاء الله المقربین . قبل ان اباه کان تاجر اکثر المال وکان له ابان ، احمد همامی ابوالنائب»

مزار مبارکش به در سلم به موی رسول الله اشتهار دارد.<sup>۱</sup>

**ومنهم السيد العالم المتقی المتورع المحقق المتفرد  
[علی بن] ۲ عرب شاه بن امیر انبه الحسینی**

در علوم شرعیات و فنون ادبیات بی نظیر بوده و با وجود کمال فضل در شیوه تفرید و طرز توحید دستی عظیم داشت، و مجالس حکم و قضا مدتی به رای او قایم بود، و در آخر عهد عزلت و انقطاع اختیار کرد. و به تاریخ سنه خمس عشر و ستمائه وفات یافته و به در سلم مدفون است. شجره طهارت آثار و اصل کریم او به دو غصن انفصال یافته: از یک طرف مرتضی سعید عزالدین اسحق [بن] الامام العالم ضیاء الدین علی بن عرب شاه که از جمله ایمه و واعظ عصر بود به علم و تقوی بر سر آمده، و در محلات دشتک مدفون است. و از طریق دیگری: مرتضی سعید مغفور بهاء الدین حیدر بن عرب شاه بن عرب شاه که به کمال زهدات و غزارت علم و علو مرتبت و سمو منقبت از اکفا و اقران قصب السبق ر بوده بود. پدر نامدار تاج تارک علما و سادات زمان تاج الدین محمد<sup>۳</sup> که امروز مقتدای ایمه و واعظ مملکت است، [بود] **إِنَّ هَذَا لَوْلَدَ الْحَرِيْقَتَيْدِي بِأَبْنَائِهِ الْغُرِّ، نَدَعِي اللَّهَ شَرَأُفَ أَنْفَاسِهِ الْمَقْدَسَةِ .**

**السيد العالم الزاهد الورع ، قدوة الاوتاد ، عصمة العباد ،  
اصیل الدین عبدالله بن علی بن سعد العلوی**

[۸۹ الف]

یگانه عهد و مشارالیه زمان بوده، صاحب تقشف و ورع، و در متابعت احکام و شریعت نبوی به اقصی الغایه کوشیدی، و اوقات شریفه را به احیاء سنن مصطفوی صرف فرمودی. شعر:

۱- رك تعليقات عنوان موی رسول . ۲- ج : فی الحق والدین علی بن عرب شاه بن امیر انبه . ح : - علی بن . (شرح حال نواده این بزرگوار در شدالازار ص ۳۰۰ آمد) ۳- ج : - تاج الدین محمد (شدالازار ص ۳۰۱ : الامیر تاج الدین محمد بن حیدر) .

وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ بِمُسْتَنْبِرٍ  
أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ

به تاریخ سنهٔ خمس و ثمانین و ستمائه وفات یافت ، و قبر مبارکش در مزار مشهور و معروف به محلّات سراجان افتاده ، همچون تریاك دواء دلهای غمناك است .

وَمِنْهُمْ الصَّارِفُ عَمْرَهُ فِي أَنْوَاعِ الْقَرَابَاتِ<sup>۲</sup> ، الْمُرْتَضَى السَّعِيدِ الْوَلِيِّ ،  
نَقِيبِ النَّقَبَاءِ تَاجِ الدِّينِ جَعْفَرِ بْنِ اِبْرَاهِيمِ بْنِ الْحَسَنِ النَّقِيبِ

نقیب النقباء فارس بوده ، سن مبارکش به هشتاد و نه سال رسیده بود که به غیر از تفقد و طریق مردم‌داری و مراقبت گوشه‌نشینان اختیار نفرمود ، و با وجود کمال منصب و علو مراتب ، عظیم معتقد صالحا و گوشه‌نشینان بودی ، و خاص تعلق ارادتی با حضرت شیخ شیوخ الاسلام خواجه عزالدین زرکوب داشتی ، و خرقهٔ طریقت از دست مبارک او پوشیده و بدان افتخار فرمودی ، و به تاریخ سنهٔ ثلاث و سبعمائه وفات یافت ، و در طرفی از دارالسیاده شیراز که ملاحق مدرسهٔ مرتضی اعظم سعید سید مجدالدین ابویعلی است مدفون است ، و مرقد مبارکش مزاری مجرب است .

## فصل دوم

از خاتمه در ذکر مزاراتی چند [که] در شیراز مشهور و معروف ، و اسامی آن مزارات در زبان عوام افتاده و اشتہاری گرفته ، هر چند اسامی این مشایخ بدون مثبت در کتابی و یا در مشیخه‌ای محقق نگشته ، بدان موجب که تا غایت به استفاضه معلوم گشته<sup>۳</sup> در حیز تحریر آورده می‌شود : [۸۹ الف]

۱- ج : - و رك تعليقات : وليس .. . ۲- ج : قربات (چنین است در اصل ولی محتمل است که قرائت جمع قرائت و اشاره به علم قرائت قرآن باشد) . ۳- ح : نگشته .

### ومنهم الشيخ زيدان بن عثمان<sup>۱</sup>

مزاری بزرگوار است و بهر حاجت که توجه به آن حضرت می نمایند، مقاصد به حصول پیوسته و ایمة سلف، آن مزار مبارك در استمداد همت عظیم معتبر دانسته اند، و اکثر طوایف بر آنند که از نسل امیر المؤمنین عثمان عفان بوده، آن مزار بزرگوار در محلت دشتک افتاده، و این زمان مفرخ آل سلمان، فخرالدین عبدالرحیم سلمانی بر سر مرقد مبارك اوقبه ای رفیع بر کشیده، و بقعه ای ملاحق آن مزار کرده. **تَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ حَسَنَاتِهِ .**

### ومنهم الشيخ محمد بن الهيثم

از کبار مشایخ متقدم بوده، و مزار مبارك او در محلت پالان گران دشتک به علمدار رسول الله صلی الله علیه و سلم مشهور است. و این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین<sup>۲</sup> حمزة زرکوب قدس سره شنیده که روایت فرمود از جد بزرگوار خود خواجه عزالدین زرکوب قدس سره که به تاریخ سنه ثلاث و اربعین [و ستمائه] فرموده بود که اولیاء و ابدال در شیراز از سر روضه شیخ محمد<sup>۳</sup> الهیثم غایب نمی کردند، باید که در آن مزار به ادب قدم نهند که مقام ارباب حضور است.

### ومنهم منذر بن قيس

آن مزار مبارك در مقبره<sup>۴</sup> باغ نو افتاده محاذی رباط ابو زرعه اردبیلی<sup>۴</sup>

۱- ج : زندان . رك تعليقات عنوان (زيدان) ۲- ح : + احمد (غلط است چون نام خود مولف احمد بوده و نام پدرش ابوالخیر حمزة بن حسن می باشد . رجوع شود به مقدمه کتاب حاضر در قسمت شرح حال مولف) و نیز در شدالازار من ۳۲۴ ضمن شرح حال الشيخ ابوسعید محمد بن الهیثم، می نویسد: « نقل عن الشيخ شهاب الدين الذهبي » ( یعنی زرکوب ) ذکر احمد نشده است . ۳- ج ، و در شدالازار من ۳۲۴ سطر ۷ : + بن ۴- الشيخ ابو زرعه (به ضم زاء) عبدالوهاب محمد بن ایوب اردبیلی متوفی ۴۱۵ (شدالازار من ۲۳۳-۲۲۵)

و زیارت حضرت او عظیم منجیح و مفید است ، اما حقیقت احوال کما ینبغی معلوم نگشت .

### ومنهم الشيخ ابراهیم الکرجی

مزار مبارک [ او ] در کوچهای از محلات بالک افتاده ، و از قدماء افاضل و مشایخ عصر بوده بر صندوق او دیدم نبشته : قَتِلَ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَ مِائَتَيْنِ ، وَاللَّهِ اعْلَمُ بِخَبَائِدِ الْأُمُورِ .

### الشیخ دولت

مزاری معروف مشهور است ، و بر لوحی که بر سر او نهاده اند بر این [ ۱۹۰ الف ] نوع نبشته که از اولاد ابراهیم بن مالک اشتر بوده و حقیقت این خبر معلوم نگشته .

### شیخ عروه

مزاری مشهور معتبر است ، و آن به حضرت شیخ انتساب دارد . بسیاری گویند که از صحابه بوده ، و بعضی بر آنند که از تابعین است ، و جمعی گویند یکی از علماء حدیث بوده ، و حقیقت این خبر مسطور ندیده [ ام ] .

### ومنهم منذر بن عبد الله بن منذر

اکثر و اغلب عوام بر آنند که از اولاد منذر قیس بوده . منصب سلطنت به اختیار ترک فرموده ، و او را شاه منذر گویند و مزاری متبرک و موضعی انیس است بر سر محلت دزک افتاده است ، و این ضعیف ، حقیقت احوال آن بزرگ به حقیقت در هیچ کتاب ندیده ام .

### معاذ جبل

در شیراز موضعی معتبر از جمله مواضع و مزارات مشهور است ،

و اکثر عوام گویند که صحابی بوده و بدین معنی در غلط‌اند زیرا که معاذ جبل که از اکابر صحابه بود، به شیراز نرسیده و در دیار شام به طاعون عمواس وفات کرده، و هم در آنجا مدفون است. ظاهراً نام او موافق نام معاذ افتاده، و یکی از جمله مشایخ بوده.

و در ذکر سلاطین و ایمه و مشایخ شیراز علی سبیل الایجاز به این مقدار اختصار کرده آمد **وَاللّٰهُ [اعلم] بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ وَآلْمَتَوَلَّيْهِ أَصْلَاحِ الْجَمْعِ بِرُؤْسِ الْعِلْمِ بِالصَّوَابِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَي رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ**. تمام شد کتاب شیرازنامه در یوم **الرَّبْعَاءِ** ثانی عشرین رجب المرجب سنه ثلاث و ثلثین و ثمانمائه.

حواشی و تعلیقات

و

فهرستها





ابن سريج : ابوالعباس احمد بن عمر بن سريج الفقيه الشافعي ، در شیراز منصب قضا داشت و در حدود ۴۰۰ مجلد کتاب و رساله تألیف کرد که در جملگی به تقویت مذهب شافعی پرداخت و به سال ۳۰۶ در بغداد در گذشت و در محله کرخ مدفون شد (ابن خلکان ج ۱ ص ۲۱)

ابن مقله : مردی است خطاط که خط نث و توثیح و نسخ و ریحان و رقاع و محقق از مخترعات اوست در ۳۱۰ هجری (منتهی الارب - و نیز رجوع شود به مقله ) ابوحنیفان التوحیدی: (متوفی در حدود ۴۰۰ ه ق) علی بن محمد بن العباس التوحیدی ، فیلسوف معتزلی در شیراز (یا نیشابور) متولد شد ، ابن جوزی گوید که زنادقه اسلام سه نفر اند: ابن راوندی ، توحیدی ، ابوالعلاء معری ، بدترین آنها توحیدی است .

تألیفات او: المقابسات - الصداقة والصدیق - البصائر والذخائر - الامتاع والموانسه - الاشارات الالهیه - المحاضرات و المناظرات - تقریظ الجاحظ - مثالب الوزیرین .

منابع : طبقات السبکی ۴ : ۲ - بغیة الوعاة ۳۴۸ - ارشاد الاریب (یا معجم الادباء) ۵ : ۳۸ و ۴۰۷ - میزان الاعتدال ۳ : ۳۵۵ - مفتاح السعادة ۱ : ۱۸۸ - لسان المیزان ۶ : ۳۶۹ - امراء البیان ۴۸۸ و ۵۴۵ - مجلة الكتاب ۱ : ۳۶۰ - مجلة المجمع العربی ۸ : ۱۲۹ ، ۲۰۷ و ۲۶۹ - دائرة المعارف الاسلامیه ۱ - ۳۳۳ - ۳۳۵ . کتاب ابوحنیفان التوحیدی ، سیرته و فلسفته تألیف عبدالرزاق محی الدین . الاعلام زر کلمی ۵ : ۱۴۴ .

ابو منصور: مراد، ابومنصور بن عمادالدین الله (عزالملوک ابو کالنجر مرزبان) بن سلطان الدولة بن بهاء الدولة بن عضدالدوله، است که (مدت ۸ سال حکومت کرد و فضلویه شبانکاره بر او خروج کرد در سنه ۴۴۸ و او را بگرفت و به قلعه محبوس کرد، همانجا درگذشت و فارس در تصرف فضلویه آمد) (تاریخ گزیده ص ۴۲۵)

ابونصر: مستوفی در تاریخ گزیده، بخش دیالمه سه تن را به کنیه ابونصر ذکر می کند:

۱- ابونصر بویه بن رکن الدولة ملقب به مؤیدالدوله متوفی ۳۷۳ (ص ۴۱۶ - ۴۱۷)

۲- ابونصر بن عضدالدوله ملقب به بهاء الدولة متوفی ۴۰۴ (ص ۴۲۳).

۳- ابونصر بن عمادالدین الله بن سلطان الدولة بن بهاءالدوله ملقب به ملک الرحیم متوفی حدود ۴۴۷ (ص ۴۲۵).

اما عبارت شیراز نامه در ذیل شرح سلطنت بهاءالدوله و جنگ او با باکالنجر: بدین صورت که: «ابونصر بگریخت» کاملاً سهو است و صحیح آن «باکالنجر (صمصام الدوله) بگریخت» می باشد چون بهاءالدوله همان ابونصر است که با برادرش باکالنجر مخالفت و جنگ کرد و چنان که در شیراز نامه اندکی بالاتر از جمله مورد بحث به این قضیه اشاره شد و هم چنین در گزیده ص ۴۲۳ س ۱ با این عبارت توضیح داده می شود که: «عاقبت صمصام الدوله بگریخت» نه ابونصر (یا بهاءالدوله).

اکار: کشاورز و دهقان و برزگر. جامی در نفحات الانس ص ۲۸۶ همین لقب را آورده نیز در شدالازار ص ۴۹ آمده: الشیخ ابوعلی الحسین بن احمد بن احمد الاکار ولی در هزار مزار (که ترجمه شدالازار است) ص ۳۴ باذیاد ضبط شده است که معنی آن در برهان قاطع مرادف با اکار است (تحقیقات مرحوم قزوینی در شدالازار حاشیه ص ۴۹)

اولاد امام موسی علیه السلام: حاج شیخ عباس قمی به نقل از شیخ مفید می نویسد که آنان سی و هفت نفر می باشند: ۱۸ تن ذکور و ۱۹ تن اناث و اسامی ایشان بدین طریق است: حضرت علی بن موسی (ع)، ابراهیم، عباس، قاسم، اسمعیل،

جعفر ، هارون ، حسن ، احمد ، محمد ، حمزه ، عبدالله ، اسحاق ، عبیدالله ، زبیده ، حسین ، فضل ، سلیمان ... همو به نقل از عمدة الطالب به نقل از شیخ ابو- نصر بخاری نقل کرده که شیخ تاج الدین گفت که اعقاب حضرت کاظم علیه - السلام از ۱۳ فرزندش می باشد ... چهار نفر دیگر آن ها اولادشان نه بسیار بود و نه کم و ایشان ...

زیدالنار و عبدالله ... (المنتهی الامال ص ۱۴۹) بنا بر این ضبط نسخه چاپی شیراز نامه صحیح و ضبط نسخه حکمت غلط است .

ایوان : در متن به غلط ایران ضبط شد (هرچند در فارسنامه ابن بلخی نیز ص ۱۳۸ ایران ضبط شده است) چون ترجمه طربال است باید معنی آن ایوان باشد کما این که ابن بلخی می نویسد (ص ۱۳۸ س ۱۳) «وعرب آن را طربال گویند» و نیز لی سترنج می نویسد (ص ۲۷۵ س ۱۹-۲۱): « در وسط شهر (فیروز آباد) تا قرن چهارم و بعد از آن عمارتی وجود داشت موسوم به طربال که در زبان پارسی به معنی ایوان است و این ایوان بر فراز تلی ساخته شده بود» طربال در لغت به معنی هر بناء بلند و برجی که از دور مشاهده می شود، جمع آن طربایل (المنجد).

باقلانی: قاضی ابوبکر محمد بن طیب بصری بغدادی که بر شیوه و پیرو ابوالحسن اشعری واز مناظره کنندگان نامبردار است ودر ۴۰۳ درگذشت. جریان مناظره او با شیخ مفید و جهت شهرت او به باقلانی را مرحوم حاج شیخ عباس قمی در هدیه الاحباب ص ۱۱۷ از مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری نقل می کند که خلاصه اش این است که قاضی در برابر استدالات شیخ مفید عاجز شد و به هر چیزی تمسک می جست سرانجام خواست به کنایه شیخ را ملزم کند که او را پیش حاضران شرمنده نسازد لذا گفت: **الك في كل قدر مغرفة** ، یعنی آیا ترا در هر دیکه کفگیری هست؟ شیخ در جواب گفت: **نعم ما تمثلت بادوات ابیک** یعنی خوب کردی که به دیک و کفگیر که از ادوات پدر باقلا پزت است تمثل نمودی . باقلانی ملزم شد و اهل مجلس بر او خندیدند .

باکالیجار : مرحوم قزوینی در حواشی شد الازار ص ۵۳۰ استظراداً ضمن توضیح کلمه بنجیر می نگارد ، کلماتی نظیر بنجیر و شمگیر و باکالیجار... از اعلام دیالمه بوده که به مرور استعمال آن مهجور شده است . باید افزود که این کلمه به

صورت‌های با کالنجار، و با کلنجار، ابو کالنجار ضبط شده است.  
**بنجیر**: به صورت بانجیر نیز آمده است، شیخ با نجیر بن عبدالله الخوزی به ابن اسم معروف است (شداالازار ص ۲۹۶) مرحوم قزوینی تحقیق مبسوطی در باره این کلمه هم در حاشیه صفحه مذکور و هم در ص ۲۲۹ تا ص ۵۳۷ فراهم کرده است که در این مختصر ننگند، ناگفته نماند که آقای کریمی - مصحح شیراز نامه مغاوط از این تحقیق کاملاً بی خبر بودند والا در برابر کلمه بنجیر خوزی، علامت استفهام نمی گذاشتند؛ به عقیده علامه قزوینی، این کلمه نظیر وشمگیر از اعلام دیالامه است و مرکب از دو جزء می باشد: بن، بان + جیر - گیر.

**ثعالبی**: علامه ابومنصور عبدالملک بن محمد اسمعیل نیشابوری (۳۵۰ - ۴۲۹) از آن روی ویرا ثعالبی گویند که از پوست‌های روباه پوستین کردی. وی از نامداران عالم ادب بوده، نگارنده‌های او در شرق و غرب مشهور و متداول است و بزرگترین آن‌ها یتیم‌الدهر فی محاسن اهل العصر، است و دیگر فقهاء المغد، سحر البلاغه و سر البلاغه... (نقل به اختصار از لغت نامه مرحوم دهخدا ذیل عنوان ثعالبی)  
**جغری بک**: در نسخه حکمت جعفری بیک ضبط شد که قطعاً سهو کتابت است. در تاریخ کزیده ص ۳۵۵، ۳۹۸، ۴۲۷، ۴۵۳ همه جای به صورت جغری بک ضبط شده است ولی در تاریخ جهان آراء قاضی احمد غفاری ص ۱۰۷ جغری بک ضبط و توضیح شد که اسم او داود و کنیه اش ابوسلیمان و لقبش جغر بیک (در نسخه بدل جعفر بیک) و برادر بزرگ طغرل بیک است و در ۴۵۱ در گذشت. در روضه الصفا ج ۴ ص ۲۴۹ و ص ۲۶۳ (چغر بیک) ضبط شده است. در این کد اسم مذکور مرکب از دو کلمه جغر (یا جغری) + بک = بیک است شکی نیست ولی به صورت جعفر بیک غلط است.

**دیلمی**: مراد شیخ ابوالحسن علی دیلمی معاصر با شیخ کبیرا ابو عبدالله محمد بن خفیف (متوفی ۳۷۱) و صاحب کتاب مشیخه (در شرح حال شیخ کبیر و کرامات او) بود گفته‌هایش بسیار مورد استناد جنید شیرازی صاحب شداالازار قرار گرفت، وی در مقدمه آن (ص ۴ س ۱) به عبارت: تذبیلا لما ذکره الشیخ الدیلمی هدف از تالیف کتابش را که تعقیب بر نامه دیلمی و دیگر مشیخه نویسان بوده است بیان می کند.

**زبدان**: ضبط این کلمه در شیراز نامه چاپی ص ۱۵۸ به غلط (رندان) آمده، شداالازار

ص ۱۳۰: «الشیخ زیدان بن عثمان، گویند که وی از اولاد امیرالمومنین عثمان بن عفان داماد رسول (ص) است. در کتاب المعارف ابن قتیبه و دیگر کتب تتبع کردم ولی از میان فرزندان عثمان کسی را به نام (زید) یا (زیدان) نیافتم، گویند الف و نون در زیدان تثنیه است نه برای الحاق زیرا نام هم گور او (زید) است لذا آن دو را زیدان گویند.»

زیدانی: ضبط این کلمه در تمام نسخ شدالازار به صورت (ز - ی - د - ا - ن - ی) آمده در نسخه شیرازنامه حکمت به شکل فوق ولی بدون نقطه لکن در نسخه چاپی ص ۱۲۹ رمانی آمده، مرحوم قزوینی می نویسد (حاشیه ۶ ص ۴۴۵ شدالازار): و این بدون شک تصحیف همان کلمه زیدانی است جنید شیرازی در شدالازار ص ۴۴۴ می نویسد: «مولانا مظهرالدین ابوعلی الحسن بن محمود الزیدانی الشارح لاحادیث سیدالمرسلین ... و صنف فی کل فن باکمل بیان ... توفی فی محرم ۶۶۲»

سالبه: بنا بر تحقیق مرحوم قزوینی (در حواشی شدالازار ص ۴۷۶ به بعد و حاشیه ۱ ص ۱۸۰) این کلمه فارسی است مرکب از سال + به، یعنی کسی که هر سال او از سال گذشته او بهتر است یا بهتر خواهد بود. آنچه در شیرازی نامه چاپی ص ۱۰۰ آمده، ابوالحسن سالبه بن احمد بیضاوی، غلط است و باید ابوالحسین باشد. شدالازار ص ۵۴: «شیخ الشیوخ ابوالحسین» حواشی قزوینی ص ۴۷۶: ابوالحسین احمد بن جعفر بیضاوی معروف به ابن سالبه.

سجاسی: شدالازار ص ۳۱۱ حاشیه ۱، به صورتهای سجاسی، سنجاسی، سیخاسی آمده است و بنا بر تحقیق عمیق و مبسوط مرحوم قزوینی، سجاسی (س ج ۱ س ی) منسوب به سجاس قصبه‌ای هست از محال زنجان و واقع در ۶ فرسخ جنوب مایل به شرق زنجان. مراد از عارف مذکور؛ شیخ ابوالغنائم رکن الدین سجاسی از عرفای قرن هفتم می باشد، تفصیل بیشتر در شدالازار ص ۳۱۱ تا ۳۱۴. اما مرحوم قزوینی در یادداشت هایش ج ۳ ص ۱۶۲ می نویسد: «سنجاسی یا سنجان یا سجاسی، شیخ رکن الدین سنجانلی ملقب به شاه سنجان که جامی صریحا گوید (نجات ۳۷۴): «از ده سنجان خواف است»... امیر نصرالله سنجانلی از احفاد رکن الدین محمود شاه سنجان (حبیب السیر ج ۳ ص ۷۸)

سردوز: ضبط این کلمه در تمام نسخ شدالازار (ص ۲۶۲) چنین است لکن در شیراز- نامه نسخه حکمت ، (سردوز) باشین ضبط شده ولی در نسخه چاپی که موافق است با نسخه مرحوم قزوینی و نسخه اوقاف مجموعه الیس که کتابخانه مرکزی آنرا خریداری کرده، سردوز ضبط شد. این کلمه شهرت شیخ نجم‌الدین محمود بن محمد بن ابی‌القاسم عارف وزاهد نامدار متوفی ۶۹۷ یا ۶۹۶ می‌باشد.

سلطان‌الدوله: (سلطان‌الدوله بن عضدالدوله - متن) این اشتباه است و باید صمصام - الدوله بن عضدالدوله باشد زیرا سلطان‌الدوله نام پسر بهاء‌الدوله بن عضدالدوله می‌باشد. شرح مفصل حالاتشان در تاریخ گزیده ص ۲۲ تا ۲۳ آمده است. سیروانی: طبقات‌الصوفیه سلمی ص ۵۱: «سمعت ابوالحسن السیروانی...» در حاشیه همان صفحه ترجمه عبارت نفحات‌الانس (نسخه خطی دارالکتب مصری، شماره ۳۰ ورقه ۶۶) آورده شد: «علی بن جعفر بن داود ابوالحسن السیروانی الکبیر من سیروان المغرب، کان ینزل دمیاط...» ولی مرحوم قزوینی که هم از نفحات‌الانس نقل می‌کند، کنیه سیروانی را ابوالحسین ضبط کرد (رجوع شود به حواشی شدالازار ص ۴۷۸ حاشیه ۴)

صابی: ابواسحق‌الصابی، ابراهیم بن هلال بن ابراهیم زهرون متوفی به سال ۳۸۴ در بغداد. منشاء پرورشگاه او شهر بغداد بود بعداً به خدمت عضدالدوله بویی و عزالدوله بختیار بیوست. (الکتاب‌التاجی) را در اخبار آل بویه تألیف کرد. او مردی دانشمند و ادیب و خوش قلم بود. رسائل صابی مشهور اهل علم و بنا به شرط نظامی عروضی در چهارمقاله ص ۲۲ برای دبیری مطالعه آن ضروری بود. (برای تفصیل بیشتر رجوع شود به مقاله آقای ویکتورالکک در مجله دانشکده ادبیات. سال، ۱۲، ش ۱، ص ۷۹)

صبوی: «به فتح صاد مهمله و فتح باء موحد و واو مکسوره و در آخر باء نسبت، در اصطلاح اهل شیراز به معنی (جهت شمال) یا (شمال شرقی) است که باد صبا از آن جهت می‌وزد و این اصطلاح در فارسنامه ناصری بسیار مکرر استعمال شده از جمله رجوع شود به ج ۲ ص ۲۱ سطر ۲ و ۳ که صریح است در این مطلب: و نیز ص ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، و غیره و نیز وصاف ص ۳۵ س ۴ و فرهنگ آخر آن» (نقل از تحقیق مرحوم قزوینی در حاشیه ۴ ص ۱۷ شدالازار)

صیدلانی (ابوحنص): منسوب به صیدلان (ذهری است یا موضعی، منتهی‌الارب، اقرب-

الموارد (نقل از لغت نامه) . و به معنی دارو فروش : «پس اصل کار الهام مریض است و الهام طبیب و این هر دو الهام در دکان هیچ صیدلانی نیابند» (مکاتیب فارسی غزالی، تصحیح اقبال، ص ۶۳، س ۱۵ و ۱۶).

اما از میان عرفاء و صوفیان که به صیدلانی معروف باشند، یکی ابوبکر صیدلانی معاصر شبلی و اهل فارس بود. شرح حالش در تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۲۱۵ و نفحات الانس ص ۱۸۶ و نامه دانشوران ج ۷ ص ۲۴۴ آمده است. ناگفته نماند که جامی در نفحات ص ۱۶۷ تحت عنوان ابوبکر صیدلانی بغدادی، شرح حالی آورده که غیر از صیدلانی فارسی است. دیگر ابوجعفر صیدلانی است که در نامه دانشوران ج ۷ ص ۲۰۰ شرح حالش آمده است که در قرن سوم هجری میزیست و استاد ابوالحسن صائغ دینوری (علی بن محمد بن سهل، نفحات ص ۱۶۲) می باشد. باید افزود که در نفحات ص ۱۶۷ تحت عنوان ابوبکر صیدلانی آمده : «وی استاد ابوالحسن صائغ دینوری است، او بغدادی است». بدون شك کتیباً ابوجعفر درست است زیرا جامی هم درص ۱۶۲ س ۱۵ و هم درص ۱۶۷ س ۸ به (ابوجعفر صیدلانی) تصریح کرده و نیز در نامه دانشوران ج ۷ ص ۲۰۰ (ابوجعفر) ذکر شده ابوبکر و نیز در شکوی الغریب ص ۲۲ : (ابوجعفر الصیدلانی آمده است. اما آن چه در شیراز نامه به (ابوحفص صیدلانی) یاد شده است، در جائی به این کتیه دیده نشد، احتمال می رود که (حفص) ناشی از سهو کاتب باشد که (جعفر) را به صورت (حفص) خوانده و استنساخ کرد.

طاعون عمواس : ابن حماد حنبلی در شذرات الذهب ج ۱ ص ۲۹ سال ۱۲ (هجری) می نویسد : در این سال طاعون عمواس که نام ناحیه ای از اردن بود و به همین نام مشهور شد، رخ داد. نظیر این طاعون در عصر اسلامی به گوش احدی نرسیده است. در این جریان ابوعبیده بن الجراح امیر الامراء شام در گذشت به سن ۵۸ سالگی. در این واقعه سلطان العلماء دانشمند ترین امت به حلال و حرام یعنی معاذ بن جبل در گذشت، حدیث هست که در روز بازپسین دانشمندان زیس پرچم وی کرد آیند. حضرت رسول (ص) فرمود: «یا معاذ من ترا دوست می دارم» او کسی است که مسجد جند را در یمن بنا کرد. در سن ۳۸ سالگی در گذشت. حضرت رسول (ص) یمن را به پنج قسم کرد برای پنج بزرگمرد : خالد بن سعید بن العاص را بر صنعا، مهاجر بن امیه را به کنده، زیاد بن لبید را به حضرموت،

مغاذین جبل را به جند ، ابوموسی را به زبید و عدن و ساحل آن بگماشت .  
**طبقات سلمی :** مراد کتاب طبقات الصوفیة ابو عبدالرحمن السلمی است. نامش محمد پسر حسین بن محمد بن موسی بن خالد بن سالم بن راویة بن سعید بن قبیصة بن سراقه (سیر اعلام النبلا، ج ۱۱ ص ۵۵). شهرت وی به نسبت مادریش بدقبیلة سلیم است که در نیشابور صاحب مقام بودند . ابو عبدالرحمن تصانیف ارزنده فراوانی دارد نظیر حقایق التفسیر ، تاریخ الصوفیه ، کتاب طبقات که در اواخر قرن چهارم هجری نگاشته شده است اهل فقر و معرفت را در پنج طبقه یادآوری کرد، ابتدا از فضیل عیاض و انتها به ابو عبدالله محمد بن عبدالخالق الدینوری . ابو عبدالرحمن در سال ۴۱۲ در گذشت، کتاب طبقات به تحقیق نورالدین شریبه در مکتبة الخانجی مصر به سال ۱۹۵۳ چاپ شده است .

**عمرو بن عثمان :** ابو عبدالله عمرو بن عثمان مکی معاصر جنید و از مخالفین جدی منصور حلاج بوده و او را لعنت می کرده و می گفت اگر می توانستم او را می کشتم . در سنه ۲۹۷ در بغداد و به قولی در مکه وفات یافت .

منابع : حلیة الاولیاء ۱۰ : ۱۹۱ - ۲۹۶ ، تاریخ بغداد ۸ : ۱۱۳ و ۱۲۱ و ۱۲۵ و ج ۵۲ : ۲۲۳ - ۲۲۵ ، قشیری ۲۱ ، تذکره الاولیاء ۲ : ۳۰ ، ۳۳ ، نفحات ۹۳ ، ۹۴ ، شدالازار ، حاشیه ص ۴۴ ، ۴۵ ، تألیفاتی هم در تصوف دارد (اعلام زرکلی ج ۵ ص ۲۵۳) .

**فرزندان عضدالدوله :** ۱- ابوالفوارس شیر ذیل بن عضدالدوله در کرمان سنه ۳۷۲ به پادشاهی نشست (گزیده ص ۴۲۲) .

۲- صمصام الدوله ابوکالتجار مرزبان بن عضدالدوله پادشاه شد ولی برادرش بهاءالدوله با او مخالفت کرد و او بگریخت و پس از ۸ سال به دست فرزندانش عزالدوله در سال ۳۸۸ کشته شد (گزیده ص ۴۲۲ و ۴۲۳) .

۳- بهاءالدوله ابونصر شهنشاه بن عضدالدوله در ۳۸۰ پادشاه شد و پس از ۲۴ سال و سه ماه در ۴۰۴ در ارجان در گذشت (گزیده ص ۴۲۳) . فرزند دیگری بنام خسرو یا خسرو بن فیروز که بعد از عضدالدوله پادشاه شود نبود و آن چه در شیراز نامه سهواً آمده است .

**قاورد :** فارسنامه این بلخی ص ۱۳۳ ص ۱۰ به همین صورت ضبط شد، در تاریخ گزیده همه به صورت قاورد آمده . او فرزند جفر بیک و حاکم طبرس و کرمان بود



(گزیده ص ۴۲۹) و از طرف سلطان البارسلان مامور حرب با فضلو به شبانکاره (گزیده ص ۴۳۳) و بعد ها در جنگ با سلطان ملکشاه که برادر زاده او بود شکست خورده اسیر او گشت و به نقشه نظام الملک مسموم شد (گزیده ص ۴۳۴) **قطب‌الدین** : قطب‌الدین محمد ابوالخیر مسعود بن محمد ابی‌الخیر الفالی سیرافی در سنه ۷۲۱ یا ۷۱۲ در گذشت وی عالم وزاهد و ادیب نامبردار بود . قصیده اشکنوائیه یا عمیدیه را شرح کرد . قصیده مذکور در آخر معلقات سبع بسال ۱۲۷۲ قمری در ۱۰۹ بیت به چاپ رسیده است . دو نسخه از شرح نامبرده موجود است یکی نسخه کامل مورخ ۷۳۴ در مشهد ، دیگری آخر افتاده در کتابخانه مجلس شورا در تهران (فهرست مشهد ج ۳ ص ۱۸۱ فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس تألیف اعتصامی ص ۲۳۸) شرح حال قطب‌الدین در منابع ذیل آمده : تحفة العرفان : خطی کتابخانه ملت ورق ۱۱۹ ، مجمل فصیح‌خوافی حوادث سنه ۷۱۳ و کشف‌الظنون عنوان ، کشاف و لباب ، و صاف ۱۷۵ (نقل از تحقیق مرحوم قزوینی در حاشیه شدالازار ص ۴۳۲ - ۴۳۵ و ۲۱۵) **کتاب شواهد** : (در کتاب شواهد منقول است - متن) مراد کتاب الشواهد تألیف شیخ محی‌الدین محمد بن علی بن عربی که به ابن عربی و یا فقط به محیی‌الدین معروف است و وی عارفی بزرگ بوده ، رسائل او بسیار شهرت دارد جامی در کشف‌الظنون ص ۱۴۳۱ نقل می‌کند که ابن عربی در شان این کتاب گوید : کتابی هست که شهود حق و دل اعم از علوم الهی و اندرزهای خداوندگاری در آن آمده است .

**کتاب کلیات** : مراد الکلیات فی الطب ، تألیف سدیدالدین محمود بن عمر بن محمد بن - الطیب المعروف به ابن رقیقه متوفی سنه ۳۳۵ . (کشف‌الظنون) . **کوکبی** : مرحوم قزوینی در حاشیه ۲ ص ۱۶۱ ص ۱۱ شدالازار می‌نویسد : اسحق کوکبی چون اعور بوده و نقطه سفیدی مانند ستاره در چشم داشت لهذا به کوکبی مشهور شده است . وی معاصر هارون الرشید و از اعوان و جواسیس خلیفه بود برضد بنی اعمام خود از آل ابی طالب و جماعت کثیری از علویان به سعایت و نمامی او نزد هارون به قتل رسیده‌اند و بالاخره خود او نیز مورد سخط رشید واقع شده در حبس او افتاده و در همان حبس هلاک شد (عمدة الطالب ص ۴۹) **محیی‌السنه** : ابو محمد حسین بن مسعود فراء بغوی مآقب به محیی‌السنه از مشاهیر

علماء شافعیه و متوفی در سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶ . صاحب شرح السنه و مصابیح السنه و جمع بین الصحیحین، هر سه در حدیث و تهذیب در فقه و معالم التنزیل در تفسیر (حاشیه مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۲۹۶ ج ۶) (رجوع شود به ابن خلکان در ، حسین ، سبکی ۴: ۲۱۴ - ۲۱۵) کشف الظنون عنوان مصابیح السنه . این کتاب (دو جزء در یک مجلد) در مصر ، مطبعه محمد علی صبیح چاپ شد. جزء اول شامل کتاب ایمان تا آخر کتاب الدعوات و جزء دوم از کتاب البیوع تا آخر کتاب الفتن را شامل است .

مدینی: شدالازار ص ۱۴۱ حاشیه ۶ : « ابو موسی محمد بن عمر بن احمد المدینی الاصفهانی الحافظ ، از مشاهیر علماء و محدثین قرن ششم در سنه ۵۸۱ در سن ۸۰ سالگی در اصفهان وفات یافت. مدینی در نسبت او منسوب است به مدینه اصفهان نه مدینه حضرت رسول و یا غیر آن ... برای تفصیل بیشتر به نشان فوق رجوع شود .

مرگ قاضی : قاضی ناصر الدین ابوالخیر (ابوسعید) عبدالله بن عمر بن محمد بن علی بیضاوی صاحب تفسیر معروف به انوار التنزیل و نظام التواریخ (رک کشف الظنون حرف ن ، و الف) به قول مشهور در ۶۸۵ در تبریز وفات یافت و همان جا در گورستان چرنداب مدفون شد .

سنوات دیگر در مرگ قاضی ضبط شد : ۶۸۲ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۵  
۶۹۶ - ۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۱۹) مرحوم علامه قزوینی در حاشیه ۲ ص ۷۷ شدالازار محققاً منابعی مفصل برای پژوهندگان شرح حال قاضی بیضاوی ذکر کرده است . طالبان به آن رجوع کنند .

المقتدر بالله : « ابوالفضل بن جعفر بن معتضد بن موفق ... بن عباس در ۱۲ سالگی به وصیت برادر خلافت به او تعلق گرفت - ۲۴ سال و ۱۱ ماه خلافت کرد در ۲۷ شوال ۳۲۰ کشته شد » (گزیده ص ۳۳۸ تا ۳۴۱) چنان که ملاحظه می شود جمله ای که در نسخه حکمت آمد : « و محمد این قانون در سنه مائین در عهدالمقتدر بالله بستند » بسیار مغلوط است و صحیح آن به کمک پاره ای از کلمات نسخه چاپی در متن بین [ ] آورده شده است .

مناور : مناور بن فرکوه دیلمی متوفی ۵۶۶ . مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۳۷۳ حاشیه ۴ و ص ۲۹۴ حاشیه ۷ تحقیق مبسوطی در باره این شخص کرده اند .

موسی خان بطان : چنین است ضبط آن در نسخه حکمت ، نسخ دیگر این قسمت را فاقد است. برای جریان موسی خان و علی پاشا رجوع شود به تاریخ حبیب السیر ج ۳ ص ۲۲۳ تا ۲۲۶ در همین کتاب شخص نام برده چنین ضبط شد : موسی خان بن علی بن باید. و اما ضبط کلمه بطان را عجاله در جائی ندیدم .

موی رسول : شهرت مقبره ابوالسائب ابن اسحق الشامی ، به این مناسبت است که پدر وی مرد تاجری بود پس از وفات پدر اموال او بین ابوالسائب و برادرش تقسیم گشت و از میان ترکه ، تار مویی از رسول (اکرم صلی الله علیه و آله وسلم) بود. برادر بزرگتر گفت همه مالهای پدر بین خود تقسیم کردیم بجز این مو را و باید آن را با مقرض به دو نیمه کرد ، ابوالسائب مانع شد و قرار گذاشت از او بخرد. سرانجام همه ارنیه خود را به برادر داد و موی حضرت رسول پاره نکرد تا این که طبق وصیتش پس از مرگ او ، آن موی را در چشمانش گذاشته ، دفن کردند. روی این اصل مردم به احترام موی رسول اکرم ، به زیارت مقبره او رفته و آن مزار بسیار مشهور گشت (شداالازار ص ۱۳۵) .

المهلب (۷-۸۳ هـ) : (فاین المهلب من جوده- متن) . منظور مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق الازدی العتکی ، ابوسعید امیری بخشنده بود و عبدالله بن زبیر در شأن او گوید :

وی سید و سرور اهل عراق است . زادگاهش دبا بود و در بصره بزرگ شد و با پدرش در زمان عمر به مدینه آمد و در زمان عبدالملک بن مروان والی خراسان شد و در همان جا درگذشت . اخبار در باره او زیاد است .

منابع تحقیق : الاصابه + الوفیات ۲ : ۱۴۵ + رغبة الآمل ۲ : ۲۰۱ ،

۲۰۴ ابن اثیر ۴ : ۱۸۳ : طبری ۸ : ۱۹ ... الاعلام زر کلی ج ۸ ص ۲۶۰  
المهینن : ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری در کتاب التخبیر فی علم التذکیر (نسخه عکسی دانشگاه تهران شماره ۵۸۷) ، تحقیق مبسوطی دارد که ترجمه ملخص آن چنین است :

مهینن یکی از نامهای خداوند که در قرآن کریم هم آمده : المؤمن المهینن ... در معنای آن اختلاف کردند . بعضی گفتند به معنی مراقب نگهدارنده است . قول دیگر ، به معنی امین . المبرک گوید : اصل آن مؤمین است که همزه قلب به (ها) شده مثل ارقط = هرقت و ایاک = هیاک . بنابراین

این به معنی مومن است در اصل مومن می‌باشد. عباس بن عبدالمطلب در مدح نبی اکرم (ص) گوید :

حتى احتوى بيتك المهيمن من خندق علياء محتدها النطق  
در معنی آن گفته‌اند : حتی احتویبت انت ایها المومن . مهیمن در این بیت به معنی امین است .

وفات اتابك ابوبكر بن سعد : (در جمادی‌الاولی سنه ثمان و خمسين و ستمائه .... متن) مستوفی در گزیده نیز همین سنه را ذکر می‌کند ولی مدت حکومت اتابك ابوبکر را سی سال می‌نویسد که ابتدایش از سال ۶۲۸ بود لکن صاحب شیرازنامه این مدت را ۳۶ سال می‌نگارد لذا ابتداء سلطنتش ۶۲۲ خواهد بود در حالی که سال وفات اتابك سعد : پدر اتابك ابوبکر را ۶۳۲ می‌نویسد و روی این حساب غلط است زیرا هر دو موافقاً سال ۶۵۸ را ذکر می‌کردند ولی حساب مستوفی مقرون به صواب است چون ۶۲۸ (سال وفات اتابك سعد و جلوس اتابك + ۳۰ سال حکومت = ۶۵۸ ، لذا مدت ۳۶ سال حکومت به ضبط زرکوب سهو است .

وفات اتابك تكله : را مستوفی در تاریخ گزیده ص ۵۰۴ بسال ۵۹۰ می‌نویسد و گوید بیست سال حکومت کرد و اتابك زندگی در سال ۵۷۰ درگذشت در حالی که صاحب شیرازنامه بسال ۵۷۱ و مدت سلطنت اتابك تكله را ۲۳ می‌نگارد لذا سال وفاتش ۵۹۴ می‌شود؛ چنانکه ملاحظه می‌گردد بین این دو روایت تاریخی چهار سال اختلاف هست .

وفات امین‌الدین : (یعنی امین‌الدین کازرونی) در تاریخ سنه سبع و ستین و خمسمائه بود - متن « اگر وزیر نامبرده در سال ۵۶۷ یعنی چهار سال پیش از درگذشت اتابك زندگی و پادشاه شدن اتابك تكله ابن زندگی، وفات کرده بود، بنابر این نمی‌توانست وزیر او باشد ، ظاهراً باید ۵۷۷ باشد نه ۵۶۷ .

## فرهنگ جغرافیائی

آب شیرین (قصبه) : ده کوچکی است از دهستان خنج بخش حومه شهرستان لار (فرهنگ جغرافیائی ج ۷)

ازرقان : «بنج فرسخ میانه شمال و مشرق شیراز است ... زرقان همان ازرقان است» (فارسنامه ناصری گنگ ۲ ص ۱۹۱ س ۷ و س ۳۳) . در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ تحت عنوان زرقان به سه شرح آمده : یکی نام بخش ، دیگری نام دهستان سومی نام قصبه‌ای که مورد نظر ما است: این قصبه در ۳۵ کیلومتری شمال‌خاوری شیراز کنار شوسه به اصفهان واقع ، هوای آن معتدل و آب مشروب آن از قنات نامین می‌شود . سکنه آن مطابق آخرین آمار ۶۰۰۰ نفر، زبان فارسی و مذهب تشیع و کشت زراعت و تجارت و صابون پزی و کرباس بافی دارند .

اقلید : ۵ فرسخ جنوبی آباده است در دامنه کوهی افتاده ، رودخانه‌ای از میان آن جاری است (ناصری گنگ ۲ ص ۱۶۹) . ضبط دیگر آن کللیل است، همان ص ۱۷۰ س ۳۰ ابن بلخی گوید (ص ۱۲۴) : «اقلید شهرکی کوچک است و حصاری دارد و جامع و منبری دارد . هواء آن در سردسیر معتدل است و درست ، آب آن خوش است و روان و میوه باشد از هر نوعی و غله بوم است» .

در فرهنگ جغرافیائی (ج ۷) : قصبه مرکز دهستان اقلید ، بخش مرکزی شهرستان آباده ۳۲ کیلومتری آباده کنار شوسه آباده به اقلید .

ایرا هستان : مستوفی در نزهة القلوب ص ۱۴۲ می‌نویسد : « کیران و ایراهستان در بیابانی است و گرمسیر به غایت چنان که تابستان آن جا جز معدودی چند نباشد و آب روان و کاریز ندارد، مردم آنجا اکثر دزد و راهزن و پیاده روباشند.»

همو در ص ۱۵۰ گوید: «ولایت ایراهستان از کوره اردشیر خوره است» نیز رجوع شود به معجم البلدان یا قوت ذیل کران و ایراهستان.

باغ قتلغ: گویند قتلغ نام امیری بود که براهل شیراز در روزگاری امارت کرد. باغی داشت که درختان بسیار و جوی‌های پر آب و دارای انواع میوه‌ها بود. باغبانی امین و دین دار بر آن گماشت او در شب‌های جمعه انواری مشاهده می‌کرد که از تل میانه باغ ساطع بود. جریان را برای امیر تعریف کرد و خواست تا ملاحظه کند ولی امیر چیزی نمی‌دید. دستور داد آن تل را کنند، جسد يك شخص با ابهت و چهره نورانی را دیدند که در يك دستش قرآن و در دیگر دستش شمشیر برانی دارد، از روی علامات و نشانه‌ها او را شناختند (که سید حسن بن موسی بن جعفر الصادق (ع) می‌باشد) (ترجمه خلاصه از شدالازار ص ۲۶۰). در هزار مزار که ترجمه شدالازار و مترجم پسر مؤلف آن است در ص ۱۱۷ ذیل عنوان امامزاده سید علاءالدین حسین بن موسی کاظم (ع) مطالب فوق را آورده است. از این جا مطلبی مکشوف می‌شود که گفته شیراز نامه «در اوایل که شخص مبارکش ظاهر گشت، در ایام سلطنت اتابک (همان اتابک ابوبکر بن سعد) بود» و در باره امیر احمد بن موسی نیز همین گفته است، تکراری بوده و صحیح نیست والا هم جنید شیرازی وهم پسرش عیسی بن جنید به این مطلب اشاره می‌کردند زیرا هر دو معاصر با او و در قرن هشتم می‌زیستند و هدفشان نیز با هدف مؤلف شیراز نامه در تعیین مزار و قبور بزرگان یکی بوده است.

بالا گفت: (مجله) ناصری در فارسنامه کک ۲ ص ۶۲ گوید: اما یازده مجله شیراز، پنج مجله آن را حیدری خانه گویند مانند مجله اسحق بیک و بازار مرغ و بالا گفت و در شاهزاده ...» لذا بالا گفت از محلات حیدری شیراز و میان مجله‌های مذکور است. اعیان و رجال نامبرداری در آن جا مقام داشتند (فارسنامه ناصری کک ۲ ص ۴۶ تا ۵۳) ولی ضبط فعلی آن بالا گفت می‌باشد.

بالرود: (مجله) مزار خبری در این مجله واقع شده. خبری یا خفری (منسوب به قصبه خضر) نام عارفانی مانند ابوبکر بن الحسین الخبری و پسر او ابوقاسم بن محمد بن الخبری و برادرش ابن سعد بن ابی محمد الخبری بوده. مقبره همگی

در محله مزبور واقع شده بود .

بالکت : رجوع شود به بالاگفت . بال ظاهرأ مخفف بالا ( معادل علیا ) می باشد .  
برم دلك : دلك = دلق، دو فرسخ شرقی شیراز در سینه کوهی چهار صورت برسنگ  
نقش کرده اند، دو صورت درطاقچه ، دو صورت دیگر هم در طاقچه دیگر و در  
دامنه کوه نیزار و چشمه آب و چندین درخت پیدا است . « (ناصری که ۲ ص  
۱۹۱ س ۱۶) لغت برم به فتح اول و سکون ثانی به معنی حفظ و از بر کردن  
و به یاد نگاهداشتن باشد و تالاب و استخر و چشمه آب را نیز گویند» (برهان  
قاطع) ظاهرأ معنی اخیر مراد است.

بشاپور : ابن بلخی آن را بی شاپور ضبط کرده ، گوید: از اعمال پارس است این  
بیشاپور در اول طهمورث کرده بوده پیش از جمشید و آن را دین دلا گفتندی .  
پس اسکندر رومی آن را خراب کرد و این شاپور بن اردشیر آن را به حالت  
عمارت باز آورد و بی شاپور نام نهاد. اکنون (قرن ۵ هـ) بشاپور می خوانند .  
(فارسنامه ص ۶۳)

بوشکانات : (قلعه) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۵ : «قلعه است محکم و در دست سیاه  
میل بن بهرست است به حکم آنک مردی است نیک ، آن را در دست او رها کرد  
و از وی نستد و اکنون در دست او مانده است » .

بیراسته : (محلّه) نام محلّه ای در میانه شهر شیراز که مدرسه قاضی جمال الدین مصری  
در آن جا واقع شد و نیز خانقاهی که داود بن محمد بن فریدالدین روزبهان  
متوفی ۶۷۱ بنا کرد هم در آن جا است. در نسخه حکمت در دو مورد، یکی در  
ضمن شرح حال قاضی مصری و دیگری در ذکر مدفن داود روزبهان از این  
محلّت یاد شد لکن در نسخه چاپی هیچ ذکر نگشت خصوصاً در مورد اول به جای  
(بیراسته) چنین آورد . «در بازار گیوه دوزان میانه شهر شیراز» صاحب هزار  
مزار ص ۲۸ ، مقبره او را در نوبت اول ، مسجد عقیق ( مسجد جامع فعلی) و  
حوالی آن ذکر می کند ، بنا بر این باید گفت در حوالی مسجد عقیق ، محلّه  
بیراسته بود که بازار گیوه دوزان در آن محلّه قرار داشت و هم در آن جا هست  
که مدفن قاضی جمال الدین مصری می باشد. علی التحقیق باید مجموع دو عبارت  
شیرازنامه (چاپی ص ۱۵۵ ، نسخه حکمت برگ ۸۸) چنین باشد: نظام الدین

احمد علوی، «در بازار گیوه دوزان به محلت بیراسته به مدرسه شریفی مدفون است.»

پالان گران: (محلّه) واقع در ناحیه دشتک بوده است، به عنوان دشتک رجوع شود. بهندز: (قلعه) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۳ س ۸ «ابوغانم پسر عمیدالدوله چون بر قلعه بهندز بود، خراب کرد و چوب و آهن آن برداشت و به قلعه برد» مرحوم قزوینی تحقیقی مبسوط درحاشیه‌شدا لآزار ص ۲۷۴ تا ۲۷۶ دارد که علی‌التحقیق بهندز نمی‌باشد بلکه بهندر (ضبط ابن‌اثیر ج ۹ ص ۱۹۸) صحیح است که امروز آن را قلعه بتدر گویند و خیال مؤلف فارسنامه ناصری مبنی بر مرکب بودن کلمه از بهن + دز (قلعه)، یوچ است و اساسی ندارد. عقیده مرحوم فرصت شیرازی بر این است که آن قلعه قهندز است معرب کهن دژ به معنی قلعه کهن و این نام عام بر هر قلعه کهنه می‌باشد.

پل کوار یا بول (بوك) کواد: کواد به قول مؤلف فارسنامه ناصری (کک ۲ ص ۲۶ س ۲۹) همان قصبه کوار است و همان ص ۲۶۱: بلوک کوار: با آن که در جانب جنوبی شیراز است برای بلندی زمین از سرد سیرات فارس است. آب بلوک از رودخانه سیاح است که شاه بهمن پسر اسفندیار کیانی بندی بر این رودخانه بسته، آب را بر تمام دهات این بلوک جز ناحیه فرستگان سوار کرده است ظاهر از پل کوار که در نسخه چاپی شیراز نامه آمد، پل این رودخانه می‌باشد و حدس دیگر با آشنائی به رسم الخط نسخه حکمت بر این است آن چه که به صورت بول (بوك) آمده صورت تحریف شده بلوک کواد باشد.

تبر (قلعه): رجوع شود به طبر (قلعه).

تل بیضاء: در شش فرسخی شیراز در بلوک بیضاء که میانه شمال و مغرب شیراز است واقع شد. (فارسنامه ناصری کک ۲ ص ۱۸۲ و ۱۸۳) در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ ص ۷ به ضبط ToI-beyzā ده از دهستان بیضا بخش اردکان شهرستان شیراز ۶۳ کیلومتری جنوب خاور اردکان کنار راه فرعی زرقان به بیضا.

تنبور (قلعه): رجوع شود به طیفور (قلعه)

تنک دتبه: ضبط دیگر آن زینه است (سرزمین‌های خلافت‌های شرقی ص ۳۱۰، نزهة - القلوب ص ۱۸۱) و نیز رجوع شود به رتبه و تنک رتبه.

تنک رتبه: ابن بلخی ص ۱۳۱: در اندرین نواحی [یعنی دارا بجرد] است و در میان



تنگ قلعه محکم است و ابراهیم بن ماما داشت و اکنون مردم کرمان دارند» بهر نبه (قلعه) نیز رجوع شود.

جابر (رباط) : رباط جابر در تاریخ کزیده ص ۵۰۶ مظفری جابر ضبط شده است. جره : فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۲ ص ۱۹ « به پارسی گره گویند. شهری کوچک است و هوای آن گرم سیر» و در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ تحت عنوان گره Gorre چنین آمده است: «ده از دهستان لیراوی بخش دیلم شهرستان بوشهر ۴۰ کیلو متری جنوب خاور دیلم نزدیک راه دیلم به کچساران، لکن در عنوان جره Jore ده مرکز دهستان جره بخش مرکزی شهرستان کازرون ۶۴ کیلو متری جنوب خاور کازرون ..»

جعفرآباد: «فرسخی میانه جنوب و مشرق شیراز است» ناصری گنگ ۲ ص ۱۹۱ س ۲۱ جور : = کور - نام قدیمی فیروزآباد بود. در قرن چهارم به وسعت اصطخر بود. هنگامی که عضدالدوله آنک رفتن به آن جاراداشت، ناپسند آمد که بگویند عضدالدوله به کور می رود لذا نام آن را تغییر داده فیروزآباد نامید. مقدسی ناقل این حکایت و درباره این شهر شرحی دارد ( سرزمین های خلافت شرقی ص ۲۷۶ - ۲۷۷ )

حاریبه (مجله): در نزهة القلوب ص ۴۱ به ضبط حر بی آمده : «شهری وسط است و آب از دجله خورد و باغستان بسیار دارد و حقوق دیوانیش دو تومان و پنج هزار و یک صد ریزار است» ای سترنج می نویسد: «(در بغداد) در شمال دروازه شام محله حریبه بود (مقابل محله کرخ در جنوب شهر مدور) و بعد از محله حریبه گورستان بغداد باختری بود. بعدها این گورستان موسوم شد به کاظمین به مناسبت این که دو نفر از ائمه شیعه (امام موسی کاظم و امام محمد تقی) در آن جا به خاک سپرده شدند» (سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۴)

حزوی: جائی هست در نجد در دیار تیم، و انزهری گوید که نام یکی از کوه های دهناء بوده و من از آن جا بگذشتم. محمد بن ادریس بن ابی حفصه گوید که حزوی در مامه است (معجم البلدان یاقوت)

حسویه : این بلخی ص ۱۳۱ س ۵ : «ایک بروزگار متقدم دیهی بود و حسویه آن را به شهری کرد دست...» ضبط دیگر آن حسویه است. نیز رجوع شود به حسویه. خرامه: در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۲۹ به صورت خر مه آمده : «شهر کی است خوش

وهوا معتدل وآب روان وميوه بسيار ...» همان ص ۱۶۲: «منزل سوم (از شیراز تا شیرجان) خرمه هفت فرسنگ». در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ تحت عنوان خرامه: «قصبه از دهستان کربال بخش زرقان شهرستان شیراز، ۷۸ کیلو متری جنوب زرقان کنار راه فرعی شیراز به سهل آباد.»

خ-ویبه: (قصبه) لی سترنج آن را حسنویه ضبط کرده گوید، حسنویه در عهد سلاجقه قلعه ایگ را به صورت شهری در آورد (سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۱۰) لکن در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ فقط در تحت عنوان خسویه شرح داده شد: «مرکز دهستان خسویه از بخش داراب شهرستان فسا ۳۶ کیلومتری جنوب باختر داراب کنار راه فرعی داراب به جهرم ولار...» در متن شیراز نامه کرارا به ضبط (خسویه) آمده است.

خشت: فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۳ س ۷ «خشت و کمارج دو شهرک اند» خشت در جنوب غربی شیراز واقع واز نواحی گرمسیر فارس است، نخلستان بسیار دارد، محصولات آن جابرنج و گندم، پنبه، کنجد... است حاکم ابن بلوک سلسله خان خشتی است. بلوک خشت مشتمل است بر ۲۵ ده آباد. ناصری گ ۲ ص ۱۹۵ س ۲. در فرهنگ جغرافیائی ج ۷، نام دو ده ذکر شد که یکی مرکز دهستان خشت شهرستان کازرون، دیگری ده از دهستان اسکندان بخش گساوبندی شهرستان لار. ولی مراد از آن چه که در متن آمده ناحیه اول است.

دریابار: بر وزن پهنادار، دریای بزرگ را گویند، نام شهری هم هست، و ولایتی را نیز گویند که بر کنار دریا باشد (برهان قاطع). مرکب از دو کلمه دریا + بار (پسوند مکان) است. جانب جنوبی لارستان و کرمان را دریابار گویند (حاشیه معین بر برهان).

دریست و راهبان: ابن بلخی در فارسنامه ص ۱۴۵ تحت عنوان کازرون و نواحی آن می نویسد: «اصل کازرون، نودر، و دریست، و راهبان است. بنیاد آن هم ظهمرث کرده بوده است و بعد از آن به عهد شاپور بن اردشیر چون عمارت کرد از مضافات بشاپور بوده است» در فارسنامه ناصری گفتار دوم (دریس) و نیز در فرهنگ جغرافیائی ج ۷، دریس ضبط شد که در ۱۰ کیلومتری شمال باختر کازرون کنار شوسه کازرون به بوشهر. بلاشک منظور همان دریست می باشد

دزك : (مجله) از مجلات شیراز بوده و باطبی در آن جا ساخته شد و قبر شیخ عبدالله احمد بن علی المقرئ البحریمی (متوفی ۴۶۷) در آن جا واقع گشت (شدا لازار ۳۰۴) و نام يك ده می باشد در دو فرسخی شمال ناحیه ده دشت از بلوك كسوه کیلویه واقع است (ناصری گگ ۲ ص ۲۷۴)

دزكلاب : در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۱ ضمن وصف ریشهر، از دزكلاب نام برده شد ولی در متن به ضبط صحیح دزكلات آمده و در حاشیه ۴ همان صفحه از نسخه بدل، (كلاب) ذکر شده است. در نزهة القلوب ص ۱۵۶ س ۳ صریحاً دزكلات و نیز در سرزمینهای خلافت شرقی ص ۲۹۱ س ۱ بدون ذکر صورت دیگر فقط به ضبط (دزكلات) ذکر شد. محققاً (كلاب) ضبط نادرست بوده و صحیح همان كلات است که به معنی قلعه می باشد مثلاً در كلات نادری و کلمات دیگر.

دشتك : (مجله) ناصری در فارسنامه گگ ۲ تحت عنوان دشتك شرح مبسوطی دارد و علمای بنام آن ناحیه را نام می برد و نیز رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله تحقیق در مبداء آفرینش سال دوم شرح حال غیاث الدین منصور دشتکی.

در فرهنگ جغرافیائی ج ۷، از دودشتك نام می برد یکی از قصبات دهستان ابرج بخش اردکان شهرستان شیراز ۹۳ کیلو متری خاور اردکان. دیگری ده از دهستان کوار بخش سروستان شهرستان شیراز ۱۰۶ کیلو متری جنوب باختری سروستان.

ولسی از ذکر آن در متن شیراز نامه، منظور مجله ایست که دشتکیان و خانواده جلیل القدر دشتکی سکونت داشتند و نام یکی از مجله های این ناحیه «پالان گران» بوده است.

دوهمان: «ده از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان شیراز، ۷ کیلو متری جنوب خاوری شیراز» (فرهنگ جغرافیائی ج ۷).

رامجرد (Ramjerd) نام یکی از دهستانهای بخش اردکان شهرستان شیراز، در جنوب ابرج و کامفیروز و مغرب دهستان مرودشت و مشرق دهستان بیضا، و شمال دهستان حومه زرقان (فرهنگ جغرافیائی ج ۷) ابن بلخی در فارسنامه (ص ۱۴۸) می نویسد: «رامجرد ناحیتی است برکنار آب کر، و بندی بر آن بسته بودند تا دیهها را آب می دادند چون خرابی به حال بند رام یافت آن ولایت مستأصل گشت. انا بکده چاولی آن بند را عمارت کرده نیز رجوع شود به معجم البلدان

یا قوت عنوان را مجرد.

راهبان : رجوع شود به دریست و راهبان

رنبه (قلعه): فارسنامه ابن بلخی ص ۱۵۹ س ۱۹-۲۰: «در تنگ رنبه است و قلعه است سخت استوار و بزرگوار، و حکم دارا بگرد آن کس دارد کی آن قلعه دارد...» ناصری در گک ۲ ص ۳۳۴ می نویسد: «قلعه رنبه چهار فرسخ مشرقی شهر داراب افتاده ابتدای آن تنگ کوهی است چون از او بگذرد جلگانی شود وسیع که از جوانب آن کوهها سر بر افلاک کشیده، آبش از فزانات کوچکی است، فتح این قلعه بدشوار ممکن شود».

زیدان (شهر): رجوع شود به زیدون. در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ عنوان زیدان چنین آمده: «ده از دهستان بردخون بخش خور موج شهرستان بوشهر ۹۰ کیلومتری جنوب خور موج - جنوب کوه دیر در کنار خلیج فارس...»

زیدون: «قسمت دوم از سه ناحیه زیر کوه این بلوک است، هوای این ناحیه از حومه بهبهان به مراتب گرم تر است. در جانب جنوب و میانه جنوب و مغرب بهبهان است درازی آن از سیاه پوش تا غوله علیا ۱۲ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد...» مردان این ناحیه در ۱۲۴۵ از مرض طاعون عام بدرود زندگانی را نمودند در سال ۱۲۸۳ حسن سلوک نواب اشرف و الاحشام الدوله سلطان اویس میرزا مردمان دور و نزدیک دردهات خرابه این ناحیه جمع گشته بنای آبادانی را گذاشتند و در ظرف سه چهار سال چنان معمور گردید که جائی بزرزراعت مردمان دیگر نبود (فارسنامه ناصری گک ۲ ص ۲۷۸).

سردزک (محلّه): «از زمانی که حصار شیراز را کوچک نمودند، محلّه دشتک و محلّه سردزک با یک محلّه کرده و همه را سردزک گفتند، بلکه قدری از محلّه دشتک را جزء محلّه لب آب قرار دادند چنان که در وقفنامه مدرسه منصوریه نوشته اند: ده هزار ذرع زمین از محلّه دشتک شیراز خریدند و مدرسه منصوریه را در آن ساختند. این محلّه محدود است به محلّه بازار مرغ و محلّه سرباغ و محلّه سک سیاه و حصار جنوبی شهر و محلّه لب آب و شماره خانه های آن در سال ۱۳۰۱، ۲۹۸ درب خانه بود و مردمان آن ۳۴۴۸ سرد و پسر و ۵۰۰ زن و دختر است و کدخدای آن آقا علی محمد کدخداست و از اعیان این محلّه سلسله سادات دشتکی شیراز است...» (فارسنامه ناصری گفتار دوم ص ۸۰)

سروستان : «میان سردسیرات و گرم سیرات فارس افتاده و چارفضاش در کمال اعتدال...»  
 ۱۵ فرسخ درازا و ۷ فرسخ پهنا ، محدود است از مشرق به فسا و از شمال به  
 کربال و از مغرب به کوار و از جنوب به خفر (فارسنامه ناصری گنگ ۲ ص ۲۲۱).  
 در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ :

«سروستان نام یکی از بخش‌های چهارگانه شهرستان شیراز است» اما آنچه که  
 از نوشته‌های فارسنامه ناصری نقل کردیم ، مطابق به دهستان سروستان است .  
 جای تذکر است که نام ده دیگری که از دهستان بوانات است سروستان می‌باشد.  
 سقین : بر وزن قزوین ، نام ولایتی است غیر معلوم (برهان قاطع) صاحب فرهنگ  
 رشیدی می‌نویسد که سقین به فتح اول و کسر دوم ، ولایتی است از ترکستان.  
 و بعضی سقین خوانده‌اند ، به سکون فا و نای قرشت نظامی می‌گوید:

طرفداران زسقین تا سمرقند بنو بتگاه درگاهش کمر بند

ابوالفداء گوید که این شهر در کنار Dniper (طنابرس Tnabers)  
 واقع بود . (نقل از تحقیق دکتر معین در حاشیه برهان قاطع ذیل کلمه سقین)  
 سکنوان (قلعه) : صورت دیگر آن شنکوان (Shankavan) است که با دو قلعه دیگر  
 رویهم سه کنبدان گویند (ای سترنج ص ۲۹۷) در روضة الصفا ج ۴ ص ۶۱۰  
 شعر ذیل از فردوسی نقل شد:

سه کنبدان و صلخر گزین بود جای شاهان ایران زمین

به ضبط‌های سکنوان و اشکنوان نیز آمده است .

سه‌ازه (قلعه) : «کوهی است عظیم به چهار فرسنگی فیروز آباد و عمارت این قلعه  
 سعودیان کردند . (فارسنامه ابن بلخی ص ۱۵۸)

سیراف : «نام شهری بود در کنار دریای فارس در جانب جنوبی شیراز به مسافت ۶۸  
 فرسخ از شیراز دور افتاده و سال‌ها است که خراب گشته جزیک محله از آن شهر  
 به آبادی باقی نمانده است و این محله را بندر طاهری گویند و اکنون از بندر  
 کنگان است» (ناصری گنگ ۲ ص ۲۲۴ س ۱)

سکنوان : رجوع شود به سکنوان ،

شول : «نه فرسخ میان شمال و مغرب شیراز است» (ناصری گنگ ۲ ص ۱۹۴ س ۶) در  
 فرهنگ جغرافیائی ج ۷ از ۵ ده به نام شول یاد شد که دو در بخش شهرستان  
 بوشهر و دو دیگر در بخش زرقان و یکی در بخش اردکان است.

صالحان : در شدالازار ص ۱۳۹ حاشیه ۸ ذیل ترجمه حال الشیخ سعد الدین ابوحامد محمود بن محمدالصالحانی الادیب ، مرحوم قزوینی می نگارد : « صالحان به تصریح سمعانی و یاقوت و شیراز نامه ص ۱۳۴ ، نام محله از محلات اصفهان بود و جمع کنیری از علماء و فضلاء از آن محله برخاسته اند که همه مشهورند به نسبت صالحانی. اسامی عده زیادی از ایشان در انساب سمعانی و معجم البلدان یاقوت حموی مذکور است »

طبیر (قلعه) : همان قلعه تبر است که بعد از تصرف عربی تاء را به طاء تبدیل کرده اند (ناصری گک ۲ ص ۳۳۵) و ص ۳۳۳ : «قلعه تبر در بلوک جهرم هشت فرسخ مشرقی قصبه جهرم است. کوهی برج مانند از سیصد چهار صد تا پنجاه شصت ذرع بلندی و به فرسخی گرداگرد آن بر فراز پشته گذاشته و سراین کوه را رگ اول گویند ... در سال ۷۳ خورشید نام حاکم جهرم از محمد بن یوسف ثقفی والی مملکت فارس برادر حجاج بن یوسف طاعی گشته به قلعه تبر پناه برده ایمنی یافت و در سال ۴۵۸ قzulویه شبانکاره .. از سلطان البارسلان سلجوقی رسیده پناه به قلعه تبر برد . تا کنون که سال ۱۳۰۴ رسیده است ۱۰۰ نفر سر باز برای کوتوالی قلعه تبر برقرار است »

طبیر تو : ضبط آن در نسخه چایی طبیر بو (که در فهرست اعلام هم ذکر شد) هست ولی هیچ یک از این دو ضبط درجائی دیده نشد و در لغت نامه دهخدا فقط طبیر سو ذکر شد به نقل از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۳ : دهی از دهستان حومه بخش کلاردشت شهرستان نوشهر ۴ هزار گزی جنوب خاوری حسن کیف و ۲ هزار گزی شوسه حسن کیف به مرزان آباد ..»

در روضة الصفا ج ۴ ص ۶۱۳ آمده : « و چون هلاکو قلاع ملاحظه را را مفتوح گردانید، اتابک ابوبکر پسر خویش سعد را به رسم تهنیت به اردوی پادشاه روان ساخت و سعد ترحیب و نواخت یافته به وطن مألوف مراجعت نمود» از این عبارت حدسی پیدا می شود که شاید معنی طبیر تو (یا طبیر بو) در عبارت شیراز نامه : « اتابک سعد در مستهل آن به حضرت هولاکو رفته بود به طبیر تو » معادل تهنیت (که در روضة الصفا استعمال شد) باشد چون قطعاً طبیر سو نمی تواند باشد زیرا اصلاً مسیر هولاکو از آن طرف نبود . ولی یک ضبط دیگر به صورت (طیریز) که در نواحی ساوه می باشد ( رجوع شود به نزهة القلوب

تصحیح لی سترنج) دیده لکن بر بنده معلوم نیست آیا در مسیر هولاکو قرار گرفته یا نه. خلاصه این که جای تحقیق است که آیا لغت است یا نام محل (جامع التواریخ فضل الله محتملا دیده شود)

طنبور (قلعه): رجوع شود به طیفور (قلعه)

طیفور (قلعه): «از قلاع اسماعیلیه در کوههای آن جا (یعنی ارجان = ارغان) یکی قلعه طیفور و دیگری دزکلات بود» (لی سترنج ص ۲۹۱) و نیز در نزهة القلوب ص ۱۵۶:

«و در آن حدود (ارجان) قلاعی است چون قلعه طیفور و دزکلات» در حاشیه ۲ همان صفحه ضبطهای مختلف آن، چنین آمده: اصنبور، طبطور، طیفور، طنبور (ضبط نسخه شیراز نامه حکمت) - تمبور (ضبط نسخه شیراز نامه چاپی).

خندجان: ابن بلخی ص ۱۴۳ س ۲: «به پارسی دشت باری گویند» در ۴ فرسخی جره و ۱۲ فرسخی توج بوده است (لی سترنج ص ۲۸۰)

فاروق (قصبه): ده از دهستان خفرک. بخش زرقان شهرستان شیراز ۵۶ کیلومتر شمال خاور زرقان کنار راه فرعی سیدان به محمودآباد خفرک... (فرهنگ جغرافیائی ج ۷)

فال: ناصری کنگ ۲ ص ۲۲۷: «= پال در اصل پارسی به بای فارسی است. شهرهایی بوده و توابعی داشته و اکنون همه از توابع گله‌دار گشته‌اند» در فرهنگ جغرافیائی ج ۷: «فال از دهستان گله‌دار بخش کنگان شهرستان بوشهر ۷۱ کیلومتری جنوب خاور کنگان - کنار راه فرعی لار به گله‌دار...»

فسا: = پسا. لی سترنج ص ۳۱۱ ابن بلخی: ۱۱۵-۱۳۴-۱۳۹-۱۶۲- لکن شرحی داده نشد و به ضبط پسا در ص ۱۳۰ آمده: «بهمین پدر دارا بنا کردست و شهری است بزرگ چنانکه بسط اصفهان باشد اما مختل است... قلعه داردمحکم و شبانکاره خراب کرده بود باز اتابک چاولی آبادان کرد. گرم و رونیز از اعمال پسا است» در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ مفصلاً بحث شد از شهرستان فسا و بخش فسا و شهر فسا که مرکز شهرستان و یکی از باستانی‌ترین شهرهای ایران است و در فاصله ۱۶۴ کیلومتری شیراز واقع است.

قبچاق: به کسر اول نام دشت و صحرائی است از ترکستان و طایفه‌ای از ترکان همان نواحی را قبچاقی گویند (برهان قاطع) در کتاب زندگانی شکفت آور تیمور ص ۷۳: «و شعبان سال ۷۹۸ تیمور از دشت قبچاق بازگشت و ۱۳ روز در شهر

سلطانیه بماند سپس به جانب همدان مرکب رانده... آن زمان (۷۹۸) تیمور آهنگ دیار قبچاق کرد و آن مملکتی است فراخ شامل بیابان های پهناور و نواحی وسیع فیح (جمع فیحاء = بیابان وسیع) که نوقتامیش فرمان روای آن است. او نخستین پادشاهی است که در برابر تیمور دست به پیکار برآورد و شیوه دشمنی نمود و در بلاد ترکستان با وی برابر و بر وجهی شد و سپید برکت به کمک تیمور برخاست... بلاد دشت را به نام قبچاق و دشت برکت نامند ص ۸۱ « و لفظ قبچاق و برکت بر نام دشت اضافه کرد» در لغت به معنی متحرک و چست و تند و تیز در حرکت هم آمده است (برهان قاطع) قمرزرر: در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ آمده: به کوشک زر رجوع شود. قصر زرد یا کوشک زرد در سر راه شیراز به اصفهان واقع بوده و استرنج حدس می زند که همان (قصرعین) که اصطخری و مقدسی ذکر کردند، باشد. همو گوید، اولین جایی که نام کوشک زرد برده شد، فارسنامه ابن بلخی است که آن را بصورت (کوشک زر) ذکر کرده است (سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۰۲)

کارزیات: به کسر (راء) و سکون (زاء)، سمعانی گوید که آن دهی هست در فارس و جماعتی از علماء و شعراء از آن جا برخاستند (معجم البلدان یا قوت ج ۵ ص ۲۷) کتک = (Katak): در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ نام سه ده به همین اسم برده شد: یکی از دهستان توابع ارسنجان بخش زرقان ۸۸ کیلومتری خاور زرقان - ۲ - از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد به فاصله ۳۵ کیلومتری جنوب باختر. ۳ - از دهستان بیرم بخش گاوبندی شهرستان لار به فاصله ۵۰ کیلومتری شمال خاوری آن.

مرحوم قزوینی در حاشیه ۳ ص ۵۷ ذیل شرح حال شیخ معین الدین ابوذر عبدالله بن جنیدکنکی، ضبط دیگر آن را که کتکی هست آورده می افزاید درست معلوم نشد که این نسبت کنکی یا کتکی به چه و یا به کجا است ولی قاعده باید منسوب باشد به کتک که فعلا با تاء دو نقطه تلفظ می شود و نام سه قریه است درسه بلوک از فارس (ارسنجان - فیروزآباد - لارستان - رجوع شود به فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۷۴ - ۲۴۴ - ۲۸۸) ولی کدام یک از این سه موضع ممکن است مقصود باشد باز معلوم نیست.

کران: رجوع شود به ایراهستان، نیز در نزهةالقلوب ص ۵۲ ذیل اصفهان: «در اصل



چهار دبه بوده است: کران و کوشک و جو باره و در دشت با چند مزاعه ، نیز معجم البلدان ذیل عنوان کران . هیچ جا به صورت (کبران) ضبط نسخه چاپی شیراز نامه دیده نشد و درست همین صورت مذکور است یا قوت می نویسد: کران به ضم (ک) شهرکی هست در فارس از نواحی دارا بجرد نزدیک سیراف قریب ده فرسنگی آن . محمد بن سعد الکرانی منسوب به آن جا هست و نیز ابوطیب الفرحان بن شیران الکرانی وزیر مصمّم الدوله بن عضدالدوله و نیز ابواسحق الکرانی یکی از نویسندگان دستگاه عضدالدوله ، منسوب به همین ناحیه است گرم : و گرم و رونیز دو شهرک است در راه پسا (= فسا) هواء آن معتدل است ... به عهد انابکی خراب شد.» (ابن بلخی ص ۱۳۰)

کمارج : ابن بلخی ص ۱۴۳ س ۷ : « حشمت و کمارج دو شهرک اند » + « کمارج سه فرسخ میانه شمال و مشرق خشت است » (ناصری گک ۲ ص ۱۹۵ س ۳۴). در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ : « کمارج نام یکی از دهستان های سه گانه بخش خشت شهرستان کازرون و از ۸ آبادی تشکیل شده مرکز دهستان کمارج در ۲۱ کیلومتری خاور کنار تخته - ۳ کیلو متری شوسه کازرون به بوشهر » ( = کهر - قصبه) : نام قدیمی آن کهر (به ضم ک و کسر میم و سکون ها) بوده است و بنا بر رای صاحب آثار العجم ص ۲۶۶ دراصل کوه مهر بوده درحقیقت در این ناحیه کوهی است که آن را کوه رحمت می نامند که تقریباً ترجمه تحت اللفظی کوه مهر = کهر است، کمین نام یکی از بلوکات سردسیر شمال شرقی شیراز به فاصله ۱۷ فرسخی آن واقع . (زهة القلوب ص ۱۲۴-۱۳۶-۱۳۸ و فارسنامه ناصری ۲ : ۲۶۰ و آثار العجم ص ۲۲۷-۲۴۶ - نقل از حاشیه قزوینی بر شد الازار ص ۳۷۱)

کندهمان (صحراء) : در فارسنامه ناصری باک فارسی (کک) ضبط شد و نام دو ناحیه است یکی در نیم فرسخی میانه مغرب و مشرق قیر (جنوب شرقی شیراز و از گرمسیرات) واقع است (فارسنامه کک ۲ ص ۲۴۶) دیگری در ۱۲ فرسخی شمال غربی سمیرم (یکی از نواحی بلوک سرحدش ناحیه ، از سردسیرات فارس) است (فارسنامه کک ۲ ص ۲۲۰) در تاریخ کیتی کشای میرزا محمد صادق موسوی به جای صحرائی کندهمان در چندین مورد چمن کندهمان آمده است (ص ۲۳۷ -

کوه رحمت : رجوع شود به کمین.

گچ پزان (مجله) : در این مجله در کوچهای نام سختویه ، هزار شیخ الاسلام قطب الدین ابو محمد عبدالله بن الحسین المکی واقع شد در شدالازار ص ۱۷۷ به عبارت (مجله الجصاصین) = مجله گچ پزان ، یاد وفید شد که قبر فقیه صاین الدین حسین بن محمد بن سلمان در این مجله است لکن در شیراز نامه ذیل شرح حال عارف مذکور آمده که به محلت معروف به بال کت در خانقاه مشهور مدفون است جای سوال است که مجله گچ پزان غیر از بال کت بوده یا محتمل است که راسته‌های از مجله بال کت را گچ پزان می گفتند.

گرد فنا خسرو : یاقوت در معجم البلدان ج ۴ ص ۲۵۸ می نویسد: شهری هست در نیم فرسخی شیراز که نهر بزرگی از میان آن می گذرد و در اطراف آن باغ های وسیعی احداث شد و هر سال مردم در آن جا جمع شده و عیدی برپا می دارند و الآن (قرن هشتم) خراب است . مردم در آن جا به مدت هفت روز در بازارهایی که برای این منظور برپا شده بود مقیم می شدند.

مستوفی در نزهة القلوب (که به سال ۷۴۰ تالیف شد) آن را به صورت فنا خسرو کرد ضبط کرده ، گوید عوام آن جا را سوق الامیر می خوانند . بنا بر نوشته مستوفی ، این قصبه در سمت قبله شیراز برای لشکریان بنا شده بود .

«وهم در این سال (۳۶۳) در خارج دروازه درب سلم شیراز در جانب قبله قبرستان بزرگ شهری بنا فرمود آن را به مناسبت نام خود ، خسرو کرد فرمود برای آن که گرش به معنی شهر است و سالها به آبادی بماند و قرنهاست اثری از آن شهر باقی نمانده است» (فارسنامه ناصری گگ ۱ ص ۱۸) کرد « به معنی شهر ومدینه هم هست» (برهان قاطع) . در پارسی باستان karta ، پهلوی kart ، قیاس شود با دارا بگرد (حاشیه معین بر برهان قاطع)

ماهی روبان (بندر) : ظاهر آ همان مهروبان است ، به این عنوان رجوع شود.

محول : مستوفی در قرن هشتم در نزهة القلوب ص ۴۶ می نویسد: «شهر چه بی است بردو فرسنگی بغداد به جانب غربی بر طرف نهر عیسی افتاده ، باغستانش به باغات بغداد پیوسته و در او خلفا عمارات خوب ساخته اند و سرا و کوشکی که جهت معتمم خلیفه ساخته بودند جهت آن که در میان باغستان است ، درویشه بسیار می بود ، به افسون پشه را بسته اند چنان که در آن عمارت يك پشه نمی باشد. حقوق دیوانی

محول داخل عمل نهر عیسی است» لسترنج می نویسد ، ربض دروازه محول در باختر شهر مدور بود که هم از دروازه کوفه و هم از دروازه شام به آن ربض می رسیدند و در آن جا تمام راهها به شاهراه غربی که از محول می گذشت و به انبار می رفت متصل می شد . (سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۳ - ۳۴)

معبديه : ضبط آن در نسخه شیراز نامه حکمت بعد از (ع) با دو دندانه آمده که به احتمال باید اولی ب و دومی (ی) باشد بنا بر تحقیق مبسوط مرحوم قزوینی در حاشیه ۴ ص ۱۲۷ شدالازار ، معبديه صورت تحریف و تخفیف یافته ام عبیده است که قریه ای نزدیک بصره بوده . افزوده می شود که ضبط این کلمه در تاریخ گزیده ص ۶۲۶ س ۱۸ (معبادیه) هست در این جمله «سید ابوالوفاء به معبادیه به حدرد واسط مدفون است.»

منج : چهار فرسخ و نیم مشرق سوریان (از بلوکات بوانات) است. ناصری گک ۲ ص ۱۸۱ مهرویان : ضبط آن در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۶ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۷۲ ، مهروبان آمده ، مخصوصاً درس ۱۵۰ آمده: «مهروبان شهری است بر کنار دریا چنانکه موج دریا برکنار شهر می زند و هوای آن گرمی و عفونت و ناخوشی بتر (بدتر) از آن ریشهر است...» و به نظر می رسد که ضبط ماهی رویان همین مهروبان باشد چون به صورت مذکور جز در شیراز نامه دیده نشد. مهرویان: یاقوت در معجم البلدان نام دو موضع را یاد می کند یکی در کنار دریای بین عبادان و سیراف شهر کی است که یاقوت در قرن ۸ آنجا را دید گوید جزواقلیم سوم است و دیگر نام ناحیه ای در همدان است که مشتمل بر چند قریه می باشد . بلاشک منظور از مهرویان که در متن شیراز نامه آمده همین ناحیه کنار دریائی است .

میشکانات : حمدالله مستوفی وابن بلخی، ولایت خیره را به نام میشکانات خوانده اند (لی سترنج ص ۳۱۱)

نورن : ضبط این کلمه در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۵ نودر به تقدیم دال بر راء آمده : «اصل کازرون ، نو در و در یست و راهبان است» ولی ضبط آن در معجم البلدان یاقوت (ج ۴ ص ۸۲۲) به ضم (ن) و فتح (و) و سکون (راء) می باشد: «قصه ای از نواحی کازرون در سرزمین فارس می باشد.»

نوبندجان : = نوبندگان : «نام یکی از دهستان های پنجگانه بخش مرکزی شهرستان

فسا و قصبه مرکز آن دهی بنام نوبندگان می باشد ... » (فرهنگ جغرافیائی ج ۷). مستوفی در نزهةالقلوب ص ۱۵۴ ذیل عنوان نوبنجان (= نوبندگان) می نویسد که در تلفظ نوبندگان است، شایور بن اردشیر بابکان ساخت، شهری بزرگ بوده در ایام ابوسعید کازرونی خراب شد.

هرمان : به فتح اول و ضم ثانی و میم با الف کشیده، قلعه ایست در حدود مصر. (برهان قاطع) منظور همان اهرام سه گانه مصر می باشد.

## فهرست اعلام

ابن السالم ۱۲۷  
 ابن سعدان ۱۴۲  
 ابن سكينه بغدادی ۱۸۲  
 ابن المجاهد اشبیلی ۱۵۹  
 ابن المصالح البيضاوی رك: عبدالرحمن بن  
 ابى بكر [نجم الدين ... ]  
 ابن معبد ۱۵۹  
 ابن مقله ۳۴  
 ابن موسى ۱۹۷  
 ابن هندرك : ابوالحسن عبداللہ بن أحمد بن  
 عبداللہ بن عون القرشى  
 ابوابراهيم اسمعيل ۱۷۳  
 ابواحمد الصغير رك : الحسين بن على  
 ابواحمد كبير رك : الفضل بن محمد  
 ابوالاظهر البيضاوى [شيخ ... ] ۱۴۸ ،  
 ۱۵۱  
 ابواسحق ( : نقيب علويان ) ۱۵۳  
 ابواسحق [امير شيخ ... ] ۱۱۷ ، ۱۲۴ ،  
 ۱۷۶ ، ۱۹۹  
 ابواسحق ابراهيم بن شهر بار الكازرونى  
 ۱۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ،  
 ۱۶۷  
 ابواسحق ابراهيم بن على بن يوسف  
 الفيروز آبادى ۱۴۶ ، ۱۴۷  
 ابواسحق شيرازى رك : ابواسحق ابراهيم  
 بن على بن يوسف الفيروز آبادى  
 ابواسحق كازرونى ۱۳۲

## « آ »

آبش بنت سعد [آتابك ... ] ۱۸ ، ۸۹ ،  
 ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۶  
 آشتو ، آشتوا ۹۹ ، ۱۰۰

## « الف »

ابا قاخان ۹۰ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴  
 ابراهيم (ع) ۱۴۵  
 ابراهيم [سيد شرف الدين ... ] ۸۹ ،  
 ۹۰  
 ابراهيم [شيخ جمال الدين ... ] ۱۰۰  
 ابراهيم [ظهير الدين ... ] ۱۰۶  
 ابراهيم بن ادهم ۱۳۰  
 ابراهيم الزنجاني [شرف الدين ... ] ۱۹۳  
 ابراهيم بن شهر بار الكازرونى : رك :  
 ابواسحق ...  
 ابراهيم بن مالك اشتر ابراهيم بن على بن  
 يوسف الفيروز ابگرى : ابواسحق  
 ۲۰۷  
 ابراهيم بن محمد الطيبى [جمال الدين ... ]  
 ۹۹  
 ابراهيم بن ممانى ۶۱  
 ابراهيم بن موسى ۱۹۷  
 ابراهيم الكرجى ۲۰۷  
 ايسال ۷۸  
 ابن الجوزى رك : ابوالفرج بن على جوزى

عون القرشی رك: عبدالله بن احمد بن عبدالله ...  
 ابوالحسن علی بن بویه : رك : علی بن بویه  
 ابوالحسن علی بن عبدالله كردو : رك : علی بن عبدالله كردو  
 ابوالحسن كرد ۱۶۰  
 ابوالحسن مزین ۱۴۱ ، ۱۴۳  
 ابوالحسین بن احمد بن سالبه بیضاوی ۱۴۸  
 ابوالحسین سیروانی ۱۴۸  
 ابوالحسین عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی  
 ابوالحسین بن السلام بن عبدالصمد القلانسی :  
 رك : عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی  
 ابوالحسین علی به کواری : رك : علی به کواری  
 ابو حفص صیدلانی ۱۴۲  
 ابو حفص عمر بن محمد بن عمویه : رك : عمر بن محمد بن عمویه  
 ابو حیان التوحیدی بغدادی ۱۴۹ ، ۱۵۰  
 ابوالخیر اقبال بن عبدالله بن الحسین ۱۱۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۸  
 ابوالخیر بن مصلح المتطبب [ کمال الدین ... ] ۱۸۹  
 ابوالخیر زرکوب [ شهاب الدین ... ] ۱۵۰  
 ابوذر رك : محمد بن جنید بن روزبه الكتکی  
 ابوذر كتکی [ ملک معین الدین .... ] ۱۹ ، ۱۷۰ ، ۱۸۴  
 ابو ربیع [ عماد الدین ... ] ۱۸۴  
 ابو زرعہ عبدالوهاب رك : محمد بن ایوب الارذیبلی  
 ابوالسایب بن اسحق الشامی ۱۵۷ ، ۲۰۳  
 ابوسعید ( بن محمد بن ممانی ) ۲۹ ، ۳۰ ، ۶۱  
 ابوسعید بن ابی محمد الخبری ۱۵۰  
 ابوسعید بن عبدالملک بن علی [ شیخ قوۃ الدین ... ] ۱۵۵  
 ابوسعید عبدالسلام بن محمد بن عبدالرحمن المقاریضی ۱۳۶

ابواسحق بن محمود شاه [ جمال الدین ... ] ۱۸ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳  
 ابوبکر [ انا بک ... ] ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۱۶۰ ، ۱۷۶ ، ۱۸۰ ، ۱۹۸ ، ۱۸۸  
 ابوبکر [ فخر الدین ... ] ۸۴  
 ابوبکر احمد بن سلمه ۱۵۰  
 ابوبکر باقلانی ۴۹  
 ابوبکر بن ابی القاسم ۱۳۰  
 ابوبکر بن الحسین الخبری ۱۵۰  
 ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود السافری [ انا بک مظفر الدین قطلغ خان ... ] ۱۸ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۱۶۳ ، ۱۸۸  
 ابوبکر بن عمر بن محمد ۱۵۵  
 ابوبکر بن نجم الدین بن شهاب الدین بن ابی بکر [ شهاب الدین ... ] ۱۶۴  
 ابوبکر بن یوسف بن ابی نعیم المصری [ جمال الدین ... ] ۱۷۱  
 ابوبکر بیضاوی ۴۹  
 ابوبکر خواجه ۹۵  
 ابوبکر خوارزمی ۵۲  
 ابوبکر شبلی ۱۲۸  
 ابوبکر علاف [ شیخ ... ] رك : هبة الله بن الحسن  
 ابوبکر هبة الله بن الحسن : رك : هبة الله بن الحسن  
 ابوبکر همدانی ۱۸۷  
 ابوتراب [ امیر سید عماد الدین ... ] ۹۶ ، ۹۴ ، ۱۸  
 ابوالحسن احمد بن جعفر بن ابی بویه : رك : احمد بن جعفر بن ...  
 ابوالحسن اشعری ۱۲۶ ، ۱۳۸  
 ابوالحسن بصری ۱۲۹  
 ابوالحسن زید اسود بن ابی اسمعیل ابراهیم بن ابی عبدالله محمد بن القاسم الزینبی بن ... ۲۰۱  
 ابوالحسن سیروانی ۱۴۰  
 ابوالحسن عبدالله بن احمد بن عبدالله بن

ابوعبدالله الحسين بن محمد البيطار ۱۳۰ ،  
 ۱۳۱ ، ۱۳۲  
 ابوعبدالله محمد بن خفيف الشيرازي  
 ، ۱۹ ، ۴۹ ، ۷۳ ، ۱۰۳ ، ۱۲۵ ،  
 ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ،  
 ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۴۰ ، ۱۴۵ ،  
 ، ۱۴۷ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ،  
 ۱۷۰ ، ۱۸۶  
 ابوعبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاريضي  
 ۱۳۵ ، ۱۵۱ ، ۱۵۴  
 ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالله  
 ۱۳۸ ، ۱۳۹  
 ابوعلی [ الامام ... ] ۱۵۳  
 ابوعلی بن کيخسرو بن عزالملوك بن سلطان  
 الدولة بن بهاء الدولة ۵۸  
 ابوعلی الحسين بن عبدالله المقاريضي  
 ۱۵۴  
 ابوعلی دقاق ۱۸۶  
 ابوعمرو الاصطخري ۱۳۰  
 ابوغانم بن عميد الدولة ۴۲ ، ۵۴  
 ابوالفتح رك: عبدالسلام [ شيخ ابوالفتح .. ]  
 ابوالفتح [ امام ... ] ۱۴۷  
 ابوالفتح [ سلطان ... ] ۴۷  
 ابوالفتح بن أبي عبدالله محمد بن عبدالرحمن  
 المقاريضي ۱۳۶  
 ابوالفتح عبدالسلام بن أبي الحسين بن  
 احمد بن سالبه البيضاوي ۱۴۰ ،  
 ۱۴۸  
 ابوالفتح ملكشاه رك : محمود بن سلطان  
 مسعود بن ملكشاه  
 ابوالفتح نيريزي [ جمال الدين ... ]  
 ۱۷۴ ، ۱۶۰  
 ابوالفتح العجلي ۱۸۰ ، ۱۸۲  
 ابوالفرج بن علي جوزي ۸۶ ، ۱۸۲  
 ابوالفضل محمد بن مودود زرکوب  
 [ عماد الدين ... ] ۱۷۰  
 ابوالفوارس رك : شيرزاد بن بهاء الدولة  
 ابو قاسم رك : ابو محمد بن الخبزي

ابوسعبدالكامل الساوي [ تاج الدين ... ]  
 رك : تاج الدين أبي سعد الكمال  
 الساوي  
 ابوسعبد محمود بن يعقوب رك : شمس الدين  
 أبي سعد محمود بن يعقوب  
 ابوالسعود ۱۵۹  
 ابوسعيد : رك : محمد السيرافي  
 ابوسعيد [ سلطان ... ] ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴  
 ابوسعيد بن أبي الخير [ شيخ ... ] ۱۳۸ ،  
 ۱۳۹ ، ۱۴۶  
 ابوسعيد بن صالح بن مؤيد [ شيخ زين  
 الدين ... ] ۱۳۱  
 ابوسعيد شيانكاره ۶۳  
 ابوشجاع رك : محمد بن سعدان المقاريضي  
 ابوشجاع [ غياث الدين ... ] ۶۵  
 ابوشجاع الحسين بن منصور ۱۳۷ ، ۱۳۸  
 ابوشجاع المقاريضي ۱۹ ، ۱۳۲ ، ۱۵۰ ،  
 ابوشعيب ۱۵۹  
 ابوطالب محمد رك : طغرل  
 ابوطاهر ۱۴۱  
 ابوطاهر رك : محمد فزاري  
 ابوطاهر عبدالسلام بن أبي ربيع [ عماد  
 الدين ... ] رك : عماد الدين ابوطاهر  
 عبدالسلام بن أبي ربيع  
 ابوطاهر محمد بن أبي نصر الشيرازي ۱۵۸  
 ابوالطيب المتنبی ۲۹ ، ۴۸  
 ابوالعباس احمد بن أبي الخير ۴  
 ابوالعباس بن سريح ۴۸  
 ابوالعباس شيرازي [ شيخ ... ] ۱۲۵  
 ابوالعباس النهاوندي ۱۲۹ ، ۱۳۹ ، ۱۸۶  
 ابوعبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقاني  
 ۱۳۴ ، ۱۳۵  
 ابوعبدالرحمن السلمي ۱۵۲  
 ابوعبدالله احمد بن علي القمري الحرصي  
 ۱۹ ، ۱۵۲ ، ۱۵۷  
 ابوعبدالله اسمعيل حاكم خراساني ۱۷۵  
 ابوعبدالله البويطي ۱۴۷  
 ابوعبدالله الحسن بن زيد اسود ۲۰۱

ابوالمعالی المظفر بن سعدالدین محمد بن  
 المظفر [بن] روزبهان ۱۷۸، ۱۸۰  
 ابوالمفاخر رك : مسعود [مقرب الدین  
 ابوالمفاخر . . .]  
 ابوالمقاتل مناووردیلمی (و نیز : مناوور  
 فرکوه) [عمادالدین . . .] ۱۶۹ ،  
 ۱۷۴ ، ۱۸۵  
 ابوالمکارم فضل الله النوقانی [نورالدین . . .]  
 رك : نورالدین ابوالمکارم فضل الله  
 النوقانی  
 ابومنصور ۴۵  
 ابومنصور : رك : بهرام [ابومنصور . . .]  
 ابومنصور : رك : محمد بن المظفر  
 ابومنصور بن عبدالرحیم بن محمد بن یحیی  
 الشرابی ۱۵۷  
 ابومنصور فولادستون بن عزالملوک ۵۷  
 ابوموسی اشعری ۲۴  
 ابوموسی مدنی ۱۶۴  
 ابوموسی مدینی [حافظ . . .] ۱۶۸  
 ابوالمیمون رك : رشید شاشی [کریم الدین  
 ابوالمیمون . . .]  
 ابوالنجیب [ضیاء الدین . . .] ۱۵۸  
 ابونجیب سهروردی ۱۸۶  
 ابونصر رك : جاری [خواجه امام . . .]  
 ابونصر ( : وزیر ) ۵۴  
 ابونصر [خواجه عمیدالدین . . .] ۸۱  
 ابونصر بن عضالدوله ۵۵ ، ۵۶  
 ابونصر الشرابی ۱۵۲  
 ابونصر لالا ۶۵  
 ابونصر محمد بن یحیی الشافعی شیرازی  
 ۱۴۷  
 ابوالوقت رك : عبدالوهاب [ابوالوقت . . .]  
 ( : بن ابوالمعالی المظفر بن  
 سعدالدین)  
 ابوزید بن عبدالملک ۱۴۲  
 ابهری رك : حجت الدین ابهری  
 احمد [سلطان . . .] ۹۴

[ابوقاسم . . .]  
 ابوالقاسم بن محمد ۱۲۵  
 ابوالقاسم الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان  
 ۱۵۱  
 ابوالقاسم خاوی [شیخ . . .] ۱۶۰  
 ابوالقاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی  
 ۱۸۸ ، ۱۸۵  
 ابوالقاسم محمود ۱۳۰  
 ابوالقاسم الناصر بن عمر بن ناصر الهاشمی  
 ۲۰۳  
 ابوالمبارک رك : عبدالعزیز ادمی  
 [ابوالمبارک . . .]  
 ابوالمبارک ادمی رك : عبدالعزیز بن  
 محمد بن منصور بن ابراهیم  
 ابومحفوظ الکرخی ۱۲۹  
 ابومحمد رك : رویم [شیخ ابومحمد . . .]  
 ابومحمد بن الخبری [ابوقاسم . . .]  
 ۱۵۰  
 ابومحمد بن عبدالعزیز الاسکندری ۱۶۰  
 ابومحمد بن مودود زرکوب شیرازی ۸۴  
 ابومحمد جعفر الحذاء ۱۲۷ ، ۱۳۰ ،  
 ۱۸۰ ، ۱۹۹  
 ابومحمد الحسن بن الحسین بن علی بن جشنام  
 الخبری ۱۵۰  
 ابومحمد حقائق شیرازی ۱۴۱ ، ۱۴۲  
 ابومحمد روزبهان بن ابی نصر البقلی القسوی  
 ۱۲۹ ، ۱۵۹ ، ۱۶۲  
 ابومحمد رویم البغدادی ۱۲۹  
 ابومحمد عبدالله رك : محمد بن احمد بن  
 سلمان  
 ابومحمد عبدالله بن الخفیف ۵۳ ، ۱۳۸  
 ابومحمد عبدالله بن علی بن الحسین المکی  
 [قطب الدین . . .] رك : قطب الدین  
 ابومحمد عبدالله بن علی بن الحسین  
 المکی  
 ابومدین ۱۵۹  
 ابوالمعالی رك : جعفر بن الحسین



۲۰۴  
 اسحق کوبی ۱۹۹  
 اسرافیل بن سلجوق ۶۰  
 اسعد [مجدالدین ...] ۹۸  
 اسعد الفارسی [خواجه عمیدالدین  
 ابونصر ...] ۷۸  
 اسکندر ۲۷، ۲۸، ۱۱۵، ۱۲۰  
 اسکندر ثانی ۱۹۹  
 اسمعیل رک : مرتضی سعید مجدالدین  
 اسمعیل  
 اسمعیل ( : بن ابوالعالی المظفر بن  
 سعدالدین ... ) ۱۷۹  
 اسمعیل بن محمود بن عبدالرحمن رک :  
 عمو اسمعیل  
 اسمعیل بن موسی ۱۹۷  
 اسمعیل حاکم خراسانی رک : ابوعبدالله  
 اسمعیل حاکم خراسانی ۱۷۵  
 اسمعیل قصری [شیخ ...] ۱۶۰  
 اسمعیل نیکروز الفالی [مجدالدین ...]  
 ۱۸۷، ۱۷۲  
 الاسود رک : احمد بن الاسود  
 اشرف بن تمورتاش بن جوبان [ملک ...]  
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،  
 ۱۱۱  
 اشرف ویاغیسی ۱۸  
 اشغانی [گودرز ...] ۲۲  
 الاضطخری رک : ابو عمر والاضطخری  
 اصیل‌الدین رک : محمد [الشیرازی]  
 اصیل‌الدین شیرازی ۱۸۷  
 افراسیاب ۱۰۷  
 افریدون ۵۵  
 افضل‌الدین رک : محمد [افضل‌الدین ...]  
 افضل‌الدین محمد ( : بن ادیب صالحانی )  
 ۱۶۹  
 اقبال بن عبدالله بن الحسین [ابوالخیر ...]  
 ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۸  
 الاقیلدی رک : عبدالرحمن بن محمد بن

احمد [قطب‌الدین ...] ۱۵۵  
 احمد [مؤیدالدوله ...] ۴۶  
 احمد [نجم‌الدین ابی‌الجناب ...]  
 ۱۳۲، ۱۸۲  
 احمد بن ابی‌الخیر رک : ابوالعباس احمد بن  
 ابی‌الخیر  
 احمد بن الاسود ۱۲۹  
 احمد بن جعفر بن ابی‌یویه [ابوالحسن ...]  
 ۱۴۴  
 احمد بن الحسین [شیخ ...] ۱۳۶،  
 ۱۵۸، ۲۰۰  
 احمد بن علی‌القمری الحریمی رک : ابو  
 عبدالله احمد بن علی‌القمری الحریمی  
 احمد بن موسی (ع) ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸  
 احمد بن یحیی ۱۲۵  
 احمد علوی [نظام‌الدین ...] ۲۰۲  
 احمد غزالی ۱۸۶  
 احمد کبیر ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲  
 ادیب صالحانی رک : محمود بن محمد بن  
 الحسین  
 اربهان ۱۰۲  
 اردشیر بابک ۲۳، ۲۷  
 ارشدالدین رک : علی بن محمد النیریزی  
 ارشدالدین نیریزی رک : علی بن محمد  
 النیریزی  
 ارغون [شاهزاده ...] ۹۴، ۹۷  
 ارقان بن ملخان بن محمد بن زیدان بن  
 سعد بن زنگی [جلال‌الدین ...]  
 ۹۶، ۹۴  
 الازرقانی رک : ابوعبدالرحمن عبدالله بن  
 جعفر الازرقانی  
 ازرقانی رک : عبدالله بن جعفر الازرقانی  
 ونیز : ابوعبدالرحمن عبدالله بن  
 جعفر الازرقانی  
 اسحق [عزالدین ...] ۲۰۲  
 اسحق [بن ضیاء‌الدین علی بن عربشاه  
 مرتضی سعید عزالدین ...]

بانونیہ ۱۴۵  
 بایدون گیخانو ۹۹  
 بخاری رک : قوام الدین بخاری  
 بدرالدین [ ملک... ] ۱۰۱  
 برغر رک : ابوبکر بن عمر بن محمد  
 بزابه [ انا بک... ] ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱  
 بزغش [ نجیب الدین... ] ۱۳۵  
 البغدادی رک : عبدالوہاب بن سکینۃ البغدادی  
 البقلی الفسوی رک : ابو محمد روز بہان  
 بن ابی نصر البقلی الفسوی  
 البلخی رک : الشقیق البلخی  
 بلغاری رک : حسن بلغاری  
 بلغان، بولغان ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳،  
 بلقیس ۱۷۸، ۱۹۸  
 بلیانی رک : عبداللہ بن مسعود بن محمد  
 بلیانی  
 بندار بن الحسین [ شیخ... ] ۱۲۸  
 بویہ ۴۶، ۵۸  
 بہاء الدولہ رک : خسرو فیروز بن عضد الدولہ  
 بہاء الدولہ یزدی ۱۶۰  
 بہرام [ ابو منصور... ] ۵۷  
 بہرام گور ۴۶  
 بہ کواری رک : ابو الحسین علی بہ کواری  
 بہلول [ شیخ... ] ۱۰۳  
 بہمن [ شاہ... ] ۲۶، ۳۱  
 بہمن بن دارا ۶۳  
 البیضاوی رک : ابو الفتح عبدالسلام بن  
 ابی الحسین بن احمد بن سالبہ البیضاوی  
 البیضاوی رک : عمر بن فخر الدین ابی  
 عبداللہ محمد بن القاضی صدر الدین  
 علی البیضاوی  
 بیضاوی ابو الحسین بن احمد سالبہ رک :  
 ابو الحسین بن احمد بن سالبہ بیضاوی  
 بیطار رک : ابو سعید بن صالح بن مؤید  
 البیطار [ ابو عبداللہ الحسین... ] رک :  
 ابو عبداللہ الحسین بن محمد البیطار

سعد الاقیلدی  
 الاکار: رک: الحسین ابو علی بن محمد الاکار  
 الب ارسلان بن محمد بن چغری بک بن میکائیل  
 ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۷۰،  
 ۷۱  
 الب ارسلان سلغری ۷۳  
 التاقجو ۸۹  
 الجایتون ارغون [ سلطان محمد... ]  
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱  
 امام الحرمین ۱۴۷  
 ام کلثوم بنت اسحق بن محمد بن زید بن  
 الحسین بن علی بن ابی طالب ۶۵،  
 ۱۳۷، ۱۹۹، ۲۰۳  
 امیرستی ۱۰۳  
 امیر سید عماد الدین رک : ابوتراب [ امیر  
 سید عماد الدین... ]  
 امیر طغای [ نوئین اعظم... ] ۱۰۳  
 امین الدین: رک : محمد [ امین الدین... ]  
 ۱۸۷  
 امین الدین کازرونی ۷۴  
 انجو [ سید قطب الدین... ] ۹۷  
 انکیانو ۹۰  
 انوشیروان ۳۱، ۴۱، ۴۴، ۷۴  
 اوحد الدین رک : عبداللہ بلیانی  
 [ اوحد الدین... ]  
 اوحدین الدین کرمانی ۸۳، ۱۶۳، ۱۸۳  
 اویس القرنی ۱۳۰  
 ایلخان ۸۸، ۹۴  
 ایلک خان ۶۰

## « ب »

باغ وبستان رک : المبارک بن محمد بن  
 المبارک  
 باکالنجار المرزبان [ صمصام الدولہ... ]  
 ۲۵، ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶،  
 ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱  
 باکویہ رک : ابو عبداللہ محمد بن عبداللہ بن  
 عبداللہ

جعفر بن موسی ۱۹۷  
جعفر الحذاء رك : ابو محمد جعفر الحذاء  
جعفر الصادق (ع) ۱۲۹  
جلال الدوله رك : فيروز خسرو [جلال  
الدوله ... ]

جلال الدين رك : ارقان بن ملخان بن محمد  
جلال الدين [سلطان ... بن سلطان محمد]  
۷۶

جلال الدين [ملك ...] ۹۶، ۱۰۱  
جلال الدين چاولی [اتابك ...] ۱۸،  
۲۳، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴  
۷۷

جمال الدين رك : ابراهيم بن محمد الطيبي  
جمال الدين رك : ابواسحق بن محمود شاه  
جمال الدين رك : محمد بن الامام المقرئ  
جمال الدين رك : يوسف بن ابي نعيم المصري  
جمال الدين [شيخ ...] رك : حسين ذكي  
جمال الدين ابوالفتح نيريزي رك : ابوالفتح  
نيريزي

جمال الدين مستعرب [شيخ ...] ۹۹  
جمال الدين مصري [قاضي ...] ۱۷۱  
جمشيد، جم ۸، ۱۵، ۲۵، ۳۳  
جنيد بغدادی [شيخ ...] ۱۲۶، ۱۲۷،  
۱۲۹، ۱۴۰، ۱۷۴، ۱۸۶  
جوشی ۹۶، ۹۷، ۹۸

## « ح »

حاتم ( : طی ) ۱۴، ۱۵، ۱۶  
حاجی طغی ۱۰۳  
الحاشمی رك : حيدر بن المنور الحاشمی  
حافظ رك : ابو موسى مديني [حافظ ...]  
حبيب عجمی ۱۲۹  
حجاج بن يوسف ۴۳  
حجت الدين ابهری ۱۶۶، ۱۸۲  
حریری ۱۷۱  
حسام الدوله تاش ۴۹  
حسام الدين بن محمد علی لر ۹۳  
حسام الدين مجد بن عبدالله ( : بن علی بن

## « پ »

پادشاه خاتون ۹۱  
پرویز ( : خسرو پرویز ) ۲۱، ۴۱  
پير حسين ۱۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،  
۱۰۸  
پيرك رك : فخر الدين پيرك

## « ت »

تاج الدين رك : محمد [تاج الدين ...]  
تاج الدين ( : وزير ) ۶۶، ۶۸، ۶۹،  
۷۰  
تاج الدين رك : جعفر بن ابراهيم بن الحسين  
النقيب  
تاج الدين ابوسعدا الكمال الساوي ۱۸۰  
تاش رك : حسام الدوله تاش  
تاش فراش ۴۲، ۵۵  
تركان ( : همشير پادشاه خاتون ) ۹۱  
تركان خاتون ۸۶، ۸۷، ۸۸  
تكله بن زنگی [اتابك ...] ۷۴، ۷۵  
توفياق ۹۰

## « ث »

ثعالبي ۸۶

## « ج »

جاری [خواجه امام ...] ۸۱  
جبرئيل ۱۰۹، ۱۹۷  
جرجانی [خواجه ...] ۱۴۰  
جشنام الخبیری [ابو محمد الحسن ...]  
رك : ابو محمد الحسن بن الحسين بن  
علي بن جشنام الخبیری  
جعفر [شيخ ...] ۱۲۸  
جعفر بن ابراهيم بن الحسين النقيب [تاج  
الدين ...] ۲۰۵  
جعفر بن احمد [المقتدر بالله ...] ۴۵،  
۴۸  
جعفر بن الحسين [ابي المعالي ...]  
۲۰۱، ۲۰۲

حسین دزکی [ شیخ جمال‌الدین ... ]  
۸۵

حسین کرد و [ شیخ ... ] ۱۸۸، ۱۸۵  
حقوق شیرازی رك : ابومحمدحقوق شیرازی

حكيم بن ابی العاص ۲۴  
حكيم رك : عمر بن المظفر

حلالی [ کریم ... ] ۴۵

حمزة بن موسی ۱۹۷

حمزة زركوب [ شهاب‌الدین ... ] ۲۰۶

حیدر بن عربشاه بن علی بن عربشاه ۲۰۴

حیدر بن المنور الهاشمی ۲۰۳

### « خ »

خاقانی ۳۸

خسرو فیروز بن عضدالدوله [ بهاء‌الدوله ... ]

۱۴۶، ۵۶، ۵۲

خضر (ع) ۳۸، ۹، ۶

خفیف شیرازی رك : ابوعبدالله محمد بن

خفیف شیرازی

الخليفة رك : سراج‌الدین محمود بن

خليفة بن عبدالسلام بن احمد بن سالبه

خلیل ۳۸

خمارتکین [ رکن‌الدین ... ] ۶۳، ۶۲

### « د »

دارا ۱۲۰، ۲۶، ۴

الداعي رك : موسی بن یزید الداعي

داود بن محمد بن فریدالدین روزبهان

۱۸۰

داود طائی ۱۲۹

دزکی رك : حسین دزکی

دقاق نسائی رك : مسعود بن محمد بن علی بن

احمد بن الشیخ علی‌الدقاق النسائی

دلق ( : سرداری از ساسانیان ) ۴۱

دمشق خواجه بن چوبان ۱۰۰

دوکی [ شیخ ... ] ۱۵۵

الدینوری [ ممشاد ... ] ۱۲۹

الحسین المکی ( ۱۵۹ )

حسام قزوینی ۹۶

حسن بلغاری ۱۹۳

الحسن بن بویه [ رکن‌الدوله ابوعلی ... ]

۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

حسن بن تمورتاش بن جووان ( شیخ ... )

۱۲۰

الحسن بن الحسين بن علی بن جشنام الخبری

رك : ابومحمد الحسن بن الحسين

بن علی بن جشنام الخبری

الحسن بن زید اسود رك : ابوعبدالله

الحسن بن زید اسود

حسن بن علی بن ابی طالب ۸۶

حسن کیا [ شیخ ... ] ۱۵۳

حسویه ۶۳، ۶۱

حسین [ عماد‌الدین ... ] ۱۶۹

الحسین ابوعلی بن محمد الاکار ۱۳۰،

۱۳۱

حسین بن ابومحمد مودود ۱۸۳

حسین بن احمد بن الحسين ۱۴۵

حسین بن سلمان الکوفجانی ۱۷۵، ۱۹،

۱۸۵

الحسین بن عبدالله المقاریضی رك : ابوعلی

الحسین بن عبدالمقاریضی

حسین بن علی (ع) ۱۲۹، ۲۱

الحسین بن علی ( : ابواحمد صغیر ) ۱۳۳

حسین بن محمد ( : سرده ) ۱۸۱

حسین بن محمد بن سلیمان [ صابین‌الدین ... ]

۱۷۴

الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان رك :

ابوالقاسم الحسين بن محمد بن عمر بن

عبدان

الحسین بن محمد الیبطار رك : ابوعبدالله

الحسین بن محمد الیبطار

حسین بن منصور ۱۲۶

الحسین بن منصور رك : ابوشجاع الحسين بن

منصور

حسین بن موسی ۱۹۷، ۱۹۹

رویم [ شیخ ابو محمد ... ] ۱۲۶ ،  
۱۲۹

## « ز »

زاهده خاتون ۶۶ ، ۶۷  
زربشت ۲۴ ، ۲۵  
زرکوب رک : حسین بن ابو محمد مودود  
زرکوب رک : حمزه زرکوب [ شهاب  
الدین ... ]  
زرکوب شیرازی رک : مودود بن محمد بن  
معین الدین محمود [ عزالدین ... ]  
زرکریا ( پیغمبر ) ۲۲  
الزکی بن عمر بن بهرام ۱۸۳  
الزنجانی رک : محمد بن ابراهیم الزنجانی  
[ تاج المله والدین ... ]  
زنگی بن مودود [ اتابک ... ] ۷۳ ،  
۷۴ ، ۱۵۶  
زیدان [ عمادالدین ... ] ۷۵  
زیدان بن عثمان ۲۰۶  
[ زیدالنار ] بن موسی ۱۹۷  
زین الدین رک : ابوسعید بن صالح بن مؤید  
زین الدین رک : علی [ شیخ زین الدین ... ]  
زین العابدین رک : علی بن الحسین  
بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

## « س »

سبکتکین ۴۸  
سجاسی رک : رکن الدین سجاسی  
سراج الدین [ خواجه ... ] ۱۸۴  
سراج الدین رک : عمر مبارکی [ سراج  
الدین ... ]  
سراج الدین رک : محمود بن ... احمد بن  
ساله  
سراج الدین رک : مکرم بن ابی العلاء الفالی  
سراج الدین [ ملک ... ] ۱۰۱  
سراج الدین فضلی لو ۹۵  
سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبدالسلام  
بن احمد بن ساله ۱۳۰ ، ۱۵۴

## « ذ »

ذوالقرنین رک : اسکندر

## « ر »

رازی رک : فخرالدین ابی عبدالله عمر  
رازی [ خواجه امام ... ]  
الراضی بالله بن القاهر بالله ۴۶ ، ۵۳ ،  
رستم ۴ ، ۱۰۷  
رسول رک : محمد بن عبدالله (ص)  
رشیدشاهی [ کریم الدین ابوالمیمون ... ]  
۱۵۷ ، ۱۷۴ ، ۱۸۲  
رکن الدوله رک : حسن بن بویه  
رکن الدوله ابوعلی رک : الحسن بن بویه  
رکن الدین رک : خمارتکین [ رکن الدین ... ]  
رکن الدین رک : شهاب الدین بن نجم الدین  
رکن الدین رک : عبدالله بن عثمان القروینی  
رکن الدین [ ملک ... ] ۱۰۱  
رکن الدین ( حاجی ... ) رک : منصور  
( بن ابوالعالی المظفر بن سعدالدین )  
رکن الدین [ حاجی ... ] رک : منصور بن  
المظفر بن محمد بن ... روزبهان بن  
طاهر  
رکن الدین سجاسی ۱۶۳ ، ۱۸۶  
رکن المله والدین بن الصدرالدین بن  
محمد بن صفی ۱۹۱  
روزبهان رک : داود بن محمد بن فریدالدین  
روزبهان  
روزبهان [ شیخ ... ] ۱۹ ، ۱۵۴ ،  
۱۵۶ ، ۱۶۳ ، ۱۷۰ ، ۱۸۷ ، ۲۰۲  
روزبهان ( فریدالدین ... ) ۱۶۵  
روزبهان بن ابی نصر البقلی الفسوی رک :  
ابومحمد روزبهان بن ابی نصر البقلی  
الفسوی  
روزبهان بن علی [ شهاب الدین ... ] رک :  
شهاب الدین روزبهان بن علی  
روزبهان ثانی ۱۶۳

سردہ رک : حسین بن محمد  
 السروستانی رک : ابوالقاسم عبدالرحیم بن  
 محمدالسروستانی  
 السری بن السقطی ۱۲۹  
 سربخ رک : ابوالعباس بن سربخ  
 سعد بن یبکر بن سعد بن زنگی  
 [ اتابک ... ] ۸۶  
 سعد بن زنگی بن مودود سلغری [ اتابک  
 مظفرالدین ابوشجاع ... ] ۷۵ ،  
 ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۱۶۰ ،  
 ۱۶۱ ، ۲۰۳  
 سعدالدین رک : ادیب صالحانی  
 سعدالدین رک : محمد بن مظفر [ سعد  
 الدین ... ]  
 سعد بن الدین رک : محمود بن محمد بن الحسین  
 سعدالدین [ خواجہ ... ] رک : یحیی بن  
 عمادالدین الحسین بن محمود  
 الصالحانی  
 سعدالدین ابومنصور : رک : محمد بن  
 المظفر ۱۹۳  
 سعد کوچک [ اتابک ... ] ۱۹۳  
 سعد وقاص ۴۱  
 سعید رکن الدین ۱۷۳  
 سلامان ۷۸  
 ساجوق بن سلیمان ۵۹  
 سلجوقشاه بن سلغرشاه بن اتابک زنگی  
 ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹  
 سلطان ابوالفتح رک : مسعود [ سلطان  
 ابوالفتح ... ]  
 سلطان خاتون ۱۰۳  
 سلطان الدوله رک : فنا خسرو بن بهاء  
 الدوله بن عضدالدوله  
 سلطان الدوله [ بن بهاء الدوله ... ] ۵۷  
 سلطان الدوله بن عضدالدوله ۵۲  
 سلغرشاه [ مظفرالدین ... ] ۱۰۰  
 سلغم ۸۹

سلم [ شیخ ... ] ۱۵۸  
 سلمان فارسی ۲۲  
 سلیمان (ع) ۸ ، ۲۵ ، ۲۹ ، ۴۰ ، ۷۴ ،  
 ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ،  
 ۱۴۴ ، ۱۷۳  
 سلیمان بن موسی ۱۹۷  
 سنجر بن ملکشاه ۶۱ ، ۶۴ ، ۶۵  
 سنقر [ اتابک ... ] ۷۳  
 سنقر بن مودود [ اتابک مظفرالدین ... ]  
 ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶  
 سوسی [ شیخ ... ] ۱۹۴  
 سوغونجاق نوئین ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲  
 سونجاق ۱۸  
 سیرافی [ محمد ... ] ۷۹  
 سیفالدین : رک : یوسف [ سیفالدین ... ]

« ش »

شاپور بن اردشیر بابک ۲۸  
 شاپور ذوالاکتاف ۴۰  
 شاشی رک : کریمالدین شاشی  
 الشافعی الشیرازی رک : ابونصر محمد بن  
 یحیی الشافعی الشیرازی  
 شاه مندر : رک : مندر بن عبداللہ بن مندر  
 شبلی : رک : ابوبکر شبلی  
 الشرابی : رک : ابومنصور بن عبدالرحیم  
 بن محمد بن یحیی الشرابی  
 شرابی [ قاضی یحیی ... ] ۱۵۷  
 شرفالدوله ابوالقوارس : رک : شیرزاد بن  
 عضدالدوله  
 شرفالدین : رک : محمودشاه بن محمد بن  
 فضل اللہ  
 شرفالدین ابراہیم زنجانی : رک : ابراہیم  
 الزنجانی  
 الشقیق البلخی ۱۳۰  
 شمس الدوله ( : ملک یهود ) ۹۱ ، ۹۶ ،  
 ۹۷  
 شمسالدین : رک : محمد ( شمسالدین

سردہ رک : حسین بن محمد  
 السروستانی رک : ابوالقاسم عبدالرحیم بن  
 محمدالسروستانی  
 السری بن السقطی ۱۲۹  
 سربخ رک : ابوالعباس بن سربخ  
 سعد بن یبکر بن سعد بن زنگی  
 [ اتابک ... ] ۸۶  
 سعد بن زنگی بن مودود سلغری [ اتابک  
 مظفرالدین ابوشجاع ... ] ۷۵ ،  
 ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۱۶۰ ،  
 ۱۶۱ ، ۲۰۳  
 سعدالدین رک : ادیب صالحانی  
 سعدالدین رک : محمد بن مظفر [ سعد  
 الدین ... ]  
 سعد بن الدین رک : محمود بن محمد بن الحسین  
 سعدالدین [ خواجہ ... ] رک : یحیی بن  
 عمادالدین الحسین بن محمود  
 الصالحانی  
 سعدالدین ابومنصور : رک : محمد بن  
 المظفر ۱۹۳  
 سعد کوچک [ اتابک ... ] ۱۹۳  
 سعد وقاص ۴۱  
 سعید رکن الدین ۱۷۳  
 سلامان ۷۸  
 ساجوق بن سلیمان ۵۹  
 سلجوقشاه بن سلغرشاه بن اتابک زنگی  
 ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹  
 سلطان ابوالفتح رک : مسعود [ سلطان  
 ابوالفتح ... ]  
 سلطان خاتون ۱۰۳  
 سلطان الدوله رک : فنا خسرو بن بهاء  
 الدوله بن عضدالدوله  
 سلطان الدوله [ بن بهاء الدوله ... ] ۵۷  
 سلطان الدوله بن عضدالدوله ۵۲  
 سلغرشاه [ مظفرالدین ... ] ۱۰۰  
 سلغم ۸۹

شيخ الاسلام رك : شهاب الدين روزبهان بن  
علي  
شيخ الاسلام رك : قطب الدين ابو محمد  
عبدالله بن علي بن الحسين المكي  
شيخ الشيوخ بيضاء رك : ابو الحسين بن  
احمد بن سالبه بيضاوى  
شيخ على الديلمى ۱۳۳  
شيخ غازى رك : ابواسحق ابراهيم بن  
شهريار الكازرونى  
شيخ كبير رك : ابو عبدالله محمد بن  
خفيف الشيرازى  
شيخ مرشد ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹  
شيرزاد بن بهاء الدوله [قوام الدوله ...]  
۵۶  
شيرزاد بن عضد الدوله ( شرف الدوله  
ابوالفوارس ... ) [ ۵۲ ، ۵۳ ،  
۵۶  
شيرهويه ۴۱

## « ص »

صاى ۴۶ ، ۶۹  
صاحب ۶۹  
صادق [امير... ] ۹۹  
صالح شاه فيروز ۱۳۱  
صاين الدين رك : حسين بن محمد بن سليمان  
صاين قاضى [شمس الدين ...] ۱۰۶  
صدر الدين رك : مظفر [صدر الدين ...]  
صدر الدين اشتهى [مولانا ...] ۸۲  
صدر الدين مظفر ۱۷۹  
صفى [خواجه شمس الدين ...] ۱۶۶  
صفى الدين رك : عثمان كرماني  
صمصام الدوله رك : باكانجار المرزبان  
[صمصام الدوله ...]  
صيدلانى : رك : ابو حفص صيدلانى

## « ض »

ضياء الدين رك : ابوالنجيب

( امير ... )  
شمس الدين رك : صاين قاضى  
[ شمس الدين ... ]  
شمس الدين رك : محمد [ ملك شمس -  
الدين ... ]  
شمس الدين رك : عمر مشهدى صلى  
[ شمس الدين ... ]  
شمس الدين رك : محمد بن الامام  
شمس الدين [ خواجه ... ] رك : صفى  
شمس الدين رك : محمد بن محمد الجوينى  
شمس الدين ابى سعد محمود بن يعقوب  
۱۸۷  
شمس الدين صاحب ديوان [ خواجه ... ]  
۹۶  
شمس الدين محمد بن ركن الدين ۱۵۷  
شمس الدين ملك ۹۲  
شمس المعالى قابوس ۴۹  
شمس المله رك : محمد بن صفى الدين  
عثمان الكرماني  
شمس المله والدين ابوالفاخر رك : عمر بن  
المظفر  
شوانى رك : ابونصر محمد بن يحيى الشافعى  
الشيرازى  
شهاب الدين رك : ابوبكر بن نجم الدين بن ...  
شهاب الدين رك : ابوالخير زر كوب  
شهاب الدين رك : حمزه زر كوب  
شهاب الدين رك : محمد بن احمد البيضاوى  
شهاب الدين روزبهان بن علي ۱۵۹  
شهاب الدين بن نجم الدين ۱۵۷  
شهاب الدين توره بشتى [ امام ... ] ۸۲  
شهاب الدين روزبهان بن علي ( بن ابو محمد  
عبدالله الملكى ) ۱۵۹  
شهاب الدين زر كوب ۱۳۵  
شهاب الدين سهورردى ۱۶۳ ، ۱۶۶ ،  
۱۸۳  
شهربانو ( : دختر پرويز ) ۲۱  
شهرك بن مرزبان ۲۴  
شهريار ۱۳۲ ، ۱۴۵

عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی  
[ابوالحسین ...] ١٤٣  
عبدالسلام بن محمد بن عبدالرحمن  
المقاریضی : رك : ابوسعید عبدالسلام بن  
محمد بن عبدالرحمن المقاریضی  
عبدالعزیز [ ملك عزالدین ... ] ٩٩ ،  
١٠٠  
عبدالعزیز ادمی [ ابوالمبارك ... ] ١٨٥  
عبدالعزیز بن محمد بن منصور بن ابراهیم  
١٥٦  
عبدالقادر جیلی ١٥٨ ، ١٦٠  
عبدالله بن احمد بن عبدالله بن عون القرشی  
[ ابوالحسن ... ] ١٤٣  
عبدالله ازركانی [ شیخ ... ] ١٣٥  
عبدالله انصاری ١٠١  
عبدالله بلیانی [ اوحدالدین ... ] ١٩٤  
عبدالله بن جعفر الازرقانی رك : ابو-  
عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقانی  
عبدالله بن الخفیف رك : ابو محمد عبدالله بن  
الخفیف  
عبدالله بن عباس ٢٤  
عبدالله بن عثمان القزوینی [ ركن الدین ... ]  
١٧٥  
عبدالله بن علی بن الحسین المکی [ قطب  
الدین ابو محمد ... ] رك : قطب  
الدین ابو محمد عبدالله بن علی بن  
الحسین المکی  
عبدالله بن علی بن سعد العلوی ٢٠٤  
عبدالله بن عمر ١٨٢ ، ١٩٣  
عبدالله بن مسعود بن محمد بلیانی ١٨٦  
عبدالله بن عثمان القزوینی [ ركن الدین ... ]  
١٧٦ ، ١٧٥  
عبدالملك بن مروان ٤٣ ، ٤٤  
عبدالمهیمن ١٦٨  
عبدالودود بن داود ١٨١  
عبدالوهاب [ ابوالوقت ... ] ( : بن  
ابوالمعالی المظفر بن سعدالدین )  
١٧٩

## « ط »

الطائی [ داود ... ] ١٣٠  
طاشمكو ٩٣  
طاووس الحرمین رك : ابوالخیر اقبال بن  
عبدالله بن الحسین  
طاهر ( : بن ابوالمعالی المظفر بن  
سعدالدین ) ١٧٩  
طابع الله ( : خلیفه ) ٥٣  
طغاجار [ امیر ... ] ٩٢  
طغرل ( : ابی طالب محمد ) ٦٠  
طغرل [ اتابك مظفرالدین ... بن اتابك  
سنقر ] ٧٤  
طغی رك : حاجی طغی  
طهمورت ٢٨

## « ظ »

ظہیرالدین ابراهیم رك : ابراهیم  
[ ظہیرالدین ]

## « ع »

عباس بن موسی ١٩٧  
عبدالرحمن ( بن ) ابی بكر [ نجم الدین ... ]  
١٦٣  
عبدالرحمن [ بن ] علی بن بزغش ١٩١  
عبدالرحمن بن محمد بن سعید الاقلیدی  
١٥٨  
عبدالرحمن بیضاوی ٢٠٢  
عبدالرحمن سلمی ١٢٨  
عبدالرحمن المقلب [ عزالدین ... ] ١٨٨  
عبدالرحیم سلمانی [ فخرالدین ... ]  
٢٠٦  
عبدالرقیب ١٦٨  
عبدالسلام [ شیخ ابوالفتح ... ] ١٤٩  
عبدالسلام بن ابی ربیع رك : عمادالدین  
ابوطاهر عبدالسلام بن ابی ربیع  
عبدالسلام بن سالبه البیضاوی رك :  
ابوالفتح عبدالسلام بن ابی الحسین بن  
احمد بن سالبه البیضاوی



عبد الوهاب بن سكينه البغدادي ۱۸۰  
 عبيدالله بن موسى ۱۹۷  
 عثمان [شيخ صفى الدين ...] ۱۶۵  
 عثمان بن ابى العاص ۲۴  
 عثمان بن عفان ۲۴ ، ۴۱ ، ۲۰۶  
 عثمان كرماني [صفى الدين ...] ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۹۱  
 العجلي رك : ابوالفتوح العجلي  
 عجمي رك : حبيب عجمي  
 عنبرا ۳۶  
 عروس رك : محمد بن يزيد  
 عروه [شيخ ...] ۲۰۷  
 عز الدين رك : اسحق [عزالدين ...]  
 عز الدين رك : عبدالرحمن المقلب  
 عز الدين رك : محمد بن فريدالدين  
 روزبهان  
 عز الدين رك : محمد بن فريد  
 عز الدين [ملك ...] ۱۰۰ ، ۱۰۱  
 عز الدين بنجره ۷۴  
 عز الدين زركوب ۱۸۵ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶  
 عز الدين عبدالرحمن رك : عمو نمرد  
 عز الدين قوهدي [خواجه ...] ۱۰۰ ، ۱۰۲  
 عز الدين قيسى [مولانا ...] ۸۲  
 عز الدين يزدى ۱۸۵  
 عز الملوك رك : مرزبان بن سلطان الدوله  
 عضد الدوله ۱۸ ، ۲۳ ، ۲۹ ، ۳۵ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۲۰۳ ، ۲۰۱ ، ۱۲۸ ، ۱۲۶  
 عفيف الدين رك : محمد بن عبدالرحمن  
 عفيف الدين رك : محمد بن قطب الزمان  
 عبدالرحمن  
 علاء الدوله [اتابك ...] ۸۷  
 علاف رك : ابوبكر هبة الله بن الحسن  
 العلوى رك : عبدالله بن على بن سعد العلوى  
 على [شيخ زين الدين ...] ۱۸۹  
 على بن ابى طالب [امير المؤمنين ...]  
 ۷۷ ، ۱۱۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۸

على بن بزغش [نجيب الدين ...] ۱۹ ، ۱۷۷  
 على بن بويه [ابوالحسن ...] ۴۶ ، ۴۸  
 على بن الحسين ( : پدر فضلويه ) ۶۱  
 على بن الحسين بن امير المؤمنين على بن ابي طالب [زين العابدين ...] ۲۱ ، ۱۲۹  
 على بن حمزه ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲  
 على بن عبدالله كردو [ابوالحسن ...] ۱۷۴  
 [على بن] عربشاه بن اميرائه الحسيني ۲۰۴  
 على بن محمد النيريزى [ارشاد الدين ...] ۱۶۰ ، ۱۶۹ ، ۲۰۲  
 على بن محمود شاه ۱۱۶  
 على بن مسعود بن نجم الدين محمد ۱۸۷  
 على بن موسى (ع) ۱۲۹ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰  
 على به كوارى [ابوالحسن ...] ۱۴۰ ، ۱۴۷  
 على پادشاه ۱۰۴  
 على شلويه ۱۴۱  
 على لالا [شيخ ...] ۱۶۰  
 عماد الدوله ۴۲ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۷ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۲۰۰  
 عماد الدوله رك : قاورد [عماد الدوله ...]  
 عماد الدين ابوتراب رك : ابوتراب  
 عماد الدين رك : ابوربيع [عماد الدين ...]  
 عماد الدين رك : حسين [عماد الدين ...]  
 عماد الدين رك : زيدان [عماد الدين ...]  
 عماد الدين [سيد ...] ۹۲ ، ۹۵  
 عماد الدين ابوظاهر عبدالسلام بن ابى ربيع ۱۷۰  
 عماد الدين حسين ( : بن اديب صالحانى ) ۱۶۹  
 عماد الدين ميراثى ۷۸ ، ۸۲  
 عمار بن ياسر ۱۲۹  
 عمر ( : بن ابوالمعالي المظفر بن سعد بن الدين ) ۱۷۹  
 عمر بن خطاب ۲۴ ، ۱۳۰

عبد الوهاب بن سكينه البغدادي ۱۸۰  
 عبيدالله بن موسى ۱۹۷  
 عثمان [شيخ صفى الدين ...] ۱۶۵  
 عثمان بن ابى العاص ۲۴  
 عثمان بن عفان ۲۴ ، ۴۱ ، ۲۰۶  
 عثمان كرماني [صفى الدين ...] ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۹۱  
 العجلي رك : ابوالفتوح العجلي  
 عجمي رك : حبيب عجمي  
 عنبرا ۳۶  
 عروس رك : محمد بن يزيد  
 عروه [شيخ ...] ۲۰۷  
 عز الدين رك : اسحق [عزالدين ...]  
 عز الدين رك : عبدالرحمن المقلب  
 عز الدين رك : محمد بن فريدالدين  
 روزبهان  
 عز الدين رك : محمد بن فريد  
 عز الدين [ملك ...] ۱۰۰ ، ۱۰۱  
 عز الدين بنجره ۷۴  
 عز الدين زركوب ۱۸۵ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶  
 عز الدين عبدالرحمن رك : عمو نمرد  
 عز الدين قوهدي [خواجه ...] ۱۰۰ ، ۱۰۲  
 عز الدين قيسى [مولانا ...] ۸۲  
 عز الدين يزدى ۱۸۵  
 عز الملوك رك : مرزبان بن سلطان الدوله  
 عضد الدوله ۱۸ ، ۲۳ ، ۲۹ ، ۳۵ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۲۰۳ ، ۲۰۱ ، ۱۲۸ ، ۱۲۶  
 عفيف الدين رك : محمد بن عبدالرحمن  
 عفيف الدين رك : محمد بن قطب الزمان  
 عبدالرحمن  
 علاء الدوله [اتابك ...] ۸۷  
 علاف رك : ابوبكر هبة الله بن الحسن  
 العلوى رك : عبدالله بن على بن سعد العلوى  
 على [شيخ زين الدين ...] ۱۸۹  
 على بن ابى طالب [امير المؤمنين ...]  
 ۷۷ ، ۱۱۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۸

[ فخرالدین ... ]  
 فخرالدین [ امیر ... ] ۱۷۶  
 فخرالدین [ ملک ... ] ۱۰۱  
 فخرالدین ابی عبداللہ عمر رازی [خواجہ  
 امام ... ] ۱۶۰ ، ۷۸  
 فخرالدین پیرک ۱۰۴  
 فخرالدین فخرآور ۱۹۲  
 فریدالدین رک: روزبہان [فریدالدین...]  
 فریدالدین ماضی [خواجہ ... ] ۱۶۶  
 فضل برمکی رک : فضل بن یحیی برمکی  
 الفضل بن محمد ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ،  
 ۱۴۷  
 فضل بن یحیی برمکی ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۵  
 فضل اللہ بن موسی ۱۹۷  
 فضلوہ شبانکارہ ۲۶ ، ۴۵ ، ۵۷ ، ۶۱ ،  
 ۶۲  
 فنا خسرو رک : عضدالدولہ  
 فنا خسروین بہاء الدولہ بن عضدالدولہ  
 ۵۶ ، ۱۴۶  
 فولادستون بن عز الملوک رک : ابو منصور  
 فولادستون بن عز الملوک  
 فہلو بن سام ۲۱  
 فہندر ( : از نسل ہرمز ) ۴۰ ، ۴۱  
 الفیروز آبادی رک : ابواسحق ابراہیم بن  
 علی بن یوسف الفیروز آبادی  
 فیروز آبادی [ یوسف ... ] ۱۴۶  
 فیروز خسرو [ جلال الدولہ ... ] ۵۷

« ق »

قابوس ۵۱  
 قادر باللہ بن المقنن بن الراضی باللہ ۵۶  
 قاسم بن موسی ۱۹۷  
 قاضی شرابی رک : شرابی  
 قاورد [ عماد الدولہ ... ] ۵۷  
 قاهر باللہ ۴۷  
 قباد بن فیروز ۸ ، ۳۱  
 قتلش ۲۵ ، ۵۴  
 قراجہ [ اتابک ... ] ۶۴ ، ۶۵

عمر بن عبدالعزیز ۴۳  
 عمر بن عبداللہ ۱۷۷  
 عمر بن فخرالدین ابی عبداللہ محمد بن  
 ابوالمفاخر ... ] ۱۷۹ ، ۱۸۰  
 ۹۱ ، ۱۸۲  
 عمر بن محمد بن عمویہ [ ابو حفص ... ]  
 ۱۲۹  
 عمر بن مظفر [ شمس الملئ و الدین  
 ابوالمفاخر ] ۱۷۹ ، ۱۸۰  
 عمر السہروردی ۱۲۹ ، ۱۷۰ ، ۱۸۲  
 عمر مبارکی [ سراج الدین ... ] ۱۶۷  
 عمر مشہدی صلی [ شمس الدین ... ]  
 ۹۰  
 عمرو بن عثمان ۱۴۲  
 عمرو بن اللیث ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵  
 عمو اسمعیل ۱۸۸  
 عمو نمرد ۱۶۷ ، ۱۸۸  
 عمید ۱۷۶  
 عمید الدولہ ۴۲ ، ۶۱  
 عمیدالدین رک : ابونصر [خواجہ عمید  
 الدین ... ]  
 عمیدالدین ابونصر [خواجہ ... ] رک :  
 اسعد الفارسی  
 عیسی (ع) ۱۵ ، ۳۹

« غ »

غازان محمود ۹۹  
 غیاث الدین رک : ابوشجاع [ غیاث  
 الدین ... ]  
 غیاث الدین رک : کیخسرو [ امیر  
 غیاث الدین ... ]  
 غیاث الدین [ سلطان ... ] ۸۰

« ف »

فارس بن فہلو بن سام بن نوح ۲۱  
 فخر الدولہ ۴۹ ، ۵۲  
 فخرالدین ابوبکر رک : ابوبکر [ فخر  
 الدین ... ]  
 فخرالدین رک : عبدالرحیم سلمانی

کردو رك : ابوالحسن على بن عبدالله  
 كردو  
 كردوجين ۱۰۳  
 كريم الدين ابوالميمون رك : رشيدشاشى  
 [كريم الدين ابوالميمون ... ]  
 ككجه ۸۰ ، ۹۰  
 كمال ( : شاعر ) ۱۳  
 كمال الدين رك : ابوالخيرين مصلح  
 المتطبب  
 الكمال الساوى رك : تاج الدين ابى سعد  
 الكمال الساوى  
 الكوفجاني رك : حسين بن سلمان الكوفجاني  
 كيخاتواخان ۹۷  
 كيخسرو ۸ ، ۱۵ ، ۳۱ ، ۱۲۱  
 كيخسرو [امير غياث الدين ... ] ۱۰۲ ، ۱۰۵ ، ۱۰۴  
 كيقباد ۱۱۲  
 كيومرث ۲۳

## « م »

مانى ۳۸  
 مأجوج ۱۱۵  
 مأمون ۴۵ ، ۱۴۴ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱  
 مؤمل بن محمد الجصاص ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳  
 مؤيد الدولة [ احمد ... ] ۴۸  
 المبارك بن محمد بن المبارك ۱۵۶  
 مبارك شاه [ فخر الدين ... ] ۹۷  
 مبارك كمهرى [ شيخ ... ] ۱۶۰ ، ۱۶۶ ، ۱۷۵  
 المتنبى رك : ابوالطيب متنبى ۴۸ ، ۲۹  
 مجدين عبدالله رك : حسام الدين مجدين  
 عبدالله ( : بن على بن الحسين الملكى )  
 ۱۵۹  
 مجد الدين رك : اسعد [ مجد الدين ... ]  
 مجد الدين رك : اسمعيل نيكرود الفالى  
 مجد الدين ابويعلى [ سيد ... ] ۲۰۵  
 مجد الدين رومى ۹۷  
 مجد الدين فرغانى ۱۸۷

القرشى رك : ابوالحسن عبدالله بن احمد بن  
 عبدالله بن عون القرشى  
 القرنى رك : اويس القرنى  
 قره محمد ۱۰۳  
 قزوينى رك : حسام قزوينى  
 القزوينى رك : عبدالله بن عثمان القزوينى  
 [ ركن الدين ... ]  
 قطان ۳۹  
 قطب الدين رك : محمد [ قطب الدين ... ]  
 قطب الدين رك : احمد [ قطب الدين ... ]  
 قطب الدين رك : ملك هرموز  
 قطب الدين [ سيد ... ] رك : انجو [ سيد  
 قطب الدين ... ]  
 قطب الدين [ مولانا ... ] رك : سيرافى  
 [ محمد ... ]  
 قطب الدين ابوسعيد رك : محمد السيرافى  
 قطب الدين ابو محمد عبدالله بن على بن  
 الحسين المكى ۱۵۸  
 قطب الدين ابهرى ۱۸۶  
 القلاسى رك : ابوالحسين عبدالسلام بن  
 عبدالصمد القلاسى  
 قوام الدوله رك : بهاء الدوله خسرو فيروز بن  
 عضد الدوله ۵۶  
 قوام الدوله رك : شيرزاد بن بهاء الدوله  
 قوام الدوله [ حاجى ... ] ۱۵ ، ۱۵۳  
 قوام الدين رك : قوام الدين بخارى  
 قوام الدين [ ملك ... ] ۱۰۱  
 قوام الدين بخارى ۹۲ ، ۹۳  
 قوادة الدين [ شيخ ... ] رك : ابوسعدين  
 عبدالملك بن على  
 قوهدى رك : عز الدين قوهدى [ خواجه ... ]  
 قيسى رك : عز الدين قيسى [ مولانا ... ]

## « ك »

الكازونى [ ابواسحق ابراهيم ... ]  
 رك : ابواسحق ابراهيم بن شهريار  
 الكازونى  
 كبرى الخوارزمى رك : نجم الدين ابى-  
 الجنب

محمد ( : بن ابوالعالی المظفر بن سعد  
الدين ... ) ١٧٩  
محمد ( : برادر سلطان ابوالفتح مسعود )  
٦٩  
محمد [ امير ... ] ١٠٥  
محمد [ افضل الدين ... ] ١٦٩  
محمد [ سلطان .... ] الجايتوبن ارغون  
محمد [ امين الدين ... ] ١٨٧  
محمد [ تاج الدين ... ] ٨١ ، ٢٠٤  
محمد [ سلطان ... ] ( : بن مسعود بن  
ملكشاه ) ٦٦ - ٦٧ - ٦٨ ،  
٧٥ ، ٩٩ - ١٠٠ -  
محمد [ شمس الدين امير ... ] ١٠٢  
محمد [ قطب الدين ... ] ٢٠٢  
محمد [ مقدم الدين ... ] ١٨٤  
محمد [ ملك شمس الدين ... ] ١٠١  
محمد الامين ٤٤ ، ٤٥ ، ٨٦  
محمد الباقر (ع) ١٢٩  
محمد باكويه [ ابو عبدالله ... ] ١٣٩  
محمد بن ابراهيم الزنجاني [ تاج الملة  
والدين ... ] ١٩٣  
محمد بن ابي نصر الشيرازي رك : ابوطاهر  
محمد بن ابي نصر الشيرازي  
محمد بن احمد بن سلمان [ ابو محمد  
عبدالله ... ] ٥٣  
محمد بن احمد البيضاوي [ شهاب الدين  
ابوبكر ... ] ١٥٧  
محمد بن الامام [ خواجه شمس الدين ... ]  
محمد بن الامام المقرئ [ جمال الدين ... ]  
١٨٤  
محمد بن ايوب الاربيلسي [ ابوزرعه  
عبدالوهاب ... ] ١٣٧  
محمد بن تكش [ سلطان ... ] ٧٥ ،  
٧٦  
محمد بن جنيد بن روزبه الكتكي  
[ ابوذر ... ] ١٦٨  
محمد بن الحاج عثمان الخراساني ١٩٢  
محمد بن الحسين سرده ١٨١  
محمد بن الخليل ١٢٥

محمد بن ركن الدين رك : شمس الدين  
محمد بن ركن الدين  
محمد بن سعدان المقاريضي [ ابوشجاع ... ]  
١٥٤ ، ١٥٦  
محمد بن سعد بن اتابك ابي بكر بن سعد بن  
زنگي [ اتابك ... ] ٨٦ ، ٨٧  
محمد بن شيخ نجم الدين عبدالرحمن  
[ موفق الدين ... ] ١٦٤  
محمد بن صفى الدين عثمان الكرمانى  
[ شمس الملة . . . ] ١٦٤ ،  
١٦٥  
محمد بن عبدالرحمن [ عفيف الدين ... ]  
١٦٧  
محمد بن عبدالرحمن المقاريضي رك :  
ابوعبدالله محمد بن عبدالرحمن  
المقاريضي ١٣٥  
محمد بن عبدالله (ص) ٤ ، ١٣٠ ، ١٤٨ ،  
١٦٤ ، ٢٠٠ ، ٢٠٣ ، ٢٠٦  
محمد بن عبدالله بن عبيدالله رك : ابو عبدالله  
محمد بن عبدالله بن عبيدالله ١٣٨  
محمد عز الدين اسحق بن ابي المعالى  
٢٠٢  
محمد بن علي بن محمد [ نجيب الدين ... ]  
١٨٥  
محمد بن علي بن مسعود ١٩٤  
محمد بن فريد [ عز الدين ... ] ١٦٥  
محمد بن فريد الدين روزبهان [ عز الدين ... ]  
١٦٦  
محمد بن قطب الزمان عبدالرحمن  
[ عفيف الدين ... ] ١٨٨  
محمد بن مالك [ ملك شمس الدين ... ]  
٩١  
محمد بن محمد الجويني [ شمس الدين ... ]  
٩٩  
محمد بن محمود شاه [ امير ... ] ١٠٥  
محمد بن مسعود بن ملكشاه ٦٦  
محمد بن المظفر [ سعد الدين ابومنصور ... ]  
١٧٩ - ١٨٠  
محمد بن المظفر بن المنصور [ مبارز الدين ... ]

محمد ( : بن ابوالعالی المظفر بن سعد  
الدين ... ) ١٧٩  
محمد ( : برادر سلطان ابوالفتح مسعود )  
٦٩  
محمد [ امير ... ] ١٠٥  
محمد [ افضل الدين ... ] ١٦٩  
محمد [ سلطان .... ] الجايتوبن ارغون  
محمد [ امين الدين ... ] ١٨٧  
محمد [ تاج الدين ... ] ٨١ ، ٢٠٤  
محمد [ سلطان ... ] ( : بن مسعود بن  
ملكشاه ) ٦٦ - ٦٧ - ٦٨ ،  
٧٥ ، ٩٩ - ١٠٠ -  
محمد [ شمس الدين امير ... ] ١٠٢  
محمد [ قطب الدين ... ] ٢٠٢  
محمد [ مقدم الدين ... ] ١٨٤  
محمد [ ملك شمس الدين ... ] ١٠١  
محمد الامين ٤٤ ، ٤٥ ، ٨٦  
محمد الباقر (ع) ١٢٩  
محمد باكويه [ ابو عبدالله ... ] ١٣٩  
محمد بن ابراهيم الزنجاني [ تاج الملة  
والدين ... ] ١٩٣  
محمد بن ابي نصر الشيرازي رك : ابوطاهر  
محمد بن ابي نصر الشيرازي  
محمد بن احمد بن سلمان [ ابو محمد  
عبدالله ... ] ٥٣  
محمد بن احمد البيضاوي [ شهاب الدين  
ابوبكر ... ] ١٥٧  
محمد بن الامام [ خواجه شمس الدين ... ]  
محمد بن الامام المقرئ [ جمال الدين ... ]  
١٨٤  
محمد بن ايوب الاربيلسي [ ابوزرعه  
عبدالوهاب ... ] ١٣٧  
محمد بن تكش [ سلطان ... ] ٧٥ ،  
٧٦  
محمد بن جنيد بن روزبه الكتكي  
[ ابوذر ... ] ١٦٨  
محمد بن الحاج عثمان الخراساني ١٩٢  
محمد بن الحسين سرده ١٨١  
محمد بن الخليل ١٢٥

۱۷۸ ، ۱۲۴ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۵۵  
 محمود [ شیخ نجم‌الدین ... ] ۱۶۷  
 محیی‌السنة ۱۶۹ - ۱۷۱ ، ۱۷۵ ،  
 ۱۸۵  
 مرتضی سید عزالدین رك : اسحق [بن]  
 ضیاء‌الدین علی بن عربشاه  
 مرتضی سید مجدالدین اسمعیل ۲۰۲  
 المرتعی ۱۲۸  
 مرداویج ۴۷  
 مردوز رك : محمود بن محمود ۱۸۴  
 مرزبان بن سلطان الدوله بن بهاء‌الدوله  
 [ عماد‌الدین عزالملوك ... ] ۵۷  
 مرشد [ شیخ ... ] ۱۳۲  
 مریم ۳۷  
 مسافریك ۱۰۳ ، ۱۰۴  
 مستعرب رك : جمال‌الدین مستعرب  
 مستكفی [ خلیفه ... ] ۴۶  
 مسعود ( : بن ابوالمعالی الهظفر بن  
 سعد‌الدین ... ) ۱۷۹  
 مسعود [ سلطان ابوالفتح ... ] ۶۹  
 مسعود [ مقرب‌الدین ابوالمفاخر ... ]  
 ۸۴  
 مسعود بن بدر [ امیر مقرب‌الدین ... ]  
 ۱۹۷  
 مسعود بن سلطان محمود ۵۵ ، ۶۰ ، ۶۷ ،  
 ۶۸ ، ۷۰ ، ۱۷۹  
 مسعود بن محمد ۶۹  
 مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن الشیخ  
 علی‌الدقاق النسائی ۱۸۶  
 مسعود بن محمود بن ابی‌الفتح السیرافی  
 ۱۹۲  
 مسعودشاه [ جلال‌الدین ... ] ۱۰۲ ،  
 ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳  
 مسیح ۳۷  
 مصری رك : جمال‌الدین مصری  
 مصطفی رك : محمد بن عبدالله  
 مظفر [ صدر‌الدین ... ] ۱۷۹  
 المظفر بن سعد‌الدین محمد بن المظفر [بن]  
 روزبهان رك : ابوالمعالی المظفر بن

۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴  
 محمد بن معین [الدین... ] ۱۶۱  
 محمد بن ممانی ۶۱  
 محمد بن مودود زركوب رك : ابوالفضل  
 محمد بن مودود زركوب [ عماد-  
 الدین ... ] ۱۷۰  
 ۱۷۰  
 محمد بن موسی ۱۹۷ ، ۱۹۹  
 محمد بن الهیثم ۲۰۶  
 محمد بن یحیی ۶۱  
 محمد بن یزید ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴  
 محمد بن یوسف ۱۷ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ،  
 ۴۳ ، ۴۴  
 محمدیك ۹۰  
 محمد خوارزمشاه [ سلطان ... ] ۷۸  
 محمد السیرافی [ قطب‌الدین ابوسعید... ]  
 ۱۹۲  
 محمدشاه بن سلغرشاه بن اتابك سعد بن زنگی  
 [ اتابك ... ] ۸۸ ، ۸۷  
 محمد [ الشیرازی ... ] [ اصیل‌الدین... ]  
 ۱۸۶  
 محمد علاف بن اویس [ شیخ ... ] ۱۳۵  
 محمد علی لر ۹۳  
 محمد فراری [ ابوطاهر ... ] ۱۵۱  
 محمد یزدی [ نجیب‌الدین ... ] ۸۳  
 محمود بن ... احمد بن سالبه [ سراج‌الدین... ]  
 ۱۵۴  
 محمود بن سبکتکین ۴۸ ، ۶۰  
 محمود بن سلطان مسعود بن ملکشاه [ ابوالفتح  
 ملکشاه ... ] ۶۶  
 محمود بن محمد بن الحسین [ سعد‌الدین... ]  
 ۱۶۸  
 محمود بن محمد القزوینی ۱۸۳  
 [ محمود ] بن محمود ۱۸۴  
 محمود بن ملکشاه بن الب ارسلان ۶۲  
 محمود بن یعقوب رك : شمس‌الدین ابی‌سعد  
 محمود بن یعقوب ۱۸۷  
 محمودشاه بن محمد بن فضل‌الله [ شرف  
 الدین ... ] ۱۷ ، ۱۸ ، ۴۳ ،

سعدالدين محمد بن ... مظفر بن  
ياقوت ٤٥ ، ٤٦ ، ٤٧ ، ١٢٨  
مظفر الدين رك : سنقر بن مودود [ اتابك  
مظفر الدين ... ]  
مظفر الدين رك : سلغرشاه [ مظفر الدين ... ]  
مظفر الدين [ اتابك ... ] رك : طغرل  
مظفر الدين ابوشجاع [ اتابك ... ] رك :  
سعد بن زنگي بن مودود سلغرى  
مظفر الدين قطلغ خان [ اتابك ... ] رك :  
ابوبكر بن سعد بن زنگي بن مودود  
السلغرى  
مظفر الدين زيدانى ١٧٤  
معاذ جبل ٢٠٧ ، ٢٠٨  
معتضد ٤٤  
معروف ١٢٩  
مع بن زائده ١٣ ، ١٥  
معين رك : احمد بن ابى الخير  
معين الدين رك : ابوذر كنى [ ملك  
معين الدين ... ]  
معين الدين [ بن مودود زركوب شيرازى ]  
١٢٤  
معين الدين كنگى ١٢٩  
معين الدين محمود ١٦٢  
المقاريسى رك : ابوسعد عبدالسلام بن  
محمد بن عبدالرحمن المقاريسى  
المقاريسى رك : ابو عبدالله محمد بن  
عبدالرحمن المقاريسى  
المقاريسى [ ابو على الحسين ... ] رك :  
ابو على الحسين بن عبدالله المقاريسى  
المقاريسى [ ابو الفتح ... ] ١٣٦  
المقتدر بالله رك : جعفر بن احمد  
المقتدى بامر الله ١٤٧  
مقدم الدين رك : محمد [ مقدم الدين ... ]  
مقرب الدين رك : مسعود بن بدر  
مكرم بن ابى العلاء الفالى [ سراج الدين ... ]  
١٧٠ ، ١٧٢ ، ١٧٤  
المكى رك : قطب الدين ابو محمد عبدالله بن  
على بن الحسين المكى  
ملكشاه بن سلطان محمود بن محمد بن

سلطان ملكشاه بن البارسلان ٦١ ،  
٦٧ ، ٦٨ ، ٧٠ ، ٧١  
ملك شمس الدين رك : محمد بن مالك  
ملك شمس الدين محمد بن مالك ٩١ ،  
٩٦ ، ٩٧  
ملك عز الدين رك : عبدالغريز [ ملك  
عز الدين ... ]  
ملك قاورد ٤٥  
ملكه خاتون ( : دختر اتابك سعد بن  
زنگي ) ٧٦ ، ١٧٨  
ملك هرموز [ قطب الدين ... ] ١٧٩  
ملك يهود رك : ملك شمس الدين محمد بن  
مالك ، ونيز ، شمس الدوله  
مناور الديلمى رك : ابوالمقاتل مناور الديلمى  
مناور فركوه رك : ابوالمقاتل مناور  
فركوه  
منذرين عبدالله بن منذر ٢٠٧  
منذرين عبدالله بن منذر ٢٠٧  
منصور [ حاجى ركن الدين ... ] ( : بن  
ابوالمعالى المظفر بن سعد الدين .. )  
١٧٩  
منصور [ بن ] ابى على [ شيخ ... ] ١٣٨  
منصور بن المظفر بن محمد بن مظفر بن  
روزبهان بن ظاهر [ حاجى ركن  
الدين ... ] ١٧٩ ، ١٩٠  
منكويرس [ اتابك ... ] ٦٥ ، ٦٦  
منوچهر ٥٥  
مودود رك : حسين بن ابو محمد مودود  
مودود [ امير ... ] ٧٠  
مودود بن محمد بن معين السدين محمود  
[ عز الدين ... ] ٤ ، ١٦١ ، ٢٠٥  
مودود زركوب ٨٢ ، ٨٣ ، ١٢٩ ،  
١٦١ ، ١٦٣ ، ١٧٠ ، ١٧٤ ، ١٧٦ ،  
١٨٩ ، ٢٠٢  
مودود سلغرى ٧١ ، ٧٣  
موسى (ع) ٩ ، ٣٩ ، ١٢٢ ، ١٤٥  
موسى بن جعفر الصادق (ع) ١٢٩ ،  
١٩٧  
موسى بن سلجوق ٦٠

سعدالدين محمد بن ... مظفر بن  
ياقوت ٤٥ ، ٤٦ ، ٤٧ ، ١٢٨  
مظفر الدين رك : سنقر بن مودود [ اتابك  
مظفر الدين ... ]  
مظفر الدين رك : سلغرشاه [ مظفر الدين ... ]  
مظفر الدين [ اتابك ... ] رك : طغرل  
مظفر الدين ابوشجاع [ اتابك ... ] رك :  
سعد بن زنگي بن مودود سلغرى  
مظفر الدين قطلغ خان [ اتابك ... ] رك :  
ابوبكر بن سعد بن زنگي بن مودود  
السلغرى  
مظفر الدين زيدانى ١٧٤  
معاذ جبل ٢٠٧ ، ٢٠٨  
معتضد ٤٤  
معروف ١٢٩  
مع بن زائده ١٣ ، ١٥  
معين رك : احمد بن ابى الخير  
معين الدين رك : ابوذر كنى [ ملك  
معين الدين ... ]  
معين الدين [ بن مودود زركوب شيرازى ]  
١٢٤  
معين الدين كنگى ١٢٩  
معين الدين محمود ١٦٢  
المقاريسى رك : ابوسعد عبدالسلام بن  
محمد بن عبدالرحمن المقاريسى  
المقاريسى رك : ابو عبدالله محمد بن  
عبدالرحمن المقاريسى  
المقاريسى [ ابو على الحسين ... ] رك :  
ابو على الحسين بن عبدالله المقاريسى  
المقاريسى [ ابو الفتح ... ] ١٣٦  
المقتدر بالله رك : جعفر بن احمد  
المقتدى بامر الله ١٤٧  
مقدم الدين رك : محمد [ مقدم الدين ... ]  
مقرب الدين رك : مسعود بن بدر  
مكرم بن ابى العلاء الفالى [ سراج الدين ... ]  
١٧٠ ، ١٧٢ ، ١٧٤  
المكى رك : قطب الدين ابو محمد عبدالله بن  
على بن الحسين المكى  
ملكشاه بن سلطان محمود بن محمد بن

[ ارشدالدين ... ]  
نيكروز الفالي رك : اسمعيل نيكروز  
الفالي

« و »

وامق ۳۶  
وجين بنت اتابك آبش بنت سعد ۱۰۳  
وشمگير ۴۷  
ويا غيستی [اشرف ...] رك : اشرف ويا  
غيستی

« ه »

الهامی رك : ابوالقاسم الناصر بن عمر بن  
ناصر الهامی  
هبةالله بن الحسين [ابوبكر ...] ۱۵۲  
هرمز ۴۰  
هرون بن موسى ۱۹۷  
هرون الرشيد ۴۴ ، ۱۹۷  
هشام بن عبدان ۱۴۲  
همدانی رك : ابوبكر همدانی  
هولاكوخان ۸۶

« ی »

ياجوج ۱۱۵  
يا غيستی بن جوبان ۱۱۲ ، ۱۱۴ ،  
۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷  
ياقوت ( : پسر مظفر ) ۴۷ ، ۱۴۴  
يحيى (ع) ۱۵ ، ۲۲  
يحيى ( : بن اديب صالحانی ) ۱۶۹  
يحيى بن اسمعيل ۱۷۳ ، ۱۹۳  
يحيى بن سعدالدين محمود بن محمد بن الحسين  
۱۶۹  
يحيى بن عمادالدين الحسين بن محمود  
الصالحانی ۱۶۹  
يزجرد ۴۱ ، ۴۲  
يزدی رك : عزالدين يزدی  
يعقوب (ع) ۱۱۹  
يعقوب بن ارسلان ۷۰ ، ۷۲  
يعقوب بن سفيان ۱۳۵

موسی بن يزيدالداعي ۱۳۰  
موسی خان بطان ۱۰۴  
موفق الدين رك : محمد بن شيخ نجم الدين  
عبدالرحمن ۱۸۲  
موفق الدين كارزياتی ۱۸۲  
مهلب ۱۵  
میرانی رك : عمادالدين میرانی ۶۰  
ميكائيل بن سلجوق ( : چغرييك )

« ن »

الناصر بن عمر بن ناصر الهامی [ناصرالدين  
ابي القاسم ...] ۲۰۳  
ناصرالدين ابي القاسم رك : الناصر بن عمر بن  
ناصر الهامی  
ناصرالدين شرابی ۶۷  
نجم الدين رك : عبدالرحمن (بن) ابي بكر  
نجم الدين رك : محمود [شيخ نجم الدين ...]  
نجم الدين ابي الجناح رك : احمد  
[نجم الدين ابي الجناح ...]  
نجم الدين بن الامام  
نجم الدين كبرا ۱۶۰  
نجيب الدين رك : علي بن يزغش  
نجيب الدين رك : محمد بن علي بن محمد  
نجيب الدين رك : محمد يزدي  
نظام الدين رك : احمد علوي [نظام الدين ...]  
نظام الدين [خواجه ...] ۹۲ ، ۹۴ ،  
۹۶ ، ۹۷  
نظام الملك ۲۶ ، ۵۸  
نكودار ۹۱  
نمرد يحيى ۶۱  
نوئين اعظم رك : امير طغاي [نوئين  
اعظم ...]  
نوح بن منصور ۴۹  
نورالدين ابوالكارم فضل الله النوقانی  
۱۷۴  
النوقانی رك : نورالدين ابوالكارم فضل الله  
النوقانی  
النهاوندي رك : ابوالعباس النهاوندي  
النيريزي رك : علي بن محمدالنيريزي

یوسف بن ابی نعیم المصری ۱۸۴  
یونس بن سلجوق ۶۰

یوسف (ع) ۱۱۹  
یوسف [سیف الدین . . .] ، ۹۳ ، ۹۲  
۹۷ ، ۹۶ ، ۹۵



## فهرست اماکن

### « ب »

باباکوهی [مزار . . .] ۱۳۹  
 بازار گیوه‌دوزان ۱۷۱ ، ۲۰۳  
 باغ طغایی ۱۰۳  
 باغ قطلغ [محلث . . .] ۱۷۴ ، ۱۸۴ ، ۱۹۹  
 باغ نو [محلث ، مقبره . . .] ۱۳۷ ،  
 ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۶  
 بالکت [محلث . . .] ۷۸ ، ۱۷۵ ، ۲۰۷  
 باهلیه [بقعه . . .] ۱۸۹  
 بحرین [جزیره . . .] ۸۰  
 برم دلق رك : برم دلك  
 برم دلك [صحرا . . .] ۴۰ ، ۴۱ ، ۹۸  
 بشابور ۲۸ ، ۶۳  
 بصره ۲۴ ، ۱۰۱ ، ۱۲۶ ، ۱۳۸ ، ۱۵۹  
 بغداد ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۶ ،  
 ۳۷ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۳ ، ۵۶ ،  
 ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۷ ، ۸۵ ، ۱۲۶ ، ۱۴۰ ،  
 ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ،  
 ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰  
 بلخ ۶۰  
 بلغار ۳۱ ، ۱۹۴  
 بلیان [قریه . . .] ۱۸۶  
 بندرکیش ۹۳

### « آ »

آب شیرین [قصبه . . .] ۳۲  
 آذربایجان ۴۸  
 آرغان رك : کوزه قباد

### « الف »

ابرقوه ۲۲ ، ۸۵ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ،  
 ۱۴۰  
 ابی زرعہ [بقعه . . .] ۱۳۷  
 ارجان ۲۳ ، ۲۴ ، ۵۶  
 ازرقان ۱۳۴  
 اشکنوان [قلعه . . .] ۲۵  
 اصطخر ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۳۳ ، ۳۴ ،  
 ۵۰ ، ۵۱ ، ۶۵ ، ۷۹ ، ۸۷ ، ۸۸ ،  
 ۹۸ ، ۱۴۱ ، ۱۵۳ ، ۲۰۱  
 اصفهان ۲۲ ، ۲۳ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۷ ،  
 ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۵ ، ۶۰ ، ۶۷ ، ۶۸ ،  
 ۷۱ ، ۷۵ ، ۹۱ ، ۹۸ ، ۱۰۷ ، ۱۱۸ ،  
 ۱۶۱ ، ۱۶۸  
 اقلید ۱۴۰  
 انجو ۱۰۱  
 ایران ۳۳  
 ایراهستان ۶۳

## « خ »

- خانقاه زرکوب ۱۶۳  
 خانقاه قریه بلیان ۱۸۶  
 خراسان ۴ ، ۴۶ ، ۶۰ ، ۸۹ ، ۹۳ ،  
 ۲۰۰ ، ۱۳۴  
 خصویه ۲۶  
 خشت ۲۸  
 خطا ۳۷  
 خوارزم ۱۶۰  
 خوزستان ۲۳ ، ۴۷ ، ۵۲ ، ۷۰ ، ۷۲

## « د »

- دارابجرد رك : داراب گرد  
 داراب گرد ۲۳ ، ۲۶  
 داراجرد ۵۵ ، ۶۳  
 درب اصطخر ۷۹  
 درب خویش ۱۵۶  
 درب خفیف ۱۴۸ ، ۱۷۰  
 درب خلیج ۱۴۷  
 درسلم ۱۵۸ ، ۱۶۴  
 دروازه اصطخر ( : درب اصطخر ) ۵۱ ،  
 ۱۷۶ ، ۲۰۱  
 دروازه دولت ۸۶  
 دروازه سلم ۴۲ ، ۵۱  
 دروازه کازرون ۱۸۵  
 دروازه نو ۱۹۳  
 دزك [محلث . . .] ۱۵۲ ، ۲۰۷  
 دزكلات ۳۲  
 دشت باری ۲۸  
 دشتك [محلث . . .] ۲۰۴ ، ۲۰۶  
 دله ۱۰۱  
 دلتی ۱۹۳  
 دنه نوشت ۲۵  
 دودمان [ قریه ... ] ۴۵ ، ۵۵  
 دیراب ۳۲ ، ۱۰۱  
 دیلم ۴۹  
 دینکان [ قریه ... ] ۹۸

بندر ماهی رویان ۳۲

بههان ۳۱

بیت المقدس ۳۴ ، ۱۴۴

بیراسته [محلث . . .] ۱۸۱ ، ۲۰۳

بیضا ۷۳ ، ۸۵ ، ۹۸ ، ۱۰۳ ، ۱۱۱ ،

۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹

## « پ »

- پارس ۲۸  
 پالان گران [محلث . . .] ۲۰۶  
 پول کواد ۹۰

## « ت »

- تبر [قلعه . . .] ۲۶  
 تبریز ۸۶ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۸۲  
 تبوك [بادیه . . .] ۱۴۲  
 تخر [قریه . . .] ۱۵۵  
 تشر ۱۶۰  
 تنگ دنه ۲۶

## « ج »

- جرجان ۴۹ ، ۵۲  
 جره ۲۴ ، ۲۸  
 جعفرآباد ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲  
 جور رك : فیروزآباد  
 جویم ۲۶  
 جهرم ۲۶  
 جیحون ۱۱۱

## « چ »

- چرانداب [مقبره . . .] ۱۸۲  
 چهل مناره ۲۵  
 چین ۴۱ ، ۱۹۴

## « ح »

- حبه ۱۳۹ ، ۱۴۰  
 حجاز ۱۳۰ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۷ ،  
 ۱۶۳ ، ۱۹۴

۱۰۵ ، ۸۹ ، ۷۹  
 سقسین ۱۹۴ ، ۳۶ ، ۳۱  
 سلطانیه ۱۱۷  
 سلم [ مقبره ... ] ۱۶۹ ، ۱۶۴ ، ۸۵ ، ۲۰۴ ، ۱۸۸ ، ۱۸۵  
 سمرقند ۳۶  
 سوق‌الامیر ۵۴  
 سهاره [ قلعه ... ] ۲۸  
 سه‌گنبدان رك : قلعه های اصطخر ،  
 شكسته ، اشكنوان  
 سیراف ۶۲  
 سیرجان ۷۵ ، ۲۳  
 سیستان ۹۱

## « ش »

شاور ۶۱  
 شام ۲۰۸ ، ۲۰۳ ، ۱۴۸ ، ۱۳۹ ، ۳۷  
 شعب بوان ۲۹ ، ۲۸  
 شكسته [ قلعه ... ] ۲۵  
 شهرزیدان ۳۲  
 شیراز در اکثر صفحات

## « ص »

صرح ممرد ۳۱

## « ط »

طبرستان ۶۰  
 طور ۳۵  
 طوس ۲۰۰  
 طیغور [ قلعه ... ] ۳۲

## « ع »

عراق ۶۷ ، ۵۷ ، ۵۰ ، ۴۷ ، ۲۲  
 ۶۸ ، ۷۱ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۷ ،  
 ۸۲ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۹ ، ۱۵۹ ،  
 ۱۸۳  
 عمان ۴۵

## « ر »

رامجرد ۶۴  
 [را] مجردستان ۶۴  
 راهبان ۲۸  
 رباط ابش ۷۸  
 رباط ابوزرعۀ اردبیلی ۲۰۶  
 رباط تاج‌الدین ۷۰  
 رباط جابر ۸۵  
 رباط خفیف ۷۳  
 رباط رزبان ۸۵  
 رباط سعید رکن‌الدین ۱۷۳  
 رباط شهرالله ۷۷  
 رباط شیخ‌جمال‌الدین‌حسین دزکی ۸۵  
 رباط شیخ‌کبیر ۱۷۰  
 رباط فاروق ۱۴۷  
 رباط كرك رك : رباط شهرالله  
 رباط مجد رومی ۹۸  
 رباط مشهد حریصی ۱۵۲  
 رباط مظفری (در بیطار) ۸۵  
 رباط مظفری (در ابرقوه) ۸۵  
 رباط مقاریضی ۱۵۱ ، ۱۵۴ ، ۲۰۳ ،  
 رکناباد [آب...] ۳۳ ، ۱۰ ، ۹ ، ۵ ،  
 ۳۷  
 روم ۳۹  
 ری ۶۰

## « ز »

زاویه سرده ۱۸۱  
 زنگبار ۳۹  
 زو ۳۷

## « س »

سراجان [ محلّت ... ] ۱۶۴ ، ۹۸ ،  
 ۲۰۵ ، ۲۰۲  
 سرخس ۶۰  
 سروستان ۱۱۶ ، ۱۱۵ ، ۱۰۵  
 سره ۶۰  
 سفید ، اسفید [ قلعه ... ] ۷۶ ، ۳۰

کمین [ قصبه ... ] ۱۶۷  
 کندمان [ صحرا ... ] ۷۱ ، ۷۰  
 کوار ۱۴۷  
 کوجه سختویه ۱۵۹  
 کوره قباد ۳۱ ، ۳۲  
 کوفه ۴۹ ، ۷۷ ، ۱۴۲  
 کوه کیلویه ۷۰  
 کوه مومیائی ۲۶

## « گ »

گچ پزان [ محلت ... ] ۱۵۹  
 گمهر رك : کمین [ قصبه ... ]  
 گنبد عضدی ۵۱  
 گیلان ۴۶

## « ل »

لرستان ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۰۵

## « م »

ماه : رك : جور رك : فیروزآباد  
 مدرسه آمینی ۷۴  
 مدرسه بنجیر خوزی ۱۸۳  
 مدرسه تاجی ۷۰  
 مدرسه زاهده ۶۶  
 مدرسه سنقریه ۷۲ ، ۷۳  
 مدرسه شریفی ۲۰۳  
 مدرسه عضدیه ۸۶ ، ۸۷  
 مدرسه عمید ۷۹  
 مدرسه قاضی فراری ۶۴  
 مدرسه قراجه ۶۴  
 مدرسه لالا ۶۵  
 مدرسه مجد رومی ۹۸  
 مدرسه مقربی ۸۴ ، ۱۸۲  
 مدرسه منگو برسه ۲۰۳  
 مرغان [ چشمه ... ] ۱۴۴  
 مرو ۶۰  
 مزار ازرقان ۱۳۴  
 مزار باباکوهی ۱۳۹  
 مزار برغر ۱۵۶

## « غ »

غزین ۶۰  
 غندجان ۲۸

## « ف »

فارس در بیشتر صفحات  
 فاروق [ قصبه ... ] ۱۶۶ ، ۱۸۸  
 فال ۷۴  
 فرات [ رود ... ] ۳۷  
 فرامرز [ قلعه ... ] ۳۲  
 فسا ۲۶ ، ۶۳ ، ۹۸ ، ۱۱۵ ، ۱۴۳  
 فهندر [ قلعه ... ] ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲  
 فیروزآباد ۲۷ ، ۲۸  
 فیلیخانه عضد ۵۱

## « ق »

قادسیه ۴۱  
 قصار [ سد ... ] ۶۴  
 قصر زرد ۴۷  
 قطیف [ جزیره ... ] ۸۰  
 قیس ۱۰۱  
 قیش [ جزیره ... ] ۸۰

## « ك »

کازرون ۱۹ ، ۲۴ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ،  
 ۶۱ ، ۶۳ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۱۳۱ ،  
 ۱۳۵ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۸۵ ، ۱۸۷ ،  
 ۱۹۵  
 کران ۶۳  
 کربال ۵۰  
 کربال زیرین ۶۴  
 کرد فنا خسرو ۴۴ ، ۵۲ ، ۵۴  
 کرمان ۲۳ ، ۴۵ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۷۵ ،  
 ۷۶ ، ۹۱ ، ۱۶۵  
 کعبه ۵ ، ۱۳۱ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۳ ،  
 ۱۴۶ ، ۱۵۱ ، ۱۶۴  
 کمارج ۲۸

## « ن »

نشابور رك : شهر شابور ، كوره شابور  
 نوبنجان ۲۴ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۵۸ ،  
 ۶۱ ، ۶۳ ، ۷۶ ، ۸۹ ، ۱۸۴  
 نوبنجان رك : نوبنجان  
 نورد ( ... كازرون ) ۲۸ ، ۱۴۵  
 نهاوند ۴۱ ، ۱۳۹  
 نيشابور ۱۳۸ ، ۱۵۲

## « ه »

هرمان ۳۱ ، ۳۶  
 هرموز ۱۰۱  
 همدان ۱۱ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۲ ، ۶۵  
 هند ۸۰

## « ی »

يزد ۸۷ ، ۸۹

مزارالشيخ دولت ۲۰۷  
 مزار شيخ منصور [بن] ابی علی ۱۳۸  
 مسجد سليمان ۱۴۴  
 مسجد سنقر ۷۲  
 مسجد عتيق ۶۷  
 مسجد نو ۷۷  
 مسجد يحيى ۱۶۹  
 مشهد علی حمزه ۲۰۱  
 مصر ۱۴ ، ۳۷  
 مصلی شیراز ۵۱ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ،  
 ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳  
 معبديه ، معبديه ۱۵۸ ، ۱۶۱  
 مغرب ۱۱۱  
 مقاریضی [ محلت ... ] ۱۳۱  
 مکه ۱۴۰  
 مناره تاجی ۷۰  
 مناره سنقریه ۷۲  
 میان‌تنگ دنبه [ قلعه .... ] ۲۶  
 میشکانات ۲۶